



بسم اللہ الرحمن الرحیم

یعنی کریم کریم بخش رحمت گستر خلیفه پروردگار که از آیات ربوبیت او بهره تر جهان نشان از هر حقیقتی بیان و برهان  
از پست و بالا آلاهی او را نهایتی نیست و انتهای آلاهی او را غایتی نه هر شانی از شیوات او با هزاران گسهای بی پایان  
و هر صغی از اصناف او با جمتهای فراوان بعیت ای ماه و آفتاب صفت زنده و در گونهای حکمت و عرش کونیه  
لا اخصی شانه علیک کما اثنیت علی انفسک نظم سبحان من تخیر فی ذاته سواه و نم خرد بکنه کمالش نبرد راه  
از باقیاس ساحت قدسش بود چنانکه مور که کند مساحت گردون بقدر چاه و چه هر چه در وجودت  
همه صنع و بیست و همه عجائب و غرائب اوست و هیچ ذره نیست از ذراتی آسمان و زمین که نه بزبان حال  
تسبیح و تقدس میکنند و این من شئی الا تسبیح بحمدهم و لکن لا تقصون تسبیحهم و سیکوید اینست قدرت با کمال  
و اینست علم بی نهایت که اگر همه دریا پیدا گردند و درختان قلم و آفریدگان کاتب و عمرهای و از نویسند  
گویند اندک باشد قل لو کان البحر مداد الحکمات ربی الایه و از آیات عظیمه منجد است عرش و کرسی فرشتگان  
و همچنین آفتاب ماه و ستارگان و زمین و آنچه بر ویست چون کوهها و بیابانها و دریاها و آنچه در کوهها از حوا  
و معادن و آنچه بر وی زمین است از نباتات و آنچه در بر و بحر است از حیوانات متنوعه علی الخصوص انسان که  
شرفترین خلقت است طرزه معجون بود قلمون که به رنگی و لونی زنگارنگ براید و بهر صفتی و صنعتی روکشاید آری  
نفس انسانی که نفس ناطقه اش نامند هر یکی با همی و همی موسوم و موسوم کرده اند گاهی ملکی و مطمینه را موسوم

و گاهی لوامه اش گویند و گاهی امانه اش نامور شود گاهی یکی را خواهد مند که بدرجات اعلیٰ علیین رسانند و آن  
دیگری را بدرکات افضل السالفین سپارند فقبارک اللہ الحسن الخالقین و الحمد لله رب العالمین و آنچه  
میان زمین و آسمان است از مرغ و پرنده و باران و درعد و برق و قوس و قزح و از و علامات که پدید آمدن قولہ تعالیٰ  
أولم ننظر وافی ملکوت السموات و الأرض و ما خلق اللہ من شیء الا بحسب ما یختار آیات بیانات بقدرت کامله و حکمت با  
آنحضرت تعالیٰ شانه و غیر نمای بسیار لا تعد و لا تحصى را تا چند بشمار آید شعر الحمد لله ذی الانعام و الکریم  
جدا کثیر ایزدی کثره النعمه ثم الصلوة علی خیر خلقه محمد سید الانبیاء فی النعمه لولاه ما خلق الاغلاک فاقطعها  
لولاه ما خرج الا انسان من عدم ارسله بالهدی للناس اجمعین ارسله به بالحکم و حکم بقهر فتح البلدان قاطبة  
بلطفه ملک الافاق و الکریم و صلی اللہ علی اشرف المخلوقات و افضل الموجودات محمد و آله و اصحابه و اولاد بیت  
و صل کذلک علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین اجمعین بر جنتک یا ارحم الراحمین بعد خدیو رود گاه  
جل شانه و در و نامعدود حضرت محمد محمود و صلی اللہ علیه و آله الطیبین الطاهیرین آنکه نمود بنده این الدخان  
بن سید ابوالکارم امیر خان مرحوم حسینی الهروی که باعث این تمهید و تقدید آنست که اکثر بلاد و اهل  
اقالیم سببه و برخی خارج آن از خط استواست تعداد آنرا از بلاد و الایات و جبال و بحار و بحیرات و انهار و طغیان  
و جزائر و بیابانها و ابحار و اشجار و عجائب و غرائب متفرقه آن از یزج میز الانع بیگ گورکان رساله میگویند  
و منتخب التواریخ مولانا یوسف کنجی و غیره را در اجزای نسخ بمقتضای ذکر هر مکان متفرق بود و متخصص بعضی از  
و تحصیل تحقیق و با غیر آن تحمل تصدیق میتواند شد بطور امان او ایتسبیل بغیر اراد نفسه تالیف نسخی جامعہ متضمن تبیین بلاد  
و بترتیب حروف سنجی بر عایت حروف اول ثانی و ذکر طول از مغرب که خرابه خالدا نست تا مشرق و عرض از  
قطب جنوبی تا قطب شمالی که طور صاحب بیج است و شطری از اصول علم طب و نیز برخی از اخلاق کریمه و بعضی  
از معجزات آنحضرت رحمة للعالمین صلی اللہ علیه و آله و سلم لا تعد و لا تحصى است و جندی از ادعیه باثوره تبرکات  
تیمنا و نیز فواید دیگر که دستور العمل در گاه پادشاهان پنداریانست از لوازم شمرده مساعی مشکوره و بذل محمود و تقدیم  
رسانه موسوم به معلومات الافاق و اللہ المستعان و علی ما تصنفون محضی فانه که حروف سنجی مصطلح این  
بدین رسم است ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ط ی ع و ح و با را ازین حروف  
مرب کنند و بیشتر از فرمایش دارند و کمتر از باز پس مثلا یا یا زده کس بیت و دوح لکسی و سه که صد و چهل و  
عذوق هزار و هفتاد و هشتاد و نه و چون عدد هزار مضاعف کرد و عدد را بر حروف سنجی که هزار است مقدر و

چنانکه بیخ و دویزه از قلع صد هزار خله غنچه ششصد و سی و پنج هزار و هفتصد و سی و سه هزار  
 و سه صد و شصت چهار باشد و همین قیاس چنانکه باشد میتوان نوشت و هر جا که عدد نباشد صفر بنهند  
 بر منقورت (در ابدان) اسدک الله تعالی که چون ابتدای کلام در خور انتظام باریاد نعوت و صفات اولی که علت  
 ایجاد عالم و خالق که هر نویش مالک ملک بقامت سعادت یا نپیش نظر خاص و عام است لهذا ذکر اخلاق کریمه  
 و معجزات جسیمه و احادیث عظیمه حضرت نور العالمین اشرف الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین  
 فتح البابین مختصر داشته ادراک سعادت داین نمود و در بیان شمه از اخلاق و صفات و ذکر نموده  
 از شمائل نوات حضرت سید سعادت و منبع العز و السعادت علیه افضل التحیات و کمال التسلیمات  
 چون اتم مزاج و اتم مقام که اهل تکمیل تحصیل آن اتمام نمایند معرفت صفات و هیات و تحقیق اخلاق و شمائل نوات  
 بابرکات رسول الله صلی الله علیه و سلم است لازم آید بیان بعضی از اوصاف شریفه و ایراد شرطی از سعادت نوات  
 نیفته آن جناب معالی مآب دین کتاب که از ابتدای تا انتها بحث ازین باب است نمودن تا شنوندگان از سماع آن  
 لذت یابند و فرحت بینند و التوفیق من الله ان عروس حمله صعود و طائوس جلوه گاه شهرو مالک مملکت وجود  
 و محبوب و درود و مود و مینود که ماده خلقت او نور بود و طراز خلعت نور نور ذات خود نور علی نور بود و نور  
 نور رحمت در چشم او نور غیرت در زبان او نور حکمت در میان گفت او نور نبوت در کف که پیش نور سخاوت در قدم  
 نور خدمت در موی او نور جمال در خوی او نور تواضع در صدر او نور رضا در سر او نور صفات در ذات او نور طاعت  
 در طاعت او نور توحید در توحید او نور معرفت در معرفت او نور قربت نشور تقدم در کونین در رسم کمال او بود و در  
 اقبال بر رخسار جمال او بود قبله اقبال و کعبه آمال و عنقصر افضال و پایه مشال بود در نبوت بهیال و در رسالت  
 بی احتیال بود گزیده لم نزل و لایزال بود ستوده خصال و پسندیده افعال و صیب ملک ذوالجلال بود  
 در صن و جمال بمشال در صفات حمیده با کمال بود از معائب محروم از مشائب مبرا و مقبول دلهما بود با همیت و وقار  
 و بار نعت و بها بود با استقامت و اعتدال قیامت یعنی نه کوتاه نه طول میانه بود بغایت حسین و جمیل ظاهر و شایع  
 و باطنش زاهر و خلقتش انسانی و جلیبتش روحانی روی عالم آرایش منور و درخشان موی عنبر سایش معطر و مشک آرای  
 ربا شمه کوشش برابر و یکسان سر مبارکش مدور و تمام بود بطول و عرض میلی نمی نمود رنگ مبارکش سفید و صاف  
 پیشانی میونش واسع و وافی آبرویش تمام و کشیده و میانش بهم سیدره و در میان او رنگی بودی که در چین  
 منگلی شدی یعنی او بلند و باریک منور و محاسن مبارکش سیاه و معطر خدر شریفش سهل و فرج نوری و آن لطیفش

فرخ و دلکشای و دندانهاش سفید و صفا و ابدان شیرین سخن در وقت گفتار گردش لطیف و سخن مهربان و چنان  
 در غایت خوبی و نهایت مرغوبی سیاه آن سخت سیاه بود و سفیده آن خوش سفید و در آن سرخی مینمود و در میان  
 شان دو گانه اش مهر نوبت بود سینه بسکینه اش فراخ با شمش کینان و همچون شیطی از موی هم متصل تا نون کشید  
 بران اطراف سینه و شکمش هموی و صافی و آتخا نهانش با قوت و دانی و دوش دو گانه اش از هم دور متناظر اعضا  
 و با ضیا و با نور بر فراغ دو گانه و عالی سینه و هر دو دستش موی بود و نگو خلق و نگو خلق و نگو روی بود و ساخ و گانه  
 در وقت که پیش کشا و در بی نیاز و استخوان پایش با قوت و کشیده نشیب پایش بر داشته و خمیده سر دست و پا  
 مبارکش غلط یعنی آنرا از آنکه نه داشته بود اطراف اندام نقره فاش جدا اعتدال فرود گشته بود در گام نهادن همچون  
 با و زمین با و سحر سل مینور شخص شریفش بی سایه بود شباب گام میداشت و بخیر در رفتارش نبود و در حین رفتن  
 اصحاب پایش میداشت و خود از عقب میرفت و پس پشت از برای ملائکه خالی میگذاشت رفتار او مثل از بالا  
 به نشیب آمدن بود اتقات از همین و بسیار تمام بدن بود چشم مبارکش فرود گشته بود و همیشه نظر بر زمین داشته بود  
 بگوشه چشم نظر مینمود ابتدا چشمش گوشه بود آن بود و کلام لفظش اندک و معنی بسیار بودی ابتدا اسلام رخا  
 و عام او را شمار بودی تعظیم نمودی اگر چه اندک بودی و دست آن نمودی اگر چه بیشک بد بودی اگر میل کردی  
 خوروی و اگر غلبت داشتی گذاشتی جز محصل حق گفتی و جز بخلان خشم نگرستی همه دست اشارت فرمودی و  
 نداشتش بودی که دست مبارک را باز گردانیدی چون تقوی نمودی و در حالت سخن گفتن ابهام دست چپ را  
 بر باطن دست راست زوی در حین غضب وی مبارک در هم کشیدی و اعراض نمودی و در وقت خشمی  
 و مسرت چشم شریفش بر هم نهادی بسیار تبسم لب مبارک کشادی و چون تبسم شدی نور در و آید و ظاهر  
 شدی و هرگز فوکه نمودی در چون عرق آوردی بر روی جهان آرایش چون مرادید بودی و بوی زیاد و  
 کلاب زو میدی در حسن خلق و خلق پیکس چون او نبودی در هر چه او را مخیر کردی آسانتر از بسیار  
 من مودت کس از خوا بنداشتی مگر بر اندام ظاهر نشستی پیش در حابه فاخر او پیداشتی ذات او جمیع  
 جمیع اوصاف حمیده بود نفس او منبع جله خصال شریفه بود در محضر از همه نوبت در مخیر از همه نیکوتر در کرم و سخا  
 از همه بیشتر در مروت و وفا از همه تمامتر و حلم و تواضع کاملتر در مبرات و احسان از همه انسان شایسته بودی صلی الله  
 علیه و آله و سلم در حسب آنکی بود در اخلاق ارضی بود و میثاق او فی بود در صیانت اظهر بود در امانت اشهر بود  
 در همه کارها ارجح بود در همه شغلی انج بود در جنگ از همه ارجح بود در رای مسدود در شداد قتال همه با و مستند عظیم

بی تکلف بود پرور از گوش بر بندگی نشست و بر سپ و شتر سوار میاشت اما در همه حال یک صفت داشت  
 از سواری براق در خود نخوت نمی یافت از سواری حمار عار نمیداشت و منقصت نمی پذیرفت مرکوب بی تکلف  
 راندی و گاه بودی که کسی با خود هم بر نشاندی هر که او را دعوت کردی اگر چه ملوک بودی اجابت فرمودی  
 و در آن معنی غنی و ذیل را پیش او و فرقی نبودی و هدیه قبول نمودی اگر چه پاچه گو سفندی بودی و مکافات آن  
 فرمودی و در خواب هر که او را آواز دادی لبیک فرمودی اگر چه از اهل بیت بودی در زمین خالی نشستی و در آنجا  
 طعام خوردی و خواب کردی خدمت خود و اهل بیت نمودی گو سفند و در شیدی شتر را زانو بستنی و علف دادی  
 با خود تگانه سفر گشتی خیر را هم شترتی خانه هم بردستی بازار رفتی و چیزی خریدی و بجانم بروی پاره بگفتی و در راه  
 و جامه بدوشتی و هرگز چیزی نمیدوشتی و در بختی اصحاب خود نمودی غائبان را دعای خیر فرمودی پیش همکاران  
 رفتی و در عیادت بعد مسافت عذر ساختی و از اینها استنکاف نداشتی عذر پذیرفتی مزاج نمودی اما بجز است  
 نظر نمودی با اصحاب اختلاف نمودی طفلان را در کنار گشتی و با ایشان ملاعبتی کردی اگر ارم مردم نمودی  
 تواضع او را عادت بودی از مسکنت قرصی از درویش قبول نمودی اگر تمام آنچه داشتی بدرویشی دادی منت  
 بر و نهادسی با عیبی دلیل را از کردی همانکه با جبرئیل را از کردی با غریبی سب و اهرت نشستی بهمانی مجوزه رفتی اگر چه  
 مرتبه از عرش بگذشتی زن بیه را از تواضع رونفیکندی و از جاه بساط در سدره المنتهی نینگندی با مسکینان هم  
 گشتی و جبرئیل پیش با دست شستی رحم دل و نیک عهد درست و عده بودی توقیر اصحاب نمودی و در پیش  
 ایشان پامی و از نکردی همسایه را رعایت نمودی همان را اگر ارم تمام نمودی دوستان را عزیز داشتی پیش  
 هر که خواستی بر خاستی و گاه بودی که در دام خود را انداختی و مردم را بروی آن نشاندی شرم و حیاسی او از زبان  
 بگوشتر بودی هرگز چشم تمام در روی کسی نکشودی و اگر بگروهی بر کس دیدی بکنایت اخبار او فرمودی و ارم  
 تازه روی و خوشجوی و نرم سخن بودی در قول و فعلش خشونت و در شتی نمودی و بدگویی و عیب جوئی در طبیعت  
 نداشتی هیچ خواهنده را محروم نگذاشتی جو و سخاوتش چنان بودی که هر چه از او طلبیدی در جواب او را از نظر نمودی  
 و بدادی چنانکه مردم از حضرتش در خواستی نمودی چندان گو سفندش عطا فرمود که میان دو کوه پر شدی اینهمه  
 بدادی و منت نهادی و بسیار بودی که کسی را صد شتر بخشیدی و در غرای صغیر از اسب صد شتر بداد و عباس با  
 چندان مال بداد که قدرت برداشتن نداشت و یک نوبت نود هزار درم آوردند و تمام آنرا صرف نمود و هرگز عادت  
 نداشتی که چیزی از برای خود بگذشتی و هر که احسانی با او نمودی مکافات او فرمودی در شفا مذکور است که

مفرد بن عتقا طبعی خرا و خپاری چند فرستاد و او را کثرت طلا باز داد صلی الله علیه و آله و سلم مجلس شریف و حکم  
و خیا و صبر و امانت و آداب و خیرات آهسته بودی و نشستن تکمین و وقار او از همه بیشتر بودی اکثر اوقات  
رو بقبله نشسته و بیشتر نشستن او چنان بودی که هر دو دست مبارک را در گردن ساق دو گانه نشستی و هر کجا  
آواز بلند شستی عیب پس نکرودی و بگردم ستر مودعی و اگر ام غنوی و بر که چکان ترجمه آوردی و محافطت  
جانب غریبان کردی و سخن از ایشان تخیل کردی در هیچ کس فراطه نمودی چون او در سخن بودی خاموش گشته  
سر و پیش انداخته مستمع بودندی نشست محاسن او بی یاد حق تعالی نبودی صلی الله علیه و سلم مهربان بود  
دل او و مشک ایشان بود سبیل او و از او ان بود عطای او بیکران بود و غامی او اندک بود منت او کسبنا بود  
سخت او و اساع بود سینه او دانی بود حیای او نادر بود خنده او وافر بود گریه او بسیار بود خوف او بزرگ بود  
رجای او زین بود عقل او راجح بود فضل او کامل بود علم او وافر بود علم او صلی الله علیه و آله و سلم موفی بعهده او  
خالیف و عید او و اثنی عشر بود عبادت او مبارک بطناعت او طالب رضای او را غلبای او قطع کننده  
شوات در گذشته عشرت بود فرادرس بیچارگان و دستگیر غریب سجا رفوات ثابت قدم در جمیع خیرات و  
مبرات بود صلی الله علیه و آله و سلم سهل بود در مصاحبت عدل بود در مقامت سابق بود در معاملات  
شجاع بود در مقام شریف بود خیر او و مویب بود منظر او بسیار بود کرا و هموار بود فکر او تبسم او خوش بود  
کلام او دلکش بود کشاده بود گفت کریم او آموه بود لطف جیم او دور بود روی انور او خوش بود طبع او  
زرم جانب و قلیل از آدمی زین عالم چراغ هدی بود همه صفات کمال فرین و محلی بود عین عنایت و محض  
رحمت بود میاسن بود او مخصوص با این امت بود صلی الله علیه و آله و سلم نه غلیظه بود و نه ضجاب بود نه محی  
نه سباب نه حریص بود و نه جماع و نه خیل بود و نه متاع نه مکار بود و نه خداع نه منان بود و نه جنای نه کسلان بود و نه کمال  
نه طناز بود و نه عجز بود و نه حسود بود و نه ضرار نه هاز بود و نه غدار نه محال بود و نه متکبر نه نام بود و نه مفتخر صلی الله  
علیه و آله و سلم در بیان خوشبوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنکه خادم عتبه رفیع آنحضرت بی و نش  
بود روایت نموده که هیچ مشک عنبه خوشبو تر از بوی آنحضرت اطهر از بوییدم و هیچ خرد و حریز تر از کف کریم  
نزدیم هر جا که بگذشت بوی خوش از آنجا برخاستی و مردم گذشتن او از آنجا معلوم کردند و چون کسی مصاحبه  
او نمودی تمام آنروز بوی خوش از دست او می آمدی و چون قضا حاجتی کردی زمین شگافه شدی و این در خود  
فروری و بوی مشک از آنجا میدی و هر که با آنجا رسیدی مشام او از آن عطر شدی و از او بهر موی غنی

درویشیت که شخصی آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم دختر را عروس میکنم مرا مدوی فرمای فرمود چیر  
 ندانم اما فرود آقا و در سر شراخ و چوب پاره یا و زین یا و در آن حضرت بآن چوب عرق از بازوی مبارک خود  
 باین قاروره میرسخت تا پر شد و با و دو فرمود دختر را بگو تا در صین تطیب این چوب پاره درین قاروره کند و در  
 خود مال و چون چنان میکرد مشام اهل مدینه از آن معطر میشد و آن خانه را بیت لطیبین نام کردند و هم روایت کردند  
 که ام سلمه در آمد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت در خواب بود و پیشانی میوش عرق کرده بود و ام سلمه  
 رضی الله عنها عرقش را در قاروره جمع نمود و او مشاطه بود و در مدینه عروسی را بآن تطیب نمود و اثر و شوی از آن  
 بماند تا آخر عمر و هر گاه که غسل میکردی بوی خوش درو زیاده میند بعد از آن این عروس دختر می آید و همچنان  
 بوی خوش از او میدید و هر فرزندی که از نسل آن زن پیداشد بوی خوش زن می آید آن خانه را بیت اعطاف  
 ازین نام نهاده اند که کوشه عقیقت انجینت و طوبی و رقی و پوستینت و در عارض تو عجب معجزه  
 عالم ز نسیم تو معطر و از لعل تو مشک عاریت خواهد بود آن محترم است بوش و خواهد که انکم فعل علی محمد  
 معطر الروح و آله الطیبین الطاهرین قهطره الثمانی و الآخرة بیان معجزات آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 بدان اسعدک الله تعالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را معجزات بسیار و شمارست اما آنچه حق سبحانه تعالی او را  
 بدان مخصوص گردانیده است که او را سید همه چیزان کرد و علیه السلام و همه در زیر علم او باشند و در آخرت از ما درختی  
 کرده و نماند بریده زاد و چون از ما در جدا شد سر سجده نماید و گشت بگردن شرا و درت بزبان آورد و هر گاه که وای او  
 مشغول کاری بودی گاه هواره خوب بچینیدی و انگشت خود بکیدی مژه شیر زنگبین یافتی و ببل و غافلطور اگر کسی  
 احتلامش نیتادی چشمش در خواب شدی و دلش بیدار بودی از پس همچنان دیدی که از پیش هرگز پیشه و گشت  
 نشسته و بر هر ستوری که سوار شدی اگر چه ضعیف بودی بر همه ستوان سبقت کردی نومی زیر نماند او بر نیاید  
 مابهر کس که گشتی گرفتگی اگر چه قوی بودی او را بیدافتی سنگریزه بردستی و تسبیح گشتی سنگ کلنج بر سلامت و ستاد  
 در جابنیکه آب دهان افکندی آسنا خوشبو گشتی ستون مسجد از در و جدانی او بنا میدی چون در کنار گرفتگی خاموش  
 شدی درخت بفرمان او از جامی خود بیشتر آیدی چون فرمودی باز گشتی در سفر بر سر او دست آوردند  
 از میان گشتان او چندان آب بر آمدی که همه لشکر سیاه شدی و در حرب بدر لشکر کفار را بکشت خاک نیز  
 و او و زبیه نهانها خبر کردی حدیث غار و آنچه در او بود معرفت سوسمار و آه و با سخن گفتی رفتی از علاج بر باد  
 و دیدن او بخت آسمان و زمین و ملکوت و عرش و کرسی و حجابها و سدره المنتهی و درخت طوبی و قیامت



و بر گشتن و بیک نکت شمشیر مشهور است بدان کعبه دورا سجده کردند بر عالم بر این زهر اکو در باور بجز در راه سینه  
 او را بگفتند و بگفتند و با بیان و علم و حکمت معلوم ساخته باز بجای خود آوردند و شنبه لادت او کنگرهای  
 کسری بیفتاد و بجز ساوه خشک شده و آتشکده فارس که هزار سال نموده بود سرود شد و ماه با شارت او و و نیم شد  
 و آفتاب بدعای او بعد غروب طلوع نمود و کوکب خرد در گهواره به پیغمبری او خبر داد و او عظم از همه قرآن عظیم است  
 که هیچ نصیحه از نصیحاتی عربیانند کوتاه ترین سوره های او در سوره کت باشد نیارده و همیشه باقی بر صفحی روزگار  
 مانده اینقدر از معجزات آن سرور کائنات علیه افضل الصلوة بسبب اسباب و تقصیر تمیضا و شکر کا آورده شد و پیمان  
 اقسام خوارق عادت چنانچه از تتبع کتب ظاهر شده دوازده قسم است چه منشاء خارق عادت  
 یا اعمال مخصوصه است یا فی قسم اول شش قسم است اسحر ۲ غریت ۳ دعوت ۴ طلسمات ۵ نیرنجات ۶ حسبل  
 اما سحر آن باشد که استعانت کند نفوس در احداث غراب بعضی اعمال و غریت آنکه استعانت نماید بقوا  
 روحانیان و دعوت کوکب آنکه استعانت کند با جرم فلکیه و طلسمات آن بود که استعانت نماید بخریج توانی  
 سموی بقوای ارضیه و نیرنجات آنست که استعانت کند بصب و یا صفت و قسم ثانی هم شش قسم است آنچه  
 ۱۲ ارباض ۱۳ کرامت ۱۴ دعوت ۱۵ استدراج ۱۶ امانت اما معجزه خارق عادت باشد که از نبی صادر میشود و بر  
 سخدی امی و عوی نبوت بی معارضی چنانکه اچاموسیت و اعدام جبل و انفجار آب از میان اصابع و شوق قمر و  
 کرامت خارق عادت باشد که ظاهر شود بر دست لی به معنی گفته اند که کرامت سجد معجزه نرسد چنانچه ولدنی و اول  
 پیدا کردن جواد را بیره ساختن و اگر اصل آنکه پیش از نبوت از نبی صادر شود چنانچه واقعه غیل و شوق صدر و معنویت  
 آنکه از سایر مسلمین صادر شود و حق تعالی با صدقاتان ایشان را از محسن خلاص فرماید و استدراج آنکه از اهل  
 برای و زکرت گمراهی موقوف طلب ایشان و اگر چنانچه جاهل ابا آنکه از اهل ضلال بر اخذ این بخت در شود چنانچه سید  
 دعوی و کس طفلان مطلق شود تصدیق من باطن طفلان تکذیب و بیان فضیلت صلوة پرسید کائنات صلوات علی آل و سلم  
 و از جمله آثار و علامت محبت و آیات متابعت آنحضرت انفس جناب قدس صلی الله علیه و آله و سلم که پیوسته  
 زبان خود را بفرستادن صلوة بر آنحضرت بابرکات روان و از اشعار خود سازند و بدل جان همواره بسیار  
 پروازند که کمال محبت او خودستند هم معنی و هم چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصل و فصل مخلوقات  
 و منزل کربات و سبب رفع درجات و محوسیات و وصول بر درجات عالیات میشود و ذکر او زینت آرایش  
 مجالس و راحت و آسایش اهل محافل است از اخبارت و مذمت و حضرت و ندامت حاصل از چنانچه در خبر

که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده هیچ قوم نباشد که بی یادم از مجلس برخیزند الا کندی و سبخی  
از ایشان مصطفی صلی الله علیه و سلم بر زبان مجسبان جاری گردان مجلس معطر و مغنیر و خوشبو شود پس چگونه  
حال دلی که ملوان مهر و محبت آنحضرت و جانی که در آرزوی جمال با کمال او بود و زیبانی که بزودگوشنای او رود که  
چه دولتها و کرامتها که او را از زانی خواهد بود و دنیا و رسل که با دیان سبیل اند بجزرت او متوسل اند و در انجام مهم  
و قضا و حوائج و مراسم بصلواته بر علیه صلواته و سلامه و تحیاته تا مقاصد و آرزو یافته اند که آدم صغری که خلعت پوش  
صفوت و صفا بود و جرعه نوش رفیق مصطفی بود تا صلوات بجزرت او فرستاد از صحبت جماعتی و محتفلی گشت  
و ثبوت پیوسته از عثمان بن حنیف رضی الله عنه که گفت روزی مردی نامیاب نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم میخواهم که حق تعالی بوسیله تو چشم مرا بین بازگرداند آن سرور فرمود برو وضو ساز و دو رکعت  
نماز بگذار یعنی از نماز بگو اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنیک محمد الزکوة یا محمد انی اتوجه الیک انی ربی  
فی حاجتی بیده یعنی لی اللهم فشفعنی فی عثمان بن حنیف گوید آن شخص بیرون رفت و منور از مجلس صفوت  
نماز شده بودیم و مجلس ممتاز شده بود که آن مرد آمد گویند چشم هرگز در او نگردیده بود و از بعضی سلف منقول است که  
در ریابا جمعی در کشتی بودیم بادی برخاست که آنرا قلانی میگفتند و میان ملاحان کشتی چنان شہرت داشت که  
کم کشتی از آن باد سجات باید بترسید که از خوف غرق یکبار خریدش بر او زدند و یکدیگر را وداع میکردند ناگاه در آن  
فجاسی بر من غلبه کرد و چشمم گرم شد یعنی صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که میگفت یا اهل این کشتی بگویند تا خبر  
نوبت این صلواته بر من فرستد که اللهم صل علی محمد صلواته و تحیاته بها من جمیع الاله والافاق و تقف  
لنا بها جمیع الحاجات و تطهرنا بها من جمیع الایات و ترفعنا بها عندک اعلی الدرجات و تبلغنا اقصی الغایات  
من جمیع الخیرات فی الحیوة و بعد الممات بیدار شد و اهل کشتی را از واقعه خویش خبر داد و گردانیدم همه بجزت این  
صلواته مشغول گشته منور سه صد نوبت تمام شده بود که با تسکین یافت و خلاص شدیم و چنانچه امام محمد و غیر  
روایت نموده که حضرت آدم علیه السلام آن دم که حوا رضی الله عنها را دید بان زیبانی و رعنائی و نظر بر جمال با کمال  
او انداخت قوه شهوتش غلبه نمود و عنان مصابرت از دستش ربو و خواست که با او بازی و دست درازی کند  
و او را در آغوش کشد و از او متمتع شود ملائکه او را زجر کردند و گفتند به یا آدم باز ایست آدم و دست درازی کن  
آدم گفت چرا چنین نکنم و خدای تعالی او را برای من مخلوق گردانید ملائکه گفتند تا آن زمان که حق او سجا آوردی  
و مهرش بگذاری آدم گفت مهر او چیست گفتند آنکه سه بار صلواته بر محمد صلی الله علیه و سلم فرستی آدم گفت

محی کسیت گفت آخر پیمبران او از اولاد تو و اگر نه محمد بودی تو مخلوق نمیشدی و همچنین موسی کلیم علیه السلام از  
 حضرت کریم مامور بفرستادن صلوة بحضرت او شده چنانچه در بعضی از کتب معتبره مذکورست که خطاب الهی با بر سر  
 که ای موسی اگر خواهی که نزد ما کمال رفعت یابی باید که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستی و روی ازان بر تنابی که او  
 برگزیده ما و لوازمه لطف و بر کشیده عطف ماست مگرس روضه وجودت و سر و باغ وجود حقّه در حکمت نور حقّه  
 عالم قدرت مایه حسن ملاحظت پیرایه عروس صباحت مستمعصوم و از اینجا موجودات وجود بابرکات امرست  
 کولاه ما خلقت الافلاک ای موسی اگر نه جمال با کمال و بودی نه عالم بودی و نه آدم نه فلک بودی و نه ملک  
 و هم در جواهر مرویت که موسی علیه السلام در زمانی که میخواهت که از دریا بگذرشتی و از فرعون خلاص گشتی  
 ده ثوبت عصا بر رویا زد و دریا شکافته گشت و از اینجا سلامت گذشت و در خبرست که سوال از تفسیر آیه  
 ان الله لا یکتب فیصلون علی النبی منون منون که بعد سجانه تعالی تو ملک را آفرید که مرا یاد نکنند نزد بند  
 بنده صلوات بر من فرستد الا که آن دو ملک گویند امرنا و خدا تعالی پس الله تعالی و ملائکه گویند آمین مرا  
 یاد نکنند نزد بنده و آن بنده صلوة بر من نفرستد الا که آن دو ملک گویند میا مرنا و خدا تعالی جل جلاله  
 و ملائکه آمین گویند و اشغال بصلوة موافقتست با اهل سموات و اتمثال امر پروردگار که در کلام مجید  
 مومنان ما بان امرنوده کما قال جل و علا ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا  
 علیه و سلموا تسلیما از حضرت انزال رحمتست و از ملائکه و غایب آنکه گویند اللهم اغفر له و از مومنان  
 طلب یادت و کرمست و رفعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ دعائی بی بدرقه صلوة مستصاحبه  
 نمیشود و بقول عمر خطاب رضی الله عنه در میان آسمان و زمین موقوف باشد باید که ابتدای دعا و ختم آن  
 بصلوة کنند تا بدرقه دعا و او باشد و بجل قبولش رساند و صلوة یک از شرائط صحیح نمازست که اعظم ارکان  
 اسلامیست و هیچ صلوة فرضاً و نفلاً بی صلوة صحیح نیست و هر که نام شریف او بشنود و نیت اول و حجت  
 و تارکست ما خود و بیکبار که صلوة به حضرت فرستد جمیع گناه مرتفع بود و در پیشتر مستحب و تجلی کردن و  
 اجمال و فرستادن صلوة بر شرفتن نام بابرکات او نمودن عظیم مذمومست و مذمت آن در حدیث نبوی  
 و در گذشته بروایات متنوعه از جمله آن سینه آنست که از ابی هریره خادم عبید رضی الله عنه مصطفی صلی الله علیه  
 و آله و سلم علیه التحیات الاوفی مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بر خاک چسبیده با دینی کسی  
 یعنی از خواری و گونزاری که مرا نزد وی یاد کنند و او بر من صلوة فرستد راه بهشت بر او پوشیده گردانند

و هم در کتاب جواهر مرویست که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده هر که مرا پیش روی یاد کند و او صلوٰه  
بر من نفرستد پس او بد بخت است یعنی تغافل و تکاسل در فرستادن صلوٰه بحضرت او صلی الله علیه و سلم  
علامت بی سعادت و امانه و شقاوت است و هم از آنجا از ابی ذر مرویست که یک وزیر یون آمد پیش رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود ای مردم من شمارا خبر دهم که بخیل ترین کسیست گفتند فرما یا رسول الله فرمود  
کسیست که مرا پیش او یاد کند و او بر من صلوٰه نفرستد پس بخیل ترین مردم است و هم در کتاب شرف النبوة  
تذکرست که عایشه رضی الله عنها در وقت سحر جابر میدوخت و سوزن از پیشش افتاد و گشت و چنان  
فریادشست پس حضرت رسالت نورشید جلالت صلی الله علیه و سلم با آنجا فرود آمد و بروشنی روی  
نورانی آنحضرت سوزن بازیافت و از آن متعجب گشت و گفت چه روشن است روی تو یا رسول الله که ما در دم  
پدیرم فدای تو یاد فرمود ای کسیکه مرا زبید در روز قیامت عایشه گفت او که باشد که ترانه بید فرمود و  
گفت آن چرخیل باشد فرمود کسیکه او صلوٰه بر من نفرستد بگناه که نام من بشود و در شعب الایمان یعنی از ابی ذر  
خدیجی مرویست که پنج قومی نباشد که بهم نشینند و بر خیزند و صلوٰه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد  
الا انک ایضا صرحتی باشد در روز قیامت و اگر چه در بهشت و نه و ملائکه از ارسال صلوٰه با آنحضرت بابرکات  
علیه شراین، الصلوٰه و الطائف التحيات مشفع و مستفیض شده اند چنانچه نقل است که چون سراج و لاج رسول الله  
با ابوجح صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب که بعراج نیت ملکی را دید که پروبالش سوخته گشته بود از جبرئیل پرسید  
که سبب این چه بود جبرئیل فرمود حق تعالی جل و علا او را فرستاد تا اهل موصی را بپلاک گرداند چون با آنجا رسید  
ما در با فرزندش دید که شیر بوی میداد و از روی ترحم یک ساعت ایستاد و در حال ایشان متفکر شد حق سبحانه و تعالی  
آتش فرستاد و در حال پروبال او محترق شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم با جبرئیل گفت این گناه قابلیت قبول  
توبه دارد و گفت نمیدانم ما از سوالات کنه و در ساعت جبرئیل رفت و باز آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه  
و سلم حق تعالی جل و علا میفرماید در توبه منتهج است آنحضرت فرمود توبه او چگونه باشد جبرئیل رفت و باز آمد و گفت  
حق تعالی میفرماید که توبه او آنست که ده بار صلوٰه بنفرستد پس آنحضرت نزدیک او رفت و او را این فرمود و او  
چونیکه صلوٰه فرستاد و حال خود با آنکه در طیاران فرود بماند و خوفت و در غنیمت صلوٰه به آنحضرت بابرکات صلوٰه  
و سلامه علیه احوال و پیش صحیح بر او ایستاد و فرموده وارد شده بر برکت و میبوست مواظبت بر آن اتفاقا صلح صحیح شایسته  
چنانچه از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویست که حضرت محمد پیغمبر شریف التیمه الابدیه فرمود هر که یکبار

صلوة برین فرستد حق تعالی ده بار صلوة بروی باز فرستد یعنی ده رحمت اورا کرهت فرماید و فرشته دو گانه  
هر یکی ازان سعی کند و مبارکت نماید که بیشتر سلام او بمن رساند و مثل آن در کتاب و فرائضی طلوع یعنی آنست که  
که رسول صلی الله علیه و سلم یک وز خوشوقت بود و آثار سرور بروی عالم آرای آنسر و ظاهر بود گفتند یارسول  
امروز طیب النبی و بشاشتی عجیب بروی شریف تویی بنیم فرمود آری بلکه آمد از جانب پروردگار من عرضی گفتم  
هر که یکبار صلوة بر تو فرستد از امت تو بنویسد خدا تعالی او سبب آن ده نیکی و محو کند از او بدی و بلند گرداند  
اورا ده درجه درو کند باو مثل آن یعنی ده رحمت باو باز فرستد و هم ازین راوی مرویست که در مدغم بر پیغمبر صلی  
علیه و آله و سلم و نور از روی عالم آرایش می تابید و چون برقی می درخشید پس گفتم یارسول الله ندیدیم  
طیب النفس تر و ندیدیم کسی شادمان و تازه روی تر از تو ام روز فرمود چرا چنین خوشوقت و بشاش بنامم  
که همین ساعت جبرئیل از من جدا شد و او مرا گفت هر که صلوة بر تو فرستد از امت تو یکبار بنویسد الله تعالی  
او را سبب آن ده نیکی و نیت گرداند از او بدی و بلند گرداند از او ده درجه و یکی مثل آن صلوة باو باز فرستد  
گفتم ای جبرئیل آن ملک کسیت گفت بدرستی که خدا تعالی موکل گردانیده بتو از زمان آفرینش تو تا زمان که ترا  
مبعوث و از تو فرمود که صلوة نفرستد بر تو هیچکس الا که آن ملک باو بگوید صلی الله علیه و سلم یعنی رحمت کند و نیت  
بر تو و در کتاب جواهری کامل از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت نموده که فرموده هر که صلوة بر من فرستد  
هر روز سه نوبت و هر شب از محبت و دوستی و شوق و آرزوی من سزاوارست بر حق تعالی که بیامزد  
کنایان او و یکساله جزا هم او مغفور شود و از آبی بن کعب رضی الله عنه مرویست که مروی گفت یارسول الله صلی  
علیه و آله و سلم اگر من تمام اوقات خود صرف صلوة بر تو کنم چگونه باشد فرمود انشاء الله تعالی حاجات و نیوی  
و اخر می ترا ساخته فرماید و در جواهر روایت است از انس که آنجناب قدس صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
پنج بنده باشد که درود بر من فرستد از برای تعظیم حق من الا که الله تعالی ازان صلوة و درود او ملکی یا فرشته  
که او را یک پر در شرق و یک پر در غرب باشد و او را گوید خدا تعالی صلوة فرستد بر بنده من همچون آنکه از  
صلوة بر پیغمبر من میفرستد پس آن ملک تا روز قیامت صلوة بآن بنده میفرستد یعنی استغفار از برای او از حضرت  
پروردگار بنیاید و مغفرت و آمرزش او می طلبد و ملائکه را از برای او از حضرت پروردگار اسب و اسب را بر او  
که از برکات صلوة بر سید کائنات لباس غفران در بنده درود گویند و خواهند پشیمانند و در جواهر مذکور است  
عبارت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه تعالی ملکی را بر قبر من موکل گردانیده و نامش حاجت

میداند و او بر قبر من قائم است چون من بمیرم تا روز قیامت پس هیچکس از امت من صلوة بر من نفرستد الا  
 که او را نام خود و پدر خود بیاورد کند و گوید ای محمد فلان پسر فلان صلوة بر تو فرستاده پس صلوة فرستد بر آن سوره العالمیه  
 در آن چهار صلوة ده صلوة یعنی ده رحمت از رحمت او را که رحمت فرماید و از عایشه صدیقه یعنی آنکه مرویست  
 که حضرت محمدیه علیه شرف التحیة الابدیه فرمود هیچ بنده نباشد که بر من یکبار صلوة نفرستد الا آنکه ملکی از برای آن  
 عروج نماید و با آسمان براید و آنرا بحضرت عزت رساند و پروردگارا بفرماید بر وی و بر پدر این صلوة را بقبر بنده من  
 و او را رساند و از برای صاحب آن استغفار نماید و چشم او بان روشن گردد و هم در جواهر از معاف بن حیل ضعیف  
 مرویست که جناب مقدس محمدی فرمود آنچه معنیش مخفی نماید نزد ما اینست که بدستی و راستی که اللہ تعالی از غایت  
 عنایت و توفیقش مرعطا فرموده آنچه بر غیر من از انبیا عطا نموده و مرا بر ایشان مفضل گردانیده و تفضیل داده  
 و بگردانید امثال مرا در صلوة فرستادن بر من فاضل ترین درجات و عالی ترین مقامات و موکل گردانیده  
 بر قبر من ملکی منظر و سن نام که سر او در زیر عرش برین است و هر دو پایش زیر مقدم زمین و او را هشتاد هزار است  
 و در زیر هر بال هشتاد هزار پر بزرگ و در زیر هر پری هشتاد هزار پر کوچک و در زیر هر پری از ان پرهای کوچک  
 زبانی است که بان تسبیح و تحمید پروردگار جل شانه میگوید و استغفار نماید و آفرینش میطلبد از برای کسیکه صلوة  
 فرستد بر من از امت من و از نزدیک سر او تا قدم او در آنها و زبانهاست و پرهای کوچک بزرگ چنانچه  
 در یک وجب نیست الا که در زبانی است که تسبیح پروردگار میکند و استغفار از برای صلوة و بنده بر من از ان  
 من ینماید تا آن زمان که او بمیرد و هم در جواهر از مقاتل بن سلیمان منقولست که اللہ تعالی را ملائکه هست در شب  
 عرش عظیم خود که بر سر او گیسوی هست که در گرداگرد عرش بان عظمت در آمده و احاطه او نموده و هیچ موی  
 او نیست الا که بر او نوشته لاله الا اللہ محمد رسول اللہ پس هر گاه که بنده صلوة بر رسول اللہ صلی الله علیه و آله فرستد  
 هیچ موی او نباشد الا که طلب مغفرت و آفرینش نماید از برای صاحب صلوة یعنی گوینده آن صلوة اللہ و سلامه  
 و هم در جواهر مذکورست بروایت بلزانی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و او از رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 که هر که حجة الاسلام بگذارد و بعد از ان غزالی بجای آورد بنویسد آن غزالی او را چهار صد حج پس منکر و شکسته  
 و لهای آنها که قادر بر جهاد و ادای حج نبودند و می فرستاد اللہ تعالی بسوی من که صلوة فرستد بر تو پس  
 الا که بنویسد آن صلوة را چهار صد غزالی چهار صد حج صلی الله علیه و آله و سلم و در کتاب جواهر حج  
 انس بن مالک از رسول اللہ صلی الله علیه و سلم که ربانته خلافت است در روز مالک و روایت نمود که

آنحضرت فرموده هر که بر من درود فرستد در روزی صد بار بنویسد الله تعالی او را بان صلوة هزار هزار نیکی و محبت  
هزار هزار بدی و بنویسد او را ثواب صد فرقه قبول و هر که صلوة بر من میفرستد بعد از آنکه بن بسد صلوة او من صلوة با  
باو میفرستم و هر کس که من صلوة باو فرستم شفاعت من در یاد اللهم صل علی و لا تحرمنا شفاعته و قربنا الیه و در خصایص  
سر مری از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که کبار صحابه رضی الله عنه می گفتند که اگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم صلوة میتسک بها المسک لا ذفر شئیده ایم که میفرمود هر که یکبار صلوة بر من فرستد الله تعالی ده بار صلوة با  
باز فرستد یعنی ده حمتش کرامت فرماید و هر که ده بار صلوة بر من فرستد الله تعالی هزار بار باو باز فرستد یعنی هزار  
رحمت از رحمت باو کرامت فرماید و هر که هزار بار صلوة بر من فرستد دوش او بدوش من متصل باشد در بهشت و در  
نهایت قربت و نهایت دنو باشد و در جواهر عبد الله بن عمر و عاص و ایت بنو که هر که صلوة بر رسول صلی الله علیه  
و سلم یکبار فرستد الله تعالی و ملائکه نعتا و نوبت صلوة باو باز فرستد و در ترتیب ترغیب مندر می برار عذاب  
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که هر که یکبار صلوة بر من فرستد بنویسد الله تعالی برای او نیکی  
و محبت نماید از زوده بدی و بلند گرداند او را و درجه و او را ثواب ده بنده آزاد کرده باشد و در جواهر مذکور است  
بروایت مرضی علی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و سلم آنچه حاصلش راجع بانست که الله تعالی ملائکه  
چند از نور آفریده و بزرگین فرومندی آیند الاشب جمعه و بروستهای ایشانست قلبها از زردی و کاغذها از نور و مینویسند  
بر آن الاصلوة بر من صلی الله علیه و آله و سلم و احادیث صحیح و فضیلت صلوة روز جمعه مخصوص عبارات متنوع  
واروشده و از جمله حافظ ابو نعیم و رحلیه آورده بروایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم که فرموده هر که صلوة بر من فرستد در روز جمعه صد بار بیاید در روز قیامت و با او نوری باشد که اگر آن نور  
قسمت کنند بر تمام خلایق همه ایشان برسد و صلوة بهر عبارت که در حدیث واروشده باشد بگوید مجتنب بود  
و مشابه این ثواب بود اما در محلی که صورتی معین بدان ورود یافته باشد غیر می قائم مقام آن نشود مثل آنکه از  
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویست که هر که صلوة بر پیغمبر فرستد در هر روز سه نوبت باین عبارت صلوة الله  
و ملائکه انبیاء و رسوله و جمیع خلقه علی محمد پستی که او صلوة فرستاده باشد بعد صلوة جمیع ملائکه و او را روز قیامت  
وزر موه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حشر کنند و آنحضرت دست او را بگیرد یعنی او را بخود نزدیک گرداند  
تا در بهشتش آید و در کتاب جواهر از سالک احسن المسالک ابن بن مالک رضی الله عنه مرویست که  
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هر که صلوة بر من فرستد هر روز جمعه چهل نوبت بخواند الله تعالی

گنا بان چهل ساله او و هر که یکبار صلوة بر من فرستد و در محل قبول افتد آنکه آنرا با اخلاص و صدق دارد و نحو  
فرماید الله تعالی گنا بان هشتاد ساله او و هم ازین راوی مرویست در جواهر بروایت قرطبی که رسول صلی الله  
علیه وآله وسلم فرمود هر که صلوة بر من فرستد یکبار در روز جمعه الله تعالی و ملائکه هزار هزار بار صلوة با او فرستند  
و بنویسد الله تعالی برای او هزار هزار نیکی و محو کند از او هزار هزار گنای او ببلند گرداند او را هزار هزار مرتبه در بهشت  
و در جواهر ابو ذر عفراری از حضرت بنوی صلی الله علیه وسلم روایت نموده که فرموده هر که صلوة بر من فرستد  
در روز جمعه صد بار مغفور شود و گنا بان دو سیت ساله و هم در جواهر از سهل بن عبد الله مرویست که هر که در روز  
جمعه بعد از نماز پیشین اللهم صل علی محمد النبی و علی آله و سلم هشتاد بار بگوید مغفور شود گنا بان هشتاد ساله او گنایت  
یا رسول الله این صلوة چگونه باشد فرمود اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی از سهل بن  
عبد الله منقولست که بعد از نماز پیشین روز جمعه بگوید و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وآله  
وسلم روایت نموده که نماز پیشین روز جمعه بگذارد و بگوید پیش از آنکه از آن مقام بر نیزد اللهم صل علی محمد النبی الامی  
و علی آله و سلم تسلیما هشتاد بار یا مزد او را گنا بان هشتاد ساله و بنویسد عبادت هشتاد ساله و هم در جواهر از جابر  
مرویت که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که هر که در شب جمعه هزار بار بگوید صلی الله علی محمد النبی الامی  
مراد خواب در بیند و هر که مراد خواب به بیند پس او را بهشت باشد در جواهر مذکورست بروایت انس از حضرت  
اقدس صلی الله علیه وآله وسلم هر که صلوة فرستد بر من در روز جمعه هزار بار بنیر و ثاجای خود در بهشت به بیند  
و در اشالی از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود هر سومی که در شب جمعه دو رکعت  
نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه بیت پنج بار قل هو الله احد بخواند و بعد از سلام هزار بار بگوید صلی الله علی  
محمد النبی الامی بر آینه مراد خواب به بیند و جمعه آینده تمام نشده باشد که مراد بیند و هر که مراد خواب به بیند  
خدای تعالی گنا بان او را مغفور فرماید و ابو موسی رضی الله عنه این حدیث روایت نموده و از شیخ ابو موسی ابو جهم  
رضی الله عنه منقولست که من تجربه کردم و همچنین بود و هم در جواهر اینها توجه تمام میاید و اخلاص و صدق و سستی  
و طعام حلال تا موثر شود و بقبول موصول گردد و مراد حاصل شود و در خصائص ازین راوی مرویست که رسول  
صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در شب جمعه ده بار بگوید یا اللهم اغفر لی یا ارحم الراحمین یا یا باسط الیدین بالعلیة  
یا صاحب الموائد السینة صلی الله علی محمد خیر الوری یا سعة و انفق لنا یا ذا العلی فی ذلک السیة بنویسد الله تعالی  
او را صد هزار نیکی و محو کند از او صد هزار بدی و بلند گرداند او را صد هزار درجه و در کتاب جواهر از جابر رضی الله عنه



مرسیت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه معنیش براج بائیت که هر که صلوة بر من فرستد صد بار بعد از نماز صبح و شام پیش از کلام گزارده فرماید الله تعالی حاجت او را سی در دنیا و هفتاد در عقبی گفتند یا رسول الله صلوة چگونه فرستیم فرمود بگوئید

تا بعد نوبت رسد و بعضی علماء بر آنند که اولی آنکه اللهم صل علیہ وسلم بگوید تا موافق آیت قرآن باشد و اگر مؤمنان بگوید و سلم بر او در نصاب نفس پیر عمری از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مروست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که صلوة بسیار بر من میفرست چون من مرده باشم گفتیم یا رسول الله صلوات از ما بتوسیر سد بعد از آنکه تو پوشیده باشی فرمود خدای تعالی خوردن گوشت اینا بر زمین حرام فرموده و من گرامی ترم بر خدا که زمین را بر من مسلط گرداند و حضرت عزت جلالت و عزت شوه طکی صدصال نام تقییر موکل ساخته بصورت خود می نمخی شده که پرش در زیر عرش برین باشد و پای دو گانه اش شب هفتم زمین و دو بال دارد یکی در مشرق و دیگر در مغرب چون بنده بر من صلوة فرستد آنرا من همانند در روایتی آنکه چون بنده بگوید

در صلوة بگوید  
یا علی بن ابی طالب  
یا محمد بن عبد الله  
یا احمد بن محمد  
یا حسن بن علی  
یا حسین بن علی  
یا زین العابدین  
یا سید المرسلین  
یا خاتم النبیین  
یا صاحب کونین  
یا صاحب عرشین  
یا صاحب عرشین  
یا صاحب عرشین

در صلوة بگوید  
یا علی بن ابی طالب  
یا محمد بن عبد الله  
یا احمد بن محمد  
یا حسن بن علی  
یا حسین بن علی  
یا زین العابدین  
یا سید المرسلین  
یا خاتم النبیین  
یا صاحب کونین  
یا صاحب عرشین  
یا صاحب عرشین

آن ملک از زبان او این صلوة بر چند همچنانکه مرغ دانندی چند و بعد از آن مرا میگوید ای محمد بن فلان بن فلان در فلان مقام بر تو صلوة و سلام فرستاده و آنرا در میان از نور بشک سفید خالص بنویسند و نزدیک سر من بنهند تا من بسبب آن او را شفیع باشم در روز قیامت و بلند گردانند او را بیست هزار درجه و بنویسند او را هزار شکلی و محو نمایند از بیست هزار بدی و فرس کنند از برای او بیست هزار شجر در کنا حوض کوشر صلی الله علیه وآله صلوة تیمک بها السک الاذ فر و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه منقولست که صلوة بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادن سوختن هر گناهیست چنانچه سر و سیکر و اند آتشی است و سلام فرستادن بر آنحضرت فاضله است از آنرا که درون بندگان و فضائل صلوة بر آنحضرت علیه السلام التیحه و التسلیمات بسیارست و فوائد آنهم در دین و دنیا بسیارست و در آثار و اخبار نیز آمده که بعضی از بزرگان مشاهدہ ایشان نموده اند چنانچه نقلست از شیخ شبلی رحمه الله علیه که فرموده یکی از همایگان من در بعد از آن در خواب دیدم و از او پرسیدم که خدای تعالی با تو چه کرد گفت ای شبلی احوال عظیم بر من گذشت و در صین سوال منکر و نکیر را بنم که گشت و از باب عاجز آمدم با خود از سر حضرت گفتن من از اهل توحید و اسلام

بودم و ختم عمرم بر اسلام بود چگونه زبان بسته شدم اینحال من از کجاست و این قضیه از چه خواستین در حال  
 مرا انداکردند که این جزای آنست که در دنیا زبان را نگاه داشته نبود و فرشتگان قبر قصد من کردند فی الحال مرد  
 خورید و خوشبو میان من و ایشان حاصل شد و مرا کلمه شهادتین بیاد داد تا جواب منکر نگیرم بگفتم انکا و انفر و خورید  
 را بگفتم تو کیستی که رحمت خدا بر تو باد گفت من آن صلوٰة بسیارم که تو بر محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روان داشته  
 و مرا اذان صلوٰة تو آفریده اند که در هر غم و اندوه یا رویه کار با شتم نقلست که یکی از بزرگان میفرمود که من  
 بنفس خود مقرر کرده بودم که در هر شب در خوابگاه بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چند نوبت صلوٰة  
 میفرستادم در بعضی از شبها بعد از آنکه صلوٰة معهود بر آنحضرت مود و فرستادم در آن غرضه باندرون که مسکنم  
 بود بخواب رفتم در واقع دیدم که حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذان غرضه قدم باندرون فرمود  
 و غرضه طلبانی از اثر مقدم شریفش منور و نورانی گشت و متوجه من شد و فرمود بسیار آن که این صلوات بسیار من  
 میفرستد خواهیم تا آنرا ببوسم پس من شرم داشتم که در آن بدان مبارک اورسانم روی خود را گردانیدم  
 پس وی مرا ببوسید و من اذان ترس فی الفور بیدار شدم و همچو آنکه خود را بیدار نمودم و بری مشک از بخانه  
 میدیدم و تا بهشت و زبوی مشک اذان محل که بوسه برویم داده بودی آمد و در تذکره قرطبی مذکور است که زنی  
 پیش شیخ حسن بصری رضی اللہ عنہ آمد و گفت دختر من مراد وفات نمود و میخواهم که او را در خواب ببینم شیخ  
 بزرگوار فرمود چهار رکعت نماز بگذار بعد از ختم و در هر رکعتی یکبار فاتحه بخوان و یکبار سوره التکم الکاشر و بعد از آن  
 تحیت و صلوٰة میفرست تا بخواب وی آن زن هم چنان معاینه کرد و دختر را در خواب دید که معذبت بجا  
 قطران پوشیده و دستش در غل کشیده و پایش در زنجیر آتشین در آورده بیدار گشت ترسان و لرزان  
 بگذاشت شیخ آمد و حکایت خواب خود را بگفت شیخ فرمود صدقه از برای او بده مگر اللہ تعالی از و محفوظ نماید  
 همان شیخ بزرگوار در خواب دید که گویا در مرغزاری از مرغزارهای بهشت است و تخی علا آنجا زده و زن  
 صاحب جمال بر آن نشسته و حاجی از زبر بر سرش نهاده و با شیخ در مکالمه در آمد و گفت ای حسن مرا می شناسی  
 گفت زگفت من دختر آن زغم که تو او را امر کردی که نماز گزارد و صلوٰة بحضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم فرستد شیخ فرمود در حال تو نصفه دیگر من رسانید تو بچه باین منزلت و مرتبه رسیدی و این منزلت  
 در ایامی گفت ای شیخ ما با نصد و بچاه کس در مقبره بودیم و بروایتی بهشتاد هزار کس که بآن عذاب و عقوبت  
 گرفتار شده بودیم که با درم با تو تفریر کردیم و مردی صالح بر ما گذشت و یکبار صلوات بر ستمه با برکات در ستار

و ثواب آن بجا دادند و تعالی آنرا قبول فرمود و ما را اذان عقوبت آزا کرد و اندید بركت صلوة آن مرد صالح اینكه  
می بینی نصیب من است صلی الله علیه و آله و لا حرمنا من جزئی نواله دیگر معتبر از بزرگ منقول است که در حرم تخم  
بودم و مردی را دیدم که در هر مقامی که بود از طواف و عرفات و منی و دیگر مقامات هم صلوات بر سید کائنات  
علیه افضل التحیات میفرستاد هیچ وعامی دیگر نمیکرد و او را گفتم لکل مقام مقال در هر مقامی دعای معین هست ترا  
چه واقع است که اقدام بان نمی نمائی و تمام صلوة بر پیغمبر بابرکات میفرستی گفت من از خراسان جهت حج بیرون  
آمدم و پدرم همراه بود چون بکوفه رسیدیم پدرم خسته شد و در آنجا وفات یافت پس آنرا بجامه پوشیدم و خود  
بمهی بیرون شدم چون باز آمدم جامه از روی برداشتم صورتش چون صورت خرافتم از مشاهده این حالت تاخو  
بغایت مشوش و اندوهناک گشتم که چگونه اینحال بر دم رسانم و اذان خزن و اندوه بخواب رفتم در خواب دیدم که  
مردی در آمد تا نزدیک پدرم رسید و از روی حجاب برداشت و نظر بآب انداخت و او را باز پوشید و از من پرسید  
و گفت چیست این غم بزرگ که تو داری گفتم چگونه غمگین باشم و پدر من باین محنت گرفتار شده و نمودن ثبات  
با و که حضرت عزت و جلت این محنت از پدرت زائل گردانید چون این فزده شنیدم از خرمی چون گفتم شنیدم  
و پرده از روی پدر برداشتم دیدم که نه آنست و آن روی سیاهش چون ماه تابانست از غایت رحمت گفتم  
ای مرد بخدا بر تو سوگند که بوی که چه کسی که چنین مبارک قدمی و میمون نفسی فرمود من مصطفی ام من عظیم ارباب  
شادمان شدم و طرفت روی مبارکش در دست پیچیدم و گفتم بحق خدای غفور جلای رسول اجل که مرا از اینحال  
یرمطال و قصه پر غصه آگاهی زهی فرمود پدرت خورنده مال را بود و حکم خدا پناست که خورنده مال را بار  
صورتش مصور بصورت خر کرده و یاد و دنیا یاد را حضرت اباپدرت عبادتی نیکو داشت که هر شب پیش از آنکه بخوابد  
رفتی صد بار صلوة بر من فرستادی چون او را این محنت رسید آن ملک که اعمال است بر من عرض میکند  
این خبر من رسانید من از الله تعالی جل و علا بر خواهم و شفیخ گشتم و قبول افتاد پس من همین که بیدار گشتم  
حالی جامه از روی پدر برداشتم دیدم که رویش همچو ماه شب چهارده نورانی و روشن است و شکر پروردگار بجا  
آوردم و او را تمجید و تکفین نمودم و در غمش کردم بسیار غمی بر سر قبرش شستم خوابم بچشم افتاد و در میان خواب و  
بیداریش شستم که با تفتی آواز داد و میگفت هیچ میدانی که بسیار این عنایت در باره پدرت چه بود گفتم گفت  
سبب آن صلوة و سلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و عمر بر نفس خود بستم که پیوسته صلوة بحضرت او  
فرستم صلوات الله و سلامه علیه و در کتاب چهارم از عبدالمطلبین عمر روایت که در روز قیامت آدم علی نبینا

وعلیه السلام در شیب عرش پروردگار ایستاده و دو جامه سبز پوشیده باشد با قامتی از بلندی چون نخلی انفرشته  
 و نظر آخر بر فرزندان خود گذاشته که ایشانرا بهشت و دوزخ میسرند و در آشنای آن که او ایستاده و دیده آخسند بر  
 فرزندان خود گذاشته یکی را از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بنید که او را بدوزخ می برند آدم گوید ای محمد این مردان  
 یا احمد یا احمد اینجناب صلی الله علیه و سلم در جواب او را آید و فرماید لبیک یا ابا البشر آدم گوید ای محمد این مردان  
 توست او را در یاب که بدوزخش می برند آنحضرت صلی الله علیه و سلم میان بسته به عت از عقب آن ملائکه که موکل  
 آن مرد باشد برود و بگوید ای رسولان پروردگار تو وقت نمایند که از ملائکه غلط شد او بچم که نافرمانی نکنیم و آنچه  
 ما را بان امر فرموده بجای می آوریم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان نوبت کرد و دو محاسن شریف خود  
 بدست چپ بگیرد بدست راست اشارت کند و گوید ای پروردگار من نه وعده فرموده که مرا در باره اتمم محزون  
 و اندوهناک سازی از سر اوق عرش ما این ملائکه غلط شد و رسید که اطاعت محمد نمائید و فرمانبردار او شوید  
 ایشان آن بنده را بار بتمام خود آوردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن زمان از میان خود کاغذ پاره بیرون  
 بمقدار یک سر انگشت و آنرا در کف دست میزان که محل حساست اندازد بسم الله بگوید یعنی آن بنده بر بدی  
 غالب آید پس زدا دهند که نیکبخت باشد و بیزان نکیش که آن کیست او را بهشت برند آن بنده فرخنده گوید ای  
 رسولان پروردگار و ای ملائکان فرمانبردار تو وقت نمایند تا منی باین بنده گرامی گویم که پیش الله تعالی چنین  
 گرامتی دارد پس او پیش آنحضرت آید و گوید پدر و مادرم فدای تو باد چه نیکو رویی و نیکو خلقی که مرا ازین عسارت گذر  
 و برین هجرت ترحم نمودی فرمود من پیغمبر تو ام محمد و این صلوات تو بود که من فرستاده بودی که وفاداری بتو نمود و حاجت  
 محتاج بودی باین نتیجه صلوات قربت با آنحضرت است این شرفترین منتی و عزیزترین مرتب است چه قرب آنحضرت  
 موجب قربت پروردگار است و عبد الله مسعود روایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که نزدیکترین  
 و اولی ترین روز قیامت آنکس باشد که صلوات بیشتر بر من فرستاده باشد با نقل است که یکی از بزرگان را در خواب دید  
 که حله پوشیده و تاجی مرصع بر سر نهاده و بهشتی در آوروه با و گفتند چه میراث این مرتبت یافتی فرمود بسیار  
 فرستادن صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و صلوات البته بجزرت او میرسد چه در خبر است که فرموده صلوات  
 علیه و سلم که هر کس که نزدیک قبر من صلوات فرستد بر من آنرا استماع میکند و خود می شنوم و هر که از دور صلوات بر من  
 برساند و همچنین این مسعود روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا  
 را ملائکه چند است که در زمین سیاحت میکنند و میگردند و سلام امت من میسرسانند و آنرا هر چه بره یعنی الله عند

یا آنحضرت مکرم صلی الله علیه وسلم شرف و کرم فرموده که هیچکس بر من سلام نکند الا که خدای تعالی روح مرا بر من روح کند  
 نا جواب سلام او گویم صلوة الله و سلامه علیه عليك سلام الله خیر من صل عليك سلام الله یا شرف المبدأ  
 عليك سلام الله یا صفوة الموری عليك سلام الله یا عافی الذکر عليك سلام الله یا صاحب اللوا عليك سلام الله  
 یا طیب النشر عليك سلام الله یا نخل الشم عليك سلام الله یا معدن البر عليك سلام الله یا علم الموری  
 عليك سلام الله یا شافی الذکر عليك سلام الله یا قمر الدجی عليك سلام الله یا مستضی الفجر عليك سلام الله  
 الصنی یا مهدی عليك سلام الله ارفی بالعلی عليك سلام الله المحبوبه وزری عليك سلام الله سعی بنوره  
 عليك سلام الله ارضی به امری عليك سلام الله ارجو ثوابها عليك سلام الله تری که به اجری نما خاب من بر جوک  
 و خرد دین و دنیا ه فی اعلان امر و فی سری الحکم الذی جعلناه من امته و ادخلنا به فی رحمة و افضل صلوات الله  
 و تسلیما ته علی افضل من صلی علیه و اکمل من اوحی الیه الفلاح ککل مغلق الخاتم ککل سابق العائن للمحق بالحق الذی  
 المامون الخازن للعلم المنزول مقدم اهل الصدق و الصفا محم النبوی الرسول المصطفی و تقبل شفاعته الکبری  
 و ارفع درجته فی العلیا و ات سوله فی الآخرة و الاولی و علی جمیع اخوانه من المرسل و الابرار و آل النبی و صحبه الطیبین  
 و سائر الصالحین و الله المسؤل المرسل و الخاتم المامول منه اقران المسؤل بالاضاقه ان جعلنا من اهل متابعت  
 الموصل الی لقاءه او یحشرنا فی زمره رفقاءه و یمیتنا بما یوقنا لا یقتناه و ینیم لنا فی اقتنائه و یقیننا الی بدیع الرواف

و نعاظیها اوله الحکم علی نعمه عدا یوا فیها مشی	ای زکلمه استه جنبل به حیث	شاک درت تاج سر کائنات
چرخ زنجیر تو هست	عطس مهر از علمت شفته	صفت شکن اهل ضلالت تویی
کون مکان هر دو طفیل توی	جان و جهان نیز خیل توی	وست کرم پای جو از تو یافت
شع شبستان فلک تو هست	شمه ایوان ملک تو هست	بلکه ترا عرش چو فرشت آید
غم نخورد هر که شفیقش تویی	پایه و قدر ز رعیش تویی	و ای بباگر نشوی عذر خوا
ما که همین نفست زنده ایم	زمره یاران ترا بنده ایم	ساخته عثمان و علی را شفیق
مهر حسن اول حبت حسین	این دو محبت برینا فرست	روضه صفت جلوه که حور باد

بفرست تحفه صلوات از میان جان + بر روضه مقدس مقصودش جان که پایت زورخ سوزان ایان جان  
 و در دل و دست و پستی مصطفی نشان + در و یک توجه تحفه فرستیم تا زود از ما همین در و در و صلوات مست و سلام  
 صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل البیت و علی سائر اصحاب کرام و آلهم السلام الی یوم القیامه و الحمد لله رب العالمین

فضل الدعاء قال صلى الله عليه وسلم الدعاء هو العبادة ثم تلا وقال ربكم ادعوني استجب لكم الآية من استخار  
 في الدعاء منكم ففتح له ابواب الاجابة ففتح له ابواب الجنة ففتح له ابواب الرحمة وما سئل احد شيئا احب اليه من ان  
 يسئل العافية الا يراد القضاة الا الدعاء ولا يزيد في الدعاء الا البر لا يعني حذر من قدر والدعاء ينفع ما نزل من عالم ينزل  
 وان البلاغ ينزل يتلقاه الدعاء فيستجيب ان الى يوم القيمة ليس شئ اكرم على الله من الدعاء من لم يسئل الله بغير غضب  
 لا تقربوا في الدعاء فانه لمن يهلك مع الدعاء احمد من سره ان يستجيب الله له عند الشدائد والكرب فيشكر الدعاء  
 في الرجا الدعاء سلاح المؤمن عماد الدين ونور السموات والارض صلى الله عليه وآله وسلم يقوم متبليبا فقال ما كان  
 هو لا يسألون الله العافية ما من مسلم مضى به الله تعالى في مسألة الا اعطاه اياه اما ان يجلبها له واما ان يحسنه له  
 واسم الله تعالى الاعظم الذي اذا دعى به اجاب واذا سئل به اعطى لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين  
 واسم الله تعالى الاعظم الذي اذا دعى به اجاب واذا سئل به اعطى اللهم اني اسالك بان لك الحمد لا اله الا  
 انت وحدك لا شريك لك الخنان المنان بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام يا ستعي يا مستيوم  
 واسم الله تعالى الاعظم في باين الآيتين والكملة واحدة لا اله الا هو الرحمن الرحيم وفا تحه آل عمران  
 اللهم لا اله الا هو الحي القيوم يقال عند دخول البيت قلقل اللهم اني اسالك خير الموعود وخير المخرج  
 بسم الله ونحوه بسم الله فخرجنا على القدر بنا توكلنا ثم نيسلم على اهل البيت واذا دخل الرجل بيته فذكر الله عند دخوله  
 وعند طعامه قال الشيطان ادركتم البيت واذا لم يذكر الله عند دخوله واذا لم يذكر الله عند طعامه قال الشيطان  
 ادركت البيت والشمار وكيفية صلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم اللهم صل على محمد  
 وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجد اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت  
 على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجد اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجد  
 اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجد اللهم صل على محمد  
 وعبدك ورسولك كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجد اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت  
 على ابراهيم وبارك على محمد كما باركت على ابراهيم في العالمين انك حميد مجد اللهم صل على محمد النبي الامي  
 وسلم على آل محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على ابراهيم وبارك على آل ابراهيم انك حميد مجد اللهم صل على  
 محمد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما صليت وباركت على ابراهيم انك حميد مجد اللهم صل على محمد وعلى آل محمد  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونحن عنده فقال يا رسول الله انما اسئلكم عليكم فقاربناه فكيف نصلي

عليك اذا نحن صلينا عليك في صلواتنا صلى الله عليك قال فصمت حتى اجبت ان الرجل لم يسأل ثم قال اذ صلينا  
 علي فقولوا اللهم صل على محمد النبي الامي وعلى آل محمد كما بركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم ربنا انك حميد  
 من صلى على محمد وقال اللهم انزل المقدر المقرب عندك يوم القيمة وجبت له شفاعتي في بيان **الاحتساب**  
 عند اكل الطعام فان افطر عند قوم قال فطر عندكم الصائمون واكل طعامكم الابرار وصلت عليكم الملائكة  
 واذا نبي التسمية اول الطعام فيقول بسم الله اوله وآخره وان اكل مع مجذوم او ذى عاهة قال  
 بسم الله ثقة بالله وتوكلا عليه الحمد الذي طعمني هذا الطعام وزرقني من غير حول مني ولا قوة اللهم اطعم  
 من طعمني واسق من سقاني في بيان **خطبة النكاح** ولما زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليا فاطمة  
 ودخل البيت فقال لفاطمة ايتني بارفقا مت الى عقب في البيت فانت فيه بارفقا فخذه ووج فيه ثم قال لها  
 تقدي فتقدمت فنتفخ بين يديها وعلى راسها وقال اللهم اني اعيد بك ذريتي من الشيطان الرجيم ثم قال  
 او برفا وبرت فصب بين كفتي علي قال اللهم اني اعيد بك ذريتي من الشيطان الرجيم ثم قال ارحم الراحمين  
 بسم الله والبركت واذا دخل بابله واشترى رقيقا فليأخذ بناصيته ثم ليقول اللهم اني اسالك من خير  
 وخير ما جبلتها عليه واعوذ بك من شر ما جبلتها عليه وكر المسافر وان كان سفرا صالحا فقال استودع الله  
 دينك وامانتك وخواتم علك اقرأ عليك السلام ويقول لمن يودعه استودعك واستودعك الله الذي لا يضيع  
 ولا يضيع ودأعه ومن قال له اريد السفر فاصبري قال له عليك بتقوى الله والتكبير على كل شرف فاذا اوسل  
 قال اللهم طول البعد وهون عليه السفر وادك الله التقوى وغفر ذنبك ليسرك الخير حيث ما كنت جعل الله  
 زادك الله وغفر ذنبك ووجه لك الخير حيث ما توجهت واذا امر امير اعلى جيشا او سرية او صاه في خاصية  
 بتقوى الله ومن معه من المسلمين خيرا ثم قال اعوذ بسم الله في سبيل الله فاقولوا من كفر بالله انحر او لا تقبلوا ولا  
 ولا تمشوا ولا تقبلوا وليد اطلقوا بسم الله بالله وعلى يد رسول الله لا تقبلوا شيئا فانيا ولا لطفلا ولا صغيرا  
 لا امرأة ولا تغلوا غنائكم واطلوا وحنوا ان الله يحب المحسنين فاذا شئ معهم قال اطلقوا على اسم الله اللهم غفر  
 واذا اراد سفر قال اللهم بك صول وبك حول وبك سير وان خاف من عدوا وغير فقرادة لا يلاف قوس  
 اما من كل سوى مجرب ما يقال عند دخول المنزل فاذا انزل منزلا اعود بكلمات الله التي كانت  
 شر ما خلق فانه لم يطره شيء حتى يرتحل واذا اوسى واقتبل للنس بارض ربك الله اعوذ بالله من شر  
 وشر ما فيك وشر ما خلق فيك وشر ما يرب عليك من اعدائك وشر ما يرب من شر ما في البلد ومن لدنك





وثيا وبجهد نبيا وبالقرآن حكما واما ما وان خان شيطانا وغيره فليقل عود بوجه الله الكريم وبكلمات التي  
 لا يجاوزها من برد لافاجر من شر خلق ووزرا وبرا ومن شر ما ينزل من السماء ومن شر ما يعرج فيها ومن شر ما فتن الليل  
 والنفار ومن شر كل طارق الا طارق يطرق بخير يا من ما يقول عنه جمعوتة الامر وان تصعب عليه امرت ال  
 اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا وانت تجعل الحزن سهلا اذا شئت ما يقال عند راسي المبتلى ومن راسي المبتلى  
 فقال الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به وفضلني على كثير ممن خلق تفضيلا لم يصيب ذلك المبار ما يقال عند الطير  
 ودارا يتم من الطير شيئا تكبرونه فقولوا اللهم لا ياتي بكسفات الا انت ولا يذهب بالسفات الا انت لا حول  
 ولا قوة الا لك ما يقال عند شجر الاله من شجر الاله او شيئا في جسده فليضع يده اليمنى على المكان الذي  
 يالم وليقل بسم الله ثلاث مرات وليقل سبع مرات اعوذ بالله وقارته من شر ما اجد واخاف في بيان المعجزات  
 وكتب علي الله عليه وآله وسلم الى معاذ لتغزوه في ابن له بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى معاذ بن جبل  
 سلام عليك فاني احمدك الذي لا اله الا هو انا بعدنا عظم الله لك الاجر والبر والبر والبر والبر والبر والبر  
 فان نفسنا واموالنا واولادنا من مواسم الله عز وجل البيتية وعورته المستودعية تمنع بها الى ابن معاد  
 ويقبضها لوقت معلوم ثم اختر من علينا الشكر اذا علمي والصبر اذا ابتلي وكان ابنك من مواسم الله البيتية وعورته  
 المستودعية متعك به غبطة وسرور ومقبضة منك باخر كثير الصلوة والرحمة والهدى اى احسبت فاصبر وكي بطبرك  
 اجر كل مستودع واعلم ان يخرج لا ير شيئا ولا يبيع حزن وما هو نازل وكان قد وهدى سلام بيان لا حول ولا قوة  
 الا بالله قل لا حول ولا قوة الا بالله فانها كثر من كثر الجنة باب من ابواب الجنة غراس الجنة وتقدم انها وامن  
 تسعة وتسعين واليسر اللهم في بيان الاستغفار وتقدم سيد الاستغفار في الاستغفار واتوب اليه في اليوم  
 سبعين مرة اكثر من سبعين مرة مائة توب الى ربكم فاني اتوب اليه في اليوم مائة مرة ما اصبر من استغفر وان عسا  
 في اليوم مائة مرة والذي نفسي بيده لو اخطاتم حتى تملأ جحشا كما ما بين السماء والارض ثم استغفر ثم اغفتم لكم  
 والذي نفسي بيده لو لم تخطتوا لجا رب الله بقوم خطيون ثم يستغفرون فيغفر لهم من استغفر الله غفر الله له من اجاب  
 ان تسره صحيفة فليكثر فيها من الاستغفار ما من مسلم يعين في الاوقات الملك الموكل باحصاء ذنوبه ثلاث ساعات  
 فان استغفر الله من ذنوبه ذلك في شئ تلك الساعات لم يوفقه عليه وغم يعذب يوم القيمة ان ليس قال الرب  
 فبغزني وجلالي لا ابرح اغفر لهم ما استغفروني وتقدم حديث الرجل الذي جاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 فقال واقرنوا به ما من حافظين برفعان الى الله في يوم صحيفة فيرى في اول الصحيفة وفي آخرها استغفاره

الا قال تبارک اللہ و تعالی قد غفرت لعبدی ما بین طرفی لصحیفۃ من استغفر للمؤمنین و المؤمنات کتب اللہ  
 بكل مؤمن و مؤمنة حسنة و تقدم من لزمها الاستغفار و من اکثر منه جعل الله له من کل ضیق محرجا الا سجدت و تقدم  
 حدیث الرجل الذی جاره صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ اذنا ذنب قال کیتب علیہ قال ثم یستغفر  
 قال یغفر له یقول اللہ تعالی یا ابن آدم انک و زوجتک و زوجتک و اولادک و اولادک و اولادک و اولادک و اولادک  
 غفرت لک یا ابن آدم لوتی بقرابک و خطایک ثم یقینک لک شیا لا ینبک بقرابک غفرت لک عن ذنوبک و غفرت لک  
 ما غفره لی فقال بر اعلم عبدی ان لک رباً یغفر الذنب و یأخذ به غفرت لعبدی ثم لکث ما شارکته ثم اصاب ذنبا  
 فقال رب اذنبت ذنبا آخر فاعفوه لی اعلم عبدی ان لک رباً یغفر الذنب و یأخذ به غفرت لعبدی ثلاثا ثم یقول  
 ما شارطونی لمن و جدنی صحیفۃ استغفار اکثر و تقدم حدیث الذی شکا الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم  
 ذر ب لسانه فقال ابن انت من الاستغفار جامع الی عار اللہ فسا لک من خیر ما سا لک منہ سبک محسدا  
 و لغو ذنبک من شر ما استغاف منه بینک محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و انت المستعان و علیک البلاغ و الاحول و لا تقو  
 الا بال اللہ انی اسالک یان لا یرتد و نعیا لا ینفد و مرافقه نبینا محمد صلی اللہ علیہ و سلم فی اعلی درجات الجنة  
 اللهم اسالک فواجح الخیر و خواتمه و جوامعہ و اوله و آخره و ظاہره و باطنه و درجات اعلی من الجنة آمین اللهم  
 اسالک ان ترفع ذکری و تصنع وزری و تصلح امری و تطهر قلبی و تحض فرجی و تنور قلبی و تغفر لی ذنوبی و اسالک  
 الدرجات الاعلی من الجنة آمین یا من اظہر الجبل و شر علی الصبح یا من لا یؤخذ بالجبرية و لا یهتک اسمہ  
 یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المنعرت یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل سخوی بانستی کل شکوی  
 یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدی النعم قبل استحقاقها یا ربنا سیدنا و یا مولانا و یا نعمت ربنا اسالک یا ایتان  
 الا تشوی خلقی بالنا ثم نورک من دیت فلک الحمد جلک مغفوة فلک الحمد بسطت یدک فاعطیت فلک الحمد بنا  
 و جہک اکرم الوجوه و جہک اعظم الجاہ و عطیتک افضل العطیة فلک الحمد ربنا فمشکر و نعسی ربنا فتغفر و حسب  
 و تکشف الضر و تشفی السقیم و تغفر الذنب و تقبل التوبة و لا تجزی بالانک احد و لا یبلغ مدحک قول متائل  
 یا رسول اللہ علمنی شیاً اوع الله به فقال سل ربک العافیة فما کنت ایا ما ثم حبیت فقلت یا رسول اللہ علمنی  
 شیاً اسالہ ربی عزوجل فقال یا عم سل الله العافیة فی الدنیا و الآخرة اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد كما صلیت  
 علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت علی ابراهیم و علی آل  
 ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علیہ كلما ذکرہ الذکرون اللهم صل علیہ كلما غفل عن ذکرہ الغافلون و سلم

تسلیما كثيرا اللهم لحقه عندك ارفع عن الخلق ما نزل بهم ولا تسلط عليهم من لای تموم فقد حل بهم بالایرفه غیرک  
ولایرفه سواک اللهم کفرج عنایا کریم یا رحم الراحمین ذکر و بیان اسما و بلدان و جزائر حروف الهجاء  
ابر قوه از اقلیم سوم است آابس از اقلیم چهارم است اسکوت قصبه جرجان از اقلیم چهارم است طول فطل  
عرض لریه آمیه دینیه حکما طول سه م عرض لریه ایله از اقلیم چهارم است طول فذک عرض لریه  
ابحر از اقلیم چهارم است طول فطل عرض لریه ابی طول عطا با عرض لریه ابی طول عطا با عرض لریه ابی طول عطا با  
ابریقا از اقلیم پنجم است ابوکده از اقلیم ششم است القیه از اقلیم چهارم است اجیم از اقلیم سوم است ابوکده  
در شرقی نیل و در غربی کوه هیت حسا از اقلیم دوم است احمد آباد از اقلیم دوم است دارالملک کجرات است  
طول تخم عرض لریه اجیم از اقلیم دوم است اخلاط از اقلیم پنجم است طول عرض لریه  
طول نکت عرض لریه اخلاط قصبه غایه طول فاک عرض لریه آونه از اقلیم چهارم است آونه از اقلیم  
از اقلیم چهارم است ارم خارج از اقلیم ششم است باین صفغان و حضرت موت طول و عرض لریه آونه از اقلیم  
درو از اقلیم پنجم است ازمنت از اقلیم دوم است اراجوق از اقلیم سوم است ارجیم از اقلیم سوم است ارجیم از  
اقلیم چهارم است طول عوک عرض لریه ارجان اقلیم چهارم طول فطل عرض لریه ارجان از اقلیم پنجم است ارجیم از  
سیستان طول ص با عرض لریه ارجان از اقلیم سوم است ارجان از اقلیم پنجم است ارجان از اقلیم سوم است  
اسکندریه از اقلیم سوم است طول ساند عرض لریه اسکر آباد از اقلیم چهارم است طول مطله عرض  
لریه اسفرین از اقلیم چهارم است سفجان از شاس از ولایت ماوراءالنهر طول مطله عرض لریه اسفرین  
از اقلیم چهارم است اسکون از اقلیم چهارم است اسبونه از اقلیم پنجم است اسرور شقه از اقلیم پنجم است  
اسبونه از اقلیم پنجم است مطهر از اقلیم چهارم است اشور فان از اقلیم چهارم است طول قده عرض لریه  
اعمت از اقلیم سوم است اعلیج از اقلیم دوم است افسوس از اقلیم پنجم است افشه از اقلیم پنجم است افسر  
از اقلیم دوم است آقی از اقلیم پنجم است افرجه از اقلیم پنجم است اقر از اقلیم پنجم است اومیه از اقلیم چهارم است  
طول عطا عرض لریه او زکند طول فذک عرض لریه او جان از اقلیم چهارم است او شس  
از اقلیم ششم است طول قول عرض لریه او از طول فذک عرض لریه او از اقلیم چهارم است  
طول فذک عرض لریه ایماغ از اقلیم ششم است حروف الیاء از اقلیم پنجم است دوم بارام از اقلیم دوم است  
از اقلیم سوم است بابل از اقلیم چهارم است باطیر از اقلیم چهارم است باب الاواب از اقلیم پنجم است

طول قده عرض بحر با کوه از قلم خیم است شهریت نزدیک شران با قید از قلم خیم است با آن  
طول فک عرض لونه با طوق از قلم خیم است موضعیت از بلاد روم باو غیر طول عدل عرض لک  
سجده از قلم خیم است موضعیت از بلاد ترک بجا از برید از قلم خیم است طول سه با عرض با با بنام  
از قلم خیم است طول عدل عرض لک سجده از قلم خیم است بد نشان طول لک با عرض لری  
بدیس از قلم خیم چهارم است بر فارج از قلم چهارم است براق از قلم سوم است بر ویر از قلم سوم است  
طول لک با عرض مرل بر شونه از قلم خیم است بر شان از قلم ششم است بر زت از قلم ششم  
بسم از قلم سوم است طول صد با عرض لک است طول فطال عرض لری بسط از قلم خیم است  
پشاور طول قده عرض لک بصری از قلم سوم است بصره از قلم چهارم است طول قده عرض  
رض بطن از قلم دوم است بطیوس از قلم خیم است بلبک از قلم سوم است طول قده عرض لک  
بنداد از قلم سوم است طول قده عرض لک بو کر کانه از قلم خیم است بو کنت قصبه ایلات  
طول قده عرض محله ببلوار طول عدل عرض لک بیت المقدس از قلم سوم است  
طول سول عرض لک بیروت از قلم سوم است طول صبا با عرض لک مینا از قلم سوم است  
یاس از قلم سوم است بسیار از قلم چهارم است خیمیان کابلستان طول قده عرض لک با مینوسه از  
قلم چهارم است بیرو از قلم چهارم است بلیقان از قلم خیم است طول عدل عرض لک سلیمان از  
قلم خیم است بیکند از قلم خیم است بیش بالغ از قلم ششم است بیرون از قلم خیم است حروف التام  
نانه از قلم اول از بلاد هند است بر ساحل دریای اطل از قلم چهارم است نافه زینه از قلم خیم است تا نارا از قلم  
ششم است از بلاد بقرح تا هرت علیا طول عدل عرض لک با تا هرت سفلی از فرقیه طول لک با عرض  
الط با بت از قلم دوم است ولایتی است در مابین چین هند تیزن از قلم دوم است تبریز از قلم چهارم است  
طول عدل عرض لک با ترین از قلم چهارم است ترکستان از قلم خیم است جمع بلاد میگویند شب  
طول عدل عرض لال تفسیر از قلم سوم است تظلیه از قلم ششم است تعلیم دار الملک سجده از قلم  
خیم است طول عدل عرض لک با تخر از قلم اول است تفسیر از قلم خیم است تکرور از قلم اول است تکتاباد  
از قلم دوم است تکریت از قلم سوم است طول عدل عرض لک با تلسان از قلم چهارم است متورزا  
از قلم سوم تهنونه از قلم ششم است تخرین طول عدل عرض لک با تولی خابج از قلم سوم است توست

از اقلیم دوم است توسن از اقلیم سوم است توف طول صبل عرض لده توقاب از اقلیم پنجم است تبر قصبه  
مکران طول صح با عرض الوه تکین قصبه شانز طول قابا عرض صح با حروف لبحیم جابرم از اقلیم چهارم  
جالبسا از اقلیم ششم بجانب مغرب است جالبقا از اقلیم هفتم است جانب شرق چاغ و بو شاش طول فنت ک  
عرض صح ک جبده از اقلیم چهارم است جدره از اقلیم اول است جرمی دار الملک حبشه خارج از اقلیم دهم است  
جزیره رانج از اقلیم اول در دریای انخرست جزیره حامه از اقلیم اول است در بحر هند جزیره سلامت از اقلیم  
در بحر هند جنانیان طول قتل عرض صح بدجلو از اقلیم چهارم است جله از اقلیم چهارم است جکوت  
خارج از اقلیم است جند نشاپور از اقلیم اول است طول مده عرض لده جنوه از اقلیم پنجم است جنده از اقلیم  
ششم جوین از اقلیم ششم است جوز از اقلیم سوم است جوزجان از اقلیم چهارم است جچه  
خارج از اقلیم است چریت طول صح با عرض لرل چره از اقلیم سوم است خزان از اقلیم چهارم است خج  
حابه از اقلیم دوم است حارم از اقلیم چهارم است حلی از اقلیم اول است حلب از اقلیم سوم است طول عبه  
عرض لوم حل از اقلیم سوم است حلوان از اقلیم چهارم است طول فنت لده حاصل از اقلیم  
سوم است در بلاد شام طول ع مه عرض لده حماة از اقلیم چهارم است حنوان از اقلیم اول است حورجان  
طول صح با عرض لرل حیرت از اقلیم دوم است حروف الخار خالق از اقلیم سوم است خامیه از اقلیم چهارم  
خان بلخ از اقلیم ششم است طول فکده عرض موها خیف از اقلیم سوم است از مواضع کرمان خبیبین طول  
صح با عرض ختلان از اقلیم پنجم است ختن از اقلیم پنجم است طول قوبا عرض مت با خند از اقلیم پنجم است  
طول فده با عرض مانه خره از اقلیم سوم است خوار از اقلیم چهارم است طول فری عرض لده خوارزم  
از اقلیم پنجم بر کنایه چونست بر شمال خربان اصحاب تواریخ گفته اند خلان از اقلیم چهارم است خوی از اقلیم  
چهارم است طول عظم عرض لم خیر از اقلیم دوم است حروف الدال و با که از اقلیم دوم است دار الملک بنگال  
و امغان از اقلیم چهارم شهر بزرگ است طول فح نه عرض لوک و انیه از اقلیم پنجم است و قال طول صده  
عرض لطل دقه طول عجه عرض لرا و اوایچ طول فنت که عرض لری دمشق از اقلیم سوم است  
طول ع با عرض صح با دمندان از اقلیم سوم است و میا از اقلیم سوم است طول مسجره عرض صح  
دیار کبر او از اقلیم چهارم است دیل از اقلیم سوم است طول فنت لری دیده از اقلیم پنجم است  
دیورناه الکوفه از اقلیم چهارم طول صح با عرض لده حروف المر ارمی از اقلیم اول است راج محل

از اقلیم دوم است و در الملک بنگاله را مهر هر از اقلیم سوم است و راس العین از اقلیم چهارم است طول عدله  
عرض لوح رباط امیر تمپور از اقلیم چهارم است طول فله با عرض لدبارجه طول عدله عرض لدی  
رشد از اقلیم سوم است رعه از اقلیم سوم است رقا عده از اقلیم سوم است طول سوج عرض لب  
رخان از اقلیم چهارم است رویله از اقلیم سوم زوزن از اقلیم چهارم است روس از اقلیم چهارم است روم  
از اقلیم پنجم است رومیه از اقلیم ششم است در بلاد روم رجا از اقلیم سوم است ری از اقلیم چهارم است طول  
فوک عرض له با حروف الکر از رانج از اقلیم اول است زامهر من طول فله با عرض لدبارجه بدین از  
اقلیم اول است طول فوک عرض بدی زرنج از اقلیم سوم است زرنده از اقلیم سوم است زغاره خارج از اقلیم  
زمار از اقلیم اول است زرخشتر از اقلیم پنجم است زرخان از اقلیم پنجم است زرخان طول فله با عرض لدبارجه  
طول صحه عرض له که یبلغ خارج از اقلیم حرف السین ساپور از اقلیم سوم است ساره طول فله با  
عرض له با ساریه طول صحه عرض له با ساعون از اقلیم چهارم است سامره از اقلیم چهارم است شهر  
بزرگت ساره از اقلیم چهارم است سالم از اقلیم پنجم است سامون از اقلیم ششم است سلی خارج از اقلیم  
سینه از اقلیم سوم است سپرات از اقلیم سوم است سپروان از اقلیم سوم است سیرم از اقلیم سوم است سبرین  
از اقلیم چهارم است سبران از اقلیم چهارم است سونعیست در فواحی بامیان سیرین طول عدله عرض له با  
سبزوار از اقلیم چهارم است طول صال عرض لوه ستون از اقلیم سوم است سحستان از اقلیم سوم است سخنان  
از اقلیم سوم است سدی جوج و با جوج از اقلیم ششم است و آن سدر بامیان کوه عالیست و بامیان آن صده  
فرسخ است سراندر پ خارج از اقلیم است جزیره است در بحر هندویشا و فرسخ سترن از اقلیم اول است سرجان  
از اقلیم است طول ص که عرض اطل خس از اقلیم چهارم است طول عدله عرض لوه با سرفتنین  
از اقلیم چهارم است سرنج ای از اقلیم چهارم است سرنجین از اقلیم چهارم است سروج از اقلیم چهارم است سرقط  
از اقلیم پنجم است سطح از اقلیم سوم است سرفتنین طول صحه با عرض لوه با سفیده از اقلیم چهارم است سفینان  
از اقلیم ششم است سقاله خارج از اقلیم است در بلاد رنج در جنوب خط استوا سقوط خارج از اقلیم است سقاله  
از اقلیم اول است سفین از اقلیم پنجم است طول فله با عرض لوه با سفید از اقلیم پنجم است سفید جزیره بزرگ  
طول سده با عرض لوه با سکنات طول فله با عرض و با سکره از اقلیم سوم است سکناس طول فله با  
عرض لوه با سکندروان از اقلیم چهارم است سزاره از اقلیم دوم است سلماط از اقلیم دوم است سلجاسیه

از اقلیم دوم است طول لوباء عرض لال سلاسل از اقلیم چهارم طول عطارد عرض لرم لوباء سموره از اقلیم  
ششم است سندان از اقلیم اول است سند و به از اقلیم دوم است کلبی است صبح طول آن مسافت سه ماه است  
عرض آن دو ماه سندان از اقلیم اول در بلاد جرجان است سنج از اقلیم سوم است سنجا از اقلیم سوم است شهری مشهور است  
سند از اقلیم چهارم است سوکر از اقلیم اول است سوکاره از اقلیم اول است مناته از اقلیم دوم است سوس قضا  
از اقلیم سوم است طول بابل عرض الب با سوبیه از اقلیم سوم است طول فت در عرض اول سورقه  
از اقلیم پنجم است سورقه از اقلیم پنجم است سوس طول عام عرض لطب سهرورد از اقلیم اول است سیرت از اقلیم سوم  
حرف الشین شبام خارج از اقلیم است شادک از اقلیم پنجم است شاش از اقلیم پنجم است ست شاد بود  
طول فونه عرض ل با شابر از اقلیم ششم است در بلاد یاجوج و ماجوج شام از اقلیم ششم است ولایت مشهور است  
شب از اقلیم سوم است شلب از اقلیم پنجم است ششون از اقلیم ششم است شهریت برکنار محیط از بلاد یاجوج و  
ماجوج شامی قصبه شرفان از اقلیم پنجم است طول فت که عرض لبیل شهر بستر از اقلیم پنجم است شهر نجاس  
از اقلیم پنجم است شهر والامر سند از اقلیم پنجم است شهر زنان از اقلیم ششم است شهریت بغایت بزرگ شیلان  
از اقلیم اول است شیراز از اقلیم سوم در بلاد فارس طول ح عرض الطوشیران از اقلیم پنجم است  
شیروان از اقلیم ششم است در بلاد یاجوج و ماجوج حرف الصا و صاری از اقلیم پنجم است صحار قصبه عمان  
از اقلیم اول است طول سدب عرض بیک صراط طول ح در عرض لبم صخره از اقلیم سوم است صخره  
از اقلیم سوم است صرین از اقلیم پنجم است صنعاء دارالملك من خارج از اقلیم است اعظم بلاد من طول عرض  
عرض له بصوادق خارج از اقلیم است صبارق خارج از اقلیم است از بلاد قرم صور از اقلیم سوم است  
طول ح عرض لبم صید از اقلیم سوم است حرف الطار طامنه خارج از اقلیم و آن در بحر محیط است  
طاکت از اقلیم دوم است طول عرب عرض لاک ظاهرت از اقلیم سوم است طالق از اقلیم چهارم است  
طول فومه عرض لوی طاهران از اقلیم چهارم است طالعان از طهارستان طول فت در عرض لری  
طبریه از اقلیم سوم شهریت نزدیک بدمشق طول ح با عرض لب با طیرسیا طول صید عرض ح  
طبرکیلی طول صید با عرض له با طبرستان از اقلیم سوم است طرابلس از اقلیم سوم است طرابلس طول  
سطح عرض له با طرابلس مغرب طول ح با عرض لب با طرسوس از اقلیم چهارم است طرطوش از اقلیم  
پنجم شهر قدیم است از بلاد اندلس طرکونه از اقلیم پنجم است طرازون از اقلیم ششم است طراز از اقلیم ششم است

طول ص ۹ عرض مدلا طلبشان از اقلیم سوم است طلیعه از اقلیم پنجم شهر بزرگت از بلاد اندلس طمغاج  
از اقلیم چهارم شهر بزرگت از بلاد ترک در میان دو کوه واقع است طیحه از اقلیم چهارم است طوس از اقلیم  
چهارم است طول ص ۱۱ عرض ل ۱۰ طین از اقلیم چهارم است طوادس از اقلیم پنجم است طیفه از اقلیم  
دوم است طیره از اقلیم سوم است طیب از اقلیم چهارم موضعیت میان واسط و خورستان طیر از اقلیم  
پنجم است حروف الظار ظفار از اقلیم اول است حرف العین عایه از اقلیم چهارم است طول عول  
عرض ل ۱۰ عبادان از اقلیم سوم است طول قبل عرض ل ۱۰ عبادآباد از اقلیم چهارم موضعیت  
نزدیک قزوين عدن خارج از اقلیم است طول عو با عرض یابا عنه از اقلیم سوم است عرقه از اقلیم چهارم  
عناطه از اقلیم چهارم است عسقلان فلسطین طول سول عرض ل ۱۰ عسکر کرم طول ل ۱۰ عرض ل ۱۰  
عیدان از اقلیم دوم است عین اقلیم سوم است فواحی حضرت کنار نیل عین جاره از اقلیم سوم است از  
مواضع حلب عیثمان از اقلیم چهارم است حروف الغین غانه خارج از اقلیم است از بلاد سودان است  
در جنوب خط استوا غرازه از اقلیم سوم است غراس از اقلیم سوم است غزیه از اقلیم چهارم از مواضع خراسان  
غوز از اقلیم چهارم موضعیت در خراسان حروف القار فارس از اقلیم اول است از بلاد مغرب فارس  
قصبه از اقلیم دوم است طول صح عرض ل ۱۰ فاراب از اقلیم ششم است طول ص ۱۰ عرض ل ۱۰  
طول ط ۱۰ عرض ل ۱۰ فرع از اقلیم دوم است فرقوب از اقلیم سوم است فرهاط طول ل ۱۰ عرض ل ۱۰  
طول ل ۱۰ عرض ل ۱۰ فراسید طول صح عرض ل ۱۰ فرمان از اقلیم چهارم موضعیت در عیدان  
فرقیبا از اقلیم چهارم است فراسین از اقلیم چهارم است فرید از اقلیم چهارم است فرحاز از اقلیم پنجم است فرغانه  
از اقلیم ششم موضعیت از بلاد ماوراءالنهر نزدیک بلاد ترک فرینه از اقلیم ششم است فطوح از اقلیم  
ششم است در بلاد جرک که حروف ابحیم است هر یک در شهر فر الصلح از اقلیم سوم است قوینه طول ل ۱۰  
عرض ل ۱۰ قوشج از اقلیم چهارم است قوینه طول ل ۱۰ عرض ل ۱۰ قوینه طول ل ۱۰ عرض ل ۱۰  
اقلیم سوم طول ل ۱۰ عرض ل ۱۰ قوینه طول ل ۱۰ عرض ل ۱۰ قوینه طول ل ۱۰ عرض ل ۱۰  
حروف القاف قاهره و ن خارج از اقلیم است قاع از اقلیم اول بیابان است در میان عمان و حضرت  
قاهره از اقلیم سوم است قانین از اقلیم سوم است قابلس از اقلیم سوم است قاصدیه از اقلیم سوم است  
قالبه از اقلیم چهارم است طول ل ۱۰ عرض ل ۱۰ قانین از اقلیم چهارم است طول ص ۱۰ عرض ل ۱۰



قارنا از قلم چهارم است قاشان از قلم چهارم است قامیاب از قلم چهارم است قیادین طول فت ا  
 عرض بود قباغ طول ح ا عرض ا با قبا از قلم پنجم است قبره از قلم پنجم شهر قدیم است از بلاد  
 اندلس قباغان از قلم ششم است قرا قوروم طول فت ا عرض بود قرا طقه دارالکمال اندلس از قلم  
 چهارم است شهریت بنایت بزرگ طول ح ا عرض له با قرین از قلم چهارم است میان همدان  
 و سلوان قراوه از قلم چهارم است قریبین از قلم چهارم است قریبته از قلم ششم شهر بزرگ است از بلاد  
 فرنج قرا قورون از قلم ششم است قرا قور از قلم پنجم است قزوقین از قلم چهارم شهر بزرگ است طول فت ا  
 عرض بود قوستان از قلم چهارم است توینه از قلم پنجم است توینک از قلم پنجم است قیدار از قلم  
 دوم است قین از قلم دوم است قیاریا از قلم سوم است قیزان از قلم سوم است قیصر از قلم چهارم است  
 قیساریه از قلم پنجم است قیصر از قلم پنجم شهر بزرگ است در بلاد روم حرف اکاوت کاشان طول قوا  
 عرض له با قورون از قلم سوم است طول فت ا عرض الطبع کابل از قلم سوم است بعضی از ولایت هم  
 شمرده و بعضی از بلاد از بلتشان کان از قلم پنجم است طول صد ا عرض بود کاتان از قلم پنجم است  
 طول صد ا عرض بود کاشغور از قلم ششم است طول وط ا عرض متل کران از قلم سوم است  
 ولایت مشهور کرک از قلم سوم است کرخ از قلم چهارم است طول فدره عرض له با کران از قلم چهارم است  
 کرکاج از قلم پنجم است کرش از قلم پنجم است کشمیر از قلم چهارم است کش از قلم پنجم است طول صطل  
 عرض لطل کشان از قلم پنجم است کفر طایه از قلم سوم است کفر شهر از قلم سوم است کفا از قلم پنجم است  
 کله خارج از قلم سوم است کلباس از قلم دوم است کلک از قلم پنجم است کنیا بیت از قلم دوم است کوه خارج  
 از قلم سوم است کوه از قلم اول است از بلاد هند کوز از قلم سوم است طول عطل عرض لال کوا یا از قلم  
 سوم است قلدایت کویا دینه روس از قلم پنجم است طول قرا عرض رخ با کج از طران طول صطل ا  
 عرض ح ا کج از قلم سوم است گیلان از قلم چهارم است نزدیک بقرون کینکی از قلم چهارم است  
 حرف الذاهر لار طول صطل عرض بود طول قنک عرض لاله حسان از قلم دوم است  
 طول رخ با عرض له با رستان از قلم سوم است لغویه از قلم اول جزیره بزرگ است نزدیک بلاد پنج  
 لغویه از قلم ششم است لواح از قلم چهارم است لیکلی از قلم چهارم است حرف المیر بافت در دنیا  
 طول سه با عرض له با کویا طول فول عرض بطل در بلاد روم طول فت ا عرض لطل ک آریب

از قلم اول است مالمس از قلم دوم است شهر بزرگ از بلاد بریز نزدیک مغرب و آن دو شهر است ماموره از  
 قلم دوم است مایه از قلم دوم است مامورستان از قلم چهارم است موضعی نزدیک حلوان مالمس از قلم  
 چهارم ماموران از قلم چهارم است مامورین از قلم چهارم است طول عدل عرض لریه ماموره از قلم چهارم است  
 محلاط از قلم چهارم است از بلاد ارضینه الرنول مسمی المذخریه و آن در سلم از قلم دوم است طول عدل  
 عرض لریه ماموران از قلم سوم است طول عدل عرض لریه ماموران از قلم چهارم شهر است در  
 بیابانهای از ولایت اندلس مرابط خارج از قلم شهر است میان حضرت و عمان مره از قلم دوم است  
 مرتبه از قلم دوم است از حدود شام در کیش از قلم سوم است مرابط از قلم چهارم است طول عدل  
 عرض لریه ماموران از قلم چهارم است طول عدل عرض لریه ماموران از قلم چهارم است مسینا از  
 قلم چهارم است مشرق مقدسه رضویه از قلم چهارم است مصیضه و کفریا از قلم چهارم است طول عدل  
 عرض لریه ماموران از قلم سوم است طول عدل عرض لریه ماموران از قلم چهارم است معقنه از قلم هفتم شهر  
 وسیعی است در بلاد صفالیه برکنار و ریاست از قلم هفتم است مفرده از قلم سوم است مفرده از قلم سوم  
 شهر است نزدیک بصره و آن مکه شوخارج از قلم است مفرده از قلم دوم است مکه مبارک و آنرا بک نیز گویند  
 از قلم دوم است مکران از قلم دوم است ملازبر و طول عدل عرض لریه ماموران از قلم اول است  
 نظام مملکه از قلم دوم است علی بار از قلم دوم است ملان از قلم چهارم است ملخ از قلم چهارم است مملکه از  
 قلم چهارم است طول عدل عرض لریه ماموران از قلم ششم است منصوره قصبه سند از قلم دوم است  
 طول عدل عرض لریه ماموران از قلم سوم است حرف النوان مالمس از قلم اول است ناصر از قلم سوم است  
 قریبیت بقرب طبریه چهارم از قلم دوم است نحران از قلم اول است نخنه از قلم هفتم است نخجور از قلم چهارم  
 طول عدل عرض لریه ماموران از قلم چهارم است نهم از قلم دوم است نهم از قلم سوم است نهمین  
 طول عدل عرض لریه ماموران از قلم چهارم است نهمین از قلم سوم است نهمین از قلم سوم است نهمین از  
 قلم اول است نهمین از قلم سوم است نهمین از قلم سوم است نهمین از قلم سوم است نهمین از قلم سوم است  
 طول عدل عرض لریه ماموران از قلم سوم است نهمین از قلم سوم است نهمین از قلم سوم است نهمین از قلم سوم است  
 چهارم است شهر است نزدیک بهمان طول عدل عرض لریه ماموران از قلم چهارم است فی نومی از قلم  
 چهارم مومنیست نزدیک مومنیست از قلم ششم است طول عدل عرض لریه ماموران از قلم سوم است

از اقلیم چهارم شترسیت میان کوفه و بصره طول و وسط از اقلیم ششم است و اشت از اقلیم ششم است و بی از  
 اقلیم سوم است و پله از اقلیم چهارم است حروف الهاء هجر بحرین طول بحر با عرض که در بیرون خارج از اقلیم  
 بریان از اقلیم سوم است هرات از اقلیم چهارم است و از اسکندریه بنا کرده و قشیکه متوجه چین شده بود طول اصل  
 عرض لذل هزاره از اقلیم پنجم است طول بحر با عرض ما با شترخان از اقلیم پنجم است که در اقلیم  
 دوم است همدان از اقلیم چهارم است طول بحر با عرض لندی موسوم از جیلان طول قدری عرض لندی  
 هوش از اقلیم پنجم است و سیکل الزهر از اقلیم پنجم است حروف الیاء بریاب از اقلیم سوم است جزیره ایست در بحر شام  
 یزد طول فقط با عرض لبل یزد و جزو از اقلیم چهارم است یکسا با طول فاب با عرض لک کلب باران  
 اقلیم دوم است یازم از اقلیم سوم است یلیطیه از اقلیم چهارم است یحجر و از اقلیم ششم است یامه طول فتال  
 عرض لک با یونان از اقلیم پنجم است موضعیست در زمین و مم

صحیح الباطن موافق اصل

و در میان اربعه عناصر اربعه اصل موجودات مفعلی است و آنرا اعمهات گویند و آنچه از آن حاصل می‌شود چون  
 معاون و نباتات و حیوانات آنرا مولدات گویند و عناصر چهارگانه آتش و باد و آب و خاک اما آتش طبع آن جا  
 و یابس است و مکان طبعی او آست که زیر فلک قمر باشد و بالای کره باطن طبع با آن جار و رطوبت است مکان او  
 بالای کره آب بود زیر کره آتش اما آب طبع با رطوبت است و مکان او بالای کره زمین و زیر کره باد است  
 اما خاک طبع آن بار و یابس است و مکان او واسطه باشد و این عناصر و اعمهات را از کوان نیز گویند هر یک را  
 و کیفیت باشد یکی موافق آن که بالای آوست و دیگر موافق آن که زیر آوست و مخالف آن که بالای آوست  
 از برای این معنی هر یکی را مکان باشد طبعی که بغیر آن مکان قرار گیرد و باقی جنس و غلا کمال حکمت خود را در این عناصر  
 بروحی بدیع و معنی عجیب ساخته است آنچه اخف است بفلك قمر است آنچه ثقیل است از فلك بود است چنانکه  
 آتش از همه عنصر خفیف تر است بلاصق فلك قمر است و خاک که ثقیل تر است در نهایت بعد است از فلك و باد  
 از آتش ثقیل تر است و از آب خفیف تر لاجرم محل او زیر کره آتش است و بالای کره آب و آب از هوا ثقیل تر  
 و از خاک خفیف تر لاجرم محل آن بالای خاک و زیر کره باد باشد دیگر بدانکه هوا آب شود چنانکه دیده میشود و قطرات  
 بر سطح و اطراف صدف وقتی که در نامی زخمی آن قطرات برو ظاهر شود معلوم است که آن از ترشح باشد بلکه  
 از هوایی باشد که محیط بود بدان انا از غایت بروت آب شود و آب هوای شود چنانکه دیده میشود از حرارت شمس  
 یا آتش یا بخار از آب بر خیزد و هوای آتش شود چنانکه مشاهده میشود از کوره آهن گران چون سخت باشد هوای  
 آن آتش شود و بسوزد و آب خاک شود چنانکه بعضی از آهنی که سنگ میشود و خاک آب شود چنانکه آهنی که  
 میکنند سنگ میسازند و آدوبه با میکنند آب شود و از جمله عجایب یکی آنست که آب شود با آب تلخ را تسخین کنی بخار  
 از وی بر خیزد عذب شود و بسیار از عظم شانه اما عنصر آتش جرمی بسیط است از طبع او آنست که متحرک باشد از وسط تا  
 زیر فلک قمر باشد قرار گیرد و آن آتش هیچ لون نباشد و دلیل بر آنکه آتش صرفاً هیچ گونه نباشد یکی آنست که  
 چون بقوه تمام نفع کنند چون چیزی نزدیک او بری بسوزد و آنچه هیچ لون نباشد و آتشی که فوق عناصر است  
 از و قوی تر و صرف تر آتش نیست دیده او را در دنیا بدو از عجایب صنع باری تعالی آنست که مقرر کرده است نیز فلک  
 قمر باشد تا بقوت جارت او خنده غلیظ را که از زمین صعود کند بسوزد و بخارات غلیظ را لطیف گرداند تا پیوسته هوا  
 صافی و شفاف باشد و او را یک باقیه آفریده است محیط از جمله جوانب تا هر چه بدورد در حال باز صرف گردد  
 و آتش صرف را فوئی نباشد که اگر او را فوئی بودی مانع البصار بودی از رویت عجایب عالم اغلاک آنگاه آنرا بگرد

و آتش صرف را فوئی نباشد که اگر او را فوئی بودی مانع البصار بودی از رویت عجایب عالم اغلاک آنگاه آنرا بگرد

زمهرری موجب گرد تا هیچ یعنی پیش کوه اثر را منع کند از روی زمین و اگر چه چنین بودی حیوان و نبات و معاون  
 هیچ کوه اثر تلف شدی فسیحانه ما اعظم شانه تم ای شی اعجب من خروج هذا بحرم النورانی من الحدید و الحجر او جودا که  
 هر دو کیفیت اند و اگر نه چنان بودی که همه روز مشاهده می رود و بر سبیل حکایت اگر کسی نقل کردی موجب تعجب است  
 که چگونه بر می نورانی از شک و آهن بیرون آید و عجب تر ازین آنست که از درخت سبز که غالب بروی تری باشد  
 و آتش ضد آب بود چگونه آتش از آن آب بیرون آید الذی حمل الکرم من الشجر الاخنضر ناطقا فاذا اتم منه تو قدون فسیحانه  
 ما اوصح بر باد و در میان عذصر هوا و با و با و جریم بسیط است و لطیف است بلع او حار و زلف است و مکان او  
 زیر آتش است و بالای کوه آب حکا گویند که سکت بین السمار و الایمن سه قسم است اول بفک متصل است و دیگر  
 بسطح آب و بعضی از زمین و سوم در میانست و آنهم سه قسم است اول متصل کبره اشیر در غایت حرارت بود و دوم  
 زمهری در غایت برودت بود و سوم که متصل است بآب زمین معتدل باشد در بعضی مواضع آنرا نسیم گویند و در  
 بعضی مواضع گرم بود و در بعضی سرد اما قسم اول بفک متصل از جهت دوام حرکت فلک و سردت کان گرم باشد  
 تا غایتی که نار صفت بود و از کوه اشیر بر چه فرود آید از حرارت کمتر بود تا آنکه حرارت زائل گردد و برودت غالب  
 و آنرا کوه زمهری خوانند و این قسم دو باشد اما قسم سوم بواسطه مطایح شعاعات آفتاب انعکاس شعاع بود  
 که آن ماس سطح آب و زمین است سرد تر بود از کوه زمهری چنانکه در موضع سیکه زیر قطب شمالی است آنجا شش ماه  
 آفتاب باشد سرد غایت سرد شود و آبها بفرود و هوا بار یک گردد و حیوانات و نباتات آنجا موجود نباشد و هوا را  
 استحالات بسیارست و تعمیرات عجیب از نور و ظلمه و بخارات و دخانات و بادهای مخالف در دید و در حد و برق  
 و صاعقه و مطار و تلخ و برود ذکر بعضی آن کرده شواذ انشاء الله تعالی در میان اسباب سحاب گویند که  
 چون آفتاب در زمین تاثیر کند از آب در زمین اجزای متخلل شود و اجزای آب را بخار گویند و اجزای زمین او خا  
 گویند چون بخار و دخان مرتفع شود هوا را از طرفی بطرفی برد تا آنجا که بارستغالی حکم کرد و باشد و از بالای او کوه  
 زمهری باشد نگذار و از پیش جبال شواخ شود مانع افتد که بدان جهت برود کشف گردد آنرا سحاب اند و سحاب  
 هر چند که مرتفع شود بعضی از آن متکسر شود با آنکه ماده و خانی سیخ شود و ماده بخاری آب پس آن آب بلغم شود و قطرات  
 گردد و چون تغیر شود رجوع کند با سفل باران بود پس اگر بخار شب صمد و کند و هوا سرد باشد سر مانع صعود  
 منعقد گردد سحاب دقیق باشد و اگر سرد با مغزط بود بیشتر و دور غیم برت شود زیرا که اجزای آبی میخورد و اجزا  
 هوایی مختلط باشد فرود آید با هستگی باران و تلگر که آن بقوت آید و اگر هوا سرد نباشد بخار و دخان متراکم شوند

همچون جبال قطن چون بر طبقه زمهریری بدان رسد اجزای آنرا ختم کند آب شود و تقطیل بود و قصد سفلی است  
 باران شود و اگر سرد از بالا آید باران بزرگ قطره شود و اگر پس از آن که متفصل شود در هوا سرد نماید بزرگ شود  
 و اگر از آن بود که آنچه بطبقه بار و نرسد اگر بسیار باشد خنیاب شود و اگر اندک بود و بسر باشد مشکافت شود  
 و اگر منجم نشود طل باشد و اگر منجم شود صنف شود و اگر کسی خواهد که این حالات او را محقق شود حال حاضر را  
 مشاهده کند که چگونه بخار بقیف حمام رسد از سر ما منعقد شود و قطرات گردد و باز پس آید و از لطفهای بار بختی  
 آنست در هر سال باران بفرستد با وسع آن ایجابی بود که مساکن حیوان بود تا بسبب حیای بلا و عیاد شود و  
 بعضی ایسی بلا و نفع که آنجا مساکن حیوان نبود باران نبود و اهل تجربه گویند که بقعه که میان آن و میان کعبه  
 بیشتر از سیر چهل روز باشد آنجا باران نبارد و بدانکه تمام لطف است که باران آنقدر میبارد که نافع بود و زائد نه  
 اگر ناقص بود نبات از رویید و اگر زائد باشد نبات از آن فاسد شود الی هذا اشارت قوله عز وجل والذی  
 نزل من السماء ماء بقدر فأنشأنا به بلدة ميتا و باران که میبارد بر سبیل رفیق چنانکه روی زمین نیاز دارد و اگر زایل  
 صعب بودی روی زمین از آن آسید سیدی و زرع بفساد آمدی کیفیت حدوث ما و حکما گویند که  
 حدوث باد از متوج هو است بحرکت هوی جهات مختلفه اما کیفیت حدوث باد آن باشد که از تاثیر آفتاب و خاتما  
 از روی زمین بر خیزد چون بطبقه بار و رسد اگر حرارت آن شکسته گردد و مشکافت شود و تقطیل گردد و باز گردد و  
 نزول آن هوا متوج کند بار پیدا آید و اگر بطبقه بار و رسد حرارت آن شکسته نشود تا کرده ناصع و کند و کرده ناصع  
 متحرکت از حرکت فلک حرکت ووری را صدمه زند و با سفل رد کند از حرکت آن هوا متوج کند که از باد پیدا آید  
 و باشد که در باد و انما کند و هبوب آن دو باد مخالف بود و هر یک از آن دو را منع کند از آن که از او بجهت  
 گویند پیدا آید و آن جادی بود مستدیر که بر خود چید همچون اشاره اما اصول باد با چهار است شمال و مهب آن  
 مطلع نبات انشاست تا مغرب آفتاب و صبا و مهب آن از نبات انشاست تا مشرق آفتاب و جنوب و  
 مهب آن از مشرق آفتاب تا مطلع سهیل و بورد مهب آن سهیل است تا مغرب آفتاب باد شمال بار و مهب آن  
 زیرا که از آن جانب دومی آید آفتاب ساست آن نشود اصلا و آنجا بر فنا بسیار باشد و هر ساعت باشد چون باد  
 بروی جگر و بر فوت از آن اکتساب کند و در آن جانب بخار نیست بلکه بیشتر صحراست جبال از صحرا با چوب  
 قبول کرده بدین سبب بار و مایس است و مهب شمال سخت بقوت بود زیرا که مساکن آن خنوق است از میان  
 کوهها بیرون می آید و شمال ابدان را صلب کند و صحت گردد و حوسن اصافی و دماغ را قوی و لون را خوب گرداند

و گویند که باد شمال و جنوب چون در موضعی بهیچوب بسیار کنند اکثر تلخ موضع شمال زکوره باشد و اکثر تلخ  
موضع جنوب انباش و بیشتر بهیچوب آن در زمستان بود باد صبا حار و رطب است زیرا که هب آن از جانب  
خط استواست و آنجا حرارت مفرط باشد از آن سبب که آفتاب مسامت خط استوا شود در هر سال دو بار در آنجا  
بخا بسیارست رطوبت ازان آفتاب کند اطبا گویند که باد جنوب ابدان رحمت و ضعیف کند و کسل و گرانی  
آورد و جنوب چون بر آب گرم جهد آب را سرد کند و اگر باد شمال بر روی جهد همچنین آب را گرم بگذارد و یا هیچ باد  
باران نبود الا باد جنوب فقط باد جنوب قریب است باعتبار آن اگر در اول روز جهد لغایت خوش باشد مثل شب  
ببر و زیرا که بر موضع بار گذارنده باشد و آن موضع بر روز بعد آفتاب حاصل شده باشد در زمان شب باد صبا لغایت  
خوش باشد لیکن زمان اولند که باشد زیرا که آفتاب در پس او طلوع کند و او میراند تا معتدل شود و نسیم سحر  
گردد که چون بر مردم جهد ازان لذت یابند و از لذت او خواب خوش آید در آنوقت بسیار خفت یابد و بهیچوب آنوقت  
سحر باشد تا ارتفاع آفتاب باد زبور مخالف صباست زیرا که بهیچوب آن وقتی بود که آفتاب ازان دور شود و در آخر  
روز جهد پیش ازان جهد زیرا که آفتاب مقابل آن باشد روز و شب بر صبا گذرد و سخاوت را تحمیل کند و زمان  
بهیچوب آنکه باشد کیفیت بسیار در عدد و برق حکما گویند که چون آفتاب آب بخورد ازان اجزای را  
بر انگیزد و آنرا بخار گویند و چون در زمین تابد ازان اجزای را صفتی بر انگیزد آنرا در خان گویند آنگاه بخار بدخان  
آمیخته شود چون بطبقه زمهریری رسد بخار منعقد شود غمیم باشد و در خان میان آن محبس شود اگر بر جرات باشد تصد  
کند و اگر نماند تصد نزول کند و سخاوت است که بقوت ازان آواز عید پیدا آید و از غایت صفا کاک بعضی  
با بعضی دیگر ازان برق حادث شود اگر باری لطیف باشد و اگر غلیظ باشد صاعقه شود و بر هر چه افتد بسوزد  
و باشد که آهن بسوزد که بر در باشد و چون آسوزد و در عدد و برق در ایام شتابنا شد زیرا که در آنوقت حرارت آفتاب  
ضعیف بود ازان در خان مرتفع نشود و از برای همین در بلاد سرد و ایام نزول برت سبب برق نبود زیرا که برودت  
سخار و در خان را اطفال گویند و چون برق بسیار بود ازان بسیار بود و ازان سبب که اجزای ابر متکاثف شود و باران  
در میان آن منحصر باشد چون فرود آید بقوت باشد و از آنست که اگر کسی خورا از خنده منع کند و ضحاک در شب  
ناگاه قهقهه از او پیدا آید و در میان عنصر آب از عنصر آب جرم بسیار است طبع او بار و رطب است و در مکان  
طبعی او آنست که زیر کره هوا بود و بالای کره زمین و آب بر دو قسم است تلخ و عذب و در هر یکی فایده است  
که در آن دیگر نباشد اما آب تلخ ملوّه آن از اجزای شوره باشد از زمین که آفتاب از آن سوخته باشد و بار آنرا آبها

دریا افتشاند چون آب میخسته شود آب ابلخ کند زیرا که آب دریا با عذب بودی آب عذب چون مدتی با سیست  
 تا شیر و طول کسنت منترن شود پس اگر آب دریا منترن بودی هواد از آنچه از باطرات زمین رسانیدی هواد فاسد گردد  
 و الا ان طامعین حاصل مدی بر پشت زمین بیچ حیوان نمائی حکمت الهی اقتضا چنان کرد که آب دریا شور باشد  
 از برای دفع این فساد و از فواید آب شورست در روغبر و مرجان و غیر آن از چیزهاییکه از دریا آید اما آب عذب  
 بزرگترین فایده آن شربست و بقای حیات بران موقوفست و جلدنا من الماء کل شیء حی و باری جل و علا  
 و در وقتی آفریده است که چون چیزی در آب کنی که آنرا طعمی کند آب جاب طعم آن مص کند و لون آن بستاند و او را  
 ندلون باشد و از طعم باری جل و علایکی آنست که چون سبب حیات حیوان و نبات بود و احتیاج بر دنیا  
 شدید آنرا بر خلق فراخ گردانید و بسیار آفرید تا تحصیل او آسان و بمعالجه حاجت نباشد و نهرا و عمون بر روی زمین  
 آشکار آفرید تا از بسیاری بران مختصمت منازعت نرود و هر چه باری تعالی آفریده است از ماکولات و مشروبات  
 بی اصلاح معالجه نتوان خورد الا آب که آنرا بیچ اصلاح حاجت نیفتد و در بحار احوال عجیب بسیارست چون بیجان  
 آب در ارتفاع او مدد جزر و زیادت او در اوقات معینه چون فصول اربعه او اهل شهور و او اخر و ساعات  
 ییل و نهرا اما سبب تفاع میاه آن حکما گویند که آن از تاثیر آفتابست چون آفتاب در ان تاثیر کند آب لطیف  
 شود و اجزای او تجلیس پذیرد و مکانی بیشتر طلبد پس بعضی را تدافع کند بجهات اربعه مشرق و مغرب و شمال و جنوب  
 بر سواحل او در وقتی که زیاده شود باوبای مختلف باشد ارتفاع آنست اما در جزایر در وقت طلوع و غروب قمر  
 و این در بحر سحری نباشد چنین گویند که در قعر بحری که او را مدد جزا باشد صخور صلبست چون قمر مسامت آن کند  
 سطح آن بحر شود و شعاع آن به قعر رسد آنگاه از انجا منعکس شود و تراجع و آب در ا گرم کند و لطیف شود و آب  
 گرم مکانی فراخ تر طلب کند بدین سبب موج زرد سوامی سواحل و بعضی بعضی را دفع کند و زیاده شود تا آنکه قمر بافق شرقی  
 رسد یا زرد آغاز کند در افق شرقی بران عادت که گفتیم تا آنگاه که قمر بود الارض رسد و این هنگام بدینجاست  
 رسیده باشد چون از قوت الارض زائل شود مدزائل گردد و جزر باشد تا قمر بافق شرقی رسد اما همچنان اخلاط باشد  
 در بدن آدمی گاهی دم همچنان کند و گاهی صفرا تا آنگاه آهسته آهسته ساکن شود و قد عمر رسول الله صلی الله علیه و  
 آله و سلم عن المد و البحر لعیارة طیحة فقال ان الملك الموکل بالبحار یصنع رجلا فی البحر فیکون منه المد ثم یرف  
 فیکون منه البحر کعب لاجبار گوید باری جل و علا جنت بحر آفریده است اول بحر محیط که در همه روی زمین است  
 و کس ساحل بدینست و حکمای یونان این بحر را وقیانوس خوانند بعد از ان بحری دیگرست که آنرا بهر نامش



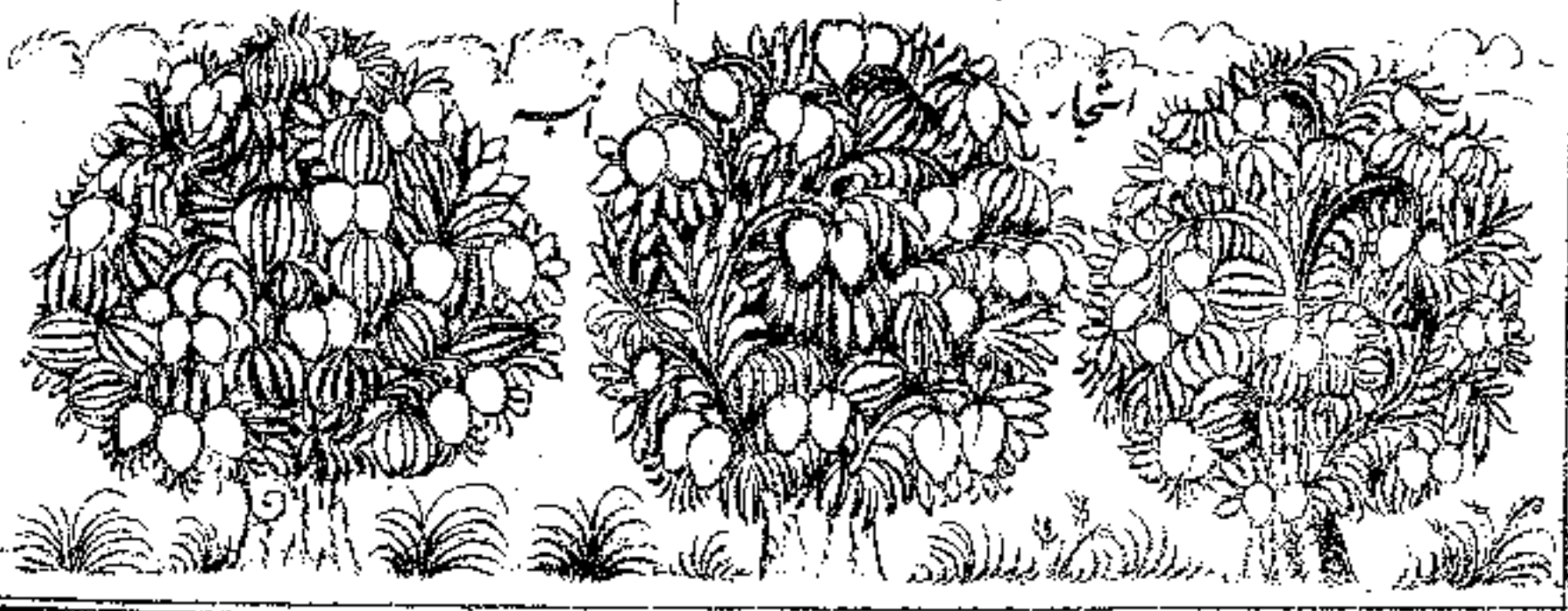
گویند بعد از آن بحری دیگر است آنرا قیش گویند و پس از آن بحری دیگر است آنرا باکی گویند و این بحر اخر است  
 و در بیان ذکر مقدار زمین بطریق اختصار باید دانست که یک نصف از سطح زمین در بحر اعظم است که آن را  
 و قیانوس گویند و یک نصف دیگر ظاهر مشابه بعضی که در آب نمانند که یک نصف از آن مخفی و نیم از آن بفضیه ظاهر شود  
 و درین بعضی که مسکونست یعنی که در جانب جنوب افتاده خراب است پس در چهار ربع زمین یک ربع عمارتست که در  
 شمال است و آنرا ربع مسکون خوانند و بعضی از بحار که مشاهده میشود از جانب این ربع است و بعضی  
 گفته اند که باقی اربع نیز معمورست و در اینجا مردم اند اما اکثر اهل عالم بر آنند که این سخن اعتباری ندارد و خلاف  
 واقع است جمهور حکمای متقدمین و متأخرین متفق اند که طول ربع مسکون صد و هشتاد و نهم است هر دو ربع است پنج  
 فرسخت هر فرسخی سیل است هر سیلی مسافت دو فرسخ است و در آنجا بقدر چهار راج بود اما جمیع ده نیمه و در هر چهار ربع  
 حلقی که فرسنگش دو هزار ذراع باشد و این ربع تمام معمور نیست بلکه یک قطعه از شمال ربع خالی است که در  
 دران عمارت نیست این موضع است که چون آفتاب در اول سرطان باشد در آن سه چهار روز آفتاب غروب ننهد  
 و از خط استوائ اول این قطعه پنجاه درجه باشد و در کتب صور الاقالیم چنان تفریر کرده اند که حکمای مقدم گفته اند  
 که جمله ربع مسکون صد ساله را است چنانچه کسی همه وقت میرود بقدر طاقت خود آنقدر طعام و شراب که فایده  
 تناول کند و بخله بیاید باقی تا صد سال برود و چون صد سال گذشته باشد مجموع طول و عرض ربع مسکون  
 که دیده باشد پس گفته اند که ازین صد ساله راه چهارموس از زمین است که برود و عبور و سبب طوفانها که هر وقت  
 افتاده و شهرهای قدیم خراب شده همه آب گرفته و دوریاشده و چنانکه هشتاد ساله راه بازگم آمده و بیست ساله  
 مانده و ازین بیست ساله چهارده ساله نیز گم آمده زیرا که طرف شمال هفت ساله راه است که سبب سردی هوا جانور  
 نمیتواند بودن و از طرف جنوب هفت ساله راه است که سبب گرمی هوا جانور نمیتواند بودن پس شش ساله راه مانده  
 و این قدر معمور است بجهت قسم کرده اند و هر قسمی را ایلی گویند و مجموع را اقالیم سبعة گویند و آیه کریمه  
 ومن الارض مثلها ان شارت با فیست و طول هر اقلیمی از منبر است تا مشرق عرض هر اقلیمی چندان بود که از اول  
 آن اقلیم تا نهایت او نهم ساعت و در روزی روز تفاوت کند و این اقلیم مساوی نیستند بلکه هر اقلیمی که  
 بسوی استوائ نزدیکتر است تنگ تر چنانکه بعد ازین معلوم میشود بعضی گفته اند که قدیم الايام باه شاهی بود که تمام  
 معموره مسخر او بود و از هفت پسر داشت و بجهت عدم مخالفت تمام معموره را میان اولاد قسمت فرموده  
 و صورت ربع مسکون قسمت او با اقالیم سبعة درین و امره نموده میشود و در باقی ورق تصویر شده

در این  
 ربع  
 مسکون  
 در  
 شمال  
 ربع  
 مسکون  
 در  
 جنوب  
 ربع  
 مسکون  
 در  
 شرق  
 ربع  
 مسکون  
 در  
 غرب  
 ربع  
 مسکون

گذشته است در میان اقلیم سابعه بدانکه اینقدر زمین که گفته شد شش سال را دست به دست قسم نهند و اند  
هر یکی را اقلیم خوانند اقلیم اول این اقلیم در محل منسوبست و عامه این اقلیم سو و اللون باشند و مبدأ  
این اقلیم موضعیت که عرض آن دوازده درجه است و جدا اول آن نیز یک خط است و از جایی است که درازی  
دوازده دوازده ساعت یعنی باشد و مساحت سطح این اقلیم سیصد و شصت و دو هزار و چهل و چهار فرسنگ  
و نیم است فرسنگ چهل هزار جریب باشد و هر جریب شصت و دو هزار و شصت و دو است و از جایی که دراز است  
شمال جزایر یا قوت پس جنوب بلاد چین و شمال و یا سرانند و بعضی از هند و هند و وسط بلاد حبشه گذرد و از آنجا  
نیل مصر را قطع کنند و بر بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزایر عثمان و جنوبی بلاد برطانیه گذرد و تا بحر محیط ختم شود  
اقلیم دوم این اقلیم بیشتر شرقی منسوبست مبدأ این اقلیم موضعیت که عرض بیست و دو درجه و نیم باشد و غایت  
درازی آن روز در آن سیزده ساعت و ربعی بود و مساحت این اقلیم پانصد و هشتاد و دو هزار و شصت و شش  
فرسنگ است شش فرسنگ است و بیشتر انبیا و حکما و فضلا درین اقلیم واقع شده اند و ابتدای این اقلیم از مشرق بود  
و بر وسط بلاد چین و شمال سرانند و گذرد پس شمال بلاد هند و شهرها و قندهار و وسط بلاد کرمان گذرد و بحر فارس را  
قطع کند و بر بلاد عمان بگذرد و از آنجا تا رزم را قطع کند پس وسط بلاد رقه و افریقه و شمال بربرستان و جنوب قیروان  
و وسط بلاد برطانیه گذرد و بساحل بحر قزاق ختمی شود اقلیم سوم این اقلیم بحر شرقی تعلق دارد و از آنجا تا بحر  
باشند مبدأ این اقلیم موضعیت که عرض آن بیست و هفت درجه و نیم باشد و غایت درازی آن سیزده ساعت  
و سه ربع ساعتی بود و مساحت این اقلیم چهارصد و شصت و هشت هزار و چهارصد و نود و یک فرسنگ است  
ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوب بلاد یا حوج و یا حوج و وسط بلاد هند و جنوب بلاد بر  
و وسط بلاد کابل بگذرد پس بلاد قندهار و وسط بلاد کرمان و سجستان و کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و در بلاد  
و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد عراق عرب که کوفه و بغداد و بصره باشد و وسط بلاد و شام بگذرد پس بر بلاد مصر  
و اسکندریه و وسط قیروان و بلاد طنجبه بگذرد تا بحر اعظم ختمی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و شصت و شصت  
و شش کوه عظیم است و بیست و دو در بزرگ دارد اقلیم چهارم این اقلیم تعلق با قناب دارد و مبدأ این اقلیم  
موضعیت که چهار طول آن چهارده ساعت و ربعی باشد مساحت این اقلیم صد و هشتاد و شصت هزار  
و سی و شش فرسنگ است ابتدای این اقلیم از مشرق از شمال و یا قناب و خطا و ختن و بدخشان و جنوب بلاد  
یا حوج و یا حوج گذرد و بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و بلاد طخارستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد خورستان بگذرد

پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افرسیجه و طبرستان و نوبه بگذرد و بساحل بحر محیطی  
 قلمی هم چنین بر سر تعلق در سبب این قلمی ضمیمه است که در این قلمی از چهاره سا و سنج با و سایر این قلمی و نوبه هر چهاره  
 فرسنگ است چون ساکنان این قلمی سفید بود و از جانب مشرق ابتدا کنر بلاد ترکستان و با و راه البر بگذرد و آب  
 حیون اقطع کتد و بر شمال خراسان و سجستان و کرمان و فارس وسط بلاد سی و شمال عراق و جنوبی در میان وسط  
 ازمینه و بلاد روم و جزیره یونان بگذرد پس وسط بلاد اندلس گشته سحر و قیاموس منتهی شود و قلمی هم چنین  
 بطهار و تعلق دارد بدین قلمی ضمیمه است که طویل نهار آن پانزده ساعت و ربعی است و مساحتی  
 این قلمی دو سست و سی و پنج هزار سی و چهار فرسنگ است و اهل و یا ریش اسم اللون باشند ابتدای آن از مشرق بود  
 و از شمال بلاد یا حوج و ما حوج و بلاد کنجاک سنجا بگذرد و پس بر بعضی از بلاد و خوارزم و حوالی جیلان و حوالی اقلیم  
 و وسط بلاد قفقازان بگذرد و شمال اندلس گشته سحر و قیاموس منتهی شود و قلمی هم چنین است و اهل و یا ریش اسم اللون  
 ضمیمه است که طول آن پانزده سا و سنج با و سایر این قلمی ضمیمه است که در این قلمی از مشرق ابتدا از شرقی که در  
 یا حوج بگذرد و بلاد کنجاک و بلاد حلیج و جنوب بلاد ترخان گذرد تا سحر و قیاموس منتهی گشته و از قلمی جزیره پند اب است  
 باقی همه خراب است از نهایت سرد این قلمی کسی نمیتواند بود و در عم اکثر حکما آخرین قلمی نهایت عوار است و سنگین  
 و الله اعلم بالصواب در بیان ذکر احوال ساکنان قلمی سبب بد آنکه چنانچه آسمان هفت اند و کواکب  
 و زمین هفت و دریا هفت یعنی آدم نیز هفت کرد و اندر هر گروهی قلمی بعضی از قلمی سبب است بدین خصوصیت  
 ترک و روم و عرب و فارس هند و حبشه و این هفت گروه را خونی و خصی است و این خواص تعلق با فلک و  
 کواکب دارد یعنی اهل هر قلمی همان خوی و خصیت باشد که آن کواکب سبب قلمی است و کرا اهل چین  
 مملکت است عربین سبب و در سه قلمی و مثل است در اول و دوم و سوم و دار الملک چین بجز گویند و دیگر شهرت  
 بزرگ آنرا گویند اما باد شاه و هر نشینند و در میان شهرت است و طرف آن آب شهرت و باد شاه ایشان است  
 و گویند که در این قلمی و امر و طغیاج بخاران خوانند و این وقت آل سلجوق بود و حضرت تصویر ایشان بسیار  
 و گویند که باد ایشان رسمی بود که باد شاه ایشان یکت و ز بار حمام داوی و هم اهل چین بیدان حاضر شده  
 و در راه میدان چوبی بزرگی بپیکندی هر کس بدان گزشتی همیشه برگزینی و یک ضرب بران زدی و چون آخر  
 صدیقی خوبان بر او خسته شده بودی و این نهایت کیا است لطافت طبع ایشان است یعنی آنکه اول ضرب زد  
 و دوم که رسیده داشت که ضربت مقصود و ساختن فلان صورت است ضربت دوم بر جای زد که مناسب است

آن صورت بود سوم و چهارم تا آخر همچنین کردی تا صورت تمام شدی و اهل چین گویند همه عالم کوراند الا  
 اهل روم که یک چشم دارند با این صفتها که در روم است ایشان را یک چشم خوانند و گفته اند که اهل بازار ایشان که در  
 ساخته اند صنعت که بارها و متاعها در آن نهند و آن کردنی بی آنکه کسی او را کشد خود میروند و چون خواهند که با  
 طلسم کنند عجایب چین بسیار است و کراتراک و صفت اقوام و قبائل ایشان ترک اقوام بسیارند و انواع و  
 صنایع ایشان پیدا از قبائل بزرگ ایشان قدیم و کرا اهل هند زمین هند زمینی است وسیع انواع دارد که قوت  
 تن و قوام معاجرت بر آنست و بیج ولایت یافته میشود که در زمین هند چون همیشه که مردم از خضاب بی نیاز دارد  
 و عود بویا و طیور گویا و حیوانات عجایب مانند کردن و پیل و زرافه و کر و زیبا و کوا و عنبر و آهوی مشک و انواع لالی  
 و جواهر و کان الماس جامها و شایب نفیس و یکی از خواص هند افسون مارست از زده با حکم بر گردانند و بقر با زانو  
 و علوم نیرنجات و طلسمات و سحر در میان ایشان ظاهر و باهر است و مذاهبت معتقد بسیار دارند چنانچه گویند اهل هند  
 نهصد و چهل و هشت مذهبت است که همه طلسمات و خوبترین میوه های هند اینست فی الجمله در خاتمش کلان شاخ  
 و بن و درو شاهجهان آباد و مسه و گجرات و خاندیس خصوصاً ولایت بکلانند اینبه خوب دارد و از آن چند درخت قرنی  
 که خاصه حضرت خلدو کان انار الله بر باد بود نامش کی با پادشاه پسند و دوم بندی چور و دیگر امر پسند چنانچه پدید  
 و یعنی رحمه الله علیه در مثنوی پری خوان سلیمان علی نبیا و علیه السلام در صفت اینبه آورند **مستثنوی**  
 ز وصف اینبه چون گویم که چوشت که از رشک شرابش شده خونت ز نام او چو گویم لذت قند  
 زبان با کام و لب بلب شود بند بسختی هم چو غسل با شکر بار بنرمی چون طلسمای دست فشار  
 بطفه چون دل مشوق تنگست پیری چون نوح من زرد رنگست ز شیرین کارش چون خل عمل شد  
 زمر و بازو یا قوت حل شد شرابش بهتر از شیر و شکر است گهی هم رنگ سیم و گاه زرد است  
 بصورت مردم و جایش بر شجا کلیم آرزو را شعله نار



انثاس



وانثاس خوشبوی و خوش طعم  
وارد مریش بر ترشش غالب و  
حلاوتش ببت درمی هر گاه خواهد  
انثاس را با نبات شربت سازند  
صورت آن اینست

و مورد که معروف است میوه خوب دارد و تصویر آن اینست



و تنبول که اهل هند لازم دارند خود و همان را با حضری با لاترازان نباشند و رنگ رو و دهن خوشبو و مرغ بسیار

چون گل صدر برگ در او است	بیره تنبول که صدر برگ است	سیر خور و گرسنه و در شوم	سسته دندان هم محکم کند	خوبترین نعمت هندوستان	تیزی او آلت قطع جنام	قول بی رفته علیه السلام	گر سوزاگر سنگ گشود
--------------------------	---------------------------	--------------------------	------------------------	-----------------------	----------------------	-------------------------	--------------------

از در تعظیم فتاوه بند صد و تعظیم کشاره بسند  
اشجار بان



و کراهل حبشه و آنچه بملکت مین و عرب نزدیک است ایشان را اعتبار زیاده است و آنچه بطرف جنوب  
نزدیکترند ایشان را اعتباری نیست و رنگیاند و سیاهی لون ایشان از افراط حرارت زمین است و نوسع از  
حبشه است که چشمهای ایشان بیرون خزیده بهای بزرگ و ایشان چند قبیله اند چون قناده و قرقیت و سید و

عدو و غلام و این قبائل با چوگر جنگ کنند و زمین ایشان از برکت خالیت ایشان از پیرایه دین عاقل شود  
تصویرات اینها اینست



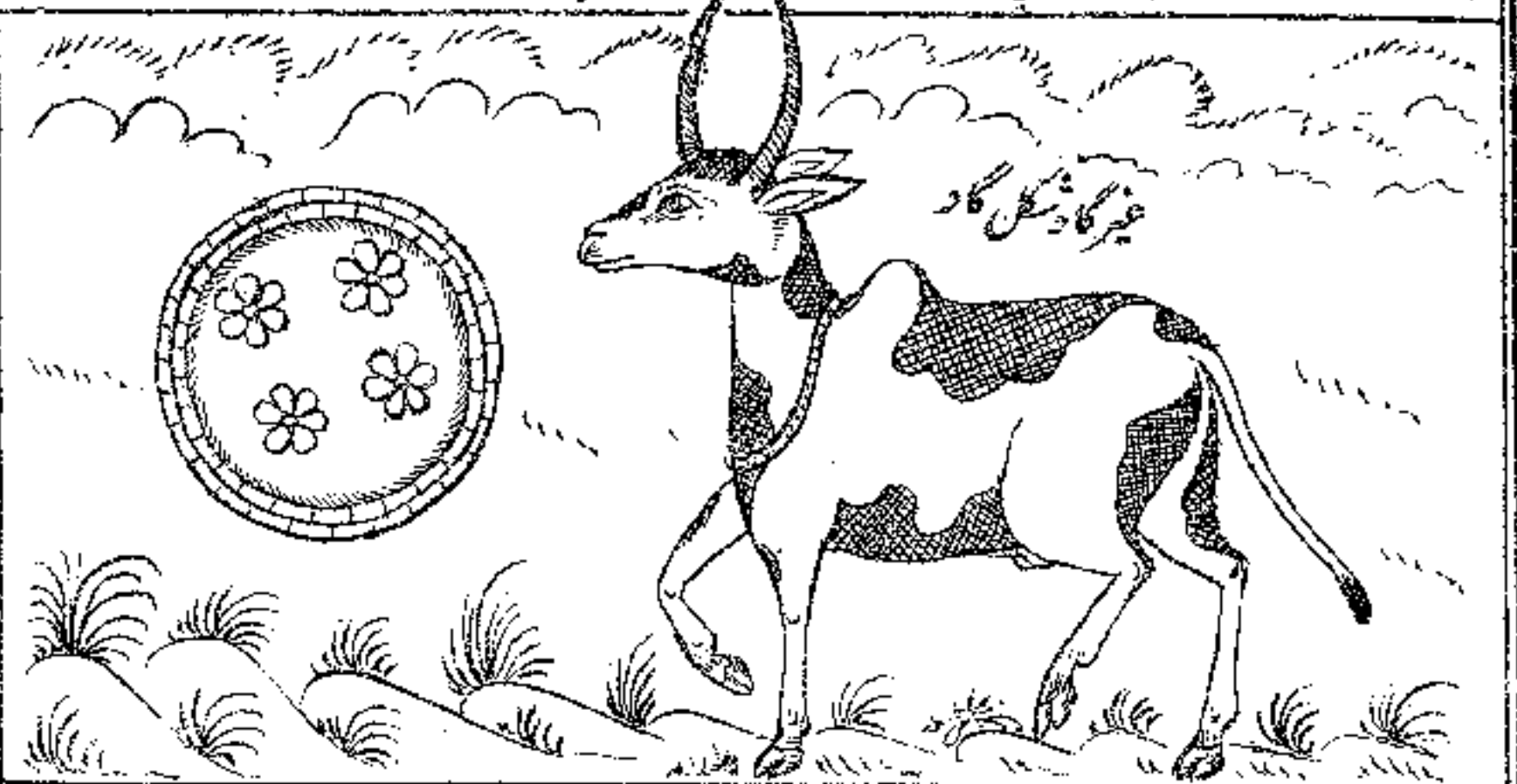
و محمد الدین محمد در تاریخ خود در نسب قراخان خطا گفته است که قدیما خان ترکستان را غلامی بود زنگی  
مستور زنگی ترکستان خرمی و قوقی و شجاعتی داشته وزیرک نیز بود دل بادشاه بدو مایل شده او را کارهای بزرگ فرمود  
تا راه نیابت یافت و بر خان عاصی شد و او را بکش بر تخت نشست اکثر بلاد ترکستان او در تصرف آورد و او را



قراخان نام  
نمادند و این حال  
بوقت افروخته  
بود و تصویر اینست

در میان زنگیان قومی اند که مار خورند و مضرت نیابند و کمان ایشان بغایت خردست و زره آن کمان پوست  
درخت است که در قوت باهم برابر می کند و از عجایب که در زمین زنگیان باشد پوست بز است که در باغیت کنند  
چنانکه بغایت نرم شود و رنگ آن منقش باشد و از آن موزهها سازند و آن هیچ گونه کهنه نگرود و هر گاه که چرخ کین شود  
آب گرم بشویند بطراوت باز شود و هم در زمین ایشان جابوزیت بر شکل گاو آنرا گوانمند و او را دوشناخت

بر شکل نیزه هر جانوری که بر روی او برسد در حال بسوزد و از پوست آن جانور سپر سازند و هر کس در آن  
سه گز و آنرا سپر طبی گویند و هیچ چیز بر آن نگذرد رنگ آن چون کاه است سفید است تصویر اینست



ذکر اهل روم چهارده عمل است و پادشاه چهارده عمل قیصر باشد و هر عملی را صاحب فرمانی  
باشد و لشکر هر عملی صد و بیست هزار مرد بود و بر هر ده هزار مرد امیر تومان باشد و امیر تومان را بطریق گویند  
و هر بطریق را ده نائب و نائب امرا سنجان گویند هر ترا سنجانی را ده مرد دیگر که از ایشان گویند و او امیر  
هزار مرد بود و هر اقوشه نزد مطح امیر بود و هر مطرحی امیر بر صد مرد و ده خرد و فرمان او بود و هر خردی امیر  
ده سوار بود و این بطریق که نائب قیصر بود او را اساطوس خوانند وزیر صاحب مشورت را پادشاه گویند  
و صاحب یوان را پدیر می گویند و قاضی او بر حسن گویند و همه روم ترها باشند و ایشانرا از مذہب بسیار باشد  
چون سطوریان و ملکانیان و یعقوبیان و دوزمین ایشان جهود و منع باشد لیکن از ایشان جزیره ستانند و هر سال  
یک دیناری و هم از ایشان فرسخ قومی اند که ایشانرا قومی عظیم و سلاحهای ایشان در نهایت خوبی است و بلاد  
اسلام استیلا آورند و دیگر قومی اند که کوچ بر آرمین استیلا یافتند و دیگر قوم ایلان و اهل سرری و بابال و ابواب اند و  
سریشتر است بزرگ و ساحل دریای طبرستان که فارسین آنرا در بند گویند و ذکر اهل عرب و اصناف  
ایشان عرب احمی بسیارند و زمین ایشانرا جزیره العرب گویند از بهر آنکه دریاها و اوادها بوی محیط است  
و حق سبحانہ تعالی ایشانرا از جمله امت برگزیده مخصوص داشته و هر کدام را فخر و شرف برای آنکه مصطفی صلی الله  
علیه و آله و سلم از میان ایشان مبعوث شده و کلام حق بخت ایشان فرود آورده و از قدیم الایام ایشانرا از ملک  
تخت خلی وافر بوده چنانکه تبعان که ملک مین بوده اند و ملوک نبی عدوی و حق و محلا ذکر تبتیح و قرآن یاد کرده

که اهرم حرم قوم متبحر و از عرب قومی اند که ایشان را عسائیا خوانند و در میان ایشان علمها بود و علم سخو  
از ایشان برخاست چنانچه ابوالاسود الدیلی خبری از ان تالیف کرده بخبرست امیر المؤمنین علی کرم الله  
و تعالی علیه السلام که نعم سخو الدلی سخوت بدین سبب این علم را سخو گفتند و قومی اند از عرب که در ویدن از دست تازی سبق  
برده اند و بچکس از آدمیان با ایشان نتوانند ویدن چنانکه نقل کرده اند که مردی از عرب برهنه شد و بآبی فرو  
و اسپ و بر لب ایستاده بود مردی آمد و بر اسپ و بر پشت و بدو اندو آن مرد عرب بقرا و شتابی از آب  
بر آمد و جامد شتابی بشوید و بدوید و آن سوار بر سپید و اسپ باز رسیدند تصویر آن این است



و دیگری حکایت که با جماعتی در بیابان مکنج میرفتیم اعرابی را دیدیم که آهویی زنده از گردن گرفته بود و میخواست  
ما آن آهوی از وی بخریدیم نگاه کردیم هیچ باز نمی نمود گفتیم این چگونه گرفتگی گفت بیک دو گرفتیم و اگر شمارا بود  
بها کنید تا بگیریم و از من باز خرید استخوان آهوی را کردیم مرد بدید و در حال باز آوردن و از و بها بخریدیم



پس آهوی را بسل کردیم و بریان کرده بزخون  
نهادیم اعرابی را گفتیم با ما موافقت کن  
اعرابی دست فزاد کرد و آهوی برشته را  
بر بود و بدویدار آن قصد او کردند و  
باز پس کرده گفت ای جماعت این آهوی  
چون زنده بود از دست من جان نبرد و مرده  
چگونه خواهد بود خواص عسیر بسیار بود



از آنست که در حد بیان آید و کراچی عراقی بدانکه این شهرش که در بنی آدم که ذکر کرده سدای شهر است  
 از اطراف جهانند و سیانه و مرکز دنیا اقلیم است و آن بلاد فارس و خراسان و عراق و عجم است و اکثریت  
 دنیا چنان در دست ملوک عجم بود و چنانکه از عهد کیومرث تا زمان یزدجردین شهر بزرگ عربان و بنده گردیدند چنانکه  
 سال ایشان بودند اگر چه بعضی ایشان از خلعت اسلام عاری بودند و ایمان با نبیای بعضی نیاورده اما چون  
 عدل و عمارت شعاریشان بود سلطنت بر ایشان مانده بود و الله اعلم بالصواب و در بیان ذکر معرفت  
 خارج از اقلیم جانب شمال تا آخر عمارت مبداء آن موضعیست که هزاران قول آن بیست و چهار ساعت  
 تمام بود و مساحت سطح این خارج هفتصد و پنجاه هزاروسی و دویست و سی و دو فرسنگ است و در آنجا شهر است و آنچه مشهورست  
 خالی از عجایب نیست موضعی که در اقلیم سهند است بدو قسم منقطع شود هفتم اول آنکه از پس خط استواست  
 و آنرا با اصطلاح حکما و ورامی خط استوا گویند و عمارت آن شانزده درجه باشد تقریباً و از شهرهای معروفست  
 این مواضع یکی سفال آریج و سمریه که معدن کافور است و دیگر که کوه است که از طلا و برنج و جزیره که کوه است  
 که اهل آن جزیره مروج خوار باشند و تجار خود را با سکه ممل کرده اند و نزدیک آن جزیره روند و آهن بدیشان میزنند  
 و غیر خریداری کنند و جزیره بکلاب و جبال القمر که عمو قماری از آنجا آورند ناحیه که کند که اهل این ناحیه مسخره  
 باشد و خارج بدیشان گذارند بدین طریق که هر روز مبلغی خرج طعام نمایند و صیادان بدان ایشان بیایند و بگویند  
 و بروند و اگر در رابطه یک و ز تاخیر واقع شود حضرت رسانند و خالطو که در بند چین است و هر یک از این مواضع  
 بر فزی و مدائن صغار و سموات و جبال که شرح آن مستلزم تطویل است هشتم و در هم در موضعی که در اقلیم سهند است  
 موضعی چند است که آنرا و ورامی اقلیم سانج خوانند عمارت آن از پنجاه درجه و شش و شصت است که آخر اقلیم سهند است  
 بقول اصح تا عرض شصت درجه باشد و چون ازین عمارت بگذرد از شدت سرما و برفت نمیتوان رفت و حیوانات  
 و نبات پدید نبود از بلاد مشهوره این مواضع یکی شهر البوست بلغاریه است که در آنجا رود رود بزرگ رود که اهل آنجا  
 وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند و سحاب و سموم متاع این شهر باشد تا این جمله در عرض پنجاه و شصت فرسنگ  
 و شصت و یک درجه باشد و روزهای دراز این مواضع هفتصد و پنجاه و نوزده ساعت باشد و در عرض  
 شصت و سه درجه عمارتی بزرگست و در کان آنجا از شدت سرما در یک شش ماه درجهها میبرد و در آنجا  
 ایشان بیست ساعت بود و در عرض شصت و چهار درجه و نیم قومی باشند که هیچ چیز ندانند و کسی از ایشان  
 و روزی ازترین ایشان بیست و یک ساعت بود و در عرض شصت و پنج درجه عمارتی عظیم است و در آنجا

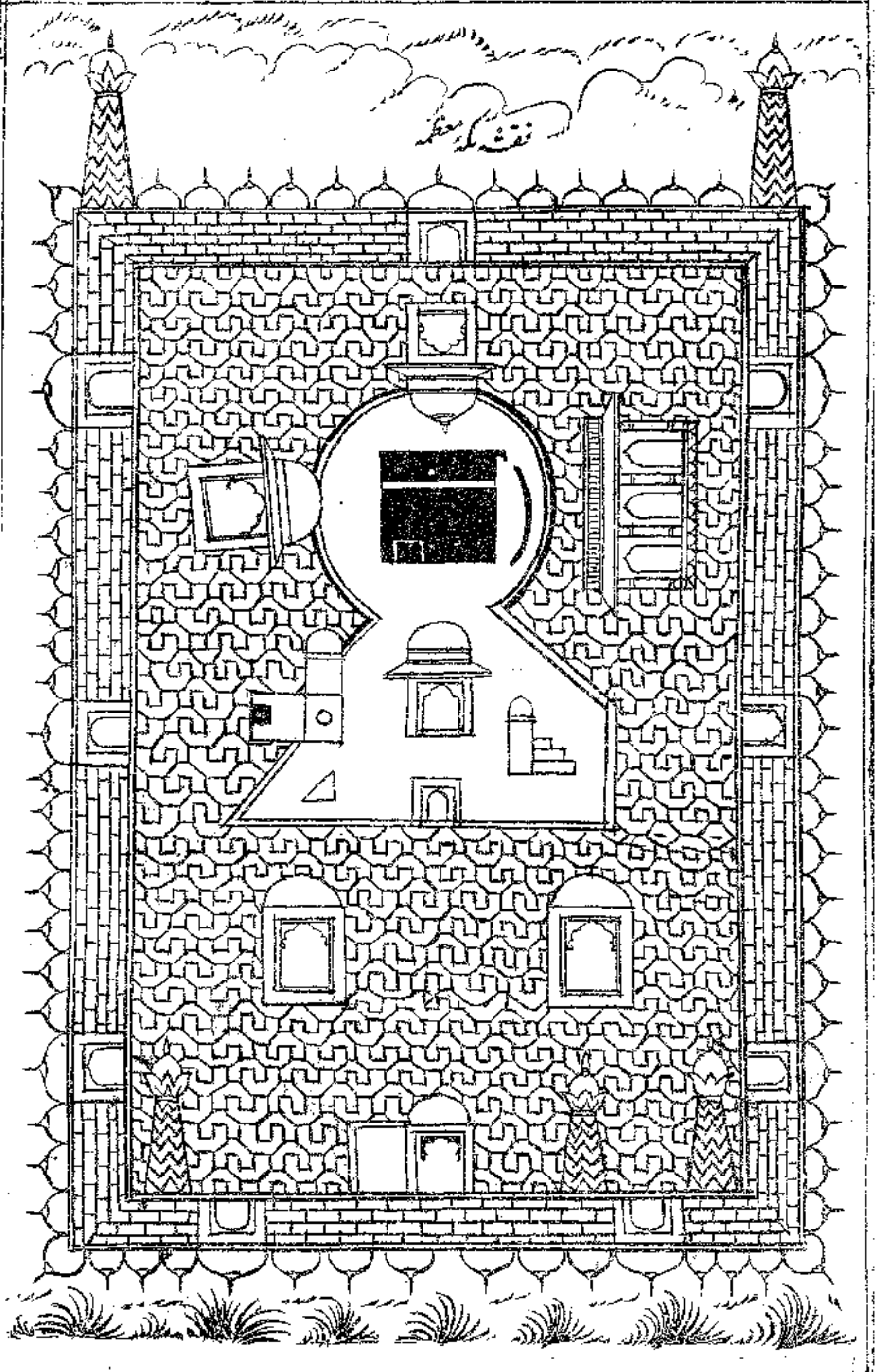
آن موضع را قامت پنج شهر و عرض رودی ایشان سه شهر و به جلوه ابدان طبع کنند فاما از مقام بیرون نتوانند آید  
و چون بیرون آیند فی الحال بپیرند تصویر آن اینست



و نماز طول ایشان بیست و دو ساعت بود و در عرض شصت شوش در چند نیز قومی هستند که طبیعت مشابه  
و خوش و تیزی در میان ایشان نباشد و نماز طول ایشان بیست و سه ساعت رسد و همچنین در عرض  
شصت و هفت درجه و ربعی نماز طول یکماه باشد و در عرض هشتاد و روزی دو ماه باشد تقریباً و در عرض  
و صد و بیست و یک درجه شش و پنجاه و پنج عرض بود و در آنجا با وجود آن عرض بود که ربع دورگه و شش فک است که در  
و شش ماه باشد و یک شب نیز شش ماه باشد که شبانه روزی یکسال تمام باشد و مساحت سطح مابین عمارت  
تا افرنج سکون چهارصد و بیست و دو هزار و هفت و شصت است و درین قله موضعیست که چون آفتاب بیست و هفت  
درجه جزا رسد تا موم درجه سرطان و تقید آفتاب غروب کند هنوز شفق تمام فرو نشده باشد که از صبح عبادت  
ظاهر شود و در بیان کردند اول بدان اقالیم سبعة و ولایات آن و تعداد و جهال و پراری  
و سجاد و بحیرات و انهار و آب و عیون و جزا اول آنکه در هر اقلیمی چند شهر است پلکان  
اقلیم اول آنچه مشهور است درین اقلیم سیصد و چهل شهر عظیم است و هزار شهر کوچک است بیست و نُه شهر است  
و سی هزار بزرگ جایست اما آنچه مشهور است اینست و نقل از بلاد الف اقلیم ایها الف بار بخون بر البر البر  
اکبیم جاب جو بجرمی + جزیره + ملاح + جزیره فنیله + جلج + جلیله الحار جبرش + حبشه + حر و مهلا + حصین + شهر ح

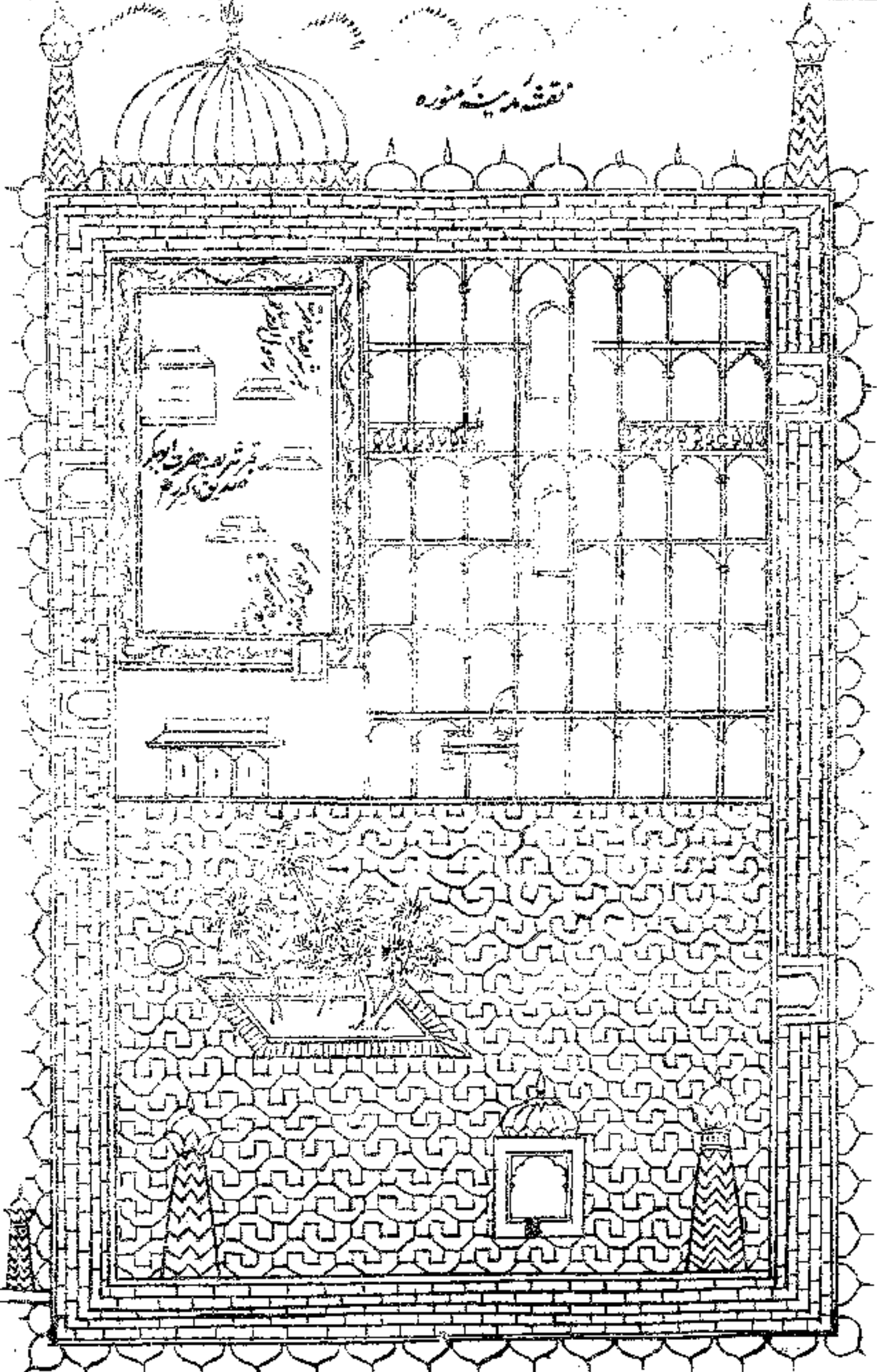
عتمی - حیران الخوار خالقو الدال دروادر - دمار الزرا - راج - راین - ریشیر - ریلح - رخاوار از رید  
السیین - ستنا - سخر - سر غور - سرانزیر - سعد - سوطیر - سقار - الریح - سقاله - سموری - سندابل - سندان  
سواکن - سوغار - سوزین - سرن - سیمی - اشین - مشر - شقار - شالغ - شنج - الرصیا - صغار - صغار - صغور  
اطار - طینار - الحین - عامر - عدن - علیعی - عحاق - القواف - قاهرین - قعاره - قذر - قواف  
کرنی - کله - کوکر - کوکم - المیم - مارب - مدینه - مریوما - مراب - مسوس - معدن - شوی - معلما - مکور  
مکیل - مکوت - سبندی - مچم - مهر - المون - سحران - نوبه - الواد - واحد - الوار - بلک - نوکر - نو  
نوبه - دیار - طویل - و عرض - ست - برکنار - و نیل - افتاده - و طول - آنرا - بدت - مشاوش - بار - و قطع - توان - کرد - آن  
مساکن - بضاری - ست - آن - دیار - شکر - چند - موضعیت - که - از - سبب - حرارت - آفتاب - ساکنان - کن - سزین - بر - در - زیر  
زمین - در - خانه - های - که - مستحکم - ساختند - می - باشند - و در - روز - مطلقا - بیرون - نمی - آیند - و تجارت - با - بخار - و نند - وسیع - و ست - می  
بین - المشرقین - بدین - نوعیت - که - آن - قوم - متاع - خود - را - بیرون - می - آرند - و در - موضعی - می - نهند - و تجارت - با - آن - موضع - می - رند  
و آنچه - بدان - احتیاج - دارند - برد - دارند - و برابر - متاع - ایشان - می - گذارند - اگر - چیزی - شوند - فهو - الم - او - و الا - اشیا - خوش  
در - تر - برند - و تجارت - دیگر - اضافه - آن - کنند - تا - بحدی - که - آن - مردم - راضی - شوند - و ثقله - از - بلاد - نوبه - است - چه - با - شاه - در  
نشیند - و زنان - آنجا - بغایت - صاحب - جمال - شیند - و زرافه - در - آن - دیار - می - باشد - بلدان - تسلیم - و در - شهر  
بزرگ - این - تسلیم - می - شد - و شصت - عدد - باشد - و آن - است - الف - اجا - اجیم - و لغز - ارمایل - است - است  
+ اسنان - اسوان - آمیم - اقصر - امناس - اورین - الوار - بالونی - بیل - بلیح - بحرم - بحرم - بحرن  
براهه - برون - بروج - بسکره - بسکریم - بطین - بیره - کبسا - کبها - بلهاره - بنارس - بجلواره - التمار - تثبت  
ترانه - تکنا - باد - تولی - تمل - ابن - الحیم - جابه - جیره - جده - جزیره - لار - جزیره - کیش - جزیره - و ال - جزیره - کاوان  
+ چرفت - الحاجر - الدال - ذرعه - الزرا - رید - السین - ساس - سحلاسه - سلاطه - سلار - سوار - سوس  
اطار - طائف - طبقه - الحین - عذاب - عمان - الخوار - فقار - فخط - القواف - قاس - قریطیا  
قرین - قیظ - قلعه - کالنج - قلعه - گوالم - قلعه - قنوج - قیس - القواف - کجرات - کلیا - کتانه - کنکره - کنیایت - کوان  
کواهرانی - اللام - لحام - لمتی - المیم - ماهوده - محواد - مدینه - مدیمه - مفرقین - مکر - مکران - مراط - منون - منصوره  
عروان - النون - سجد - الواد - و حیر - و بار - و حیا - انما - هر - موز - جان - الوار - میامه - نوکر - مکر - حرس  
اولی - قوم - القیمه - که - بیستم - در - شهر - کجایی - موضعه - بلند - را - گویند - و بعضی - گویند - که - مکی - در - آن - شهر

گویند آن موضع مکرم را بدان جهت که آب گرم دارد بجهت موسوم گردانند زیرا که بچه در یکدیگر شیرین می‌باشد  
 که بچه شیر در پستان و شش خاند و مکرم را هم تقریبن گویند بسبب آنکه زمین از تحت او گسترانند پس مکرم را در پستان

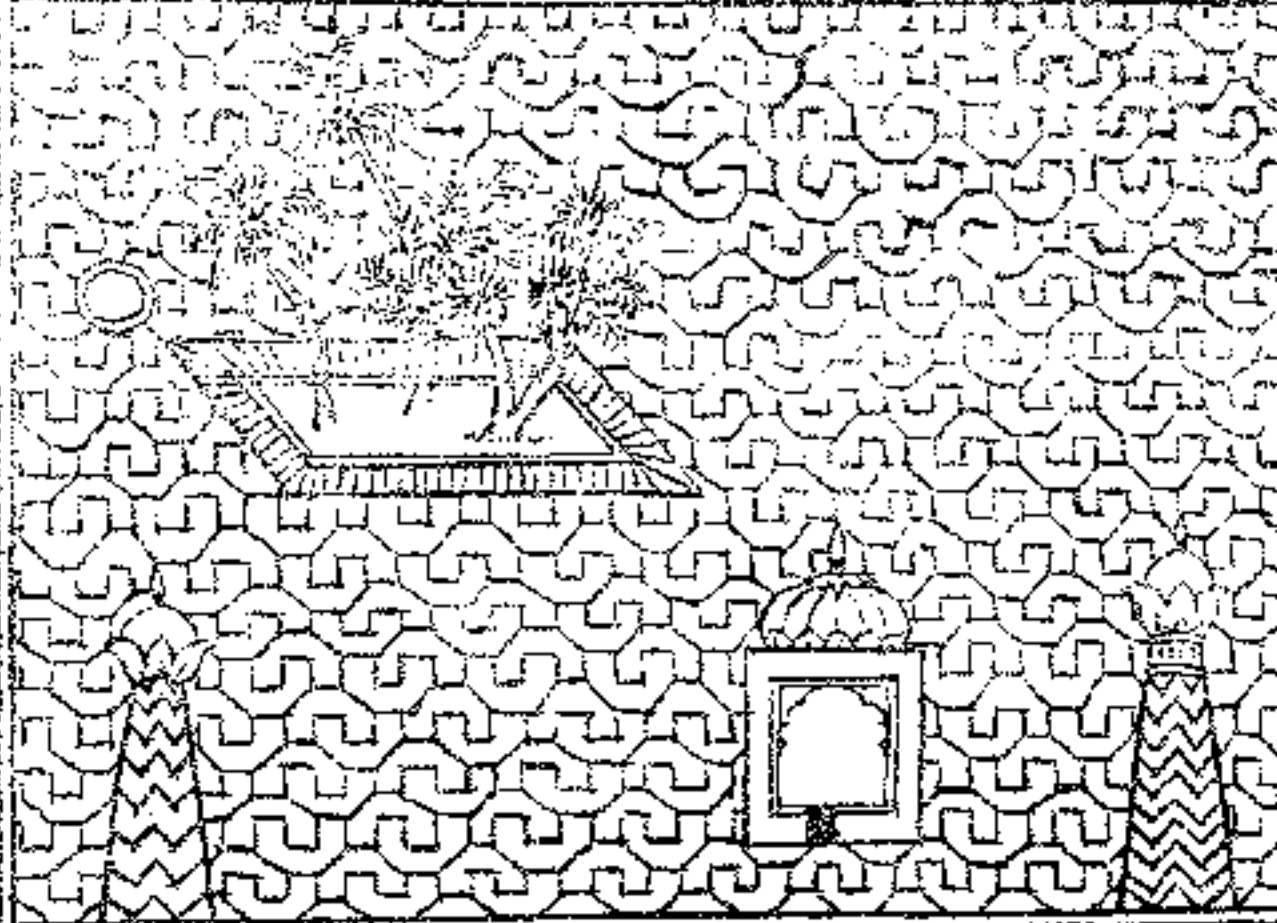


از این عباس منی آمده روایت کرده اند که پیش از آنکه پیش از آفرینش آسمان زمین شش الهی بر آب بود حق سبحان و تعالی با او فرمان داد  
تا خود را بروی از آب در حرکت آید و بقدرت کامل بروی آب سنگی برشمال قبه شاه گشت تا آن قبله از حرکت باز نماند

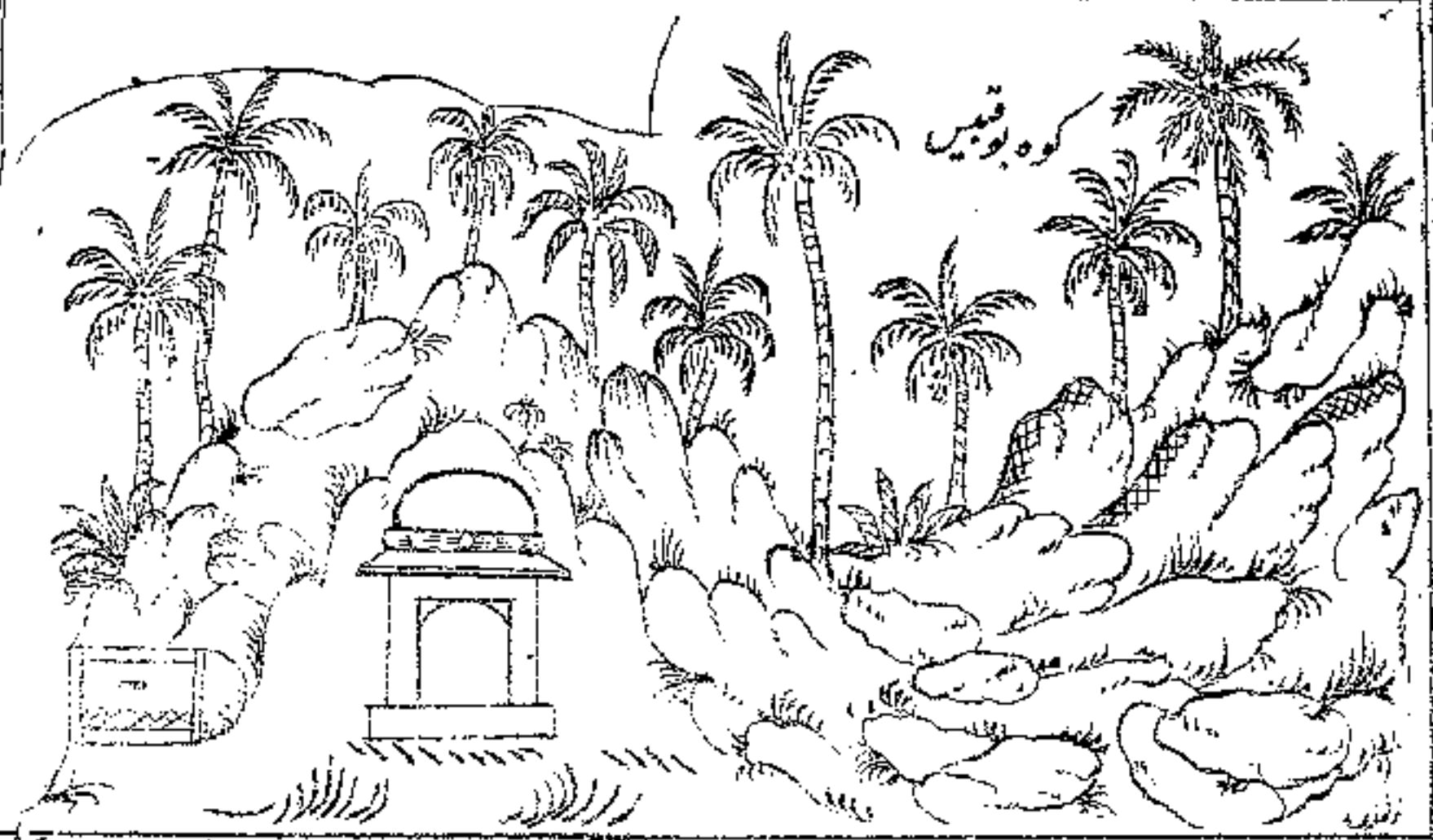
نقشه مدینه منوره



تبریز حضرت امیر  
صمدین کبر

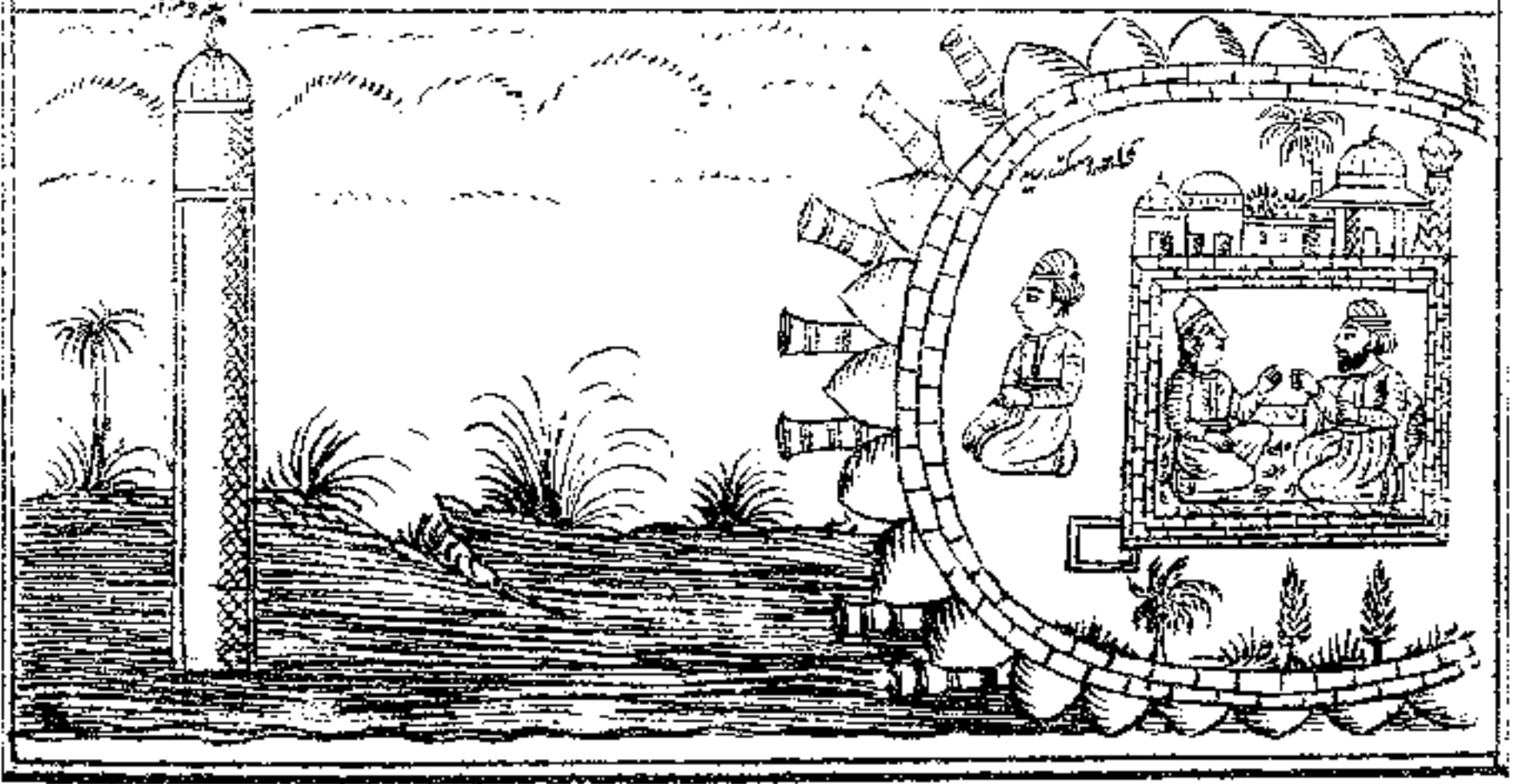


تا بود جمعی ساکن گشت اول که آفریده کوه بوقیس بود و زمین را از تحت موضع بیت گسترانید بیت  
 از جهت تریج و انفراد آن کعبه نامیده اند چه هر بنای که آن مربع و منفرد باشد در عربانرا کعب  
 گویند و در زیدت القلوب گوید یکی از خصائص که آنست که هیچ درستی از بالای آن طیران نتوان کرد

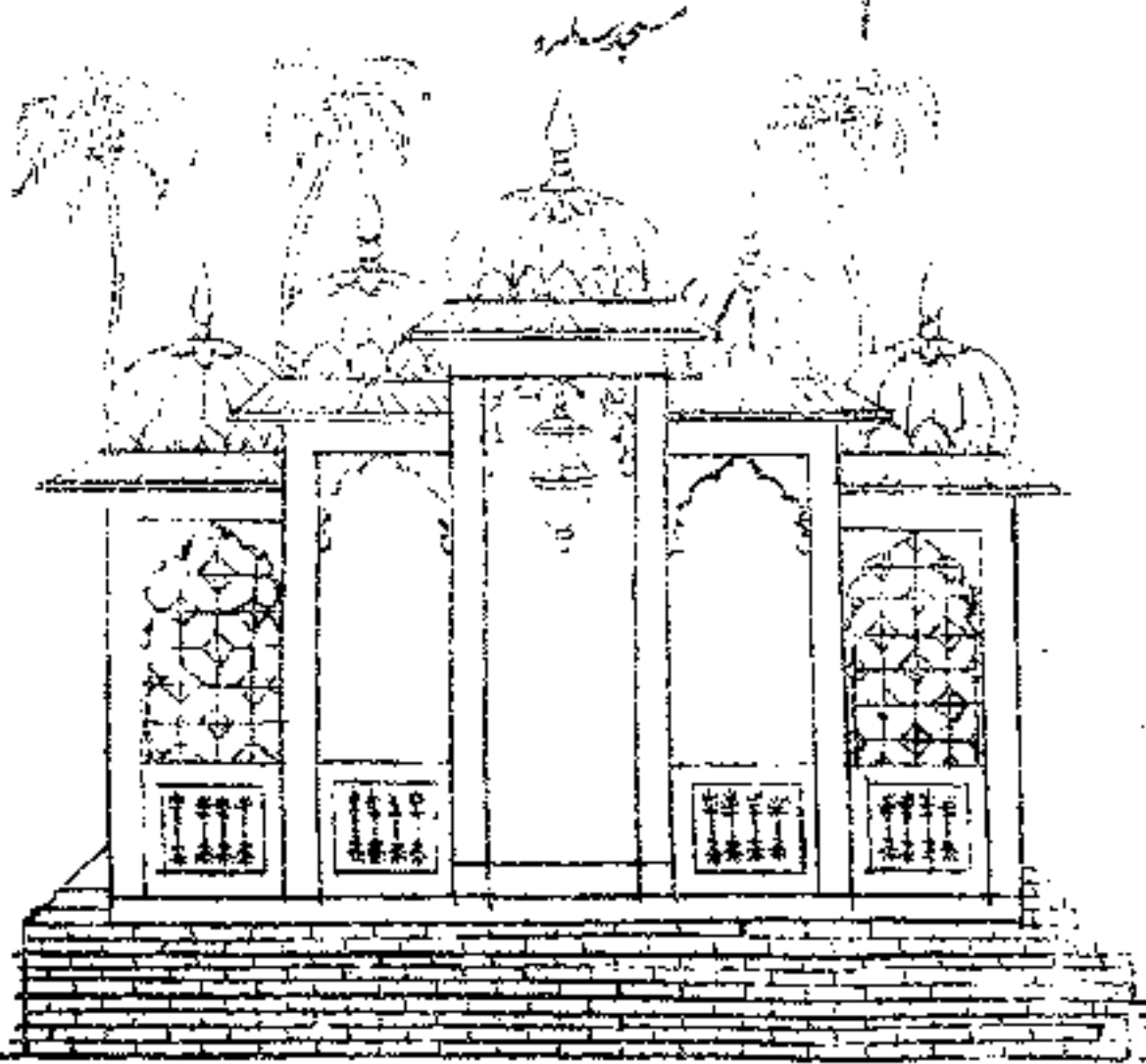


مدینه طیبه عظمیه اللہ تعالیٰ الی یوم القیمه این شهر را در قدیم شیر میگفتند و رسول صلی الله علیه و آله صحابه  
 آنرا مدینه خوانده نخلستان فراوان دارد و پوشش بغایت گرمست و آب روان در آن شهر توان یافت  
 در شمال آن بلده کوه اجدرست بلدان استلیم سوم شهرهای بزرگ این تسلیم صد و شصت و نه است  
 و شهرهای کوچک سه هزار بود و شش کوه عظیم و بیست و دو رود بزرگ دارد و آن اینست المص  
 ابرقوه + ارسوق + ازغات + استی + سکندریه + شمیم + عسلخه + اعنات + ابنا + الفتا + انکه + ابوان  
 البهار بابل + برهان + برسا دروره + بروت + برون + بروز کوه پست + بسروجی + بصرو + بصراهی  
 بعلبک + بغداد + بعل + بهادر + بجم + بهند + بهکری + بیت المقدس + بیضا + التا + تملیس + تبوک + ترند  
 ابجیم جری + جد + جرجراد + جزیره + جرت + جبارک + چرفت الحام حصین + حضیره + حلب + حد + حصن  
 عوش + الدال + دارابجر + عرش + درفاره + عشق + میاط الرار برج + رسد + رقه + رله + روت  
 الزار زابل + زریج السین سامره + بنجر جان + سدسان + سطا + سطل + سلما + سلط + سلطه + سوسا  
 سموبین + صنف + سوسن + سوک + سیالکوت + سیران + سیله + سیوسه + الشین شران + شیراز  
 الصا + صر + صفایش + صفت + صنف + الطار + طرابلس + طبریه + طرد + طیب + الظار + ظنلا

العین عاملس + عبداوان + عجلون + عکس + عرفة + عساکر + عکاسون + عکراعمان + عین الشمس  
العین نخزله الفار فارس + فزاره القاف قبضه + قنوم + قریوت + قسطاطا + قسططنیه + قمران  
قندبار + قیروان + الکاف کابل + کرد درود + کرک + کرمان + کلودا + کنارزن + کواشیر + کوفه کج + کولک  
اللام لاهور + کوز المیم باجه + ما عجزه + ماقار + مایناس + ماولا + مایسرب + محله + مداین + مدین + مرش  
مصر + مغان + ملس + منبرین + منت + جردن + موصل + مهدیه + مهراج + مهر اورده + محالستان المنون + نایفه  
نغانیه + نخروان + الو او وسط الهام + هزان + الیا + ریزه + یسار + یونس + اسکندریه از بناهای اسکند  
رومی است این شهر بهیات رقه شطرنج موضوعت هوایش بجزارت ماکی بود و آبش در رود نیل است و قریب  
با این شهر قلعه ایست مرتفع و بلیناس حکیم بران قلعه بفرمان اسکندریه سی ساخته بود بغایت بلند و آینه تقطر است  
دران میل نشانده و آنرا بلسم چنان ساخته بود که هر کشتی از ان طرف قسطنطنیه بر روی دریای فرنگ میان اسکندریه  
و آن بگذرد واقع است حرکت کردی در آینه پدید آید و این آینه تا زمانی که عمر و عاص بر اسکندریه حاکم شد  
باقی بود مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان شبها پهلوی بستر استراحت نمی نهادند و عاقبت  
اعیان فرنگ همی را با اسکندریه فرستادند تا در لباس خود در بخلق نمودند چون ایشان را در خاطر با قبول تمام  
پیدا آمد آوازه برانداختند که اسکندر در پیش این آینه گنجی عظیم نهاده است عمر و عاص گنجینه ایشان را خرابی شده  
طبع گنج سخا طرش سرایت کرده فرمود تا آینه را بر گرفتند هر چند تخصص کردند هیچ نیافتند چون آینه را بیرون  
نهادند آن خاصیت باطل شده بود چون عمر از حال ایشان استفسار نمود تحقیق نمودست که ایشان گنجینه اند  
عمر و عاص دانستند که آنجا است که روئید و بر کرده اند از کرده خود ایشان گشته از آن غصب بگشتند و گشته اند



عشق از بلاد مشهوره شام است از شهرهای قدیم است در غایت نزهت و لطافت تخت ارمین سامرین قریح  
 علیها السلام در آن حدود باغی ساخته پس شد او بن عا و وزان ناحیه نمونه بهشت ترتیب گردانید آنرا ارم  
 ذوات العباد نام نهاد و قوله تعالی ارم ذات العباد التي لم یخلق مثلها فی البلاد پس آنور که پدر ابراهیم خلیل الرحمن است  
 احداث عشق کرد بعد از آنکه خراب شده بود اسکندر رومی آنرا آباد کرد و هوایش گبری ماکل است در مسجد جامع  
 عشق جمعی از انبیا آسوده اند و لید بن عبد الملک عمارت آن مسجد غایت مبالغه بجای آورده و در عشق  
 کوهیست در آنجا مغاره است بزعم بعضی قاسم بن ابراهیم او را بجای قتل آورده و اثر خون او هنوز باقی است و آنرا  
 مغان البحر خوانند زیرا که در آنجا سیاه در آنجا بگرشکی مرده اند بلکه شیره از بدنه شیر از محمد بن قاسم ثقفی که آن  
 عم حجاج بن یوسف ثقفی بود بنا کرده در سنه اربع و سبعین هجری و در زمان سلطنت محمد الدوله و علی آن شهر  
 چنان محمود شد که لشکرها را در آن محل اقامت نماید و در زمان سوری بگردان کشید و در آن  
 بر این ماکل است در مردم آنجا پیش و عشرت و سیر غنای شهر و غنای تجار در آن شهر مانند زمان و فرستی  
 شوند و کار آنجا از ثروت حاصل آید بهترین کاریزها که در آنجا است که در آنجا است و در آنجا  
 و آنرا کنایه گویند بلده سامره در قدیم شهری عظیم بوده در آن سیزدهین سوره آنجا و بهر بهترین عراق و در آنجا  
 و از این جهت از سمرقند را می گویند و اوایل دولت آن عباس بن علی بن عباس ثقفی است چون نوبت خلافت  
 عباسی رسید غلامان ترک آن بسیار خرید و مردم بغداد و در زحمت افتادند بر این بجزارت آن شهر خرابی فرمودند



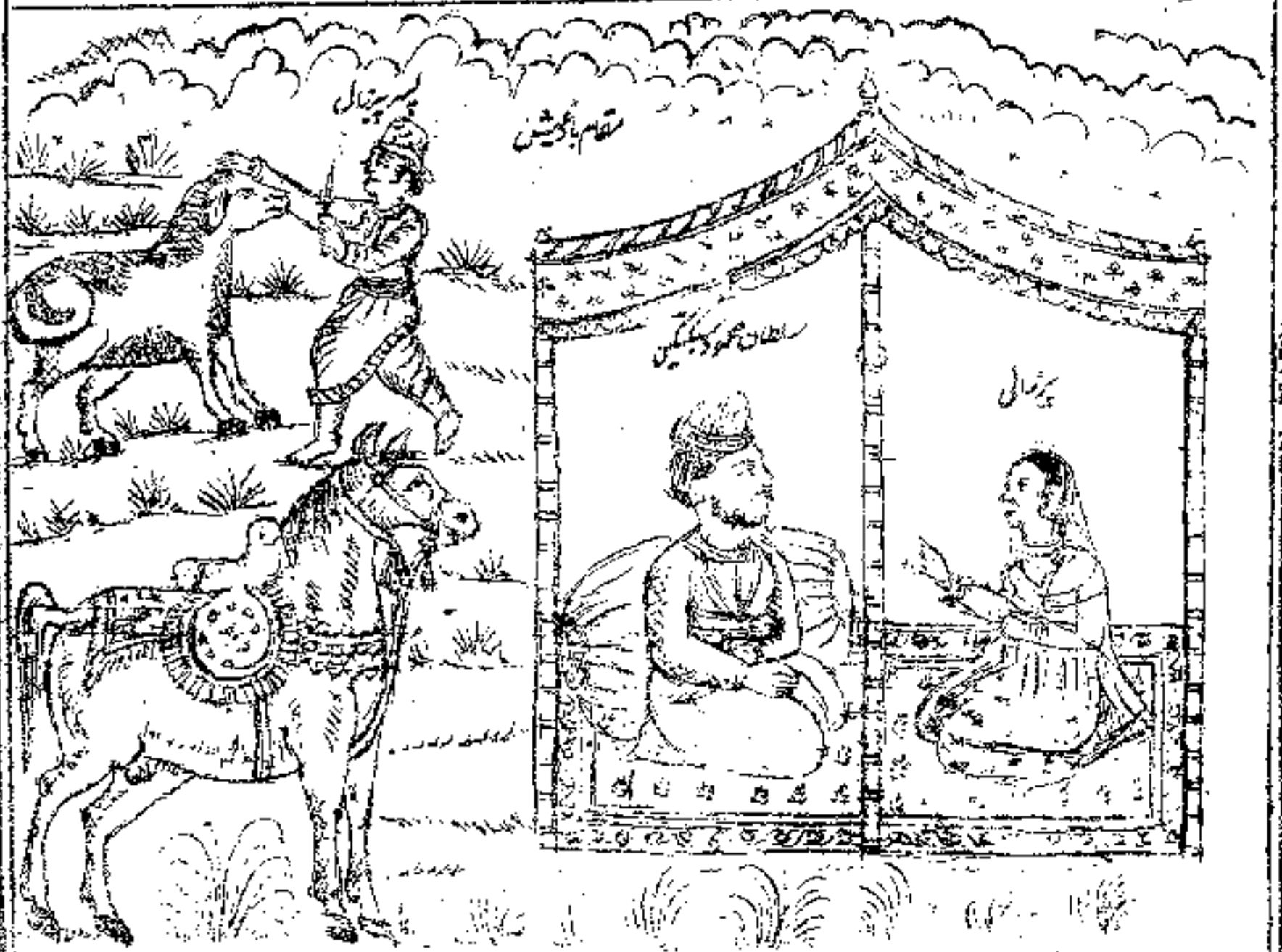
مسجد عشق

بعد از آنکه تمام زار الملک شد  
 خطا شد و هر چه بود  
 که طول عمارت بهشت  
 فرنگ و فرش یک  
 فرنگ سید و فرموده  
 مقصود سامره مسجد  
 جامع در غایت وسعت  
 و ارتفاع ساخته و بنا  
 عرفی سنگین که در آن



تعداد بلدان تسلیم چهارم و آن شهرهای بزرگ این اقلیم دو بیت و پانزده و چهارده هزار کوچک است  
 پنج کوه عظیم و بیت و دو شهر بزرگ درین اقلیم واقع است تعداد شهرهای بزرگ مشهوره بیت الف است  
 + ایوز + اچکس + اریول + ارمنه + استرلیتتقریکالید + اسفراین + اسنهلیه + اشنایان + الموت + آند  
 اماس - انیشه + الفساکیه + اندراب + اوجان + اوته + الپارباوعیس + بامیان + بجه + بدیس  
 برزنده + برعار + بروالمش + بعلبک + بلخ + بلتوی + الکتا + تبریز + ترس + تخراس + تل عقر + الجیم + جیل  
 جزیره ادونس + جزیره ساس + جزیره قبرس + جزیره مانیه + جلولا + الحار + عارم + حدیثه + حیران +  
 حصین + حیران + الحار + خاقین + خان بلخ + خضر + خوی + الال + الال + درانجا + ولی + ولیم + وینوز + الال  
 راس عین + رجه + رصافه + رقه + روان + اسپین + سالوس + سانه + ساوه + سهروار + سهرس + سهر  
 سرقندکار + سهر + سرس + سراندان + سروج + سروز + سهر + سهر + سهر + سکره + سلامیه + سلماس + سللاو  
 سیمیان + سن + سینه + کشین + شمشاد + شوما + شهرآزده + شهرستان + شهره + الصا + صعلیه + صیون  
 الرطام + طاقان + طرابلس + طرطاس + طوس + لعین + عرقه + عرقات + عین + عین + العین + عتانه  
 غرجه + غرور + الفار + فاریاب + قنادیان + القاف + قاعده + قالدقا + قامیه + قباد + قرطب + قرین  
 قزوین + قشرب + قصر احمد + قصر شیرین + قلعه الروم + قلعه خضران + قم + قوقا + قوس + قوشنج + الکاف  
 کاف + کردکوه + کرک + کروج + کفرطاب + کفرنویا + کنگا + اللاهم + لاریه + لشوره + لواریج + لورجان + لسنکته  
 المیم + مارب + ماروین + ماروان + ماسین + مالین + مان + نظرو + ناوار + نورد + نورد + مرشد + مرشد + مرشد  
 مروشا + جهان + مسته + مسره + مسخ + مشهور + مصیصه + مهره + مکره + مابه + مل + منصوره + موقان + میان +  
 المنون + مادان + نصیبین + نوریه + نهاوند + نهران + نیشاپور + نیش + مراغه + الواد + وسطان + وناک  
 الپار + هرات + همدان + همدون + هوکر + شاهان + الپار + عین + بلده + تبریز + از شاهیه + بلاد + آذربایجان  
 زبیده + خاتون + مریم + هرون + رشیدان + بلده + بنا کرده + در زمان خلافت متوکل عباسی بزرگ از خراب شد باز در زمان  
 قائم لامر الله عباسی کس که از قبل قائم بایالت تبریز قیام نمود متصدی عمارت گشت و در عهد خاندان چنگیز خان  
 آن شهر در الملک گشت و همدان عمارت پیدا آمد که مضاعف عمارت قدیم شد و شهر تبریز با خستان فراوان  
 دارد و اکثر میوه در آنجا خوب میشود و پوشش سردی مانع و آبش گوارنده باشد و در آن ولایت کاریز بسیار  
 و بیشتر اهل بازرگش افیون خورند و در اوئل هزار اگر اسب تازی در پیش ایشان کشند و شام دهند و اگر

بعد از پیشین با پلان بر پشت ایشان نهند صد گره فواضع و تملق نمایند مردم سخا از غمی و فقیر از کشت  
 نالی نباشد و ایل تبریز با سفید چهره صاحب سخوت و سنگبر باشند و ایشان را در الفت و محبت سمست شمرده  
 بلده نیشاپور شهری قدیم است از اعمات بلاد خراسان شمارند و سخت شهر نیشاپور طهورت و یوبه بنا فرمود  
 بعد از چند گاه خراب شد و در زمان سلطنت اردشیر بابک تجدید عمارت آن امر فرمود و در سنه خمس و سرت مایه  
 آن شهر نیز خراب شد و بار دیگر گوشه دیگر تجدید آن شهر پر داختند و گویند آب کوه بلند که در ده کوه و سنگ  
 ترواق است می آید و بر آب سیالی ساخته بودند که بمقدار سه جوال و در فتن یک خروار گنم آس میکرد و پلان  
 با و عیس موصیبت بغایت وسیع و عریض ششبار خروار آن فزاینده بی پایان ارتفاعات آن بغایت نیکی  
 حاصل آید و پیش سرودت مائل باشد قلعه که بر توان با فلک هموار است با ملک هم آواز در آن حدود است در آن  
 همیشه است که چند فرسنگ طول آن معلوم نباشد محتوی بدخشان سبته و خلق آن سخا با طراوت بر نما آورد اند که در  
 سلطان محمود سبگتگین در نواحی با و عیس شکار صید مشغول بودند گاه از شکر جدا افتاد و بعد از آنکه بوشاق پیرزانی  
 رسید که پسر پیرزانی دشت چون اسپ از قنار بازمانده بود و پسر پیرزانی فرود آمد تا خطه بیاید پیرزانی با پسر گفت  
 مهمانی رسیده است میخواهم نری که داری کبشی و این غزریا ضیافت کنیم پسر بوجیب فرموده عمل نمود و پیرزانی  
 بخت پیش سلطان آورد و محل قبول افتاد تصویر آن اینست :



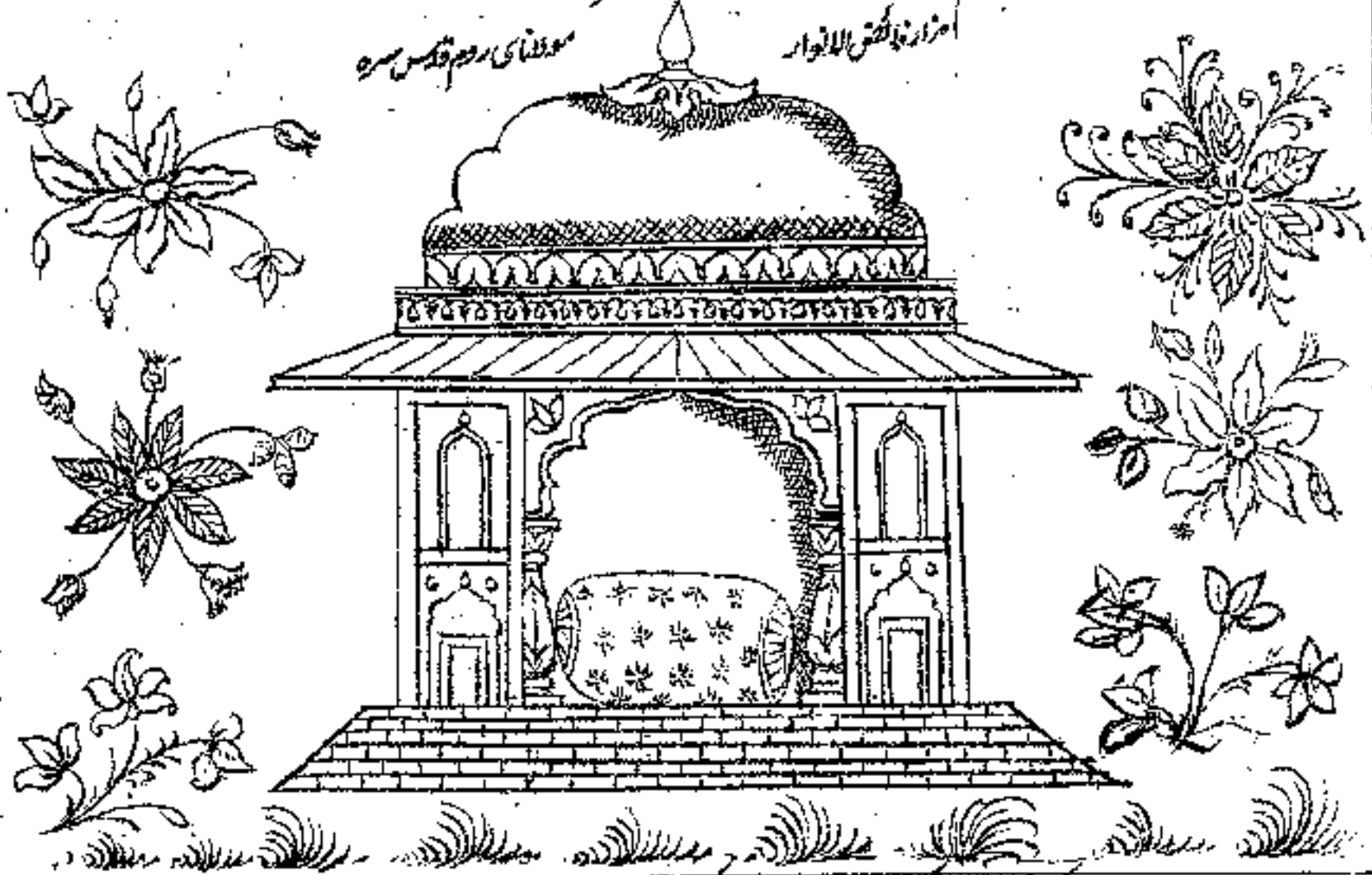
و بعد از زمانی بعضی از بندگان که با سلطان در شکار همراه بودند رسیدند سلطان در وقت رفتن سوار شد گفت که  
 من حاکم این ممالک باید که پیش خود بدرگاه ما بفرستی تا برابر خدایانت تو عواطف پادشاهان سجا آوریم این سخن گفت  
 و پایی در رکاب نظر سعادت آورد و روان شد چون در شکارگاه فرود آمد بآب و حجاب گفت که پسر  
 بدین شکل و شمائل اگر بدرگاه آید و در پیش من آید روز دیگر مجوز پسر خود را بخدمت سلطان محمود فرستاد  
 ملازمان سلطان را و رادیده گفتند که گفته اند که سلطان با و روان و نماز و رفع درجات حاجات بدرگاه ملک  
 کار سازد اشتغال دارد و چون ازین کار فارغ گردد ما ترا بنظر کمیا اثر او رسانیم پسر پادشاه گفت پادشاه بدین اهمیت  
 و شوکت و قوت و مکنات و تحصیل مراد و مراسم نوپیش التجا سجا می و دیگر میکنند همان بهتر که قطع طمع از مخلوقات  
 کنم و در اسباب ملتمس خود دست و عا سجا نب آسمان بر آورم و روی امیر بساحت بدرگاه حضرت عزت  
 جلت کلمه آورم و این اندیشه بر خاطرش استیلا یافته فی الفور بازگشته و با مادر کیفیت واقعه را تقریر کرد  
 تیشه پسر کشتی را بر داشت و روی بجهت انوار و در حین کنه ان همه تیشه می برنگی آمد و بعد از جد و جهد  
 آن سنگ از موضعش برداشت ناگاه غمی بنظرش و آمد فی الحال مراد خود آورده کیفیت یافتن گنج خود تقریر  
 کرد و از شن گفت ترا پیش سلطان باید رفت و صورت حال بازنمود پس بموجب فرموده مادر بار و دیار آورد  
 پادشاه پوسیدم قربان شرف پای بوس یافت فرمود که چشم با براد انتظار بود چرا دید آمدی پیش من گذشت  
 تا آخر بعضی ساند سلطان در گریه شد و بعد از وقت بسیار اشاره فرمود تا اینان سر آن گنج را باز کرده  
 تسلیم پسر پیر زال نمودند و ایشان از محنت فقر بازمانده تعداد بلدان قلم خشم و درین قلم نیست  
 و پانزده شهرست بزرگ و دویست و هشتاد شهر خردوسی کوه عظیم و سی رود بزرگ که آن منکبت الف  
 اخطاط + اوزن الروم + ارمن + اشرون + افراد + انکوریه + ایلاق + الیاء + بخارا + بشوری + بکیت +  
 بیلقان + التار + شرویه + قفلس + قفلس + کجیم حاج + جرجانیه + الحاکم + حرانیه + حاقیه + الحار + ختن + خجنت  
 الدال + ذاب + الرار + رامن + رنگ + رومن + الاز + منشر + لیسین + ساین + سرخان + سر الملکان + سفه  
 سلوره + سمرقند + سوس + سیس + ششین + شاش + الطار + طوایس + العین + عک + العین + عنویه  
 القاف + قرمانه + قیصریه + الکاف + کات + کج + الکیرانی + کریمه + کش + کاتبه + کجبه + اللام  
 بوسیه + المیم + قندویه + مکنت + بالنون + منشب + الیاء + یقال له جرمغان + یوفات + یهمر +  
 از مشابیر بلاد کوه انهر و دار الملک آن دیار جنوبی سواد قندهار است و موضع و عرضش در میان شهر

آب روان باشد و میوه فراوان دارد و بهی خوب از آنجا با طراف می برند و اکثر اوقات فرخ حیوانات از آنجا  
 ارزان بود و آن مجمع اهل فضل و معدن اهل علم است در بعضی کتب مسطور است که در قدیم بعصره سمرقند قلعه بود  
 و آن عصره دیوار مدور داشته که مسافت دورش پنجاه هزار گام بود و آن قلعه هر روز با جمعی از اندام پذیرفت و  
 بعضی از بناهای باقی مانده بنا بر آنکه که روی نمود از این پایه باقی بود بوقت آنکه جهان پهلوان گرشاسب بد آنجا  
 رسیده از پای درآمد و گنجی ظاهر شد و گرشاسب بن گنج تجرید عمارت قلعه مذکور کرد و چون مدتی بر آن  
 نگذشت باز خراب شد و گرشاسب بن لهر سپهر دیگر آن قلعه را معمور ساخت پس در روی در آن عصره  
 شهر بزرگ بنا نهاد و در عهد ملوک طوائف سمرقانی که از نسل تیج بین بود بواسطه عداوتی که با اهل شهر پدید آمد  
 افتاد و آن شهر را ویران کردند و دیگر بار شهری بنام خود بنا نهاد و مردم آنرا سمرقند گفتند و اعراب این نظر را  
 معرب ساخته سمرقند گفتند بلکه سنجار او ظاهر آن شهر باغ و بستان فراوان باشند رسامی معمور دارد  
 و در ولایت ماوراءالنهر شهری نیست مثل سنجار که مردم آنجا بهارت کروی اتهام تمام نمایند و در زمان  
 سابق سوری برگرد سنجار کشیده بودند که قطر آن دوازده فرسنگ بود و نرخ میوه و غله در آنجا  
 ارزان باشد و آن شهر در ایام گذشته معدن فضلا و مجمع علما بوده و در آن سرزمین فقیهان و مجتهدان  
 زیاده از خیر عدد و حسی پیدا آمدند بلکه خوارزم اسم ولایت است و در الملک آن دیار که گنج کبر  
 بوده که اکنون خوارزم شهرت یافته و توابع و مضافات بسیار دارد از آن جمله گنج صغری که آنرا جرجان  
 گویند و دیگر بخش است ابوالقاسم محمود که صاحب کشتان از آنجا بوده دیگر از اعمال مشهوره خوارزم شهر  
 و دیگر خانقاه که مقام قدوه اولیای شیخ نجم الدین کبری است در ایام دولت السمرقند خوارزم شاه آفولان  
 بسیار آبادان شد و در زمان سلطنت سلطان محمود خوارزم شاه آن ولایت بنهایت معموری رسید  
 بلکه قونییه شهری بزرگست قباچ ارسلان در آنجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و چون اندک خرابی  
 سازوی قونییه راه یافت سلطان علاءالدین که قباچ سلجوقی فرمود تا عمق خندق را به بیت گزسانیه و  
 معر خندق را روی بر آوردند از سنگ تراشیده با ارتفاع سی گز و در آن پاره زیاده از هزار گام است و  
 ارکان دولت سلطان در آنجا عمارت بس بلند ساخته اند قونییه دوازده دروازه بود بر فراز هر دروازه کوشکی  
 است همایش مائل با عتدال باشد و ارتفاعش بنهایت حاصل شود باغ و بستان در آن سرزمین  
 فراوان باشد و انگور و زرد آلویش در رعایت جودت و شیرینی و مولانا جلال الدین رومی قدس سره

که از محققان عالم عزیز عرفان امتیاز و انفرادی دار و در آن یار سودست تصویر است

امروزه نقش الانوار

موسیقی رقص قدس سره



و مزارع و بساطین تونیه که بجانب کوه واقع شده اکنون معمور مانده است و آنچه بطرف صحرا بود خرابی بدان راه یافته است و زیاده اثری باقی مانده بلده رومیه شهر بزرگ و معمور است از ولایت اردلان کوهی افتاده است قلعه آنرا علاء الدین کیتباد سلجوقی باروی از سنگ تراشیده ساخت در مجمع البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در آن شهر صحبت قیصر حامی ساخته بود که بجزاخی گرم میشد در انجام مقامی است که آنرا بجهنم بن خلیفه که از اولاد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه منسوب دارند مردم آن موضع را عظیم متبرک دارند و مردم بزبانت آنجا روند تعداد بلدان عظیم ششم شهرهای بزرگ این استلیم و دیت و چهل عدد باشد و بلدان صفار و دوهزار و دیت و دو کوه و سی شهر عظیم درین استلیم است و آن شهر دایم است الف اس + استیجاب + اسر + افلیون + الحاج + اناسیه + البار باب لاجواب بر شان بلین ابجیم جزیره سنکو الدالی دار الملک صفالیه الرار رومیه السین سعین سمند + سات بیوت الصا و صدقیه + الطار طراد الفار فاراب القاف قنار + قریه قسطنطنیه + الکاف کاشغر المیم مانغ + مدینه جز + مرول + الهاب هر قلده + نزه + فاراب اسم ولایتیت مدینه آن گذ نام دارد ناحیه الیت که مزارع فراوان دارد صاحب کتاب گوید که فاراب شهریت که بالای شاش واقع است نزدیک بلاد شاعون و مردم فاراب شافعی مذہب باشند بلده طراز شهریت از شهرهای ترکستان جمعی کثیر از علما واجب لاغزاز از بنام پیدا کرد و مصنقات ساخته پرداخته اند و روحالی طراز حصون و

و قلاع بسیارست که مشوب باوست بلاچکل از شاهیر بلاد ترکستان و معدن ارباب حسن و ملاحت  
 قریب بطراز قال فی الکتاب چکل یکسر الجیم و اکاف استیجاب شهریت عظیم از شهرهای مشرق و از شعور  
 معتبره بلاد ترکستان و از انجا طائفه خداوندان فضل و دانش ظاهر شدند که کاشف در باب گوید کاشف  
 مدینه است از بلاد شرقی و جمعی از علمای دین در انجا نشو و نمایافتند که حاوی علوم عقلی و لغتی بوده اند  
 قسطنطنیه شهر عظیمست و دریا بسطرت آن محیط گشته در کتاب غرزی می و رده که ارتفاع سور قسطنطنیه نسبت  
 یک گز در قدیم همیشه بر آن شهر نصاری استیلا داشتند در زمان سلطان محمد رومی اکثر اوقات شریف خود را بغز  
 و جواد صرف می داشت و بجای قسطنطنیه میرداخت فتح آن بلده از غایت در نظر عقل محال می نمود اما  
 سلطان همین دولت و بقوت بازو بخت باندان شهر مفتوح گردانید اما کسیه از بلاد روم است بغایت و  
 و تریض مشتمل بر سوری شیب و قلعه شیب و انهار کثیر و نهر اماسیه از میان این بلده میگذرد و در اول  
 قلعیم هفتصد و دین استیم چاه شهر بزرگ و هزار شهر کوچک و دو کوه عظیم و چهل رود باشد آنچه مشهور است  
 الف اچکل الیبار بلغار الدالی دیار یا جوج و یا جوج الی رار اراق السین سدرانی و سخی و سوار  
 الشین شبدا الصا و صاری و صدانی و صلقا و صواوق و الطار و طر قور و طیلان الی کاف کرس  
 کریان و کفار که بر کنار محیطست و یار یا جوج و یا جوج بلاد شاندک است و صحرا و اما کنش فراوان از  
 جمله شعور آن سرزمین است حصنی است بغایت حصین که مخالفان سدی جوج و یا جوج در انجا اند بلع  
 ترکان آنرا بلاد گویند در نهایت عمارات شمال واقع شده شهری با طول و عرض است نزدیک بیطرو دامل  
 و میان این شهر و سراسر بلده از بیت مرحله نیست و ابالی بلغار حنفی مذہب بشند و از غایت برودت  
 در انجا و در مشرق و در اوایل فصل صیف شفق در انجا غائب میشود و قمر قره قلعه است بغایت منع بر سر کوه  
 وسیع واقع شده و وسعت آن کوه بترتیب است که گنجایش ابالی آن نواحی دارد و قمر بلغت مغلی چهل مرد را  
 گویند مدینه عظیمست کرسی مملکت تا راست در جانب شمال واقع است صواوق دهن کوهی فداوه است  
 ابالی انجام مردم مسلمانند و تجار و مسافر بدان سرزمین آیند و روند از انجا تا قسطنطنیه از راه خشکی بهست روز  
 توان رفت شقیتا قوا مدینه جلیله از بلاد جلا نقه میان این شهر و بحر محیط بیکر و ز راه باشد در حوالی این شهر  
 شهر باست از جبل شرقی آن نزول میکنند و در بیان تعداد ولایت ربع مسکون آنچه مشهور است  
 شصت و یک ولایت است اول بلاد مغربست و آن سی شهرت بزرگترین دار الملک آن شهر بستان

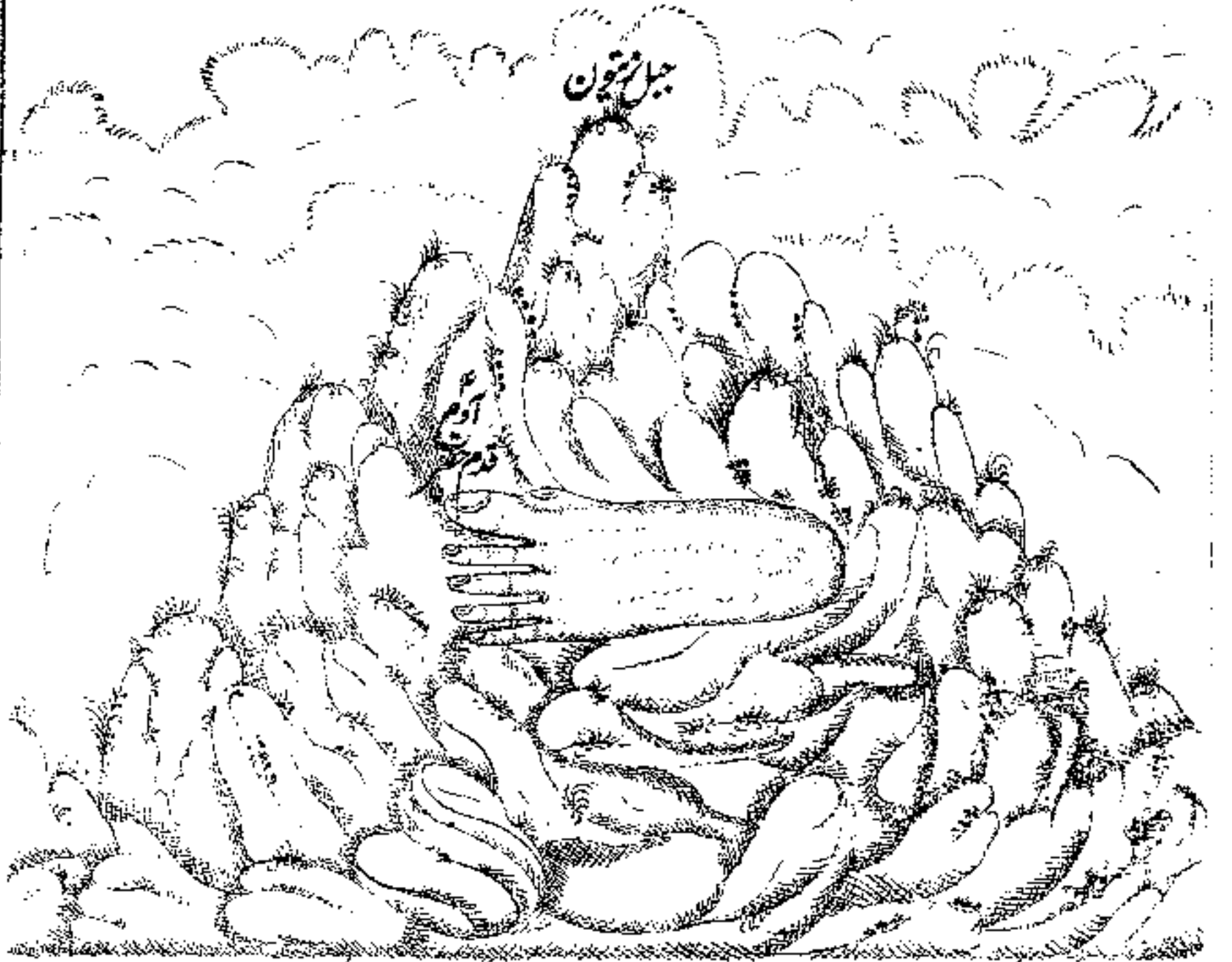
دومس و طرابلس است شرقی آن بلاد مصر و شمال آن بحر روم و غربی آن بحر محیط و جنوبی آن بلاد سودانست  
و دوم بلاد اندلیس است و آن بیت و سه شهرت بزرگترین دارالملک آن اسکیم و قرطبه است اکثر آن  
بلاد بدست نصارت و در برابر بلاد مغربست سوم بلاد سووستانست و آن یازده شهرت دارالملک  
آن جرجی در شرقی بلاد اندلیس است چهارم بلاد بربرستانست و آن سه شهرت بزرگترین آن شهر قاش است  
و گویند اورا سیزده دروازه است و مسافت با بین دو دروازه یک فرسنگ است پنجم بلاد مین است  
و آن بلاد است و دو شهرت بزرگترین آن شهر حضرت و صفات است و در جنوبی مکه است ششم بلاد  
عمانست و آن سه شهرت و آن در شرقی مکه منقطع بجنوب بکنار دریای عمان هفتم بلاد رخصت  
و آن پنج شهرت بزرگترین آن شهر رغاوه است در جنوب خط استوا هشتم بلاد حبشه و آن چهار شهرت  
بزرگترین آن شهر بیست بغایت آباد است و هوای نیک اردما آفتاب و قتیله در اول حمل میزان باشد  
و آن چند روز چنان گرم شود که اگر آب در ظرف مسین کرده با قباب نهند در نیم روز بجوش آید نهم بلاد و قتیله  
و آن دوازده شهرت بزرگترین آن شهر نقله است یازدهم بلاد مصر است و آن بیت هفت شهرت  
شرقی آن و یار قصرت شمالی آن و یار رومست دارالملک آن قسطنطین است این بلاد بغایت معمور و آباد است  
و مردم اهل فضل بسیار است دوازدهم بلاد شام است و آن هفده شهرت بزرگترین دارالملک آن  
شهر بعلبک حلب دمشق سیر و هم بلاد حمص است و آن چهار شهرت چهاردهم بلاد  
فلسطین و آن هفت شهرت بزرگترین آن بیت المقدس قیاریت پانزدهم بلاد فلسطین است  
و آن چهل شهرت و معظمترین دارالملک آن انطاکیه و ازن الروم و رومیه و عجم و قسطنطنیه است که  
این زمان اورا استنبول خوانند و گویند در درون شهر استنبول هفت کوه است و بجهت تضلیق منزل مردم  
بر بالای آن کوهها منزل ساخته اند چنانچه هیچ از آن کوهها ظاهر نیست مگر ارتفاع آن شانزدهم  
بلاد ارمن است و آن هفت شهرت بزرگترین آن طرس است هفدهم بلاد قیروان است  
و آن دو شهرت هیژدهم بلاد فرسنگ است و آن سی و یک شهرت بزرگترین آن شهر پخال  
و کرش و کوه است و این بلاد بغایت معمور و آباد است نوزدهم بلاد قازق است و آن پنج شهرت  
دارالملک آن عدن است نزدیک بدریا در شمال مکه معظمه منقطع بجنوب بیستم بلاد سها م است  
و آن شش شهرت بزرگترین آن شهر ثعلبه است در غربی مکه منقطع بجنوب بیست و یکم بلاد





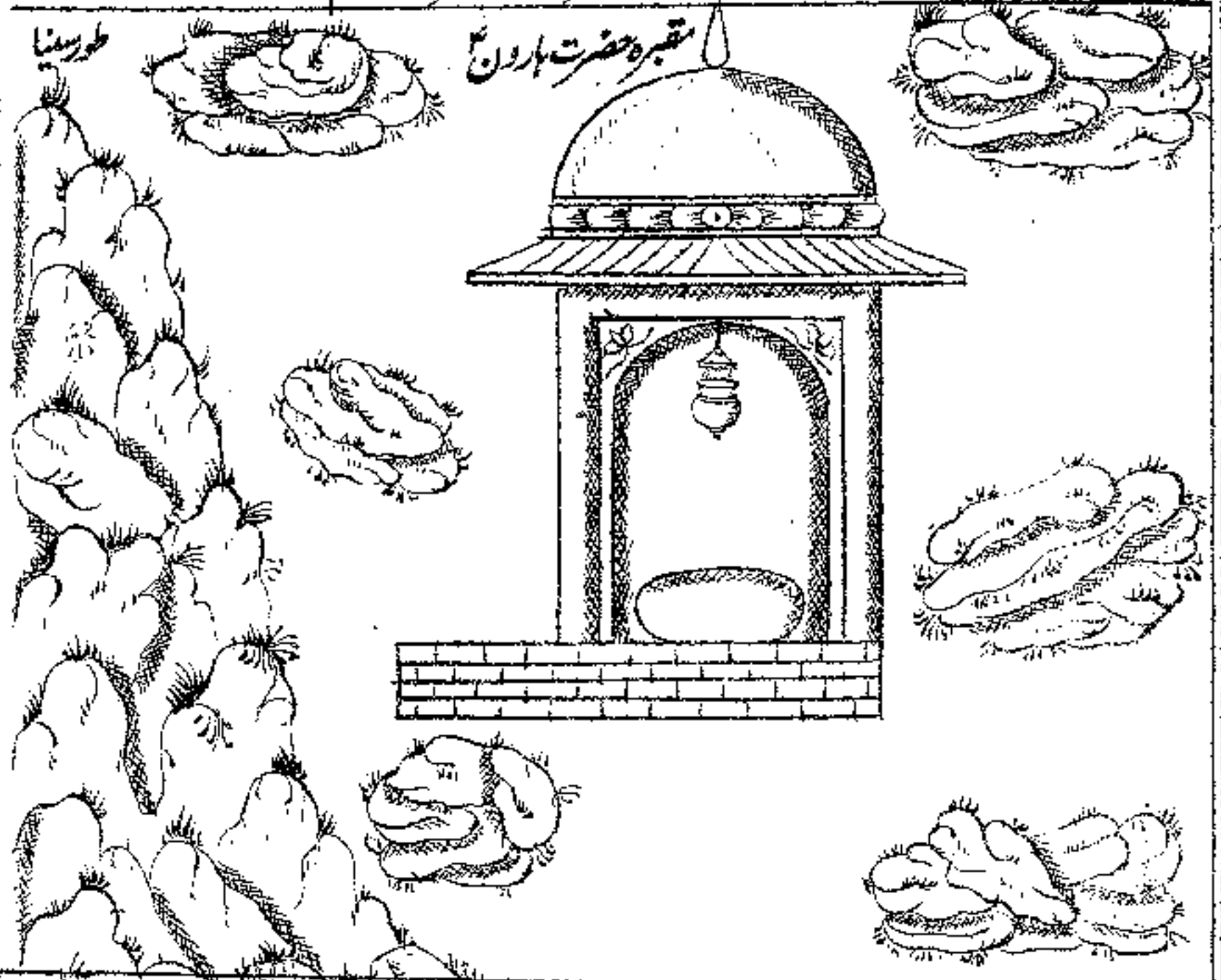
و آن سه شهرت بزرگترین آن بغرست چهل و هشتم بلا و فرغانه است و آن پنج شهرت بزرگترین  
 آن شهر قیام است چهل و نهم بلا و خارستان است و آن هفت شهرت بزرگترین آن خشان است  
 پنجاهم بلا و ربیعیه است و آن شش شهرت بزرگترین آن بکیران است پنجاه و یکم بلا و زابلستان است  
 و آن شش شهرت بزرگترین آن شهر کابل و مین است پنجاه و دو و سوم بلا و مارا و رار المنهر است  
 و آن بیست و سه شهرت بزرگترین آن ارملک بخارا و تاشکند و سمرقند است پنجاه و سوم بلا و ترکستان  
 و آن سی و دو شهرت بزرگترین دارالملک آن چکل خان بالغ و کاشغر است پنجاه و چهارم بلا و روس  
 و آن سه شهرت بزرگترین آن مغیره است پنجاه و پنجم بلا و حرست و آن شش شهرت بزرگترین  
 سندابل است پنجاه و ششم بلا و چین است و آن چهارده شهرت بزرگترین دارالملک آن حرستان  
 زریون و کوفه و هجرت پنجاه و هفتم بلا و خطاست و آن بیست و دو شهرت بزرگترین دارالملک  
 غنق است پنجاه و هشتم بلا و آلان است و آن شش شهرت بزرگترین آن شهر باکریه است  
 پنجاه و نهم بلا و تاتار است و آن پنج شهرت بزرگترین آن شهر کیت است شصتم بلا و مشرق است  
 و آن بیست و دو شهرت بزرگترین مستقر ملک آن شهر حکر و شهر لیلی است شصت و یکم بلا و یاجوج و ماجوج  
 و تعداد آن بلاد و احوال ایشان را بجز خدای تعالی کسی دیگر نمیداند الا علیکم الغیب الا هو  
 و ذکر و بیان جبال ربیع مسکون باید دانست که در وجود جبال فوائد بسیار است و منافع بسیار است  
 از جمله فوائد یکی آنست که آب سجاری از احاطه بسپید زمین مانع آمدند که اگر روی زمین بیس بودی آب دریا  
 بدان محیط گشتی و کار خلاق بهلاک انجامیدی و بگردی روی زمین پس بودی بنی آدم را آب ذخیره بایستی  
 کردن زیرا که چون هوا گرم شدی زمین آبهار بخوردی و معلوم است که آب شیرین در چند روز در موهنی بماند  
 مناسبت شود و طعم آن متغیر شود و در جبال کهون و مغارات بسیار است و قطرات امطار در آنجا جمع می شود  
 بتدریج منافذ آن بیرون می آید و بنی آدم علی مراد هور و الا عوام از آن منتفع میشوند و دیگر فوائد بسیار است  
 که ذکر آنها موجب تطویل است و جبال در زمین بسیار است چنانکه تعداد جمیع آنها تعدی در امانا پنجم  
 مشهور است زیرا که آنجا جبال عظیم که در ربیع مسکون و تحت پنج گفتند برین ترتیب که مذکور میگردد چهل و یکم  
 بدایت آن از مکه و مدینه و تا شام و بعد حص رسد و از آنجا با نطاکیه و ملاطیه و سمات کشد و بر دریا س  
 طبرستان گذر کند و بنواحی ویا له و گیلان و قزوین وری و جرجان و دامغان و طرس و نیشابور و سمرقند

و تا حدود غور و عربستان و بلخ کشد و تا بجزیره سرانندیب درآید و از آنجا بجهت غنتی شود و جبل شیب از آنجا  
 می کشیده شود بر طائف و صنعاء و شام و روم بگذرد و بشرقی دریای شام غنتی گردد و جبل مزیمون آنرا کوه  
 سرانندیب نیز گفته اند و اثر قدم آدم علی نبینا و علیه السلام بر آن کوه ظاهرست تصویر آن اینست

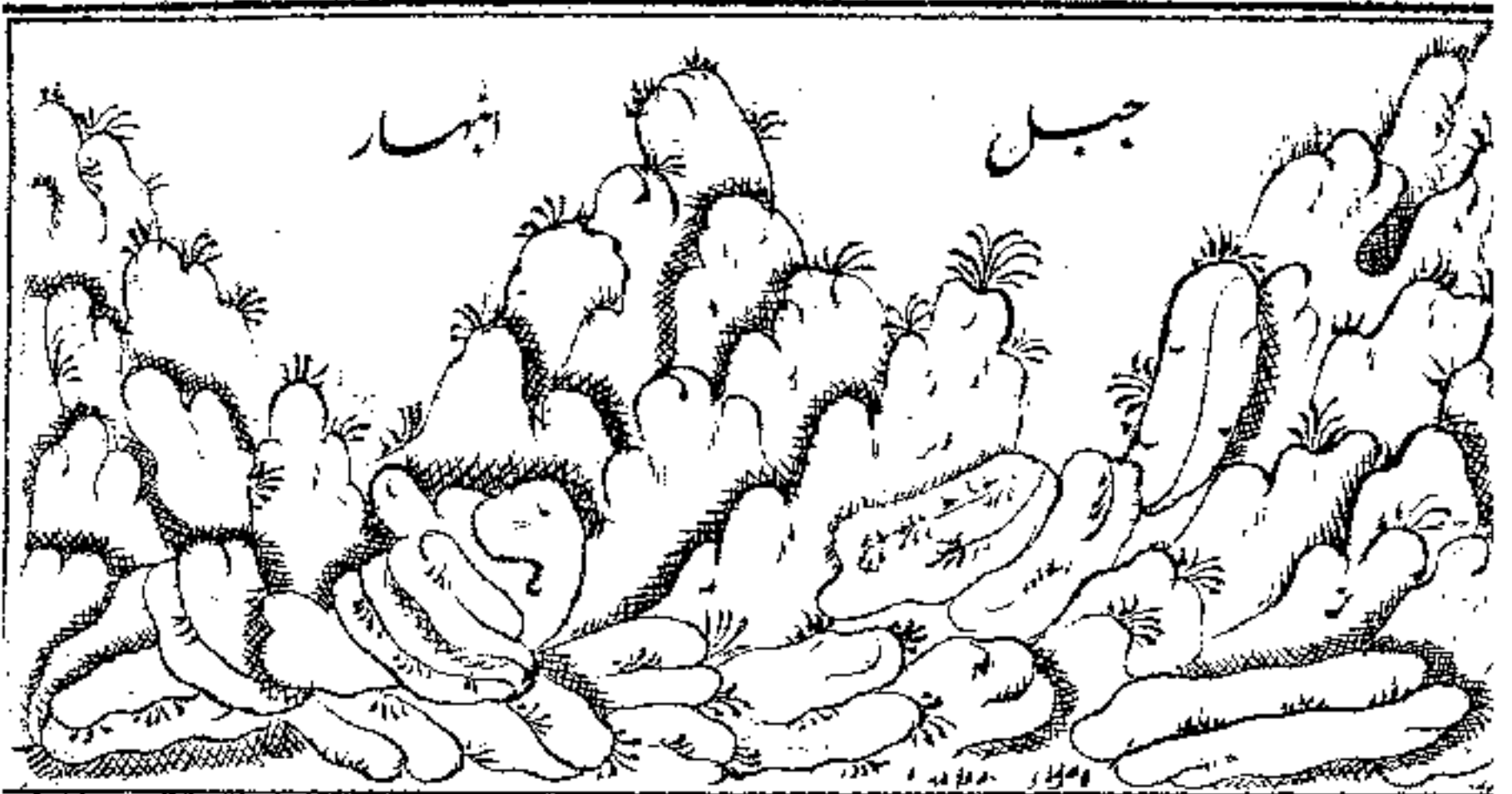


جبل و ما و ندر بایت آن از حد و دطرستان است و بنایت بلندست و هیچ کوهی از آن بلندتر نیست  
 چه از ارتفاع وی چهار فرسخ باشد و اعلی او بطریق خرگاه است هرگز از بر او مرتفع نشود و هیچ کس بر سر  
 آن کوه نرفتند و بسبب بر سر آن کوه اشعه چون آفتاب نماینده شود و بر و شنائی آن مسافتات  
 بعیده توان دید و در روز و وی از آن متصاعه گردد و سر آن معلوم نیست جبل طور سینا و آنرا کوه کنعان  
 و مصر نیز گویند و از آنجا تا مصر هفت روزه راه باشد و میان شام و وادی القری افتاده و مکالمه حضرت عز  
 یاموسی کلیم و مقد علی نبینا و علیه السلام اند بر آن کوه واقع شده و عجایب نقلی از شیخ جعفر یوسف جانی و عجماله الطیار  
 آورده و قد حدثنی عبدالقادر بن ابراهیم بن محمد بن آیمه المدینه علی ساکنها الف الف صلوة و سلام فی محرم  
 سنه تسع و خمسين بعد تسعایه فی مکه المشرفان اعمامه جاد من جبل طور سینا من موضع مناجات موسی علی نبینا  
 و علیه السلام مع ربّه بجانّه بچکر کلها کسره و جذا فی داخله کلمه بابا ابیض الخلقی علی لون احمر لاله الا الله محمد الرسول الله

ففي القطعة الكبيرة وجدناه الكلمة نامها وفي الصغيرة بعضها وانه قال حجارا الموضع المذكور جميعها بهذه الصفة  
 فقلت فلعل هذا من سر قول تعالى لموسى عليه السلام فاعلم انك بالواد المقدس طوى وكونه مفتاحا وها  
 يعبر ان عليه السلام برسر آن كوه از گرسنگی مرده اند و قبر بارون پیغمبر علیه السلام نیز بر سر آن کوه است تصویر آن



اما جبال غیر عظیم که در ربع مسکون و اقصی است بسیار است اما آنچه مشهور است ذکر کرده میشود جبل مشرق  
 در جنوب خط استواست و تذکره آورده که این کوه سفیدست بجهت آنکه هرگز برف بر آن منقطع نشود و این  
 از تعجیبات است چه در حوالی آن کوه حرارت بمرتب است که در نیم روز زمان بر سر سنگ بچینه شود و آب در ظرف  
 مسین بچوشش آید و طول این کوه از مغرب مشرق جبل در آن دوران در بلاد مغرب است و این بعین است  
 بلند است و همیشه برف باشد تا در نواحی اسکندریه و طول آن کوه هزار و صد و یازده فرسنگ است \* \*  
 جبل کر و پ و این کوههای مغرب است بر جانب مشرق میکشد و این کوه باین قلم دوم و سوم است  
 جبل انحصار در اقصای بلاد مغرب است و ازین کوه سه هزار جوی عظیم بیرون آید و تشریح هزار  
 قطره باشد که برین جوها ساخته اند و با قوت آتش زرد و کبود ازین کوه حاصل شود تصویر آن



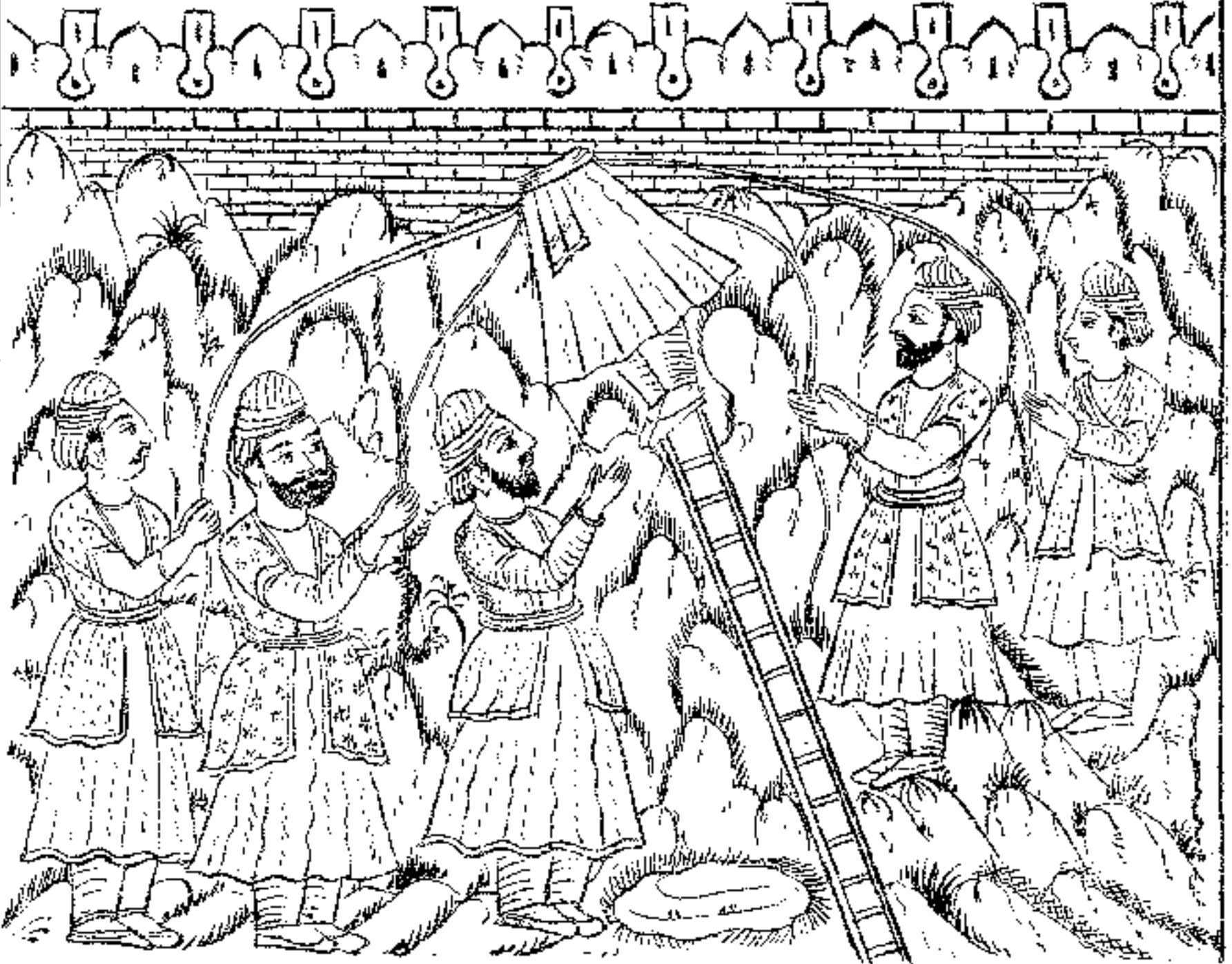
جبل طلس در حدود مغرب است و بغایت عظیم است جبل واسط نامتدشود تا بلاد اندلس و در وسط  
 شکافی در موضعی معین در میان آن شکافی تیر آبی باشد و چون قصد کنند که آنرا بگیرند غائب گردد  
 و چون دست از گرفتن باز دارند ظاهر شود و هیچکس اطلاع بر حقیقت آن نمیفاده تصویر آن اینست



جبل مشح از جبین است گویند بحجت آنکه اهل اسلام که در بلاد اندلس آمدند آن کوچه را پناه نمودند  
 فتح کردند و چند کوه دیگر در بلاد اندلس که ذکر همه موجب تطویل است و در بعضی کتب اخبار سطور است که چون  
 عبدالملک مروان شنید که دیوان بفرمان حضرت سلیمان علیه السلام در میان اندلس بقرب بحر ظلمات  
 شهرستانی بطریق طلسم زرین ترتیب داده اند نابین موسی نصیر حاکم آنجا نوشت که بد آنجا فرست  
 آنچه از غار سبک در دیار برو ظاهر شود اعلام نماید موسی نصیر چند مردم جهان دیده صاحب بصیرت را بدرق  
 گردانده بد آنصوب توجه نمود و در عرض جبل مشح با غرور قطع آن بیابان بکیران نمودند بمقتدر سبک

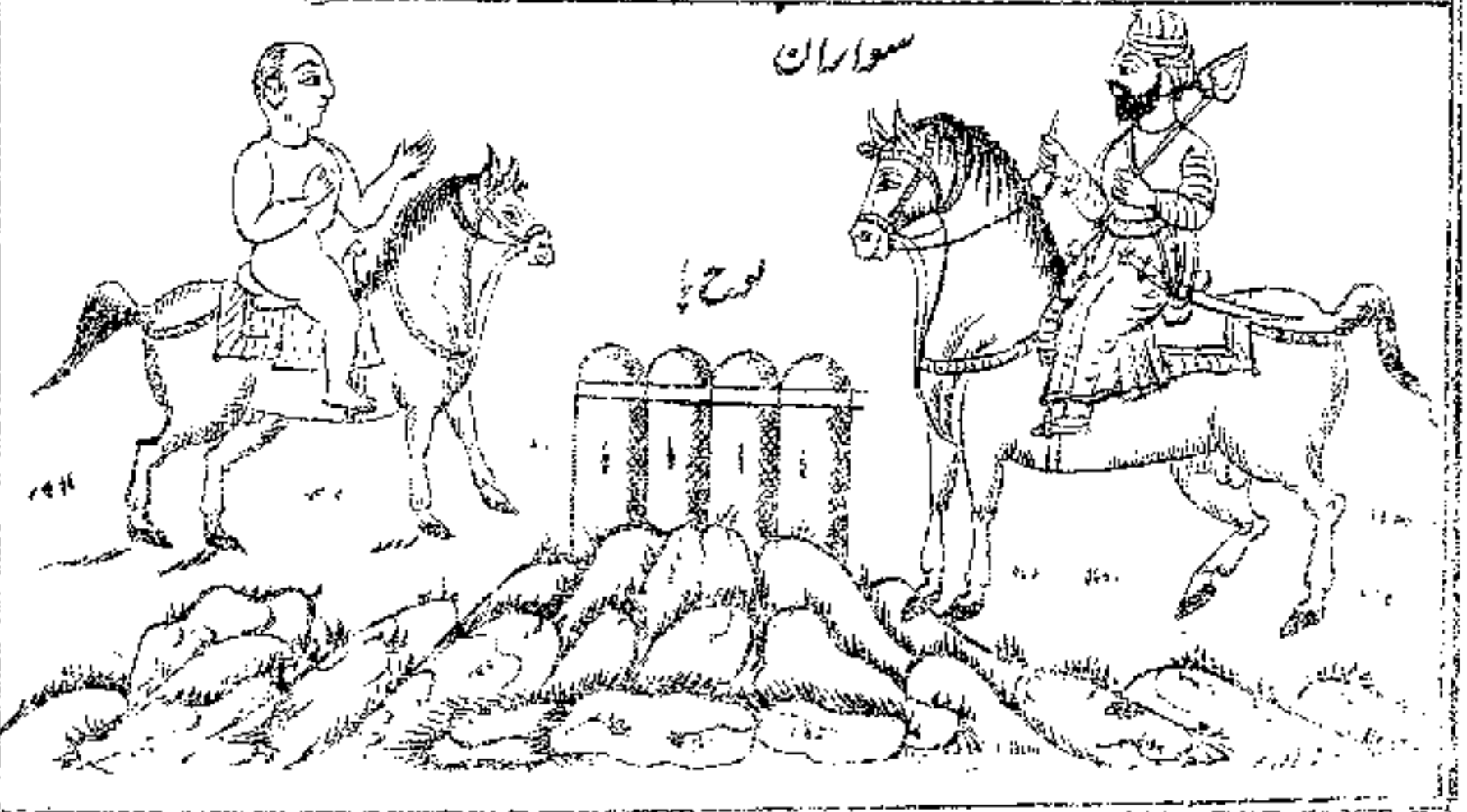


جبل فتح



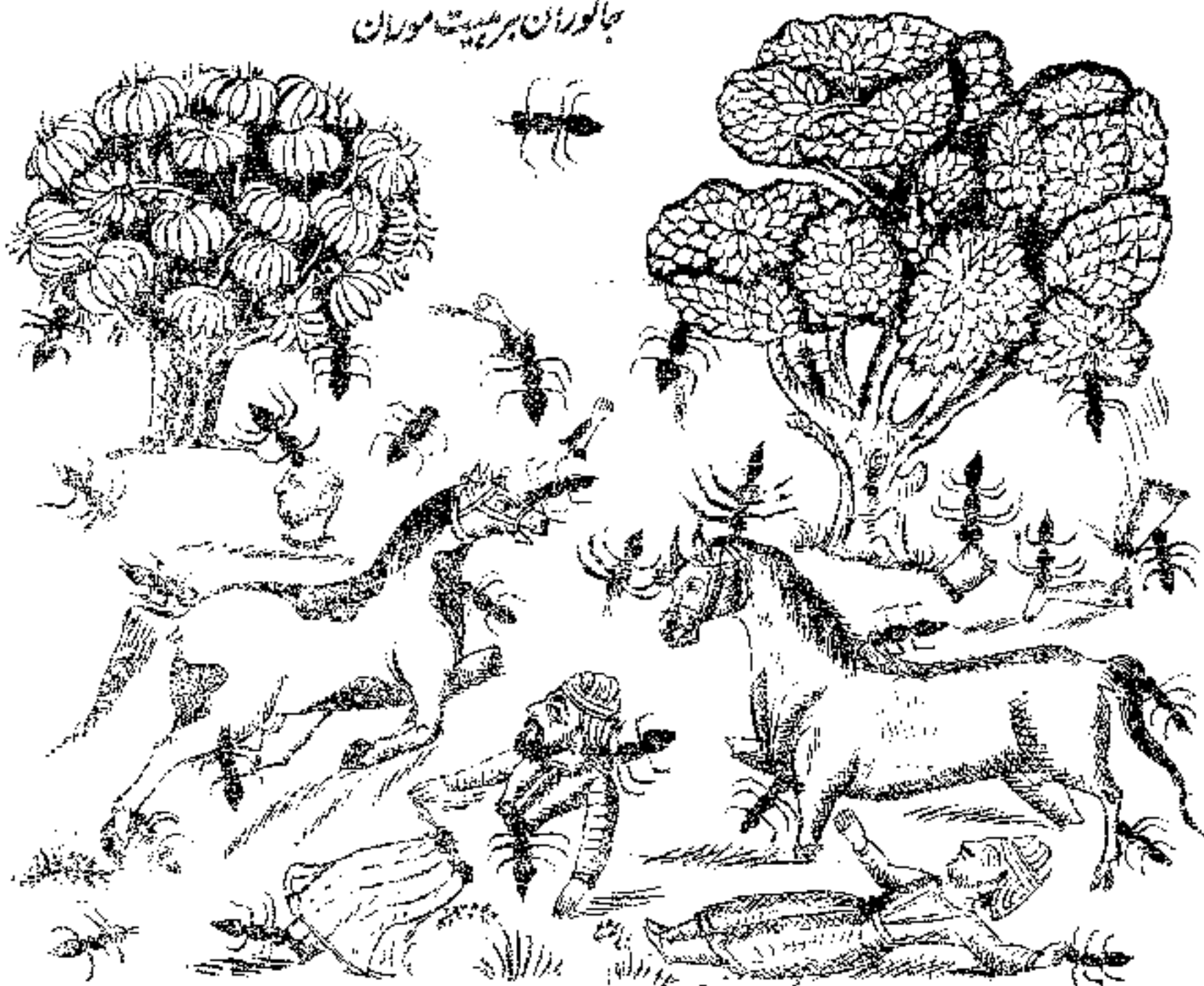
و در صحن مراجعت لوحهای بسیار پلندی بیست ارش از سنگ سفید نداشتند منوذه که در آن سدر  
 نصب کرده بودند در آنجا اسامی پیغمبران علیه السلام و سلاطین را رقم کرده اند از آن جمله لوح سیجا بود  
 که در آنجا مرقوم بود که زمینها را از پنجانب تجا و زنگینی که بیم پلاک است موسی نصیر چون از نوشته و نوشت  
 شد او را از آن عجب مدد و سوار که اسپان را میآورد آشتند بدان سو فرشتا و صورت آن آیت

سواران



و چون ازان حدود گذشته قدری راه رفتند جدا نوزادان بر بهر بیت موران از میان درختان بیرون  
تاختند اسپان و جوانان با لاوغان قطع قطع کردند تصویر آن است

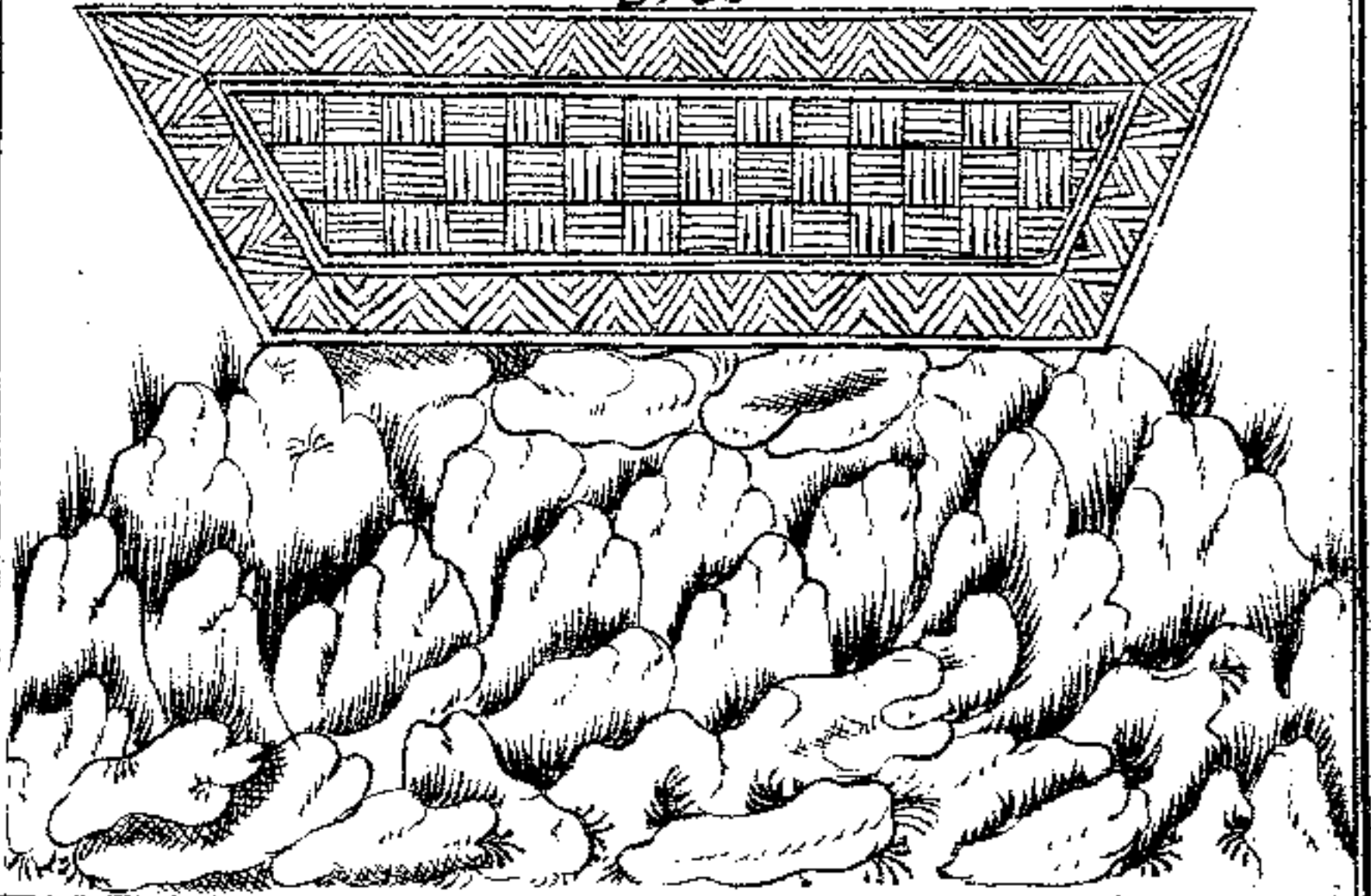
جانوران بر بهر بیت موران



با جگه موسی در زمان ولید عبدالملک در اندلس دو شهر بزرگ که یکی را طلیطله و دیگری را  
قرطبه گفتندی منسج نمود و در یکی از جبال آن کنجی عظیم یافت ازا بنجره خوانی بود درین پایه  
از یاقوت احمر مرصع بر و اریدهای بی نهایت چنانچه جوهران آن زمان از تعویب آن عسایر یادند  
که بزرگی آن خوان بیش از بود که صد کس در آنجا میتوانستندی نشست و در آنجا نوشته بودند

که از سلیمان بن داود  
علیهم السلام است  
تصویر آن بر تصویر است  
ست

نحوان مرغ



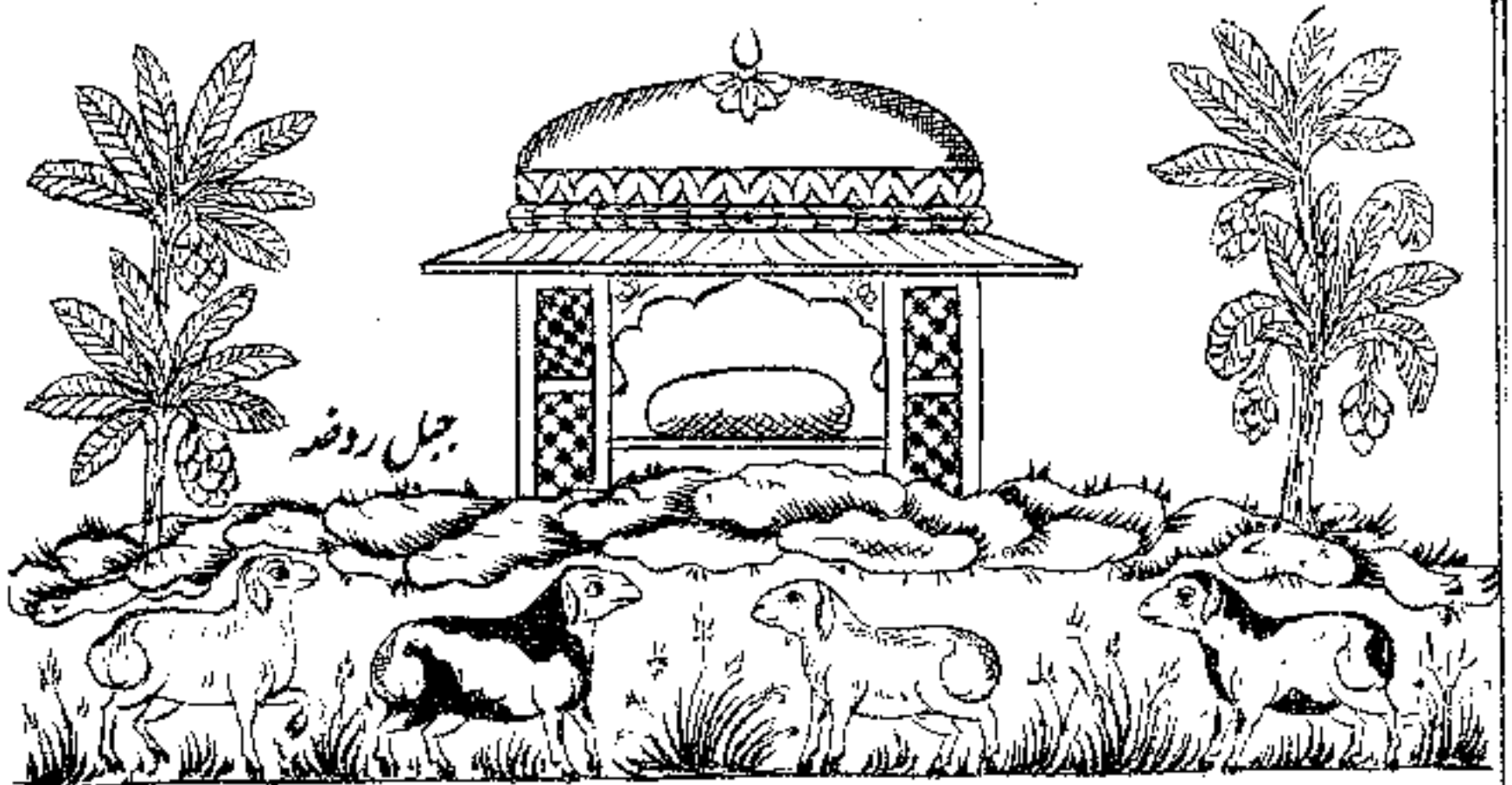
من فواد صاحب آثار البلاد گوید که در آنجا سنگی است که آنرا حجر الهمیة گویند همچو مقناطیس  
 ربایند و انسانست و آنفکاک او پیش از هلاک ممکن نیست تصویر آن بدین صورت است



جبل مدیون کوه مشهور است که در شرقی مدینه قاص و امتداد آن بجانب جنوب است  
 جبل طاهره کوهیست بر زمین مغرب در آنجا کینه است که نصاری آنرا مشرک دارند  
 جبل روضه کوهیست مبارک و بقریب مصر و قسطنطنیه و در روضه بهشت گویند در زمان خلافت



عمر رضی الله عنه این کتاب را که مبلغ هشتاد هزار دینار خرید کرده اند اورضی نشد و گفت که روضه بهشت بدست مسلمانان  
اولی ترک باشد و قبر من بنادریس الشافعی در انجاست درین کوه گویند بسیار دریکس متعرف آن بنا نشود تصویر آن

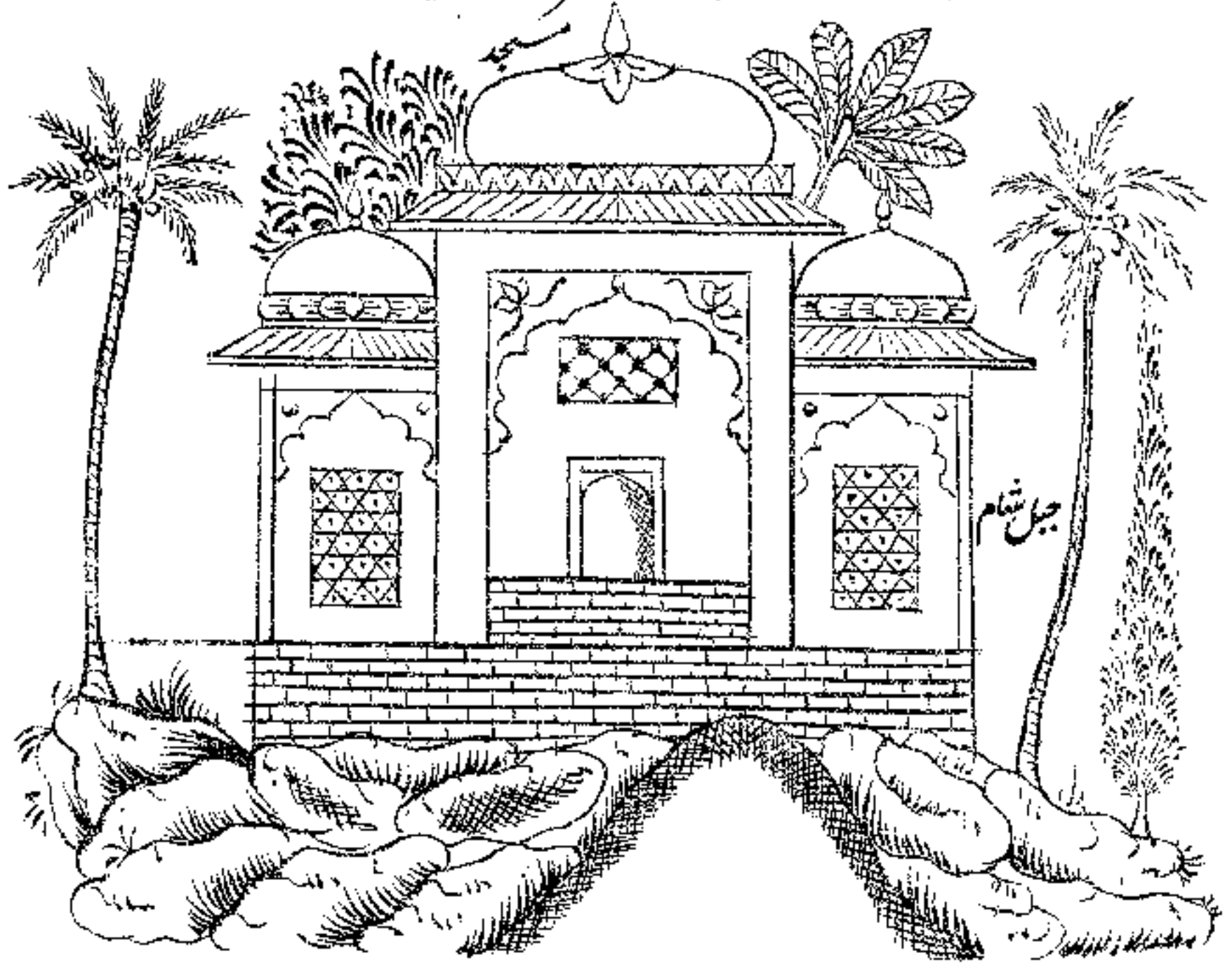


جبل شلال در روزگار قدیم کسی در انجا نمیبود و چون علم اسلام ارتضاع گرفت طائفه از



مسلمانان  
در انجاست  
ساکن شده  
و جمعی از فرنگ  
نیز بجهلی ایشان  
ساکن گشته  
و عمارت‌ها  
و پیوسته  
بین العیرین  
مخاربه و قتاله  
باشد و تصور  
آن بدینصورت  
ست

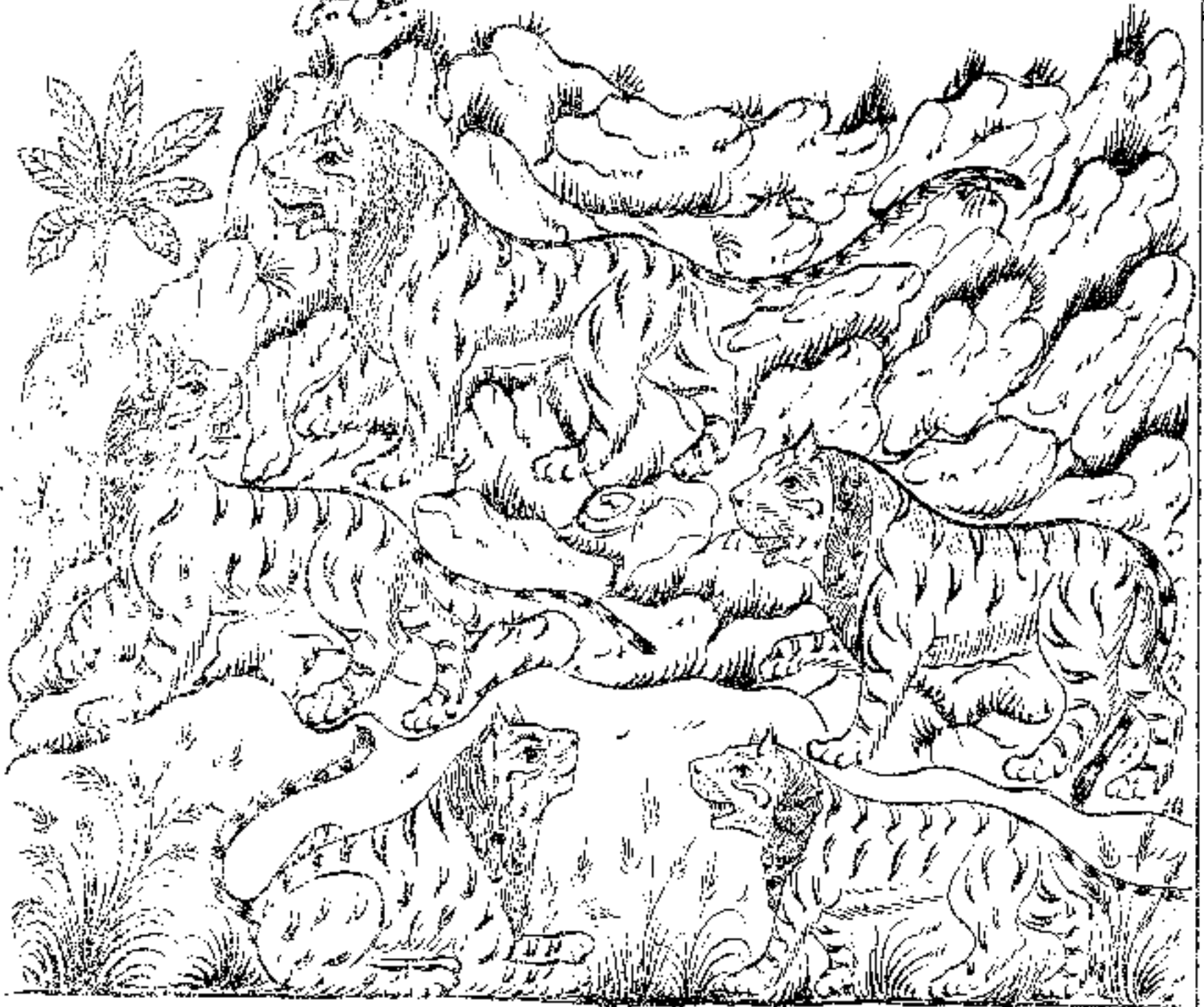
جبل معطش هم که بی عظیم است از جانب شرقی نیل مصر برسد و قسطنطا واقع تا ویلات نوبه تمتد شود  
 جبل الشاهچات چنین گویند که آن عبارت از چند کوه است در حد و غربی و جنوبی ولایت مصر  
 در میان آن شرفا و عمارتها بود و اکنون حسدراست و در آن موضع میوه بسیار است  
 جبل شام نزدیک دمشق است و در کتاب مجید ذکر او آمده و ادینا جالی ربوة ذات قرار وین  
 او بر زوۀ این کوه مسجدیت مشتمله کهنه تصویر آن اینست



جبل جوش بقرب جبل شام واقع است و در آنجا معدن نحاس بسیار است  
 جبل بریم از حد و شام است و آغاز کند از آنجا تا باصل تلزم ممتد شود  
 جبل بعلبک کوهیت که این سنگ را بران بنا نهاده اند و عمارت از جمله سنگ رخامت  
 و ستونهای بلند از آن وضع کرده اند و هیچ بنا در دیار شام از آن عنبریت تر نیست  
 جبل سبیل سبیل نزدیک بلاد شام است قریب چهار فرسنگ طولانی باشد  
 جبل مقناطیس منتهی به قلم و در آنجا مقناطیس بسیار بود و در اکثر سجا  
 مقناطیس می باشد و از آن جهت است که بر سنان این مساجر حدیده استمال نکنند  
 جبل سلیمی آنرا جبل سدر نیز گویند و در وی راهیست به پیشه که در آنجا شیر بسیار باشند

تصویر آن ایت

جبل سبئ



جبل یسویس بقرب مکة معظمه مشهورست که بران کوه کلمه بر بیان خوردند بقیه الصالحین از صدراع این شهر تصویر کشیدند



جبل حرا کوه دیگرست نزدیک مکة که پیش از زمان بعثت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم در آنجا شریف میفرموده اند و وحی خیر بران حضرت در آن موضع متبرک نازل شده است تصویر آن کشیدند



جبل ثور که مهیت نزدیک که در اینجا غایت که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم  
 و صدیق اکبر رضی الله عنه با یکدیگر بود و اندان سخن هجرت بدرینه طیبه کردند تصویر آن بدین صورت



جبل قیضعان بر جانب غرب مکه باشد جبل تمامه که عبارت از چند کوه کوچک است یکدیگر متصل  
 شرقی آن بناحیه بخران ممتد شود و غربی آن بجانب قلم و شمالی آن محدود که و جنوبی آن بجانب صفیان  
 جبل نضوا جبل کبیت بدرینه مکرمه و بعضی شیعیه چنانکه مدعی خود در آن کوه غایت و از اینجا میران هر کس تصویر است



جبل احد که معروف است بر شمال مدینه از آنجا تا مدینه اندک مسافتی است  
 و کنگره احد و شهاوت و ندان مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم  
 بعضی گفته اند که عقبه بود بر او سعد و قاص این حرکت بگرد و سعد میگفت که من حریص بودم و خواهان  
 آن عقبه را بکشمم را اینقدر کافی بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که غضب سخت شد بر آن کسی که سنگ  
 بر روی رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم انداخت نقیصت که آنحضرت دعا فرمود بر عقبه در زمانه که  
 و ندان مبارک شکسته در روی عالم آرایش خون آلوده نمود که بار خدا یا سال بر و نگذرد که بگردد و همچنان  
 و در جنگ حدیقتا در کس از مسلمانان شهید شدند چهارتن از مهاجر و شصت و شش از انصار و هشتاد که زن  
 ابو سفیان بود با دیگر زنان بگرد و شهیدان در آمدند و گوش و بینی ایشان می بریدند و از آن گردیدن پند  
 می ساختند و آن شامت می کردند و بر حمزه رضی الله عنه رسیدند و او را مشله کردند و منده شکم آن حضرت را  
 بشکافت و جگرش بیرون آورد و پاره از آن درو بان نهاد و میخاند و فرود بردن نتوانست آنرا بیند  
 و هر زبور که داشت تمام بوحشی داد و بجا نرگشتن بر امام حمزه رضی الله عنه بعد از آن  
 مسلمانان می خواستند که شهدا بروارند و بدینم برند رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 اران بخی کردند و منده بود که ایشان را بجای دیگر نبرد از تمام خود و هر کرا برده بودند باز  
 آوردند و شهدا در قبر متغیب نمیشوند چنانچه از جابر انصاری رضی الله عنه مرویست که چون  
 معاویه که اجراسه چشمه آب در حد مودی کتابت به عامل خود نوشت که در مدینه بود  
 که آنرا جاری گرداند او جوابش نوشت که قبر باسه در ممر آن افتاده و معاویه بر آن سفیان

امر نمود که ایشان را از قبرهای بیرون آورند و من دیدم که

ایشان را بگردن داشتند و بیرون می بردند

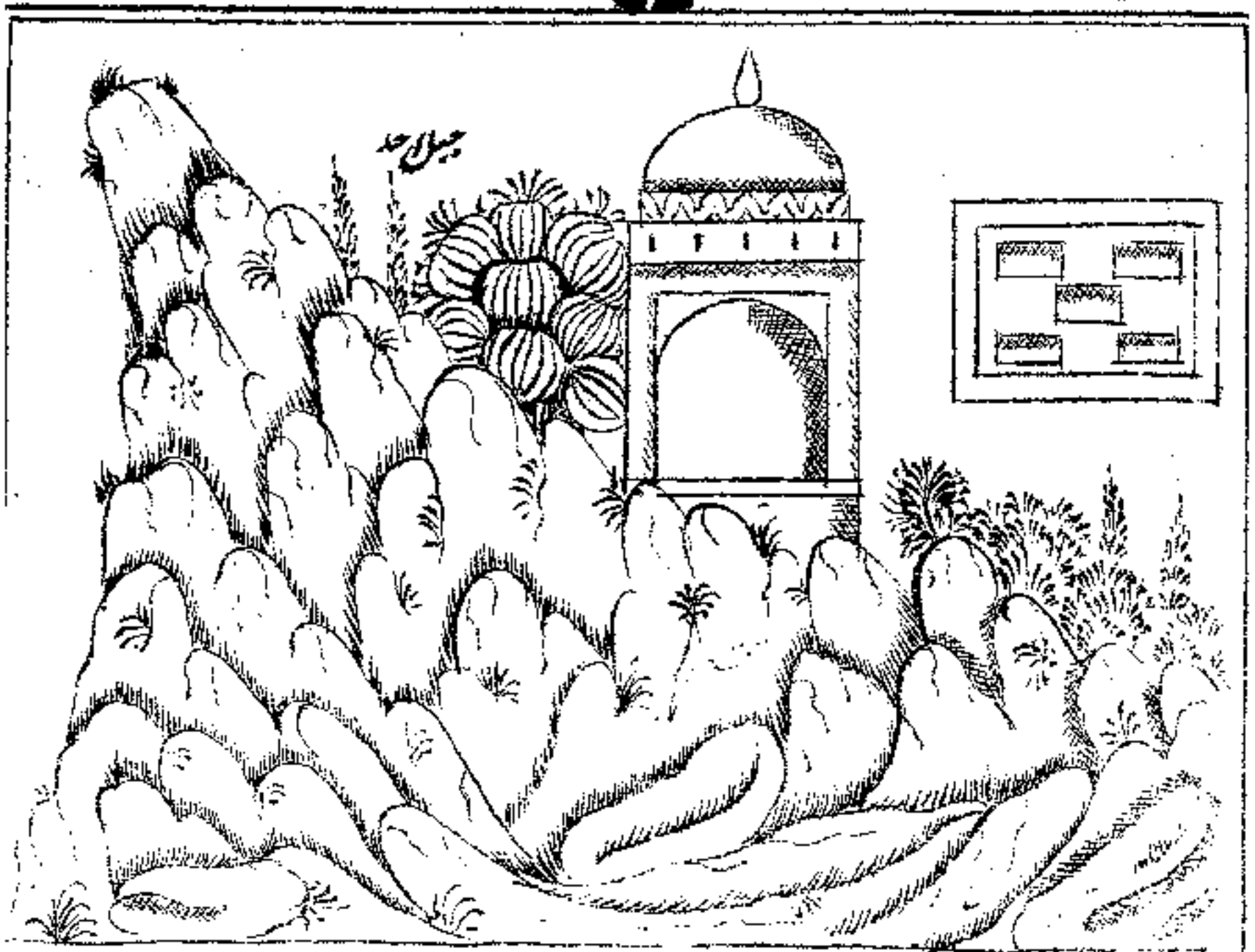
و گویا در خواب بودند و بلی بر پس پا

تمزه رسیده بود و خون تازه

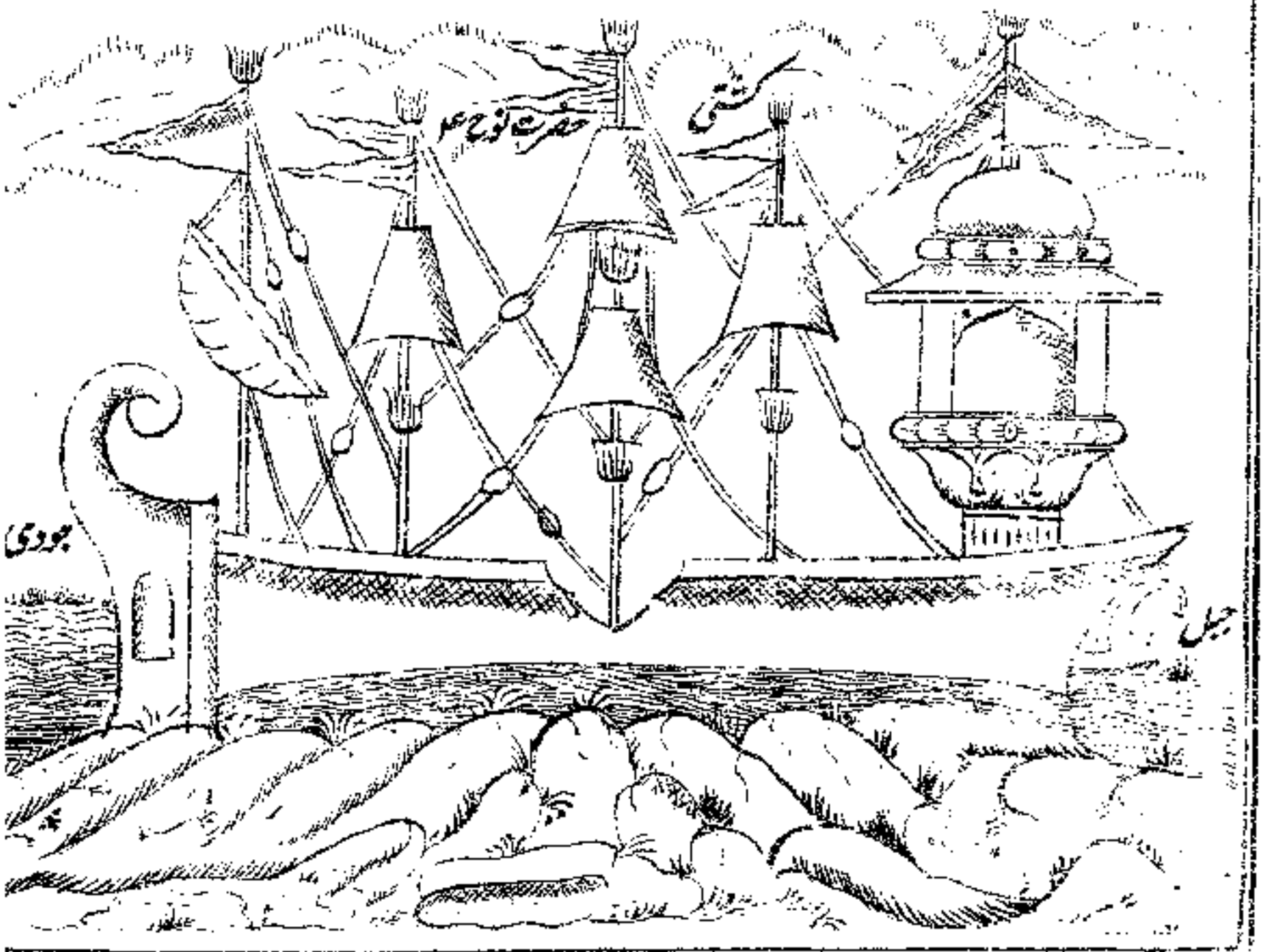
از روی میچکید و جبل

سال گذشته بود

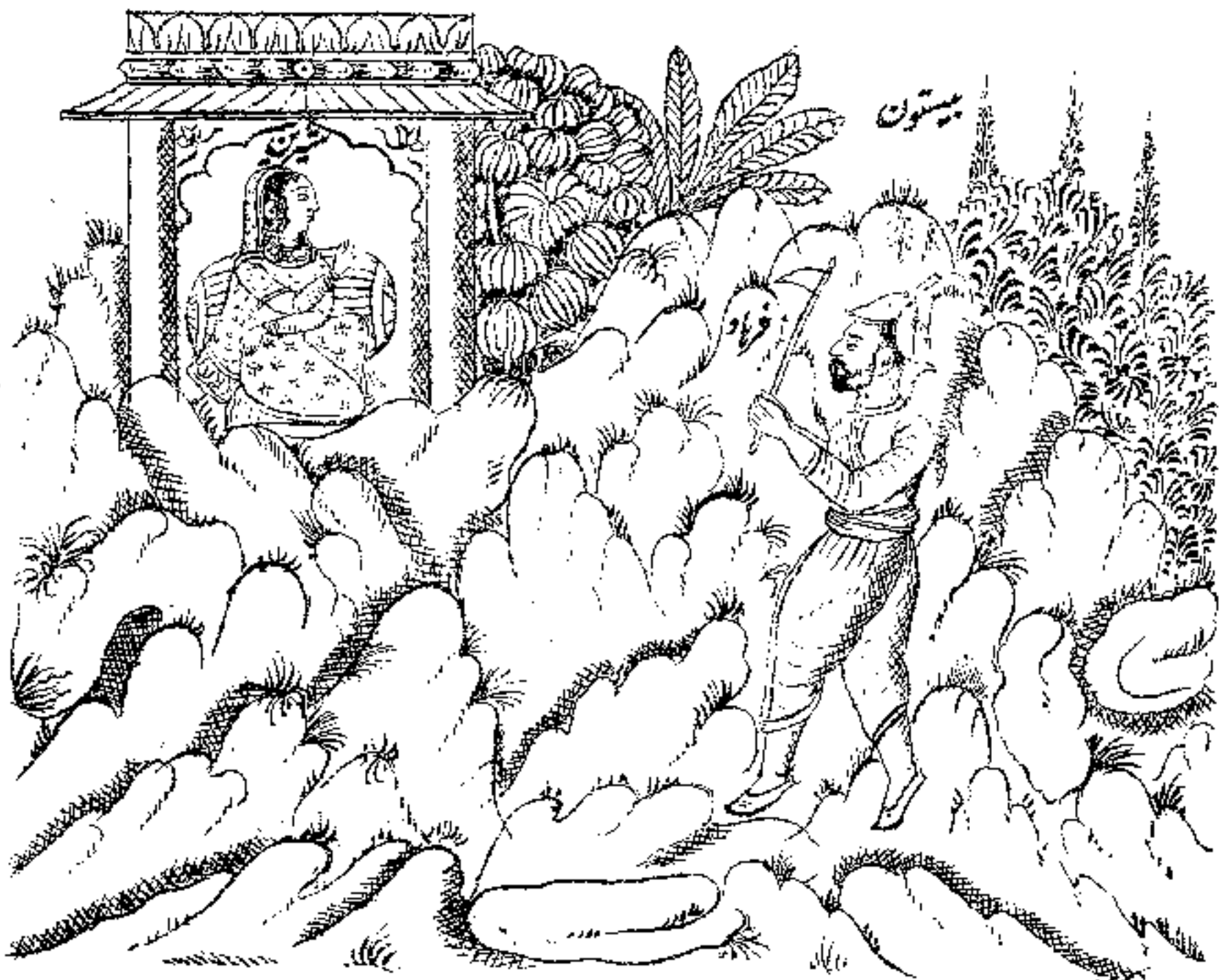
تصویر اینست



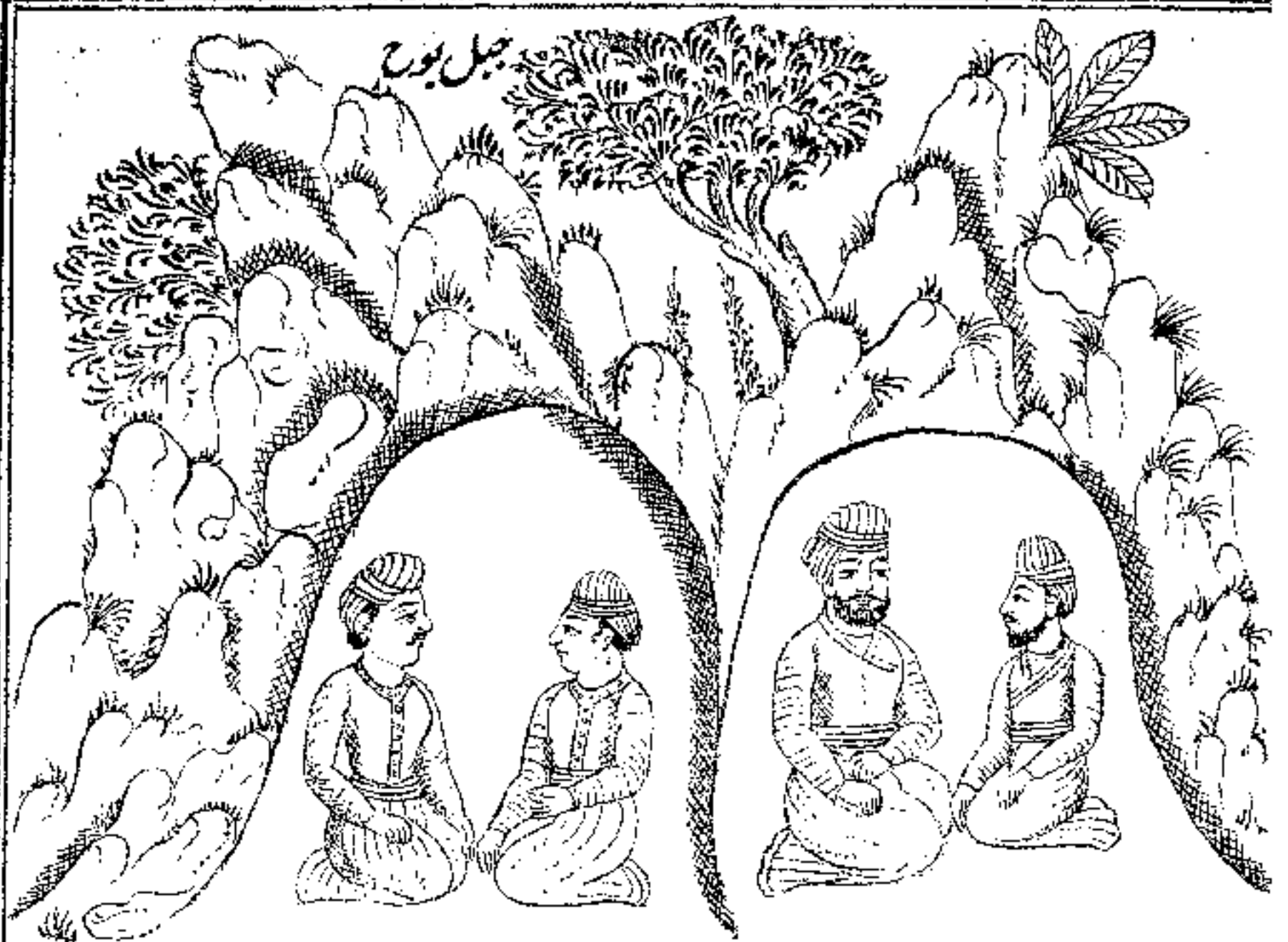
جبل ارجان نزدیک بیابان قدرت و بقید طی مخصوص به جبل جوادی است و آن از شمال  
 بجنوبت و مسافت سه روزه راه است و نزدیک بموصلت و کشتی فوج علیه السلام بر سر آن قرار گرفته  
 تصویر آن اینست



جبل جوجان زمین فارس باشد در اینجا نیست که آب از سقف می چکد و طلسم ساخته اند  
 که اگر یک کس در غار شود بقدر جهت یلج او آب فرود آید و اگر نه از کس باشند بقدر کفایت ایشان  
 متقاطر گردد جبل لوند در همدان بود در اینجا چشمه باشد که آب نافع امراض بود جبل سیلان کوه  
 عالیت بقرب اردبیل مشتمل بر اشجار بسیار و حیوانی که قصد خوردن ایشان کند بپاک شود و چشمهای آب گرم  
 نیز در ویست که اصحاب امراض را نافع بود جبل اشکران کوهی محدود و صفا نیست و اقامی فراوان  
 در آن بود و بر زرد قلعه آن بخاری شاه پاره می آید که صغور میکند جبل بیستون میان همدان و بغداد  
 مشهور و گویند صورت شیرین عمل فرادوران کوه ظاهر است و یک طرف آن کوه الملس واقع شده که  
 مطلقاً از آنجا نب لقما عدد دست ندر تصویر آن اینست

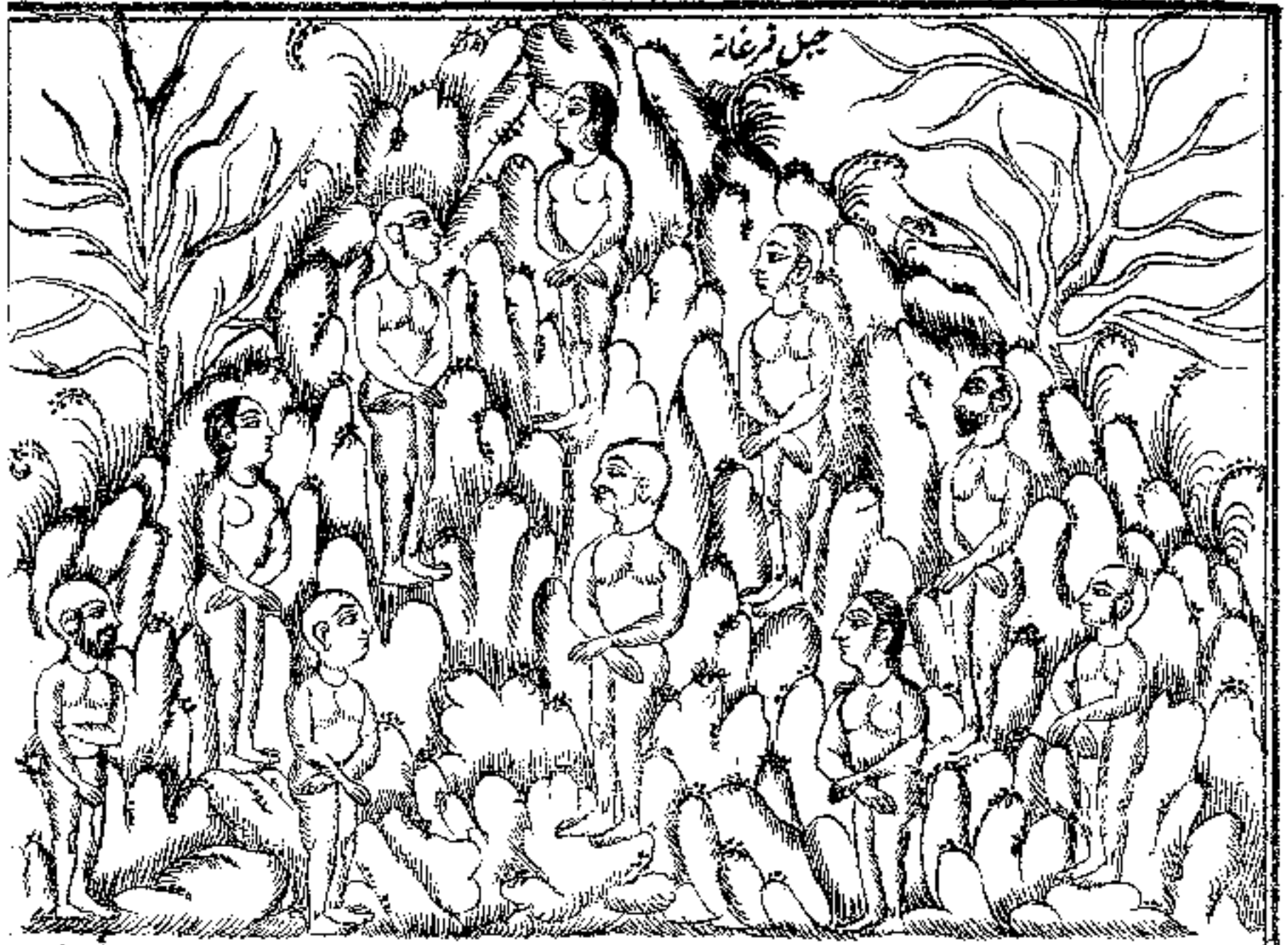


جبل کرس میان ری و صفهان است و گرداگرد بسیار است و ماوای دزدان و قطاع الطرق  
 جبل اسو که آنرا سیاه گویند متصل بشه کبوههای کستان و آن کوه عظیم و باریک است و در  
 دزدان و قطاع الطرق باشد جبل لوج و ابلاج آنرا جبل نقص نیز گویند و از طوائف لوج و ابلاج  
 خلق کثیر و رشکاف و مغارات آن ساکن باشند تصویر آن اینست



جبل قارون کوهی بزرگست میان طبرستان وری و دماوند و هیچ کوه باین کوه متصل نیست  
 جبل سیراف شهرست از شهرهای فارس برکنار دریا و نزدیک این شهر کوهست بفاصلت عظیم  
 صاحب جهان نامه گوید که در بعضی از مواضع این کوه سنگها میباشند چون آن سنگها می شکستند  
 در اندرون وی جوهری میباشند شبیه بیاقوت رمانی گویند این سنگ اول کوه چاب باشد بتدریج  
 در آن سدر زمین نشو و نما یابد و این معنی از عجایب قدرت الهی است جبل حران کوهست نزدیک  
 ماروین از بلاد آذربایجان بعضی جا بلندست و بعضی پست بر آن نتواند رفت جبل الصخر کوهست  
 محاذی بلاد کرمان و چون تدری از سنگ آن بسایند و در ظرف پر آب کنند البته صورت آدنی  
 در ظرف قرار گیرد جبل اشیره باراضی شاش واقع شده که از بلاد ترکستان است و معاون لفظ  
 و فیروزه و حدید و طلا در آنجا بسیارست و در آن موضع سنگی باشد که چون آتش افکند سفید شود  
 آتشی را که بر آن میشوند بفاصلت پاک و لطیف گرد و جبل اقلیه بر شمال بلاد صقالیه است ارتفاع  
 آن سمر دروزه راه است و معاون آنجا بسیارست جبل شمرغانه درین کوه گیاه هم رویه  
 بر صورت رجال و شب که آنرا بروج الصخر گویند در قوت باه اثری تمام دارد  
 تصویر اینست





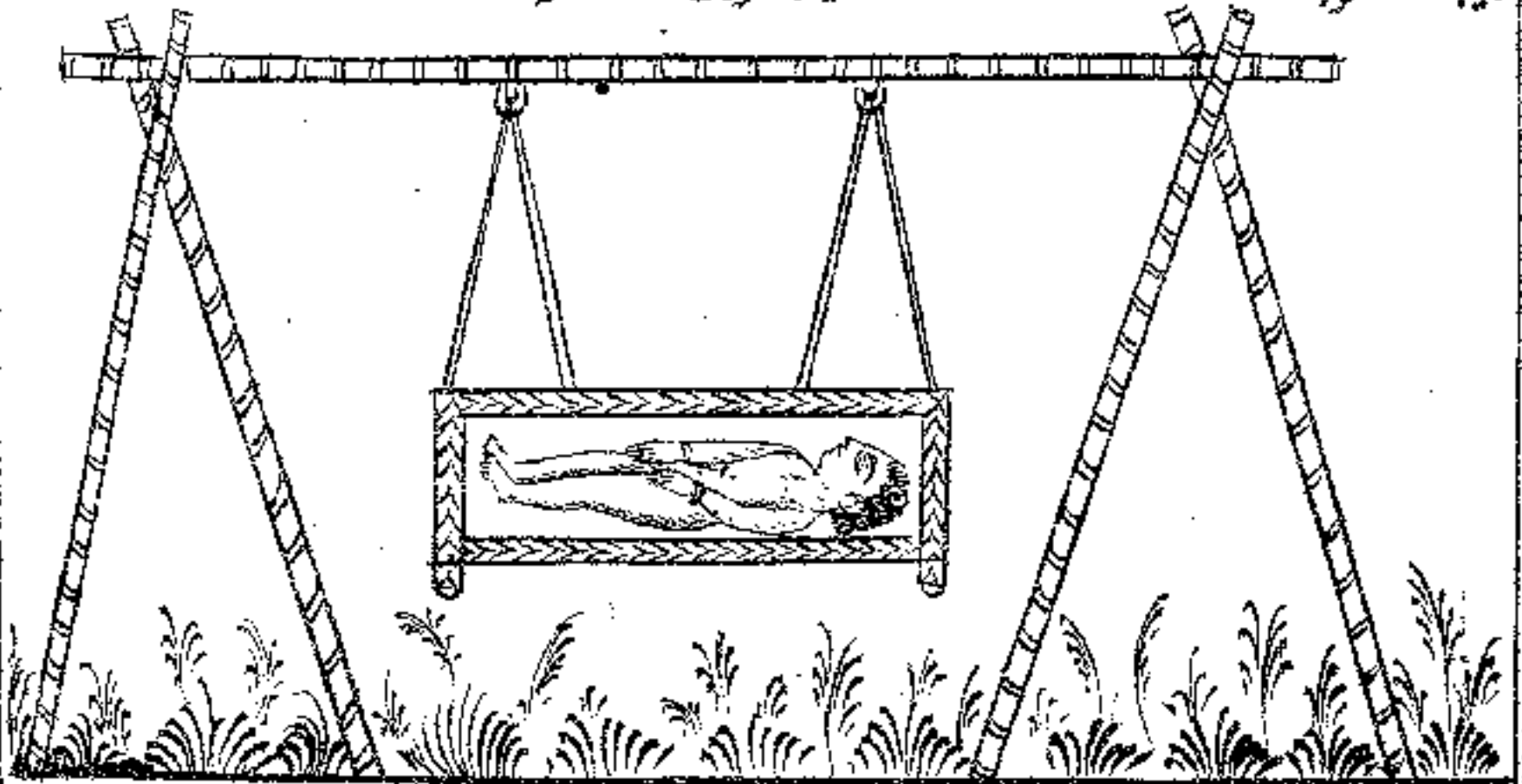
جبل اچک دید بیدار هندوستان است و از آنجا آهن سنگ حاصل میشود چون از آن زغنی برکے  
 زنی البتہ از موضع جراحت خون برنماید اما پذیرای که از او داغ کرده اند جبل قطرانئی نزدیک هندوستان  
 افتاده است درین کوه اوویہ ہندوستان باشد جبل النہبان کوهی معظم است شملہ انواع فواکہ و  
 اثمار و مقام قطاب او تادو اولیاست جبل برطانیل در میان دریای ہند است و ہمیشہ از آنجا آواز  
 ووت شنیدہ میشود و فاعل آن پدید نیست جبل شوقہ کوهیت در دریای ہند و در آنجا چشمہ آب است  
 کہ بزعم ہندوان ہر کس از آن آب بخورد عمر او دراز شود جبل حارث و الحوارث دو کوهست در ریاست  
 ارمنہ در آن دو موضع مقابر بلوک حج باشد و بلیناس حکیم آنجا طلسم ساخته کہ بچاکس بران نتواند رفت  
 جبل الفرح نیز در بلاد ارمنہ است بغایت مرتفع و وسیع و در آنجا قری و قصبات و مزارع فراوان باشد  
 و مردم آنجا را غم و اندوہ نباشد مطلقاً بدین سبب این کوه را بفرح منسوب کرده اند جبل شیت کوهیت  
 کہ چون آتش بران افروزند آب بیرون آید و آتش بمیراند و در وقتی از اوقات باد شامی بجهت امتحان  
 آن جدا بخار زفتہ فرمود تا نقطہ و گوگرد و ہنرم بسیار بر قلہ آن کوه جمع آورده آتش در آن زدند چون آتش  
 افروختہ شد فی الحال آب از زیرش پدید آمد و مجموع را بمیراند جبل فمق امتداد آن از ساحل بحر حارث  
 نزدیک باب الابواب بجانب جنوب میرود در آن کوه طوائف بسیارست کہ ہر یکی لغتی علاحدہ دارند

جبل سوح این کوه بکوه فتح متصل است و سجد و مطلقه شاخ دیگر از جبال روم بوسه پیوند  
 جبل شیر کوهسیت بتزدیک خراسان واقع شده جبل مرز تو که آنرا عقبه توران نیز گویند از حدود  
 غور و آید و بر جانب شمال هرات بگذرد و از آنجا بساحت بسطام و دامغان گذر کند تا بکوه قارون متصل شود  
 جبل غورا از حدود غور و غرستان بیرون آید و بقتبمتد شود جبل خوجه از نواحی این دیار بکش  
 تا حدود چین و در آنجا معاون جواهر بسیار بود جبل ختلان از حدود ختن آغاز کند و بر نواحی بیلان  
 بگذرد و سجد و فرغانه ممتد شود جبل اسروش کوهی بزرگست تا حدود بخارا ممتد شود بیابان اسروش  
 گذر و معاون زرد نقره و سس و آهن و سیاه و نوشادر در آنجا بسیار بود و طریق بدست آوردن  
 نوشادر چنان باشد که بهر موضعی از آنجا بخاری ظاهر میگردد و در شب اشتعال می آید و بر زمانند و در میان  
 پس در آن موضع خانهها میسازند و منافذ آن مسدود میکنند تا آن بخاری که از آن موضع میخیزد متفرق نشود  
 و این بخار بتدریج بر سقف خانه می نشیند و نوشادر از آن منعقد میشود پس این ازان خانه باز کنند چون  
 از غایت حرارت در آن خانه نمیتواند رفت یک کس قبایم پنجه را آب تر ساخته پوشیده در آن خانه در آید  
 و بتجیل تمام قلع کرده بیرون می آورد و اگر یک ساعت توقفی واقع شود در حال بسوزد و این کوه سینه  
 سنگی باشد که آنرا بجای انگشت درش نهند سوختن گیر و خاکسترش بجای صابون بکار برند جبل ختلان  
 از حدود کرمانست و در آنجا معاون دمانه باشد و بعد از دمانه فرنگ در تمامی معوره بلطافت دمانه ختاباد  
 نباشد جبل کوچیان کوهی معروفست در حدود کرمان و در آنجا درختان انار و نارنج و لیمون باشد  
 و عمارات بسیار دارد جبل ابونخام هم بر شرقی آن بیابان مکرانست و بر غربی آن منوجان و هرمنوز  
 جبل بابک بابک خورم دین در آنجا میگوید و در قری و قصبات ایشان مسجدست و مردم آن ناحیه نماز  
 میکنند و قرآن میخوانند اما در نهایت مباحث الحاد مشغولی میکنند جبل سرشک قریب هراتست  
 و سنگ آسیا از آنجا آید جبل کرد کوه سجد و قهستانست و رود حیر از میان این کوه بیرون می آید  
 و بر آن آب قنطره عجائب ساخته اند جبل فیروز کوه مشهورست و احتیاج بتقریب ندارد جبل خشتان  
 کوه بزرگ و معروفست و در آنجا معاون طلا و نقره و لعل و لاجورد باشد جبل حجر ابواجی همچون  
 خوارزمست و کوهی بزرگست و تا نواحی چین باشد جبل باب الا ابواب کوهی بزرگست  
 برکنار دریای خزر و در آنجا بزبان سابق چهارده گوشک ساخته بودند اکنون خرابست

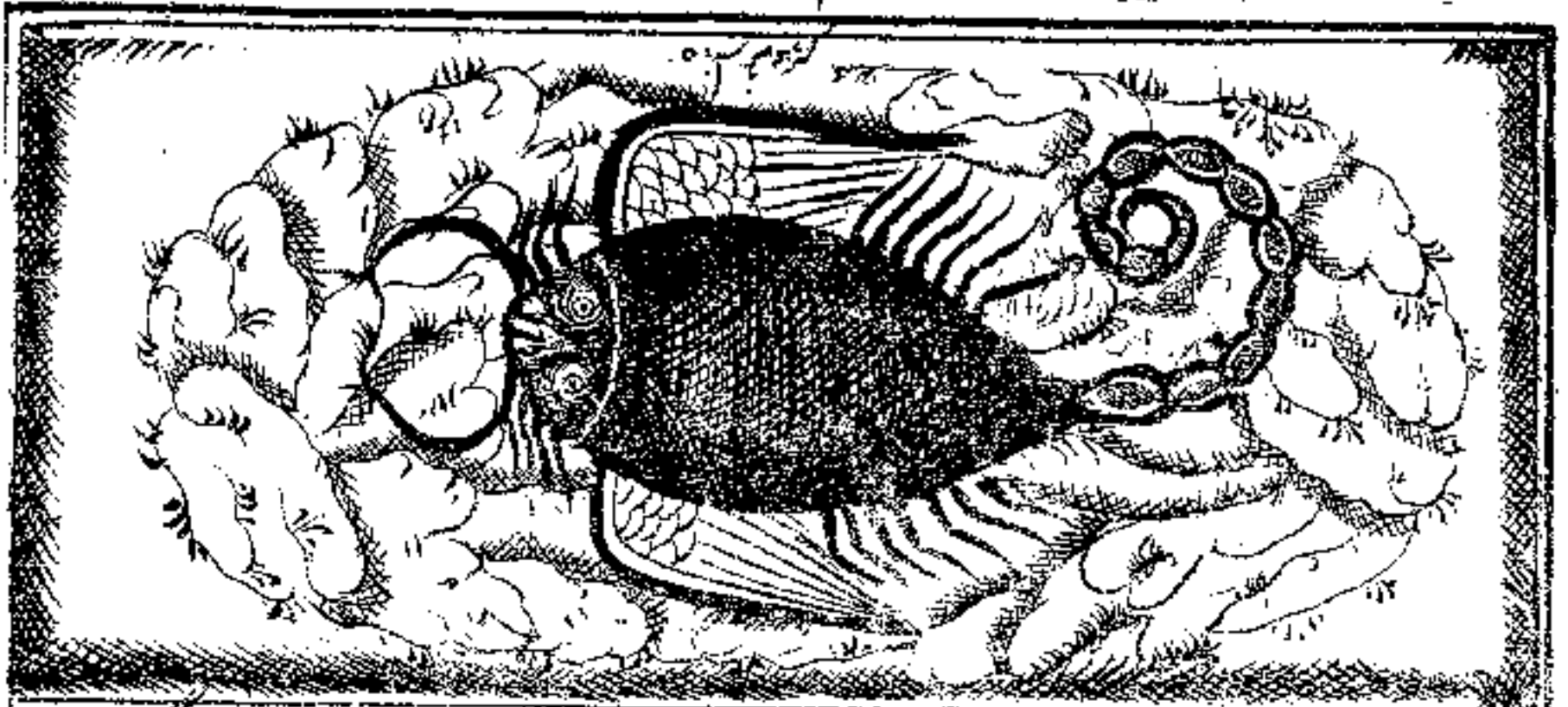
فکر در میان تعداد براری گردید مسکون اند هر چند وصف و تعداد بسیار از حد بسیار تجاوز کرده اما بعضی از آن که در میان بلاد و امصار افتاده است و احیاناً مردم از آن عبور میکنند مذکور میگردد بیابان مغرب بیابان بزرگست طول آن مفصل فرسنگ است بیابان مغرب از آنجا متوطن اند بیابان مصر نیز بیابان عظیم است در آن یک بسیار است در بعضی جا مردم نیز باشند و در حقیقت میوه دار نیز در آن بیابان حجاز در عرصه آن رنگ سنگ باشد بیابان فلسطین آنزاتیه بنی اسرائیل نیز گویند است آن چهل فرسنگ باشد زمین آن پر رنگ باشد بیابان حجاز بدین بیابان پیوسته است در آنجا ماران باشد بقدریک شبر از روی زمین حسیق کنند و خود را برابر شتر زنند و عبور از آنجا فخری دارد بیابان حجاز بدین بحرین و عمان و قحطت بود اسطی فی آبی مردم بدان راه نمیتوانند رفت بیابان نیز بسیار بزرگست همیشه قطاع الطرق در آنجا بکار خود مشغول باشند بیابان خجور از وزن و قستان از میان این بیابان بکرمان روند بسیار کور زمین سوخته دارد در اندک وقت بارانی که بارد توأم ستوران بگل فرود و طول این بیابان پنج فرسنگ است بیابان مغصوبه چون از قستان بکرمان روند پروت است پانزده فرسنگ است و آبادانی در آنجا بوده سنگ گشته تا بحدی که گواره در آنجا یافته اند سنگین و در آن کودکی از سنگ تصویر آن نیست

گواره و کودکی سنگ گشته

بیابان مغصوبه



و بر کنار این بیابان جنسی از گزوم باشد بنایت سیاه که شب در هوا طیران میکند و در جسم آن بهر موضع آدمی که رسد مملک باشد و تدارک نپذیرد تصویر اینست



بیابان خوارزم میان خراسان و خوارزم باشد عرض این بیابان صد فرسنگ است  
 بیابان پخشان چون از روزه بشام روند بدست چپ سائر بیابان حضرت بیابان  
 کوچک است و زمین آن رنگ باشد و آنرا احقاق تیر گویند بیابان ربیعیه و مضر میان و فرات  
 در آن بیابان قبائل ربیعیه و مضر می بودند بیابان قلزم بر ساحل دریاست و قاصد و بر برستان کشیده شده  
 بیابان و سکره در حدود عراق در میان و سکره و حلوان افتاده است بیابان نوبه  
 بیابان عظیم است و طول آن پانصد فرسنگ باشد بیابان نسبت سجد و سیستان تا دریای ابکون کش  
 بیابان که ارق بر شرقی سیستان طولانی افتاده و قطاع الطریق و آنجا بسیار باشند بیابان امویه  
 در حدود بلخ و ری و خوارزم کش و زمین آن جمله رنگ باشد بیابان آفروشنه از اتملان بنیاد  
 کن تا فرخانه کشد و در آن موضع اترک صحرا نشین با قاصد دارند بیابان ساغر و بیابان بزرگ است  
 و در غربی این بیابان آبارانی و درخت آب است آن فراوان باشد بیابان اوسط از حدود و وسط امتد شود  
 تا کوچهستان و اکثر اعراب صحرا نشین در آن مقيم باشند بیابان عماره از حصین بنی عماره آغاز کند  
 و امتد شود تا طارم و آنجا تا مقارن خراسان صد و بیست فرسنگ باشد بیابان بلغار از آنجا  
 تا رود اطل یک راه باشد بیابان محمد بیابان بزرگ است خنکستان و مزارع دارد بیابان بزرگ  
 بیابان عظیم است قبائل و اقوام در آن بسیار باشند بیابان فرس از حدود خراسان تا کاشان امتد شود  
 و کوهی بس خطرناک است بیابان کرکس بیابان است سجد و کرمان قم و در آنجا کرکس بسیار باشند  
 و موضعی خطرناک است بیابان سوز بیابان بزرگ است و طول و ممتد مرحله باشد و سوز نام آب شور است  
 که در میان بیابان واقع شده بیابان و در اقیانوس از حدود حصین است طول آن پنج مرحله باشد بیابان نجره یک حد

سجود از زمین پیوسته است بیابان و سنگ و طول آن تا حدود بیست و نوزده شش مرحله باشد  
 بیابان خلیس سجود رسد باشد طول آن بیست و هشت است بیابانی است بی کوه راه سخت و دشوار دارد  
 بیابان بسکون سجود طبرستان است و ابتدای آن حد بسکون است و مهمت شود تا بسحر الایوب است  
 بیابان کرمان از زمین لکه ممتد شود سجود سیروان رسد و از آنجا به جوقان کشد و منشته کرده  
 بیابان کرمان در حد و شام بقرب مانس بیابان عظیم است و بعدویت آب معروضت و چوپان  
 نیک دارد بیابان لوط اکنون آثار عمارت و دکانین در آنجا موجود است بیابان مور از عقب  
 قسطنطنیه و کیفیت آن بیابان معلوم نمود از عبد القدر بن عمر و عاص مرویت که بر سر بیابان اسپ از مس ساخته  
 و صورت آدمی بر سر اسپ پرداخته و نگشتان خود باز کرده و بر کف دست او خطی نوشته اند مضمون آنکه  
 از عقب این صورت راه نیست و هر که از اینجا بگذرد به بیابان مور افتد و از دیه مور پلاک گردد و مثل این چکایا  
 در غرائب و عجایب عالم خواهد بود انشا الله العزیز تصویر آن بدین صورت است



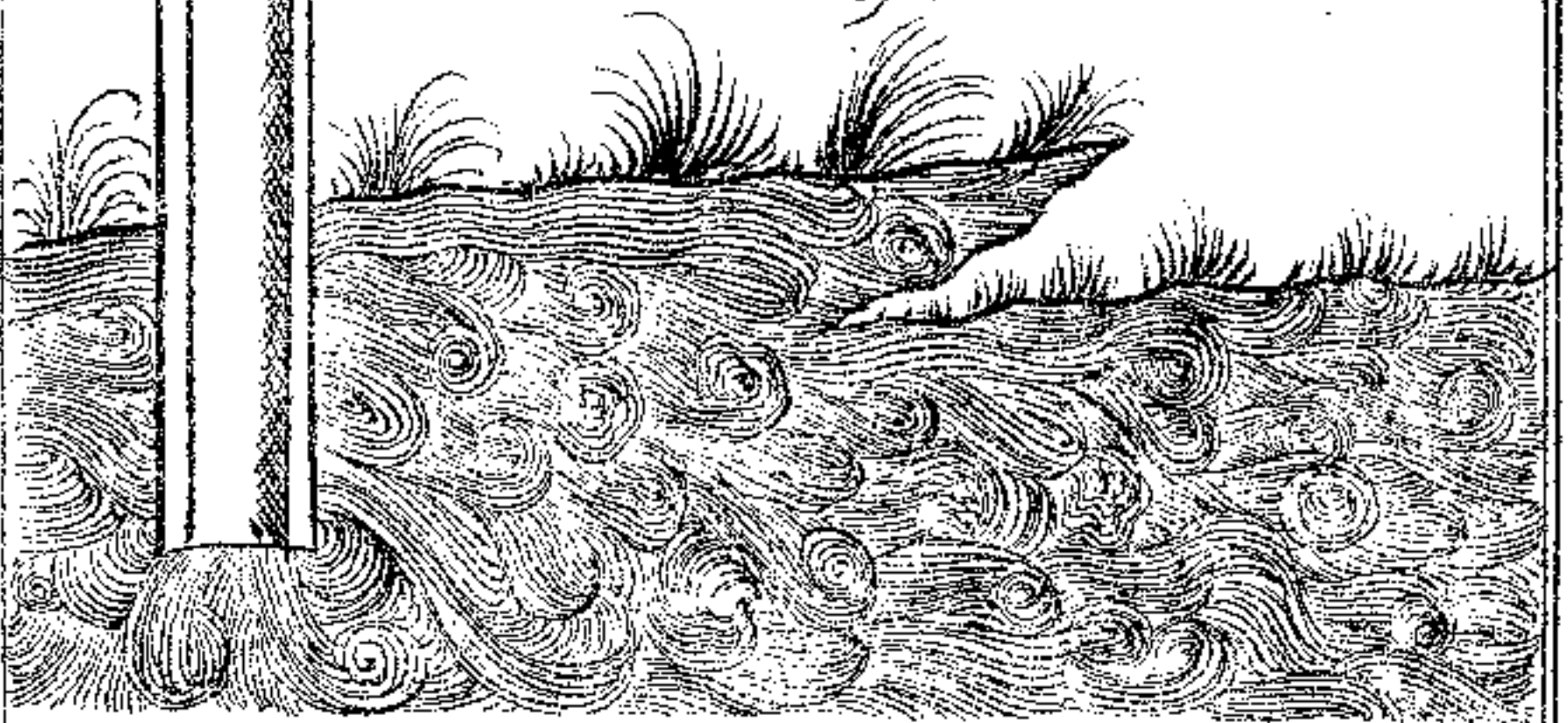
و کرد در بیان تعداد و سجاری که در ربع مسکون واقع آمد در چهار احوال مختلفه بسیار است  
 یکی از اینها همچنان آب است و دیگر ارتفاع مد و جزو زیادت و نقصانات آب است و باید دانست که چون  
 بسط زمین با و تا در جبال است حکام یافت باری سبحانه تعالی در باری عظیم در میان زمین و اطراف و کائنات

آن خاری گردانید و بعباب قدرت خود در آن فریش سجار و انهار پیشمارندرج ساخت و کل موم دریاها  
 بحر محیط است و بگرد ربع مسکون درآمده است و دیگر سجار شیب و خلیجات این بحر است و در میان سجار  
 و خلیجات جزایر و صحاری و عمارات و خرابها بسیارست و همچنین در میان جبال اوویه و معن است  
 بیشترست که تو که انهار از آنجا است و حکمت آن فریدگار سجانہ تعالی در آنکه سجار شور و تلخ باشد اینست که  
 اگر آب شیرین بودی هوا فاسد گشتی و جمیع کائنات منتن شدی چه در سجار حیوانات عظیم بلکه میشوند عفو  
 هوا موجب فحاشی بنی آدم گشتی لاجرم حکمت بآنکه حضرت عزت اقتضای آن کرد که طعم آب سجار شور و تلخ  
 باشد و از آن هم عفو گشتی نرسد و از آن سالم ماند اما حکمت در عذوبت آب انهار و بعضی از عیون آبها بغایت  
 طاہرست و ذکر بعضی از سجار عظیم و صغیر تشویقا للظالمین مذکور میگردد و آنکه اما سجار عظیم که در ربع مسکون  
 واقع شده اند پنج اند سحر محیط سحر مغرب سحر الشام سحر تبیس سحر طبرستان سحر محیط این سحر را  
 سحر عظیم و سحر الهند و سحر فارس و سحر عمان و بحر چین نیز گویند و این سحر احاطه جمیع ربع مسکون کرده پس  
 بحاوی هر موضع که رسیده اسمی بآن موضع گشته چنانچه بحاوی بلاد هند سحر الهند گویند و بحاوی بلاد فارس  
 سحر الفارس خوانند و همچون حجازی عمان را بحر عمان و محاذ بلاد چین را بحر چین گویند مباداش از جانب  
 مغرب است بجانب جنوب گذشته از بلاد نوبه و بربر آمده و باطراف سودان گذشته و از آنجا منعطف شده  
 بجانب مشرق رسیده و بحر هند و بحر چین همچنین رفته تا بلاد مشرق عقب سدیاجوج و باجوج پس منعطف  
 شده بجانب مغرب تا و یار روس و از آنجا گذشته و رفته تا بلاد رنج پس منعطف شده بمساحت مغرب آنجا  
 که مبادا بود پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم درآمده و ذکر هر یک از آن شعبات ختمه موضع خود بیاید چنین گویند  
 که درین دریا بمیت هزار جزیره است از آنجا یک جزیره افتاده که مساحت آن هزار فرسنگ و در آن جزیره  
 کوههای عظیم و انهار بسیارست و باقوت لون السمار در آن جزیره حاصل شود سحر المغرب این دریا را  
 سحر اندلس و سحر طنج و سحر الاسود و سحر الاکبر نیز خوانند و بحر قیانوس گویند و ابتدای این بحر از اقصای  
 سودانست و بر اندلس میگذرد و میرود بجانب مشرق تا بحر اعظم منتهی میگردد و دریای هند نیز در ناحیه مغرب  
 درین دریا میپزد و سفاین تجار از شدت تلاطم امواج و ظلمه درین بحر میروند و صاحب عجائب البحار  
 در مولف خود آورده که درین بحر موطنیست که آنرا جمیع البحار گویند و آن محلی باشد که بحر هند درین دریا میپزد  
 و در آنجا مناره ساخته اند از حجر خالص که از ارتفاع آن صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست غایت معجزی

شماره صد گز

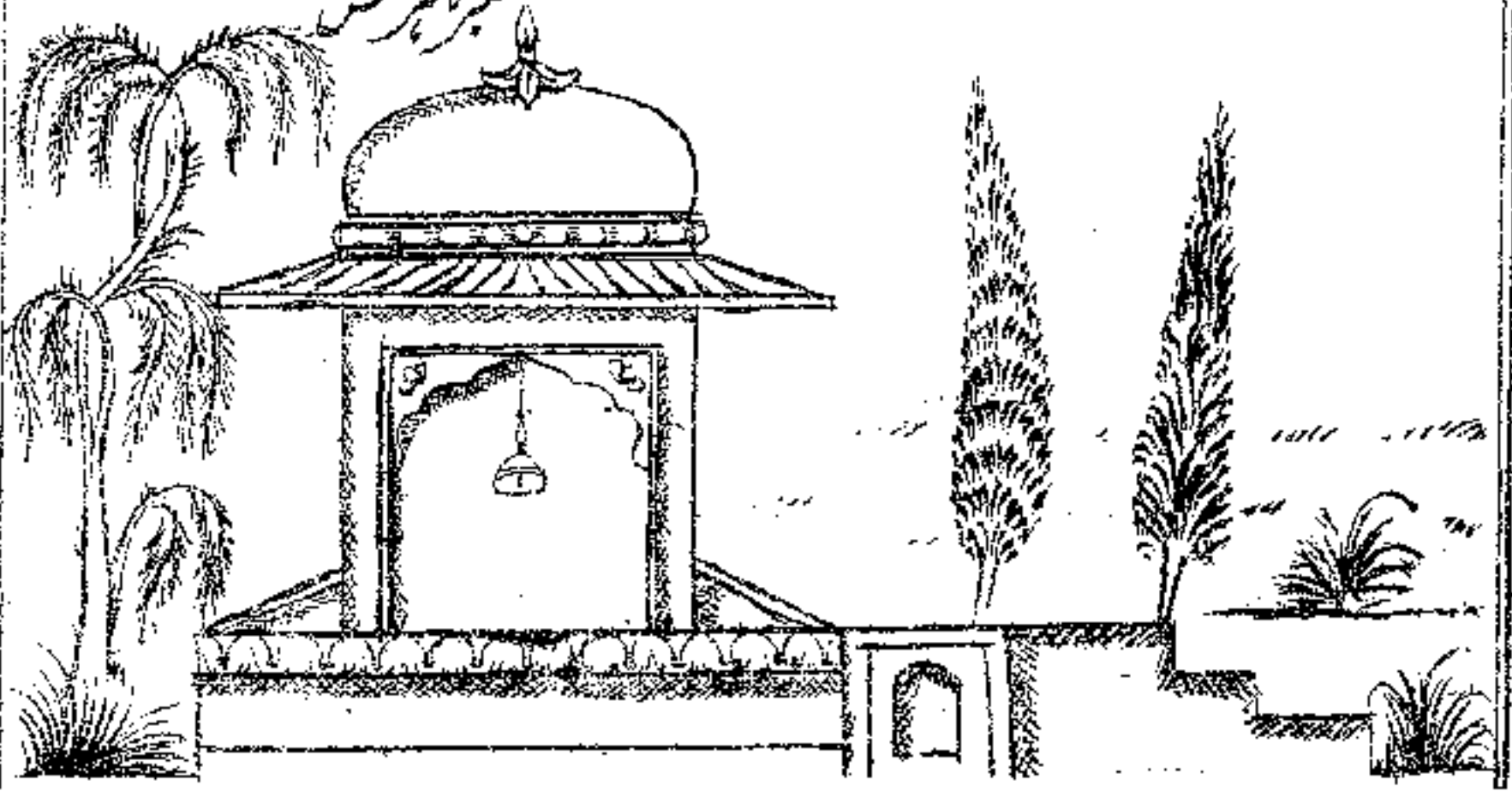
و آب این دریا بشکل مستعمل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بجز مغرب بالا گردد و در بجز هفت در یزد و از زوال تا غروب حال بر عکس باشد و بجهت عظمت این دریا کس را عبور بر آن میسر نمی شود و طول و عرض این بحر معلوم نیست و جزایر خالدهات از جمله جزایر مغرب است تصویر آن اینست

بحر المغرب

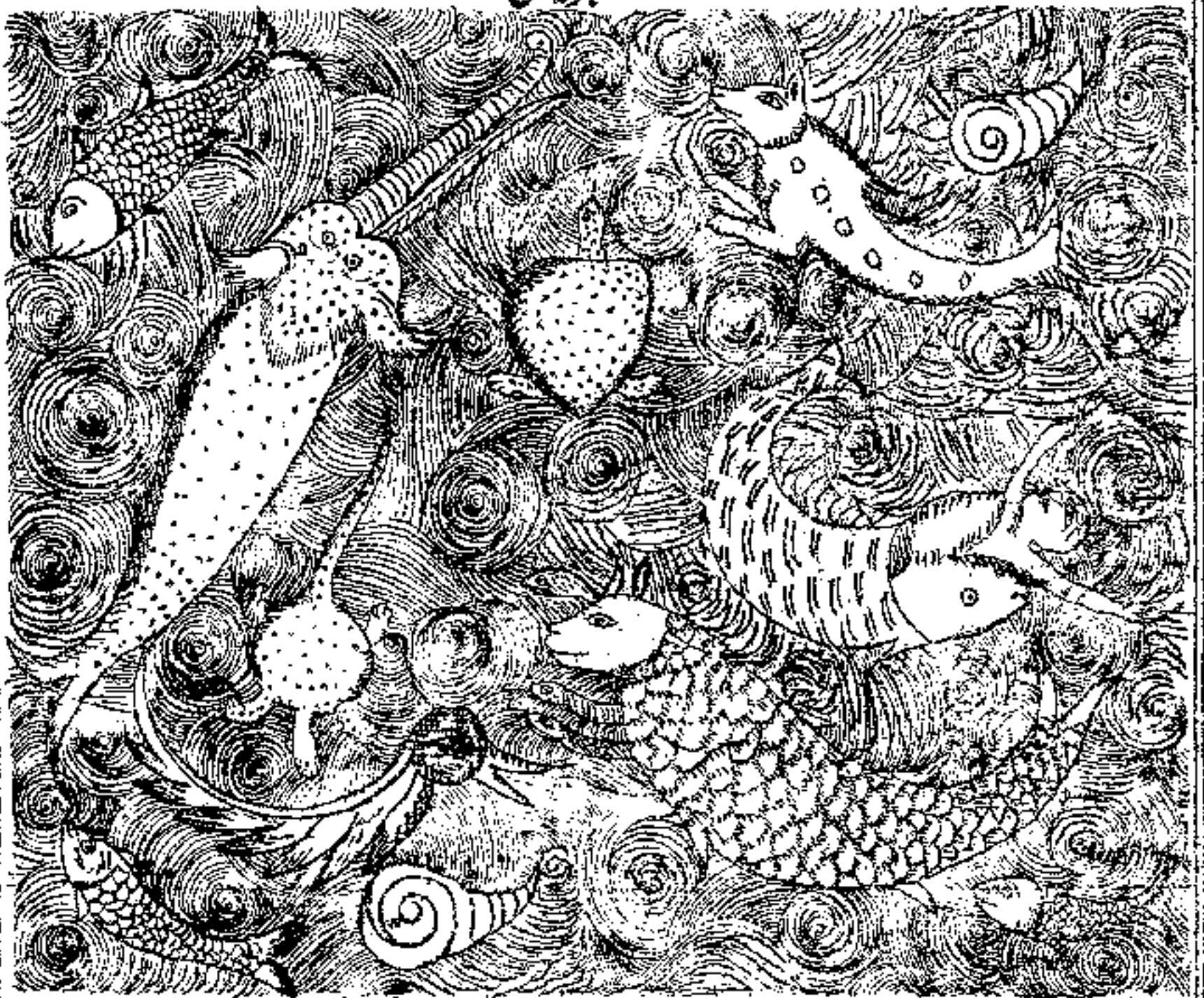


بحر الشام که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه نیز گویند طولش از مشرق تا مغرب هزار و شصت فرسنگ است و عرضش آنجا که بجزایر پونید و سده فرسنگ است این موضع را تدمیم مقبره هرقل

سے گفتہ اند تصویر آن اینست مقبرہ ہرقل



و هر فلس پادشاهی بود که قنطره برین موضع ساخته بود تا مردم سهولت از آنجا عبور میکردند و دیار آنرا  
 بر شمال و بلاد مغرب جنوبی آن دریاست و اکثر رودها که از طرف روم آید بدین دریا می‌ریزند و در شب  
 آفاق آفاق دریا میماند و آمده یکی را خلیج اوریش و دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر دو سیت شصت  
 و دو جزیره مهمورست که چهار بدان موضع رسیده اند و احوال آن مشاهده نموده و بعضی جزائر دیگرست که  
 هیچکس آنجا نرسیده باشد و مساحت آن جزائر که مشاهده مردم گشته از ده فرسنگ کمتر و از پانصد فرسنگ  
 بیشتر نیست بحریش دریای بزرگست و این بحر بطریق اندرون و بجزر الروس نیز گویند و از عقب قسطنطنیه  
 واقع شده و درین جزیره بسیارست که در آن موضع حیوانات غریبه الاشکال مهیب الصوریها شده و  
 جزائر این بحر تجارت بنافع می‌رسند و ازین بحر نیز دو شعبه می‌خیزند یکی قریب بحریره سووان و از رضی بلعنا  
 از جمله سواحل این دریاست تصویر اینست



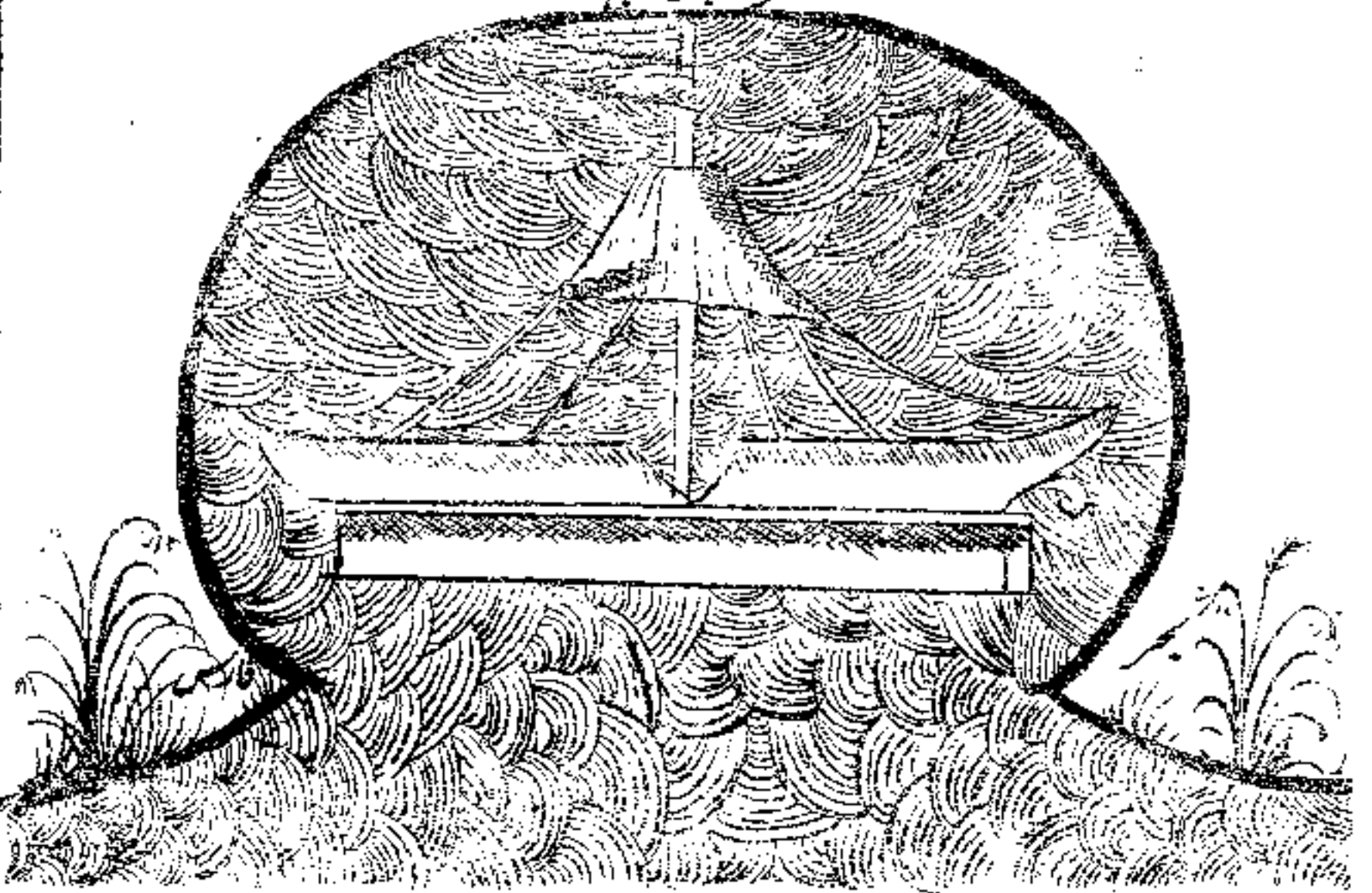
بحر طبرستان که از دریای گیلان و بحر کرکان و باب الابواب و بحر خزر نیز گویند و هیات این بحر  
 در وقت سردی بزرگ چون آرس ورود کرده و آمل و سفید رود درین دریا می‌ریزد و اتصال این بحر  
 به بحر دریایست که بزرگتر است که دریا نهایت خطرناکست چه امواج آن بحر سیه مستلزم شود و درین



بروز نباشد و گویند آنجا در قدیم دو جزیره بود اکنون بهمت جزیره دارد و ازین جزیره لفظ سفید و سیاه  
 حاصل شود اما سیاه صغار که آنرا خلیجات و شعبات نیز گویند بسیار است آنچه مشهور است مسطور میگردد  
 و خلیج در لغت قطعه از دریا را گویند که یک جانب زمین درآمده باشد بحر بر بر که آنرا بحر المریخ نیز گویند  
 از جمله خلیجات دریای هند است و در حدود بربرستان از وی جدا میشود و را کب این بحر سیل و جنوب را  
 بغایت بیند و قطب شمالی را تقیاند و بدو کفت این دریا با طرف برند و بجهت طراوت رخسار با احتمال کنند  
 و از جزائر که درین دریا است صد لاج اَبَنوس گزند و غیر از سواحل این بدست آرنده بحر قلزم که آنرا اَسنان البحر  
 و بحر الاحمر و بحر عدن نیز گویند از جمله خلیجات بحر هند است و در ارضی مین و عدن بر شرقی وی افتاده است  
 و در کتاب عجایب البحار مسطور است که بلاک فرعون درین بحر بوده است و قلزم صلی نیست چه قلزم نام  
 نصب است که بر ساحل این دریا بطرف غربی افتاده بحر فارس این بحر را بصره و عمان و بحر هند نیز  
 گویند از آنجست که این بلاد بر سواحل افتاده است و دریای بسیار خیر و مبارک است و ما که سفایر این بحر  
 سلامت منافع بجد باز آیند و منظر آب سی از همه دریاها کتر و معادل آن و لالی نیز دارد و درین بسیار در موضع  
 خشک آرد چون کشتی بد آنجا رسد کتر خلاص شود و گردانی نیز دارد که مخلصی از آن متصور نیست میان این دریا و  
 دریا قلزم با یفند و خشک زمین خشک باشد که آنرا جزیره عرب گویند و نصب جمله و فرات که از قبایل برده اند

ازین دریا بود و جزیره بسیار دارد و تصویر آن این است

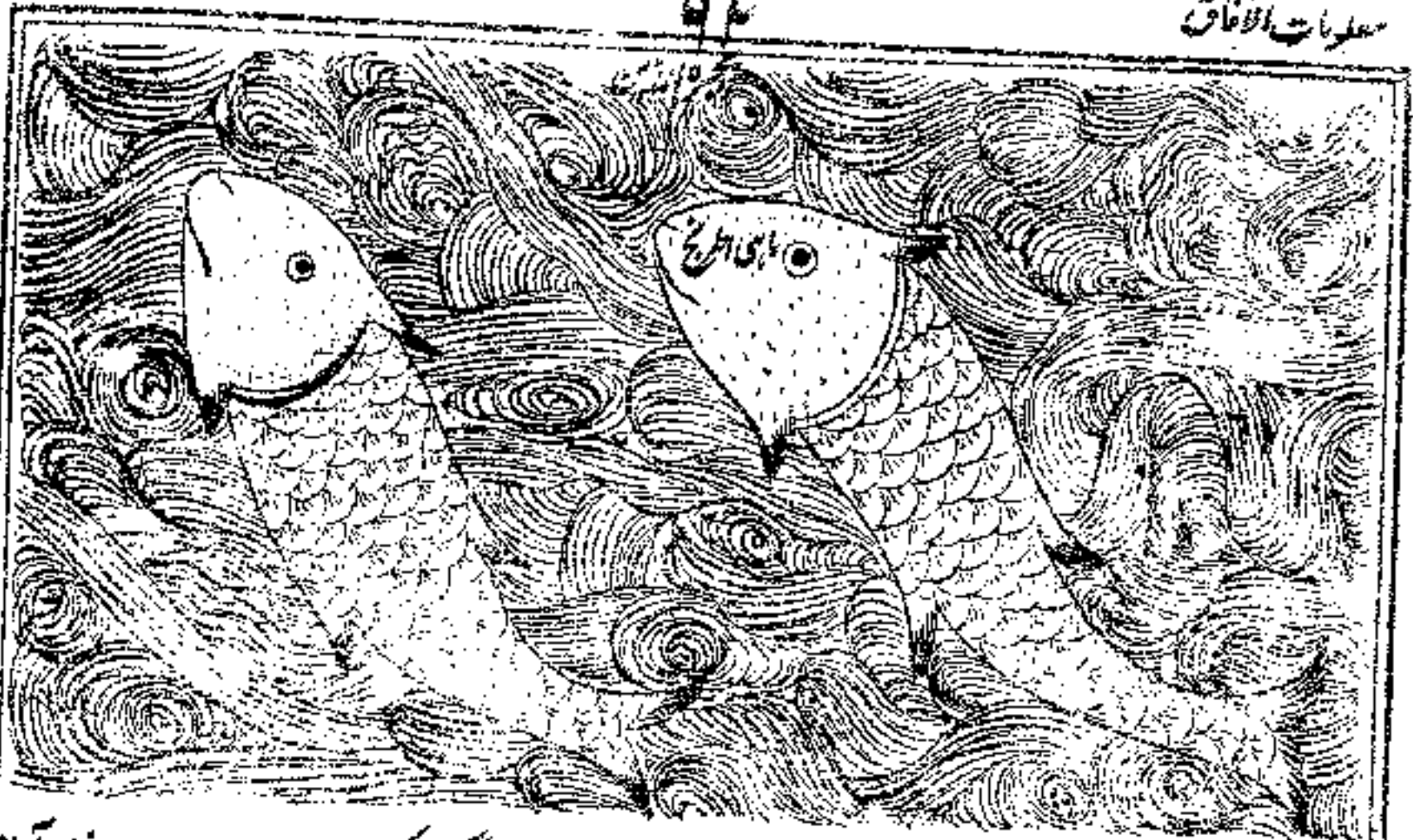
گرداب و کشتی



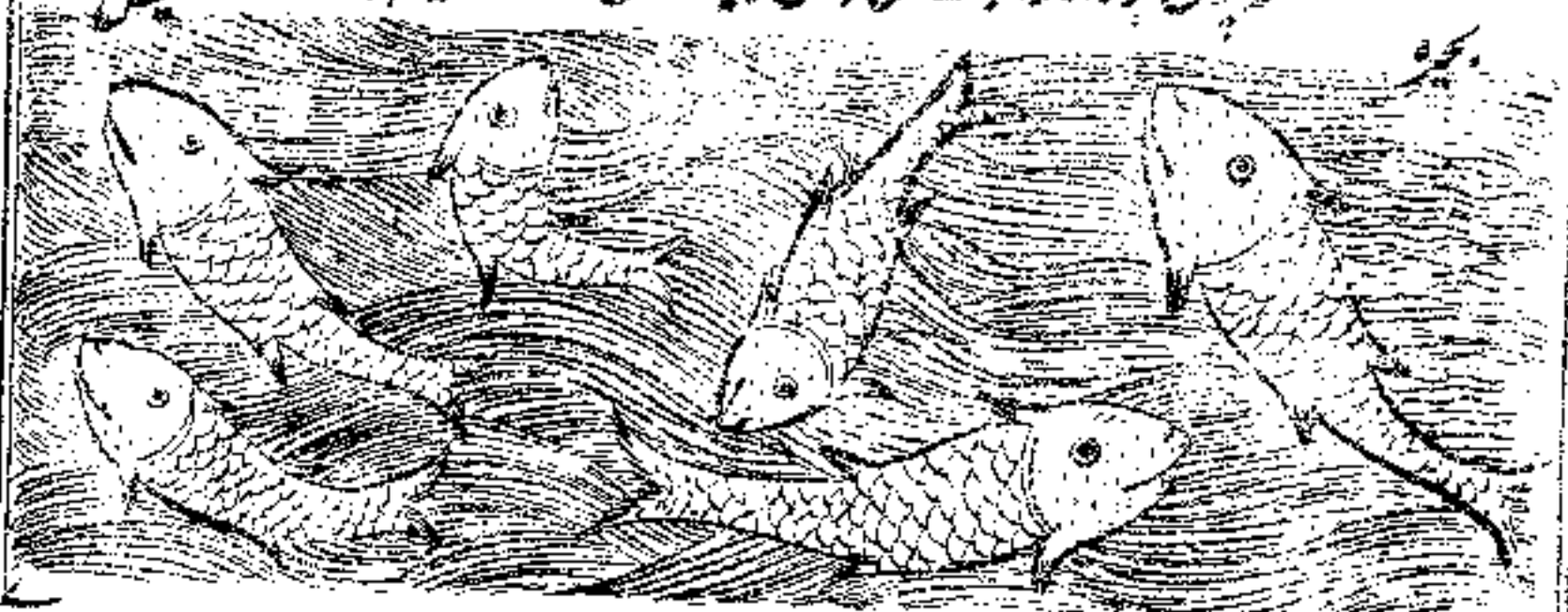
بحر هند این شعبه را جهت آنکه در مقابل ارضی هند افتاده است بدین اسم میخوانند و حال آنکه غیر نشیب  
از بحر عظیم است و جزایر معمور درین دریا بسیارست و جزیره سرانذیب درین دریا است و در بعضی از جزایر  
این بحر معدن جواهر و نقره و زر باشد بحر خضر این دریا در قسمی بلاد هند افتاده نشیب از بحر  
اعظم است و شهرهای چین بر سواحل او واقع شده و مدار اهل هند برین بحر است و در جزائر آن معدن  
یواقیت است بحر اندلس از شعبهای بحر مغرب است و بواسطه آنکه ارضی اندلس بر سواحل  
این بحر بدین اسم موسوم گشته بحر و قیا قوس دریای طولانی است اما عرضش و فرسنگ و غیر  
باشد و یک شعبه از وی تا حدوم کشیده شود و دیگر بجانب جنوب رود و بلاد رنگبار و سیاهان  
مغرب متد شود و در آن جزیره باشد که آنرا بر طبع خوانند و چون از آنجا بگذرد بصحاری و حساب  
ماسکون رود و در آن موضع غنئی گردد بحر آفریش از جمله خلیجات بحر شام است و اکثر تجارت اهل  
درین دریا بوده بحیط متصل نیست زیرا که از سیاهان و مقلاب و روس بر او شکی بقسططنیه میتوان رفت  
بحر یونان این دریا نیز از بحر شام منشعب است و جزائر یونان درین آب مستغرق است مشهورست  
که چون سفائن در برابر ارض یونان رسند آنچه مردم را پیش از آن شبه سال و دو سال از خاطر محو  
شده باشد بیاد آید و این معنی از مخصوصات آن موضع است و درین دریا شصت و دو جزیره معمور است  
و یونان مسقط الرأس حکما و فضلا بوده بحر سوق از خلیجات بحر بنطس است منشعب شود و انتها  
وی در حد و بلفار و کیماک باشد و فرنگ بر سواحل مقیم اند و ایشان امتی عظیم باشند و بلاد وسیع دارند  
بحر خنج دریای بزرگ است در ولایت ترکستان و خداوندان اخبار گویند که افراسیاب خود را از دست  
کینخر و خلاص داده درین دریا انداخته و کینخر و جمیله مشهوره از آن حالتش بیرون آورده قصاص فرمود  
بحر الماکسل این دریا بحر جزیره الماس باز خوانند که در میان وی افتاده است و الماس از جزیره که  
در میان این ریاست نوعی غریب و جمیده عجیب بدست آرند و راه آن در ملک و پر خط است  
بحر الشمال دریایست در زیر قطب الشمال و ساکن است و قعر آن معلوم نیست اما چون کشتی  
در وی افکنند اعنطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهت تجار از زکوشش متقاعد  
باشند و گویند مردم آبی درین دریا بسیارست و تصویر آنرا



بحر السحاب بحریت در ولایت رنگبار و پیوسته دغان و بخاری بر بالای وی هشاد و شهاب  
 ازین سبب بدریا السحاب نسبت کرده اند بحر مظالم بحر عظیم است در اقصای مغرب واقع شده و  
 جزیره یاقوت درین دریا بود و این دریا در ظاهر بلاد اترک کشد و از آنجا بجانب یاجوج و ماجوج ممتد شود  
 و در در بیان تعداد و بحیراتی که در ربع مسکون واقع اند بسیارند تعداد جمیع آن بحیرات  
 تطویل است اما آنچه مشهورند اینست که مذکور میگردد بحیره جابر طیس طلوش از مغرب مشرق تا حدود  
 قسطنطنیه ممتد میشود و در حوالی مصر بدریای شام پیوندد بحیره خوارزم در واقع شده است و درش  
 بقولی نود فرسنگ است و چنین گویند رود حیون و حیون درین بحر ریخته آبش تلخ باشد و حیوانات  
 آبی درین بحیره کمتر توان یافت بحیره طبریه در راهی شام است و گویند درش بنفقا و فرسنگ است  
 در و دوازده جزیره باشد بحیره کیلکوی نزدیک چین و یاجین گشته است و درش قریب بنفقا و  
 میشود و دروی نیز دوازده جزیره است و سقرات خوب درین جزائر حاصل میشود و سگان این موضع را  
 هیچ درین نیست بحیره آرزین در حدود آذربایجان است و میان این جزیره بزرگ عظیم است چنین گویند  
 که درین بحیره ماهی اطریج بجاوق بر بند بنامیت لذید میشود و استخوان ندارد و بسیار نادر است و  
 خوش طعم تصور بر آن این است

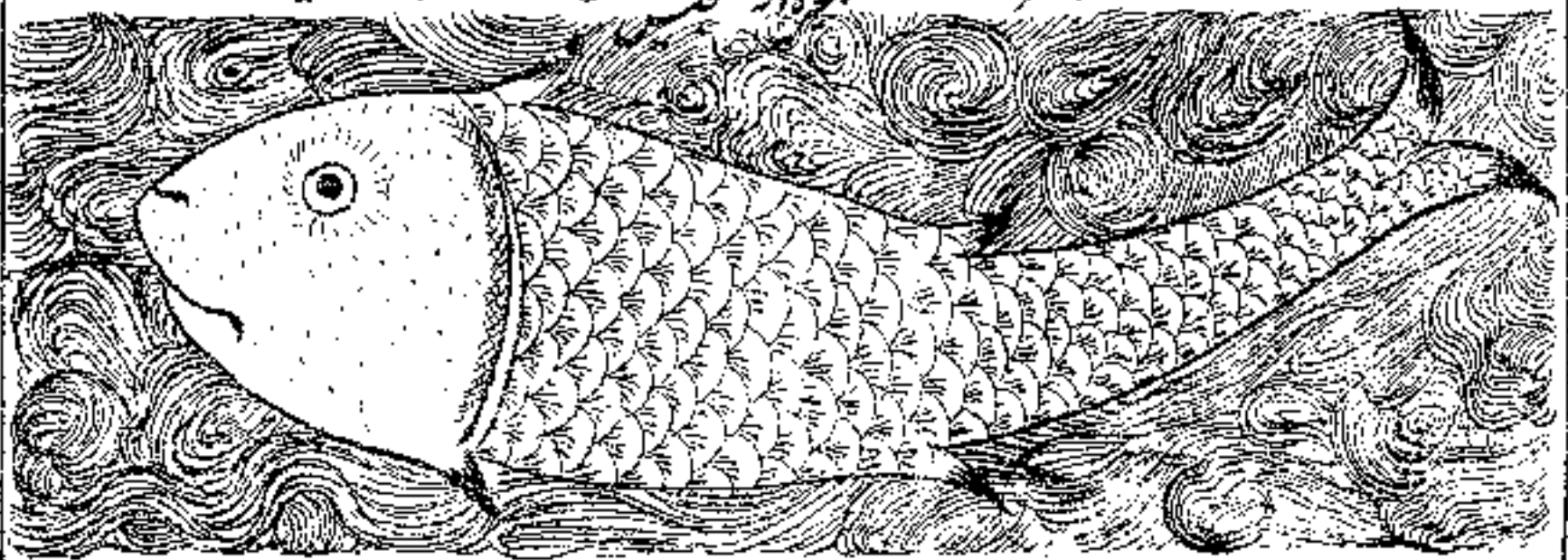


بحیره التیر آبی ایستاده است میان دو کوه در حدود شام چنین گویند که خلیل الرحمن علیه السلام خلیل آب  
 درین بحیره بنیان نهاده است و این آیه ازین جهت گویند که هیچ جانور در آن ندریده اند و سکون آب بر وجه  
 تسمیه میشود بحیره غلبه نزدیک روم است و اهل حدود و عنت باشند مومن و کافر و کافران مطیع و  
 منقاد اهل اسلام اند و جزیره و خراج دهند بحیره مشوان بحد در روم باشد و مقدار دو ازوه روزگار است  
 و چند جزیره معمور باشد و سمور و سنجاب در آنجا حاصل شود بحیره طیس بر زمین مصر است و بدریای روم  
 پیوسته باشد و یک شعبه آن در پیش بدان منتهی شود چون آب نیل در فراتی باشد آب این بحیره شیرین و  
 خوش طعم بود چون آب آن روی بقصان نهد آب دریا برین بحیره غلبه کرده شود و تلخ گردد و درین  
 بحیره ماهی است که آنرا تلغین گویند تناول آن موجب زیارتی ادراک و فهم باشد و نوعی دیگر ماهی است  
 که چون بخورد خواهرهای لائل ببیند و فرغ کند تصویر نیست



بحیره لقمان بحد و بلاد لقمان است پنج جزیره دارد و الالی آنجا گبر و ترسا باشند و پوست باد است  
 و رعایت لطافت از آنجا حاصل شود بحیره آقشایه در حدود شام است و بقاییت بدید العقیق است

آورده اند که یکی از ملوک خواست که عمق آن معلوم کند در کشتی نشسته میان بجمیره آمد و لنگری بر سر طناب بست و گذشت چون با خبر رسیدی دیگری وصل کردی تا در ازی طناب چهار هزار گز رسید هنوز بمق بجمیره نرسیده پس است از آن بازداشتند بجمیره ماسویه از جمله بجزایر فارس طول آن بیست فرسنگ است حوالی آن آب نیتان بسیارست بجمیره ترخان سجده و ترکستان است و مسافت دورش چهار فرسنگ است و غیر از آنکه آبش گرم باشد دیگر خاصیتی ندارد بجمیره نیلی این بجمیره در جنوب خط استواست و دور آن چهل فرسنگست بجمیره الرزیه که آنرا امیرمن نیز خوانند بجمیت آنکه رود میرمن و ریزه و طول آن بجمیره چهل فرسنگست بجمیره ارمینه سجده و بلاد خزرست و دور آن هشتاد فرسنگست و آب آن بغایت تلخ است و در میان وی جزیرا بسیارست و در آنجا مردم زراعت کنند و آب شیرین در آن جزایر توان یافت و حیوانات غریبه الاشکال در آنجا بسیارست بجمیره فرغامه بجمیره کوچک سجده و شمالی و در یک گوشه آب بن دریا چنان سیاه بود که آبهای جوانب دیگر بجم غلام فروق توان کرد و سیاهی و سفیدی آب بیکدیگر متصل شده و مطلقاً با جوانب دیگر آمیخته نگردد و اگر خاک را بدان آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ شود و این بجمیره بغایت عمیق باشد چنانچه یکی از ملوک خواست که عمق آن معلوم کند چهارده هزار گز رسن فرود گذشت بجائی رسید و آب می چنان روشن باشد که با وجود بجم چنان نماید که گویی عمق آن چهار گز خواهد بود آورده اند که دشمنان قصد سخت کجمنه و در جام جهان نما کردند جماعتی که بر خط آن موکل بوده اند آنرا در این بجمیره انداختند بچکس را استخراج آن میسر نشد بجمیره ملخچر مشاد و درش صد و بیست فرسنگ باشد و میان بلاد خزر و این بجمیره انوشیروان سد عظیم ساخته است تا از هجوم اترک مردم این دیار امین باشد و انوشیروان از خواب بجا رفت این سد تلقین داده بودند بجمیره ارجسین سجده و آن دو سلطان باشند و ازین بجمیره نماز بزرگ آنرا طرح گویند حاصل شود تصویر آن بدین صورت است



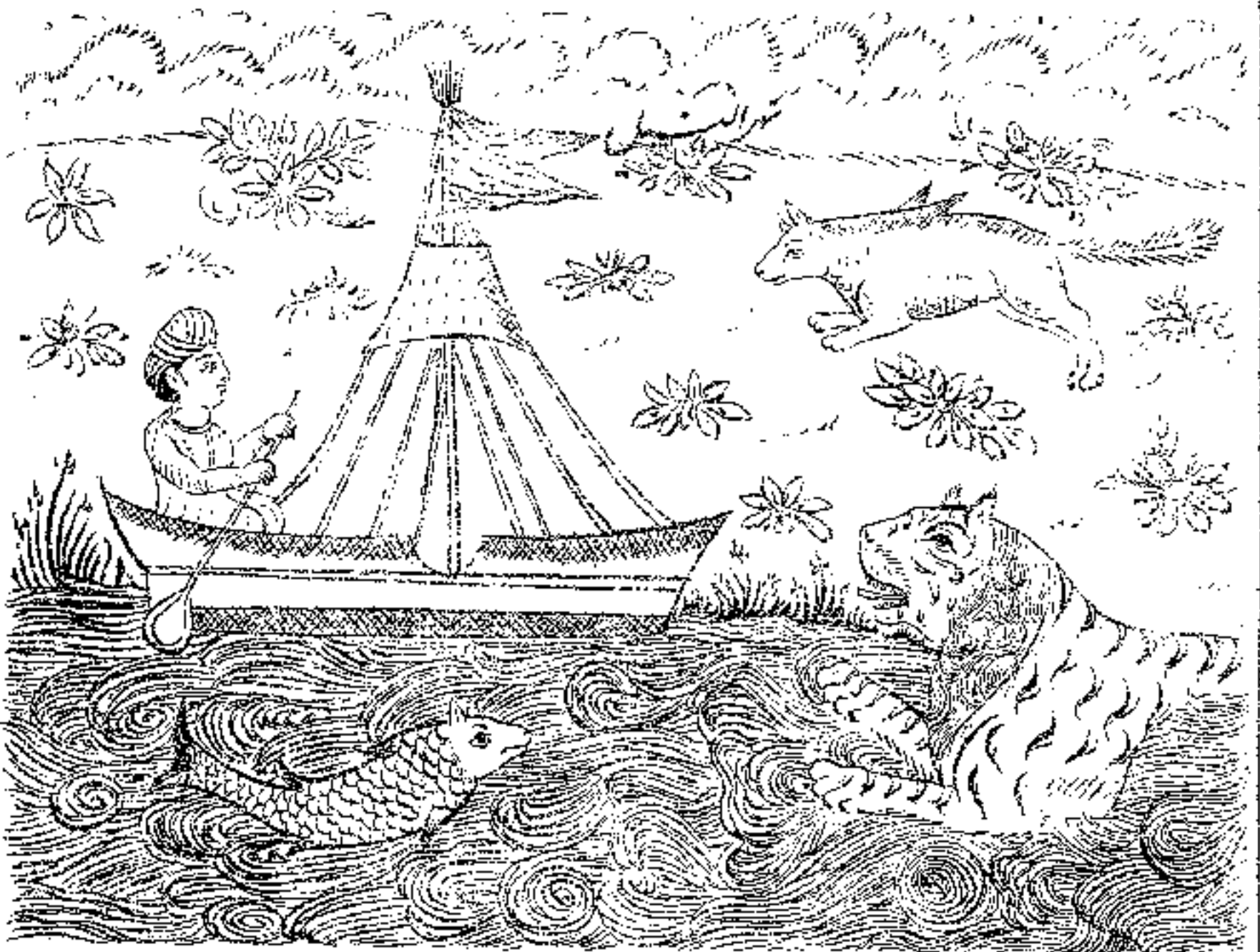
بحیره ارغیر در حدود فلسطین باشد نزدیک شهر که آنرا از عن خوانند و این شهر یکی از شهرهای پنجگانه که  
 اصحاب کوط علی نبینا وعلیه السلام در آنجا بودند و بسبب قبول دعوت او از عذاب خلاص یافتند  
 بحیره مکران سجده و سند باشد و شهرهای سند در حوالی آن واقع شده بدریای هند منتهی گردد بحیره روم  
 بسته فرنگ شهر صیغه افتاده است و در میان این دریا سه کوه بزرگ است و چون سکان بیخ را خونی رونمای  
 کشیده تر قیبت داده امتعه خود را آنجا نمند و از آن بحیره عبور نموده بشعباب جبل پناه برند و دیگر هیچکس بر آن  
 دست نهد بحیره اخلاط چنین گویند که درین بحیره دو ماه ماهی نباشد و دو ماه ظاهر شود پیوسته چنین  
 باشد و سبب آن معلوم نیست بحیره بچکان سجده و ولایت فارس و آب بی بغایت شور است نمک بسیار بود  
 بحیره وشت ارزن طول و عمق ده فرسنگ است و آب بی بغایت خوش طعم بود و گاهی آبش  
 نقصان پذیرد چنانچه نزدیک آن رسد که بالکل منقطع گردد و باز بحالت اصلی رود و در حوالی آن عمارت  
 و مزارع فراوان باشد بحیره جرون سجده و مغرب زمین است و بعد التعمق بود کعبه اللباب از حضرت  
 علی رضی الله عنه روایت کند که شخصی در زمان حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام درین بحیره فرو رفت  
 و تا اکنون هنوز شبلی از آن نرسیده هر چند عقل از قبول این سخن ابا نماید اما چون در کتب مسطور بود رقم  
 حروف نیز در لیرا آن جرات نمود بحیره کوز در خط استوادمور شکل و دو نهر در جنوبی این بحیره خارج  
 میشود بحیره سوادان در جهت مغرب و از آب باران جمع میشوند بحیره قیرم نزدیک شهر قیرم است  
 آب آن شیرین است بحیره طبر لیسه دور و در آن میریزد آب شیرین دارد بحیره بابناک  
 شهر دمشق در کنار بایستان و ازین بحیره نهری بیرون می آید و بحیره طبریه میریزد بحیره بقاع  
 در جانب غربی بعلبک بحیره قدس بحیره ایست که اسکندر بر آن پل بسته از سنگ و طول آن پل  
 هزار دوویست و هشتاد و هفت فرس و نیم است و عرض پل شش فرس و نیم است بحیره انطاکیه  
 میان انطاکیه و حلب و روز راه است بحیره مراغ در ما بین این موضع واقع شده بحیره آب  
 که در عراق عرب است که از آب فرات و در حلب جمع شده است بر همین مقدار که در صفت سجا که بار و صغای  
 مثبت افتاده خنجر نمود و کرد و در میان تعداد او انهار می که در ربع مسکون واقع اند باید دانست  
 که در جبال کهون و مغارات بسیار است و در حین نزول قطار امطار و برف در آن مغارها میسوزد  
 و جمع میشود و بنا بر ضیق منافذ بتدریج از آن موضع بیرون می آید و از انضمام و اختلاط بعضی به بعضی

جدا اول نماز پذیرد و چندی جوی کوچک بهم پیوندد و منبری عظیم حادث گردود در هر قلعه ای چند شهر بزرگست  
غیر از سواقی و جدا اول که ضبط و تعداد آن تعدی تمام دارد پس بعضی از آنها عظیم که از طرف مشرق آید و  
بمغرب ممتد شود و بعضی از جانب شمال بجنوب بالعکس ابتدای جمیع از جبال باشد و انتهای آن بحار و بحیرت  
بود و بلاد و مدائن که بر بحر آن افتاده باشد جدا اول آن منقطع شوند و آنچه زیاده آید بریا پیوندد و توبت دیگر  
بتاثیر آفتاب جزای بحار لطیف در هوا صعود گیرد و از توج آن بیاغ توکد کند و غیوم سماوات مؤلف گردد و  
حاصل گردد و پیوسته حال برینوال باشد و بعضی از آنها مشهور است که مذکور میشود شهر اندلس است  
که کشتی در آن نتواند رفت و در آنجا سنگیست که آدمی را جذب کند و در آن منغرق کند و در کنار آن صورتی  
در موضعی بلند نهاده از مس خالص بر پیشانی آن نوشته که ایها الرجل تحب انی فانک لم ترج تصیر ان است



شهر ناحیه در ولایت اندلس سجد و مغربست و در بزرگی برابر جدست و بنا بر غایت شهرت از شرح  
مستثنی است شهر استبل اهل اندلس آنرا منبری عظیم گویند و منبع آن از جبال ثوره است از مشرق بمغرب میرود  
و بر شهر استبل میگردد و در بحر محیط ریزد شهر الفیصل از عظمت انهار ربع مسکون است و جریان او از جنوب شمال  
باشد و ابتدا آن پس خط استوا باشد از جبال القم و در بحر روم ریزد و منبری در آن ترازی در معموره عالم است  
زیرا که گیاه راه در میان بلاد اسلام میرود و دو ماه در میان بلاد نوبه میرود و چهار ماه در صحاری و نه ماه در خرابها  
و بیچ منبری در تابستان چندان زیاد نمیشود که این منبر اهل اندلس است که چون درین بلاد تابستان بود در پس  
خط استوا در میان رومی نماید و کتاب اسباب العیاب آید و روه که سبب ارتفاع آب نیا است که آب بحر روم  
در منبر خزان سبب آنکه در مطایح اشعه کواکب واقع شود و همچنان کند و موج زنده و مواضع خود در تعلق کشتی

نگذارد که آب شیل در وی ریزد پس بدین سبب میل رحبت کند از ارضی محلو گردد و بعد از آن باری سبحانه تعالی  
 با جنوب افراسان و بتا آب سحر روم بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره رود شیل روان گردد و آبل مصدرا  
 مقیاس بود که بر آن مقادیر زیادت و نقصان آب معلوم کنند و این مقیاس از موضوعات حضرت یوسف علی بنینا  
 و علیه السلام است حکایت ذقیری که بار زوی زینت او را در آب انداختن و دفع او بکنته بامیر المومنین خلیف  
 رضی الله عنه شد شرقی تمام دارد مقصدی ذکر آن نشده و رنگ در آن دریا بود که دوست و پیا باشد  
 و پوست او چون پوست شیرست و حیوانی دیگر در آنجا باشد که آنرا سیالی گویند و آنرا با کشتی و دوشی عظم بود  
 و ماهی سفید خاصه این دوست و خاصیت او اینست که چون کسی بر دست گیرد در عتبه پیدا شود و هر گاه که  
 از دست بیند از آن ریخ عتبه زائل گردد و تصویر اینست



نهر طاب قریب بمصر باشد و رود بزرگ است و بروی قنطرة عجمی ساخته آن یک طاق است طول او در  
 دو بیت قدم و مجموع را از رنگ رخام بر پخته و طول هر سنگی ازین ده گز پنج گز باشد نهر قوس  
 منبع آن از جبل خلیل است از مشرق بمغرب میرود و از سیلا و فلسطین و گویند تجرید معلوم شده که چون در لشکر کنار  
 این نهر مقابل شوند آنکه در جهت مشرق بود مغرب بآید و آنکه در جانب مغرب بود غالب شود نهایت این نهر  
 بحر روم است نهر اردن منبع آن از جبل سیح است در بحیره باناس میرود نهر عفرین از بلاد روم است



تا از بعد از بگذرد و با نهر اسود مختلط شود و نهر اسود و نهر لخوا و نهر عفرین هر سه یکی میشوند در بحیره اطل کیه ریزد  
 نهر سیحان از حد در روم بیرون آید و میان عرس و مصیبه بگذرد و بدریای شام می ریزد  
 نهر سیحان هم از حد در روم آید و میان مصیبه و ارزند بگذرد و نزدیک شهر طوس بدریا آرو می شود  
 نهر و جبل بغایت عظیم است و منبذ از آن از جبال از روم باشد و شرقی بلاد جزایر بگذرد و جزایران کر  
 گویند که میان فرات و دجله باشد و جریان این نهر از جانب شمال جنوب و بجز فارس نمی ریزد و آب او نافع تر  
 و سبکتر از آبهاست و از اول تا آخر در میان عمارات و زراعات رود و نهر فرات آب بزرگت و از  
 کوههای روم میان تغور شام میگذرد و بر غربی شهر باخرازمیت گردد و بغرب بغداد یک شاخ بوسه می پوندد  
 و شاخ دیگر کوفه رود و آنچه فصل آید بجز حدن ریزد نهر ماس اول آن کوههای نصین و آن دو قسم شوند  
 یک قسم در دجله ریزد و یک قسم در نهر خاپور ریزد نهر بزرگ از کوههای روم می آید و به وصل بغداد و نصیر  
 میگذرد و بعد از آن در بحیره فارس ریزد و این نهر از جانب شمال جنوب می رود و نهر خاپور در حد و بلاد جزیره است  
 و منبع آن جبال رس العین باشد و آبی بغایت صافی و بغرات متصل شود نهر طبریه نهری بزرگت که در  
 سرد و نیم گرم است و در نهر طبریه ریزد و نهر مکریت آبی بزرگت و بسواد بغداد غنثی کرده و بزرگت  
 این آب بسیاری از صلحا حضرت ایاس پیغمبر علی بنیاد و علیه السلام را دیده اند تصویر آن است



نهر علیسی شجبه باشد از فرات که بقرب بغداد و جبل می پوندد و می رود و تا بجان منسبت گردد  
 نهر سمور سجوالی اخلاط باشد و از جبال آنجا فرات هم می جدا اول بسیار از آن نهر شیب کرده و از نهر بجز روم ریزد  
 نهر اندر هب بزمین شام است و در صفت آن گفته اند که به نهر بلع اوله با میزان و آسنه با لکلیل

یعنی از جدا اولی زراعت بسیار کنند و محصولات آن نیکو باشد و چون باختر رسد در زمین فرو رفته  
 نماند شود و آن آب و ضایع نکرده شهر آب آنرا نهر چنون نیز گویند میان موصل گذرد و در تابستان  
 آب وی سرد بجایست بود شهر آذربایجان آبی خوشگوار دارد مبدار آن جبال آذربایجان است و  
 استمای آن بجزیره طبریه باشد در بعضی مواضع جدا اولی از نهر شیب گردد و در بعضی آن نفوذ کند و چون  
 نماید سنگی لطیف در نظر آید از آب منعقد گشته که آنرا مرمر گویند بر شمال صفائح اطلس باشد شهر کر و هم در  
 آذربایجان است بدایت از جبال ورم باشد و میان افلس واران بگذرد و بجزیره زمینیه منتهی شود شهر ارسل  
 جریان او از غرب بشرق و ابتدای او از جبال زمینیه و این نهر بجایست سریع الجریان بود چنانکه سلوک کشتی  
 در وی متعذر بود و در کنار آن سنگ لاج بسیار است بعضی مخفی و بعضی مکشوف و گویند برین نهر سه صد و  
 شهر بود که حالا همه خراب شده و در توامی اروپا بگذرد و در بحر مغرب ریزد نهر حر جبال هیچ آن از کوهها  
 جرجان است نزدیک بخت سلیمان علی نبینا و علیه السلام از مشرق بجانب مغرب میرود و در بحر خزر میریزد  
 نهر اطل مبدار آن از جبال روس بلقار و صد و شمالی است و بختاوشش شعبه جدا شود و اعداد  
 چندین شهر برین شعبه است و میان این نهر و آب دریا فرق توان کرد چه اصلا آب دریا نیامیزد و نهر منعقد  
 گویند از جبال آذربایجان و از زمین خیزد و جریانش از مشرق مغرب است و به بجزیره آب گون منتهی شود  
 نهر تنم در حد و فارس است آن از جبال اصفهان است و میان خورستان گذرد و نزدیک قلعه جرس  
 بحر فارس ریزد نهر فارس از حد و خورستان آید و نزدیک عسکر بلاد اهورا بگذرد و هم نزدیک قلعه بوم  
 بحر فارس منتهی گردد شهر اهورا و آن بجایست بزرگ است و نهر بسیار در آن میریزد که حد و حصر آن بیان  
 نیست اما اصل آن از نهر است نهر شیرین از جبال دیور برون می آید و در بحر فارس میریزد نهر سق و  
 بدایت او از جبال قلم اولی باشد و بر بلاد رنج بگذرد و نهر زنده رود و نهر بزرگ است و در وانه  
 میگردد و در شعبه از وی جدا میشود یکی را جرسان گویند و دیگر را قابوس از قعر این مرجان بدست آید  
 شهر سنجر در ولایت اصفهان میگردد و بعد از بت و لطافت آب معروفست و بسا تین اصفهان از جدا اول  
 آن منتفع باشند و در بحر فارس میریزد نهر حیلن سجد و باد عیس است و آنرا مرو و الرود نیز گویند و اکثر مواضع  
 و مزارع و مرغزاران منتفع باشند نهر هرات نهر عظیم است آن از جبال خراسان خیزد و جریانش از  
 مشرق مغرب است و هرات و سوادان و قصبات آن از جدا اولی نهر منتفع گردند و سجد و در حرس منتهی گردد

نهر مصر من نهر مشهورست در حدود سیستان میگردد و جریانش از مشرق بمغرب است از جبال عذرا بتدکشد  
 و در سواد کرمان نیز گزرد و بحیرات ذره منتهی شود نهر همچون منبع آن از جبال بدخشان است و میان مغرب  
 و شمال می رود و بعد از حوض چهار آب دیگر می پزند و آن موضع را پنجاب گویند و بعد از آن بحد و بلخ و ترمذ گزرد  
 و بعد از آن منقطع شود بجانب جنوب پس میل کند بمغرب تا در بحیره خوارزم ریزد و آب آن در زمستان  
 سبخ بند و چنانچه چند گاه کاروانها را بروی آن آب و انگی می باشد نهر شاشش نهر بزرگست از بلاد ترکستان  
 می آید از مشرق بمغرب می رود ما من بکنوب تا خجند و غاراب بعد از آن در بحیره خوارزم ریزد و شاشش معنی باشد  
 ترکستان که این نهر را بدان باز خوانند نهر صریح در اقصای ترکستانست در غایت بزرگی و در آنجا فوسه از  
 مار بود که چون چشم کسی بروی افتد در بلاک شود و تصویر آن بدین صورت است



نهر حجاج بدایت آن از جبال ترکستان است و بحدود او رکنند آید و در آنجا جوی اطلاق بوسه می پزند  
 و پس بحدود اخلیکته و خجند آید و بعد از آنکه بحیره خوارزم منتهی شود نهر چچان بدایت آن از جبال  
 چین است چنین گویند که آبی شوم است و اکثر کشتیها را آفت رساند و مردم آبی دین نهر باشند چون مردم  
 از اموال خود غافل باشند در بایند و آب فرو شوند نهر سیحون نهر بزرگ بحدود هند آید لغایت بزرگت  
 شا پیل مصر باشد و در بحر منده می ریزد و قصبیات و قریه بشمار از حد اول آن منتفع میشوند و اصل آن از چند  
 نهر عظیم است که بهم می پیوندند و بسیار نهر اندوی خارج میشوند آب و نیز مانند آب نیل در تابستان بغایت یاده میشود

شهر سمنه از بتدای آن از جبال کشمیر و نهری دیگر از جبال کابل بدو پیوندد و آبش بغایت صافی و درشت  
 و در تابستان آبش بغایت سرد میشود و سجد و در ملتان بنهری چون پیوندد شهر گنگ نهری بزرگ است  
 در اقصای هندوستان و بدایت آن از جبال قبت است و غنتمای آن بحر هند است ذکر در بیان  
 بسیار آن وقت در عیون مشهوره که در ربیع مسکون واقع است سبب انبجار عیون  
 آنست که در عیون زمین منافذ بسیارست و البته در آن آب بود یا هوا هر گاه که بر هوا بروتی غلبه کند  
 هوا نیز آب گردد پس اگر زمین صلب نباشد چون آب در آن موضع نگنجی طلب خروج کند و طرفی از آن بشکافند  
 و بر روی زمین جاری گردد و اگر زمین صلب بود بخواهد محتاج شود چنانچه در قنوات و ابار عمل کنند و حرارت  
 بمیاه در فصل مستان در آید هوا بار و شود حرارت بگریزد و در باطن زمین مقام کند پس بدین واسطه آب  
 گرم باشد و در تابستان حرارت بر فراز باشد جهت آنکه چون در تابستان حرارت در آید هوا گرم شود و برودت  
 در باطن زمین مقام کند و حرارت را از اهل گرداند و عیون در زمین بسیارست اما آنچه مشهورست و غرابته  
 دارند اینست که مذکور میگردد عین اروسنگ از ضیاع قزوین است آب و در افع اسهال باشد و چون  
 از موضع اصل نقل کنند این خاصیت ندهد عین لطیف در میان اسفرائین و جرجانست آب بسیار  
 از و حاصل آید و در بعضی اوقات منقطع گردد و تا جمیع کثیر آب بخاروند با سبب ملاهی در قاضی کنند  
 و باقی جاری شود عین با و در همان در حدودا معانیست و چون مقداری زمین یا سنجاست در آنجا  
 افگندند بوفان عظیم پیدا آید و صحت این معنی از اخبار بوضوح پیوسته عین با میان چنین گویند  
 که درین چشمه بوقت بیرون آمدن آب بانگ ری ری ظاهر شود و از آب او بوی کبریت آید و اگر بر آتش  
 عرض کنند مشتعل گردد و عین با لطیفه چشمه است که آب سفید از آنجا بیرون آید و چون آنجا بیاشاند  
 مرضی نرساند اما اگر مقداری راه برند و بیاشاند در بدن سنگ گردد و موجب هلاک شود عین در آب  
 درین چشمه کیا اهمیت که اگر مریمی در آنجا غسل کند در وی پدید آید و هر چند اضطراب پیش کند محکم تر گردد  
 مگر صبر کند تا سنجاصیت همان آب از وی جدا شود عین در ارق آب و گرم است باشد که در خان از آن  
 مرتفع گردد و مشتعل گردد و شعله های او سنج و زرد و سفید بود و این آب در هر دو موضع جمع است  
 عین از راه چینه نزدیک موصل و در آنجا نیلوفر روید و بقیمت فرو شدند و تصور آن

عین الزراعیة



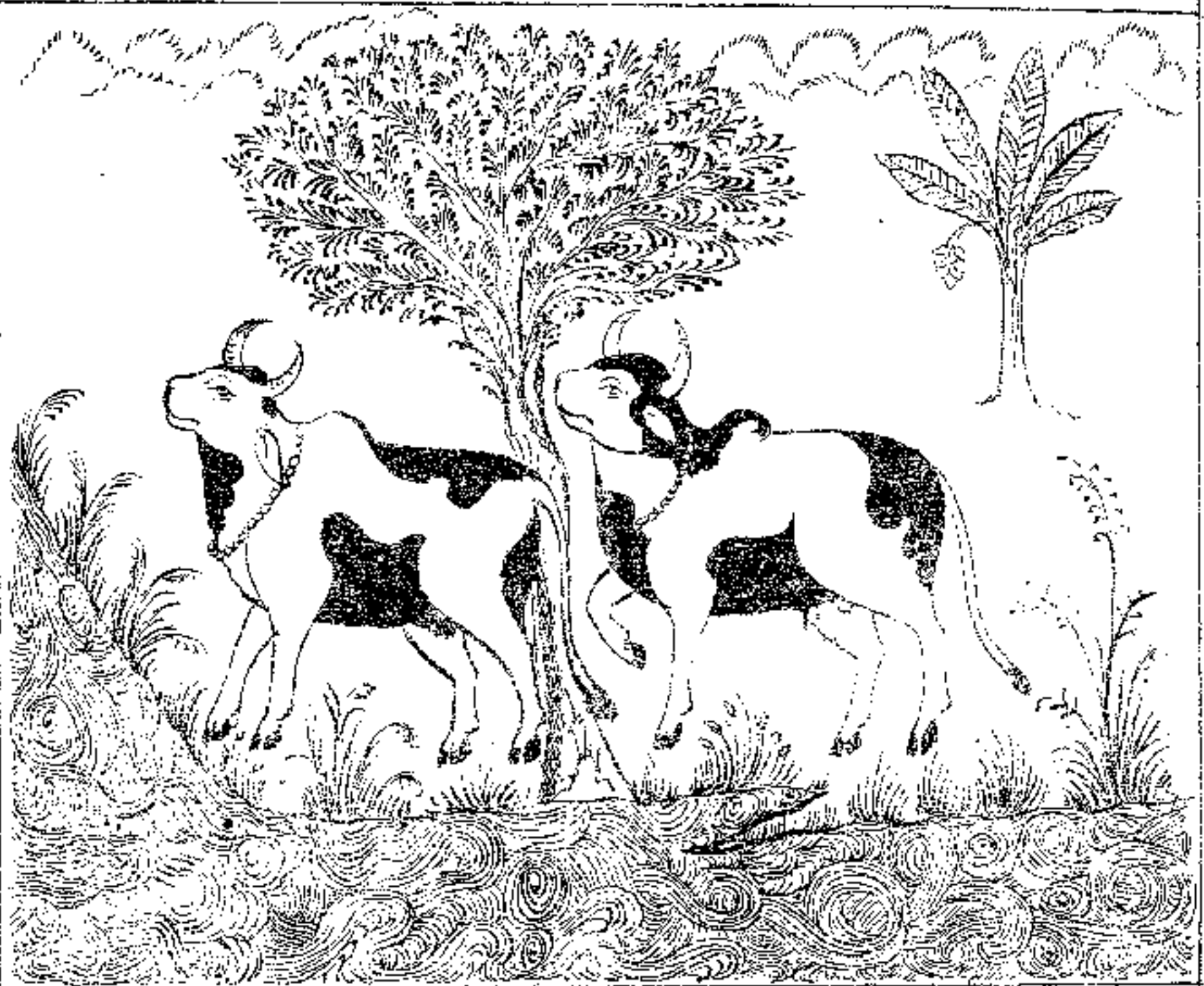
عین الجا و آب آن جهت دفع ملخ نافع است چون در ظرفی کرده در مقامی بیاویزند ملخ در حوالی آن  
 نیاید بشرطیکه چون آب چشمه برآوردند تا مویضی که مطلوب باشد بر زمین نهند و آنرا خاصیت نائل شود  
 عین سکون در راه منی اندلس در پایان کوهی است که آنرا مسکوره خوانند و این چشمه از حالات اول  
 که نگرود عین انوار در راه منی انطاکیه است اگر چوپی در آن افکنند فی الحال بسوزد عین الیه  
 در نواحی مصر مرغزار است که اگر خاک آن از آب این چشمه گل سازند از آن گل موش متکون گردد عین با سحر  
 چشمه است که آبی بغایت صافی آنجا بیرون می آید چون خطه باندنگ شود و گویند که سنگ مرمر  
 از آنجا حاصل شود عین از روندیلون در سیستان است و فی قصبه آن حاصل شود عین سیلون  
 چشمه مبارک است بر زمین بیت المقدس اکثر بساتین آن موضع از آنجا آب خورند عین و عین چشمه است  
 بولایت دیلمه و آتش در بستان بغایت سرد بود و در زمستان بحد گرم باشد عین قمر اردر و عین  
 از راه منی خراسان صاحب تپه بلخ چون درین چشمه در آید خلاصی یابد عین گلشن بقریب طوس است  
 و سه چشمه است مقارن بهم که از پایان کوه سیاه بیرون آیند و در غدیری جمع شوند که در آن آب و جریب  
 عین و سلمه از جمله صنایع سلیمان است و شراب آن موجب اسهال و اطلاق باشد عین اردو شمشیر  
 از شیر عین خاصیت دارد بغایت گوارنده است عین نوح نجد و فارس باشد و اکثر عمل آن نافع باشد  
 عین سلیمان در آن قلعه است که آنرا سلیمان علیه السلام باز خوانند در حدود کرمان در سبیل اللایم  
 چون شاهزاده در آن قلعه بودی و آب چشمه خوروی البته بسیار شاهی رسید عین کوه سان چشمه بزرگ  
 و آب لطیف دارد و بحد و جبرنت باشد عین محمل چشمه است بقریب بیابان مورق در بزرگ بران  
 ساخته اند عین سراب اکثر بساتین و باغات از آن چشمه آب خورند عین الفصحیه چشمه بزرگ زمین

و در آب وی نقره بقدریک ششالی یافته می شود عین الکبری در حدود سلفان است هر درختی را که تاکی خشک شود چون قدری آب آن چشمه درینج وی ریزد در حال بازسبز شود و این معنی از عجایب است عین نهماوند در شگاف کوه نهماوند است و چون کسی محتاج آب زراعت شود و نزدیک آن شگاف رود گوید مرا آب بیاید فی الحال وان گردد و چون آب کفایت شود هم آنجا رفته گوید کفایت است آب منقطع گردد و بسیاری از مردمان امتحان کرده اند عین الشجر این چشمه پناه جرحانست آب آن غدیر جمع میشود که دور آن یک تیر سیاب است و در میان این غدیر درختی عظیم است و بهر سال چش آب راه این درخت غائب میگردد و سبب آن معلوم نیست یکی از طووک فرمود تا آن درخت بسامیر و سلاسل حیدر استوار گرداند چون آوان غیبت او رسیده شمارها کند و سلاسل حیدر را سخته و درخت غائب شد عوانه را جهت تحقیق این امر آب فرو فرستادند بعد از دست مرا جهت کرد و گفت هزار کردین فرو فرستم و بر حقیقت حال اطلاع نیانستم تصور این بدین صورت است



عین عبد الله آبا و بیان قزوین و بدان باشد و آبکن بشا به گرم است که اگر بصد در آن انگشت سخته گردد و جوئی در پهلوئی چشمه است که آبها در آنجا جمع آید عین الکبری چشمه قریب بمکه که بود و

نصاری آنرا زیارت کردند و آب این چشمه خوردند و عقدا و ایشان چنانست که گلوانی که بجهت آدم زرع است  
کردند ازین چشمه برآمدند تصویر آن بدین صورت است



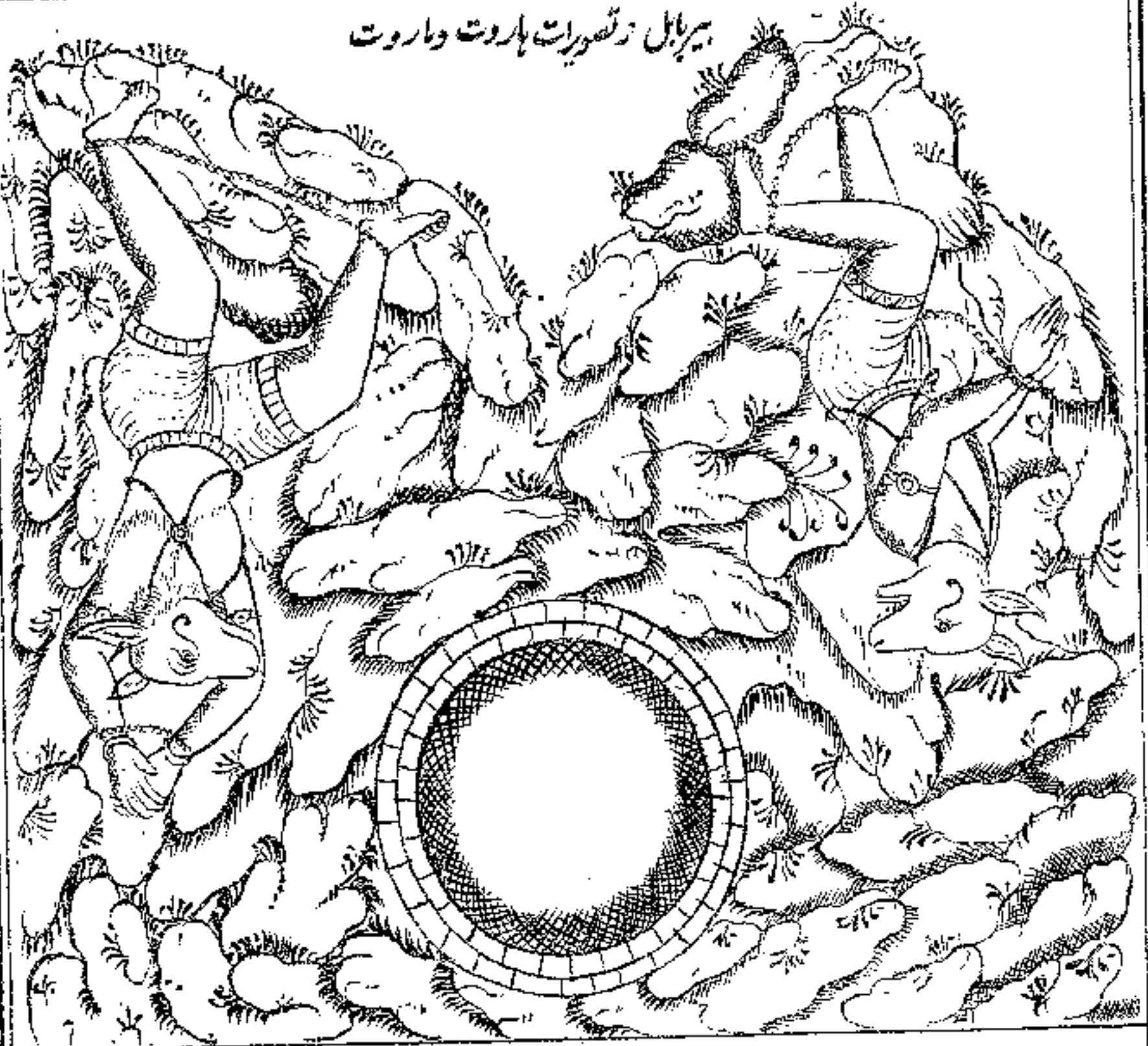
عمین که پور را چشمه ایست در آذربایجان که جابجا بدان نگنند عمین المخرپ بدریای مغرب واقع  
شده و شهری تمام دارد و صندوق معقل بر سر آن موضع است و چون سر صندوق بکشاید آب از چشمه  
که در صندوقت میاشاند و برین آب نصبات و آری باشد چون کم شود بپندوان آید جمع و طعمای سازند  
که هزار نفر را کفایت کند و از ذنوب معاصی توبه کنند باز در صندوق آب بسیار شود عمین العسلج  
میان جرجان و قزوین باشد و آبی گرم دارد و پیکان را از جراحت بیرون کند و سال را نافع آید  
عمین که چمن گویند این چشمه در قریه صحارست در ولایت وامشان اگر ز نور در آن آب انگستند  
سنگ منقش و لطیف میشود عمین السهم در دیار چین است و آب آن بغایت شیرین باشد اما چون از آنجا  
مقدار کمی نقل کنند ز هر بلبل شود عمین الذئب در کوه مسیتون باشد و بغایت صافی بود چون  
هزار درم نقره در وی انگستند روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود سبب آن معلوم نیست  
عمین الشمس چشمه ایست که در وقت طلوع آفتاب بجانب مغرب وان باشد و چون آفتاب میل فرود کند

بجانب مشرق جاری گردید عین المشک آبی در یارچین است هر چه بدان آب غسل دهند بغایت  
 پاک شود و از جا مهمانی که بدان آب بشویند بوی مشک بشام رسد در میان عمیون همین معتد در  
 قناعت منوره اند بعد ازین در لغت را و آبار شروع کرده میشود توفیق اللہ تعالی ذکر در میان آبار  
 که در ربیع مسکون و قنعت آبار در زمین از حیرت قدر او بیرونست اما آنچه مشهورند و عربی دارند  
 مذکور میگردد پیر قضا فی چاهمیت در مدینه طیبه که حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 آب بدان مبارک در اینجا افکنده است و بیار از ازان شفا می کفی حاصل میشود پیر زمره چاهمیت  
 بکعبه بارک و مشهور تجار گوید که هر کس آب بصدق نیت تجرع کند از هر گونه علتی که داشته باشد خلاص  
 پیر بدر چاهمیت میان مکه و مدینه یکی از صحابه گوید که در وقتی از اوقات بدانجا رسیدم یکی را دیدم از ان  
 چاه با تازیانه آتش بیرون آمد و مرا بدان تازیانه ضربتی عظیم زده بچاه معاودت نمود پیر توفیق  
 باراضی مغربست و بخاری از اینجا مرتفع میشوند چنانچه اگر سنگ عظیم در ان چاه افکنند بیرون اندازند  
 و بقعر چاه نرسد پیر ارق چاهمیت بزمین طرابلس هر که ازان آب بخورد احمق شود پیر توفیق  
 نزدیک قریه سحرست از اعمال مصریست علیه السلام را برادران در ان انداختند آب آن امری را  
 نافع باشد پیر مشاش آبی بغایت خوش دارد چون خشت خام در ان چاه افکنند آوازهای نازل  
 ازان چاه براید و بعد از سه ساعت ساکن شود پیر صوا محقق هر که از آب این چاه بخورد اطلاق بدش  
 پیدا آید چون آبش را اندک سافتی بر ندفون شود و اگر در بر بند سنگ گردد و اگر خر قه حصیل در ان افکنند  
 صاعقه عظیم پیدا آید و بادهای تند زیدن گیرند چیشیت که دیوارها بشکنند و عمارت ویران سازند  
 پیر ما میان گویند که چون نخچیر تشنه شود و قصد پیر ما میان کند آب از قعر چاه بالا آید و چون آب خورد  
 مشغول شود آب را غرق کند و بعد از ساعتی استخوانهای نخچیر بکنار چاه افتد و جهت آن معلوم نیست  
 پیر المسیح در نواحی مصرست و درخت بلسان در حوالی این چاه است آن درخت را آب ازین چاه میزند  
 و گویند عیسی علی نبینا وعلیه السلام با آب این چاه و غله ساخته و غسل نیز کرده و گفته اند تا درخت بلسان با  
 آب ازین چاه نهد از وی روحی حاصل نشود پیر سحر بحد و بیابان رودست بر سر آن چاه  
 کعبه است و جایگاه هولناک است گویند در قعر این چاه فیروزه توان یافت پیر خود در میان خوش  
 نزدیک شهرمیت و بر سر آن چاه و یکی از مسنهاوه اند و درین دیگ سوراخی کرده اند بدان معنی دارند



از آنجا بیرون آید که چند جوی بزرگ جاری شود و حال آنکه سوراخ آن بنامیت تنگ است و الا شهر خود را از کثرت آب بران گشتی پیر بابل چاهمیت که ماروت و ماروت بعنوتت عاجل آنجا گرفتارند تصویر آن پیر

پیر بابل از تصویرات ماروت و ماروت



بیر صغمان چاهی عمیق است و قعر آن پدید نیست در وقت حکومت اسحق سمجوری کودکی در آن چاه افتاده و مادر وی جنج بسیار میکرد و مردی را که مستوجب قتل بود از زندان بیرون آورد و در کف او ریمان بسته در آن چاه فرستادند تا کودک را زنده آن مرد بیرون آورد چنین گویند که سه شب از روز رسنا بر یکدیگر وصل کرده بچاه فرو گذاشتند و آن شخص قدری سنگریزه با خود داشت که در قعر چاه می افکند و بعد از آن قضا می آمدت همچنان سنگ می انداخت

آواز می شنید آخر او را بالا کردند و کیفیت آن پرسیدند

گفت غیر از ظلمت چاه هیچ معلوم نشد

تصویر آن بدین صورت



پیر عبد الرحمن در ناحیه فارس است بعید است در اکثر اوقات خشک باشد و در هر سال یک نوبت معین  
 آب عظیم در وی پیدا می شود چنانچه از محل خود با لایس کند و بر روی زمین روان شود و دیگر آسیا چیت روز  
 بدان گردان باشد و تمامی مزروعات ازان آب مملو سازند و منفعت بسیار حاصل شود و بعد ازان  
 در زمین غرور و بحال دل آید پیر سا یک هم سجد و فارس باشد و پیوسته از اینجا بخاری گرم هر چه  
 می آید و حرارت عظیم موثر می باشد مثلاً به اگر مرغی بر بالای آن پرواز کند بسوزد و در چاه افتد و خلقتی کثیر  
 بر صدق این سخن گواهی دادند پیر اصوات سجد و ثبت واقع است هر که نزدیک آن چاه رود  
 آوازهای غریب شنود و سخنهای عجیب استماع کنند از فارسی و تازی و ترکی و هندی چون باران آید  
 آوازهای منقطع گردد و چون باران تسکین یابد باز همین دستور اصوات ظاهر شود پیر سنگلاری  
 بر سر آن کوه است هر کس که خواهد که در قعر این چاه نگاه کند سنگی مانند تیر بر روی آن کس آید و خوب  
 آن کسی نداند که چیست جمعی گویند که در آن مرقدی است از بنات آدم است علیه السلام پیر اصناف  
 در رویای هندوستان است چون آب آنرا بگیرند و در ظرفی کنند از اول محل تا میزان بگذرانند ترایق

منعقد شود بغایت نافع و اگر تا آخر جوش بگذرانند زهری قاتل گردد و حکمت آن معلوم نیست پس قیصورا  
 این چاه نیز در بلاد هندوستانست و درین نوعی ماهی باقیست که اگر از آب بیرون آرند سنگ گردد  
 و اگر در میان آن حجره جزا بر که در ریح مسکون و قنصت در میان بجا و بطایع جزائر  
 و اراضی بسیارست که باری سبحانه تعالی آنها را محل معیشت اصناف عباد ساخته و بعضی را جهت  
 اخذ فوائد و منافع پروراشته و ازین جزائر بنامی بتصرف بنی آدم واقع شده و چند جزیره مساکن طغیان  
 جنست و در بعضی از آن جزائر حیوانی چند اند بصورت خوب و غیر آن نیز مساکن اند و بعضی  
 از آنها منفرد و وحوش و طیور باشد و بعضی از آنها معادن جواهر و طلا و نقره باشد و بر احوال چند  
 از آنها هیچکس را اطلاع نیست اما آنچه مشهورست اینست که مرقه کلک بیان سمنه گردد  
 جزیره محکوب درین جزیره درختیست که مرقه آن مشابیه شکل انسانست و بعد از آن  
 صورتی مانند کدو از آن درخت ظاهر میشود و دو پستان داشته باشد آن مرقه که بصورت انسانست  
 از آن دو پستان شیری بکدامت یکسال بخت در یک گز میشود و بعد از آن خشک سمنه شود  
 بار دیگر بدستور اول آن مرقه از درخت مذکور ظاهر میگردد و تصویر آن اینست

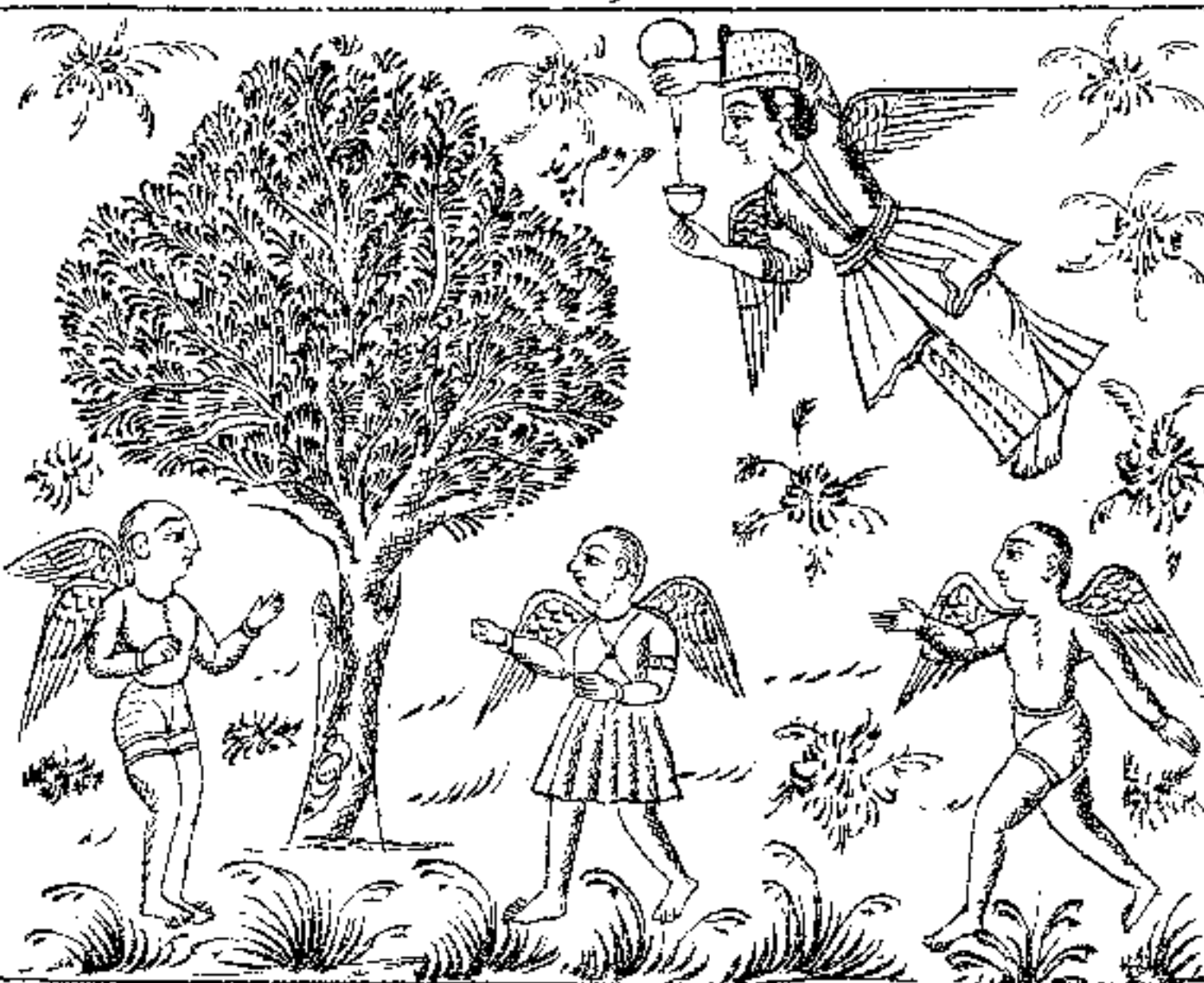
شمار انسانی

درخت

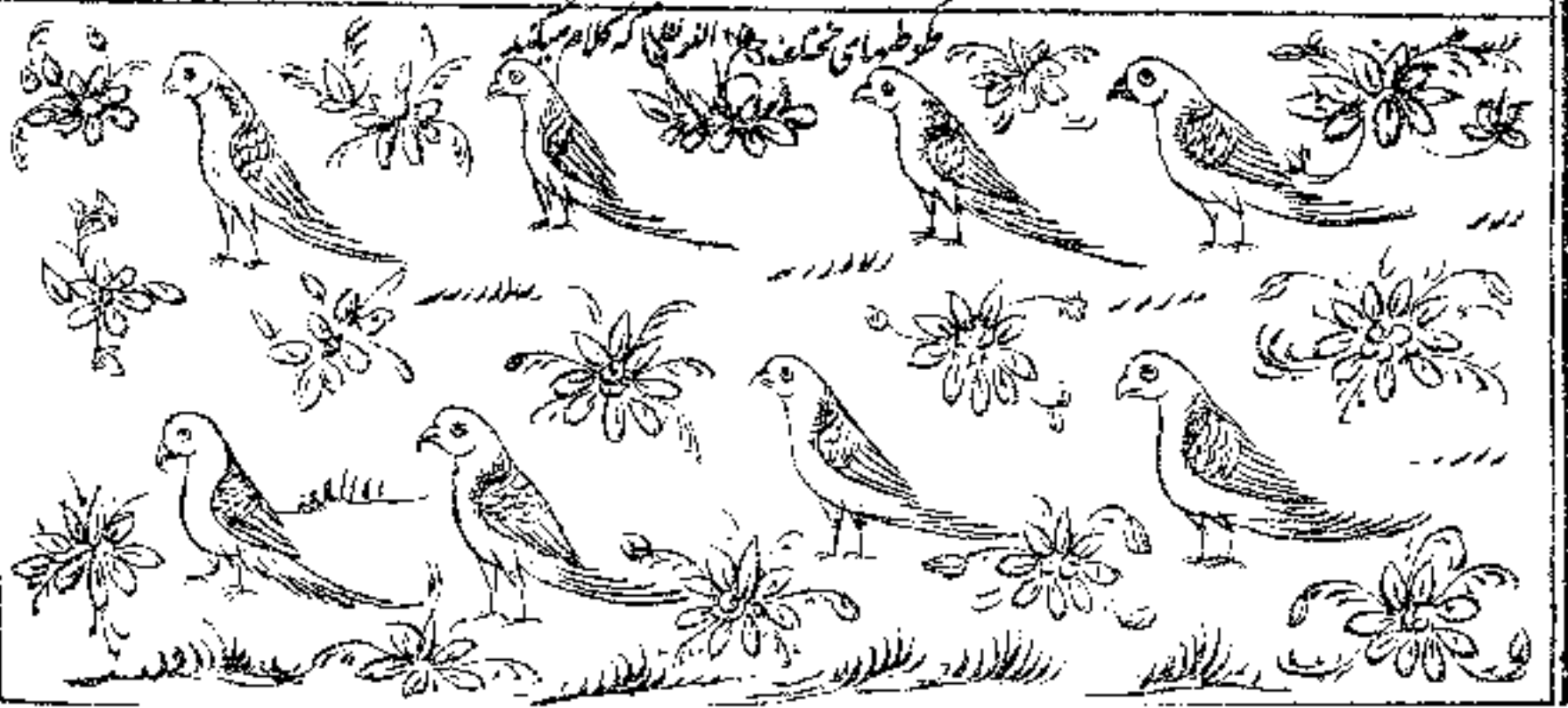


جزیره یاقوت جزیره معظم است که در بحر مظلم افتاده است و در وی نوعی یاقوت سرخ وزرد و کبود است  
 جزیره الفضة بقرب خط استواست و در بعضی مشرق در راه گذر آب قطعهای نقره افتاده باشد مقدار  
 یک مثقال مطلقا با سنگ آمیخته نیست جزیره الزراع در دریای چین است و طول آن هزار فرسنگ است  
 و پادشاه این جزیره را مہراج گویند و از خراج آن پسرال هزار من طلا و اصل خزانه میشود و صنعتی از رویا باشد  
 که فیل و کابوس را تواند ابتلاع کرد و درخت کافور هم در آنجا باشد و عجایب غرائب این جزیره از خیر تعداد بیرون  
 در عجایب المخلوقات مسطور است که خراج این پادشاه هر روز و دست من زر است این ششصد و بیست و یک گوید  
 تا از آن ز چشمها سازند و در آب اندازند و خزانه او قعر دریا باشد و درین جزیره قومی هستند صورت ایشان

صورت آدمی  
 اما اجساد  
 ایشان  
 اخلاق بسیار  
 و ایشان  
 آنچه است که  
 بیان پرواز  
 صورت آن است



و درین جزیره نوعیست از طوطی بنر و سفید و سرخ و زرد هر چه بشنوند باز جواب دهند و قصه پیران است

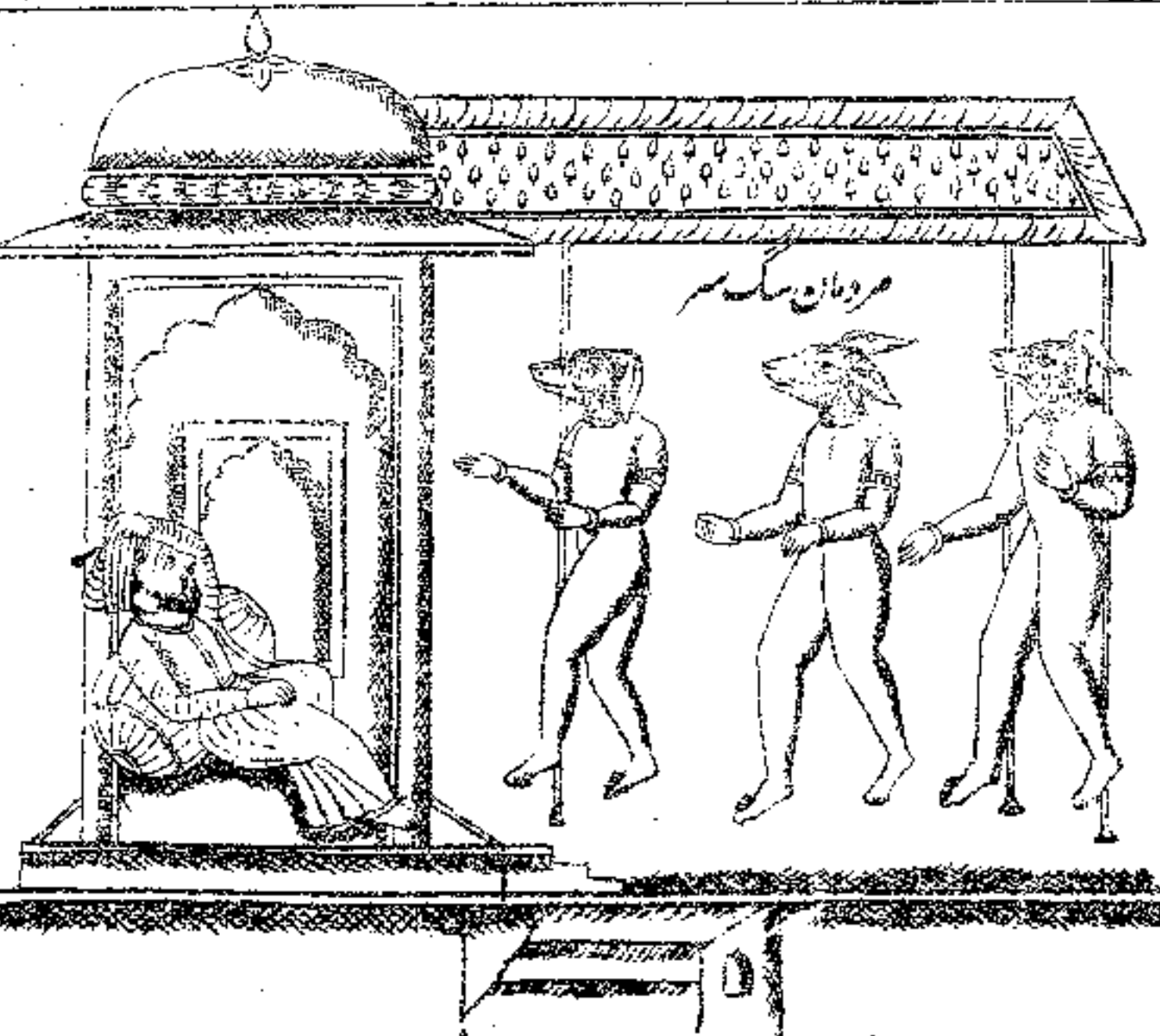


جزیره لطیفی در اقصای چین باشد و درش دو در فرسنگ باشد و در وی کوهها بلند بود و آبها  
 روان و هوای خوش دارد و مردم جهت یا قوت زرد و سفید و کبود در آن جزیره روند و بدست آرند  
 جزیره فوق متصلت بجزیره نیچ و از آنجا طلا بسیار حاصل شود و پنجاه اطواق و سلاسل کلاب بوزینه  
 از طلا سازند و با شاه این جزیره زنی جمیده باشد و ملازمان و ارکان دولت او بموضع نشاندند و بر حال اختلاف  
 ندانند و بنوس بجای همین سوزاند جزیره بر طایفه در اقصای مغرب است و بنیابت بزرگ و عمارت



غربی بدین جزیره مستقیم شود  
 جزیره و سلا درین جزیره  
 قومی باشند از تاج قوم عاد  
 چنانچه طول قدم ایشان یک گز باشد  
 و مردم خوردن تصویر اینست

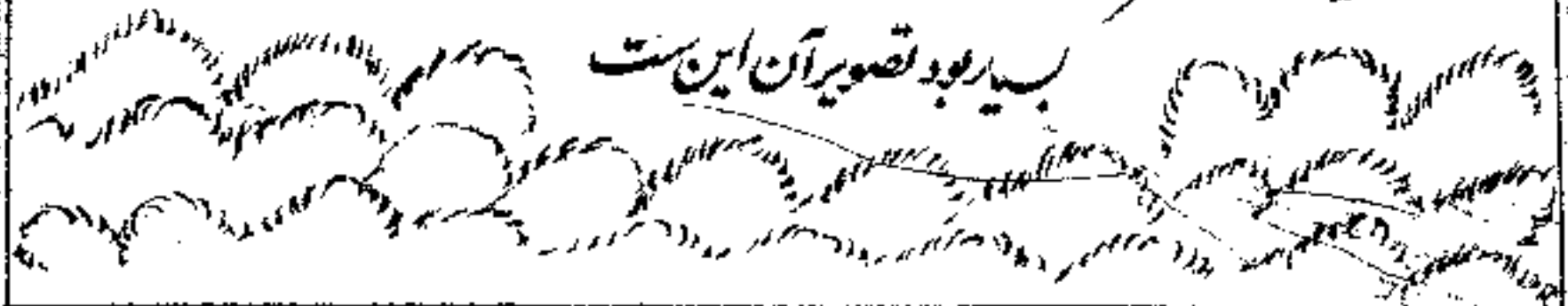
جزیره سلا در دریای هند است و صندل و کافور و سمنبل از جزیره آرند جزیره انحصار نزد دریا بند  
 و در آنجا قصر است که هر کس آن رود بیوش گردد گویند که کی از ملوک آنجا رسید غم فشر کرد چون در آنجا رفت  
 با خدم و حشم اعضای ایشان بدر شد حرکت نتوانستند کرد و خواستند که بیرون آیند نتوانستند آنکه خواب برایشان



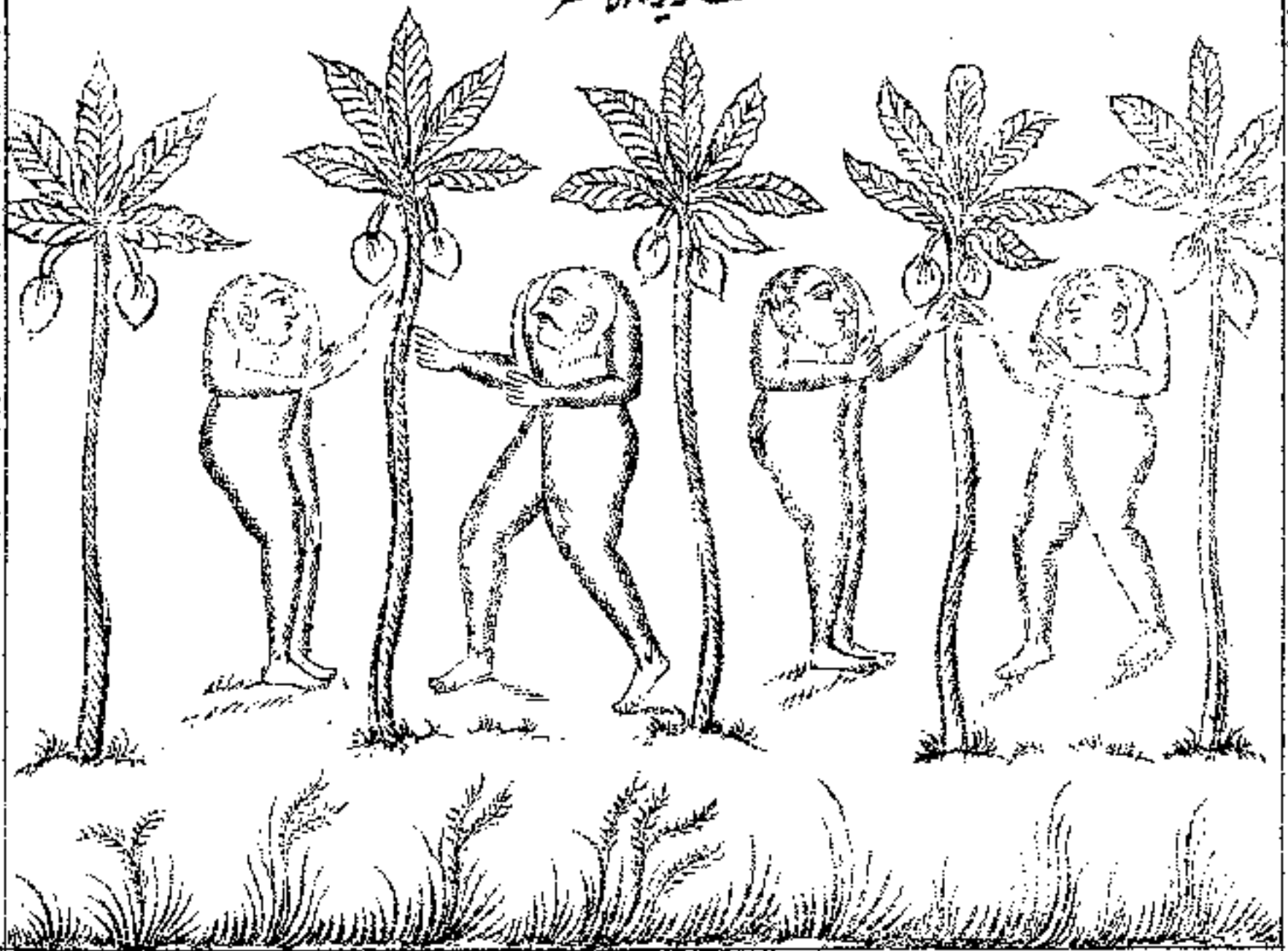
افتاد بعضی  
 از ایشان تحمل  
 کردند باز آمدند  
 و باقی بپاک شدند  
 خبر دادند که در آنجا  
 آن قصر مردگان و سگان  
 آنجا قومی با کوه  
 ایشان شب بیدارند  
 و روی ایشان مانند  
 سگ است  
 روی تصویر اینست

جزیره البرق درین جزیره سه موضع بود که تمامی سنبها و سال در یکی برق جعد و در یکی باران بار و در یکی  
 با و در جزیره الاشقر ساکنان این جزیره را روی بر سینده باشد و شقر اللون اند و نار جیل و عود و در آنجا

بسیار بود تصویر آن این است



خلقت جزیره الاشقر



جزیره سالوس اهل این جزیره اکثر برهنه باشند از اهل هند مال ایشان آهن و نار جیل بود  
 جزیره جاشک ساکنان این جزیره در حرب کشتی و راه زدن در میان دریا مهارت تمام دارند  
 و بتوانند که متلی در آب صحبت کنند و ضعف بدن ایشان راه نیا بد جزیره محرقه از جزایر دریای فارس است  
 و مفاص لولودر آنجا باشد جزیره الحرب از جزایر قدیم است و ساکن آنجا قومی اند از شیاطین الانس که  
 مقصرن اموال مردم شوند جزیره مبارک از جزایر قدیم است و مردم کمتر بدانجا رسند جزیره الماس  
 از جمله جزایر قدیم است ساکنان بقامت از یک گزیش نباشد و بیک چشم اعمی و نیم تن مفلوج اند چنین گویند  
 که صفتی از طبیور درین جزیره باشند که هر سالی بدین جماعت محاربه نمایند و بنقار چشمهای ایشانرا کور سازند  
 جزیره سکب از جزایر رنگ یکی این جزیره است و هر که بدین جزیره رسد خلاصی ممکن نیست

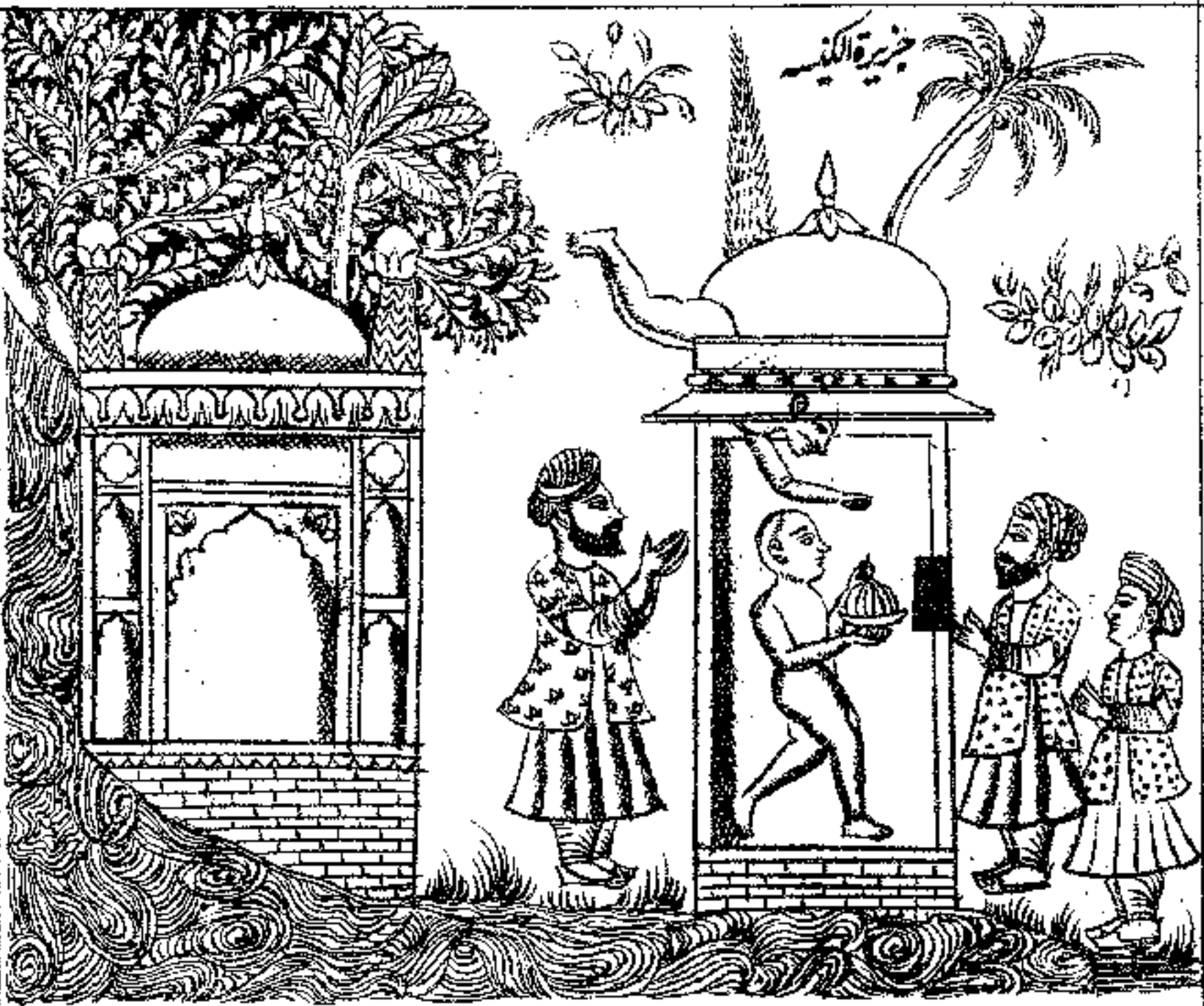
تصویر مناره جزیره النار



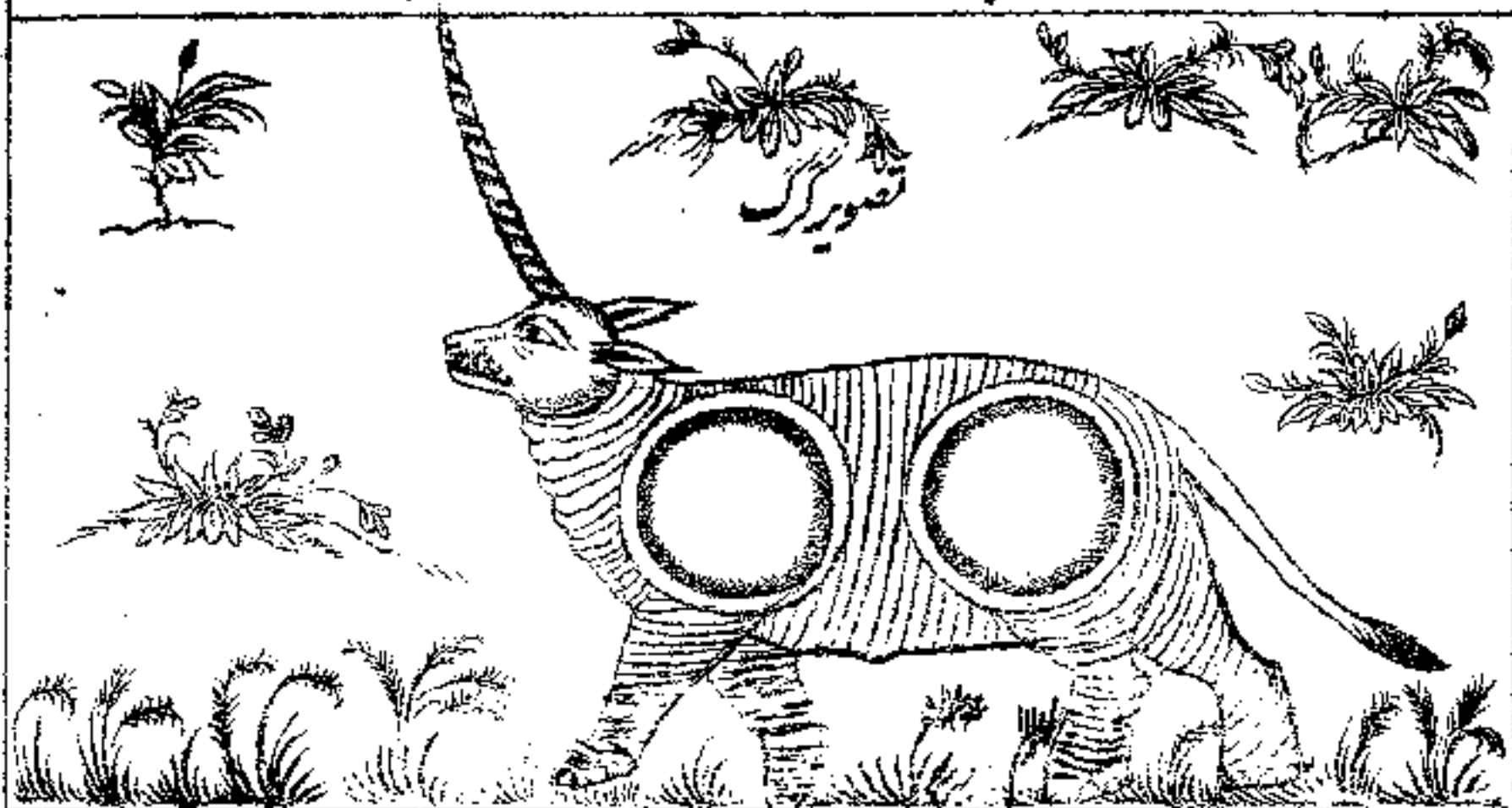
جزیره النار از جزیره بحر مغرب است و در اینجا  
 مناره است با ارتفاع صد گز و بر بالای مناره صورتی ساخته  
 بطلم که دست خود بجان بخت گرفت در آن کرده گویند  
 بچیند اشارت میکند تصویر آن این است  
 جزیره طیور از جمله جزایر بحر روم است و در اصفان طیور  
 صدوسی صفت در اینجا یافته اند جزیره الکلیسه در بحر مغرب  
 باشد و در آن کتیبه صورتی بود از سنگ و در مقابل آن سبزه  
 و بر شرقی کتیبه صورتی بطلم کرده اند هر کس از آن زمان تفرج  
 زیارت آن کتیبه آید آن صورت  
 سر بکشد در آرد و آواز دهد که فلانی

بمان آمده است پس کتیبه بکشاید و طعامی بقدر احتیاج او از آنجا بیرون آید و باز در مسدود شو پوسته حال بر می آید  
 تصویر اینست

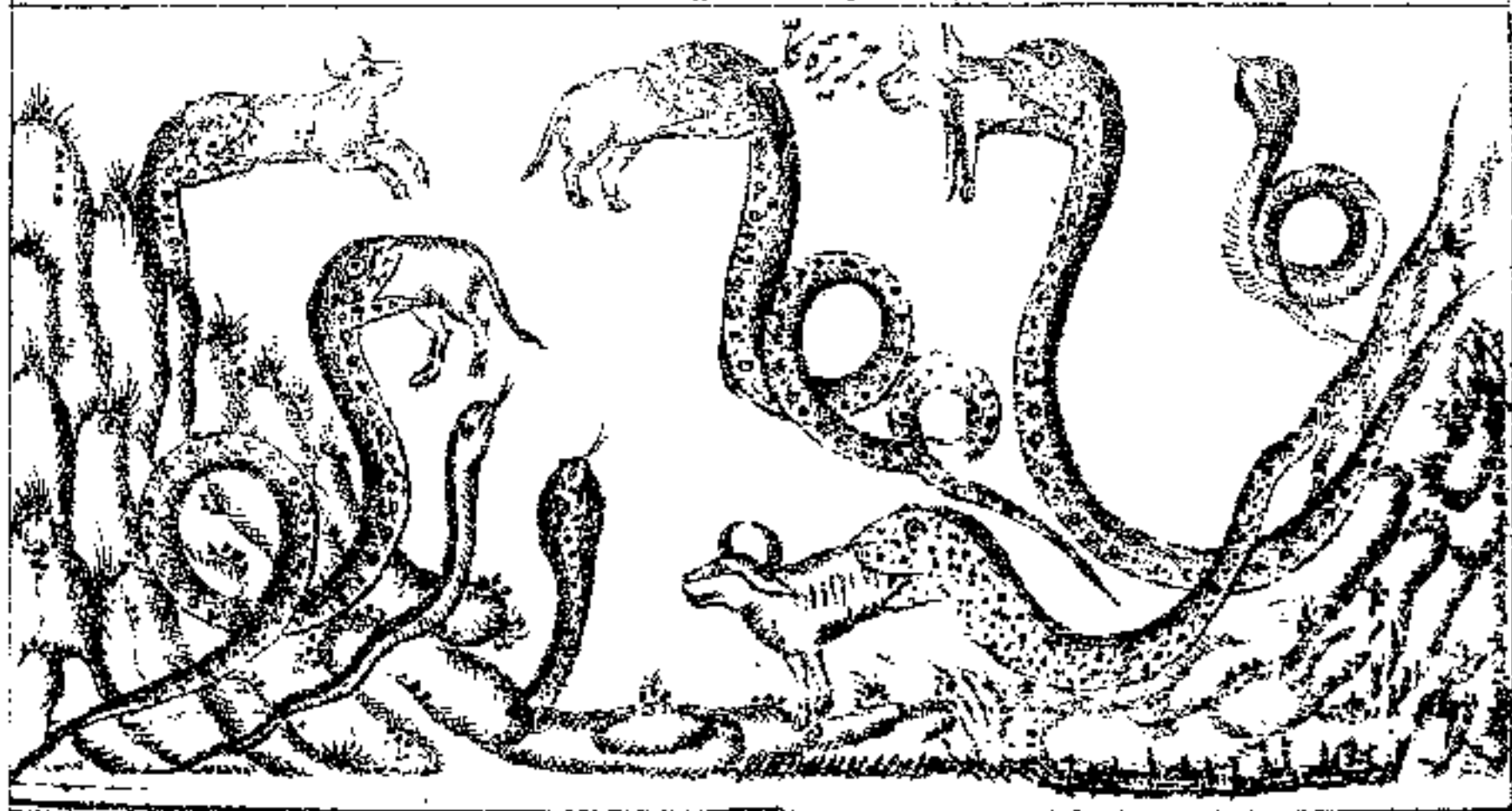
جزیره الکلیسه



جزیره الحی افظ از جزایر بحر روم است و درین جزیره کوفتهندان بنایت بزرگ باشد بی صاحب و چون سفاین تجار بدینجا رسند بی مانعی هر چند گویند خواهند تصرف کنند جزیره القاهره و در بحر چین باشد و در آن جانوریست که آنرا گرگ خوانند و او را بر پیشانی شاخ است قریب یک گز و چون این شاخ پیرند موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید بعد از آن باطل گردد و تصویر آن بدین صورت است

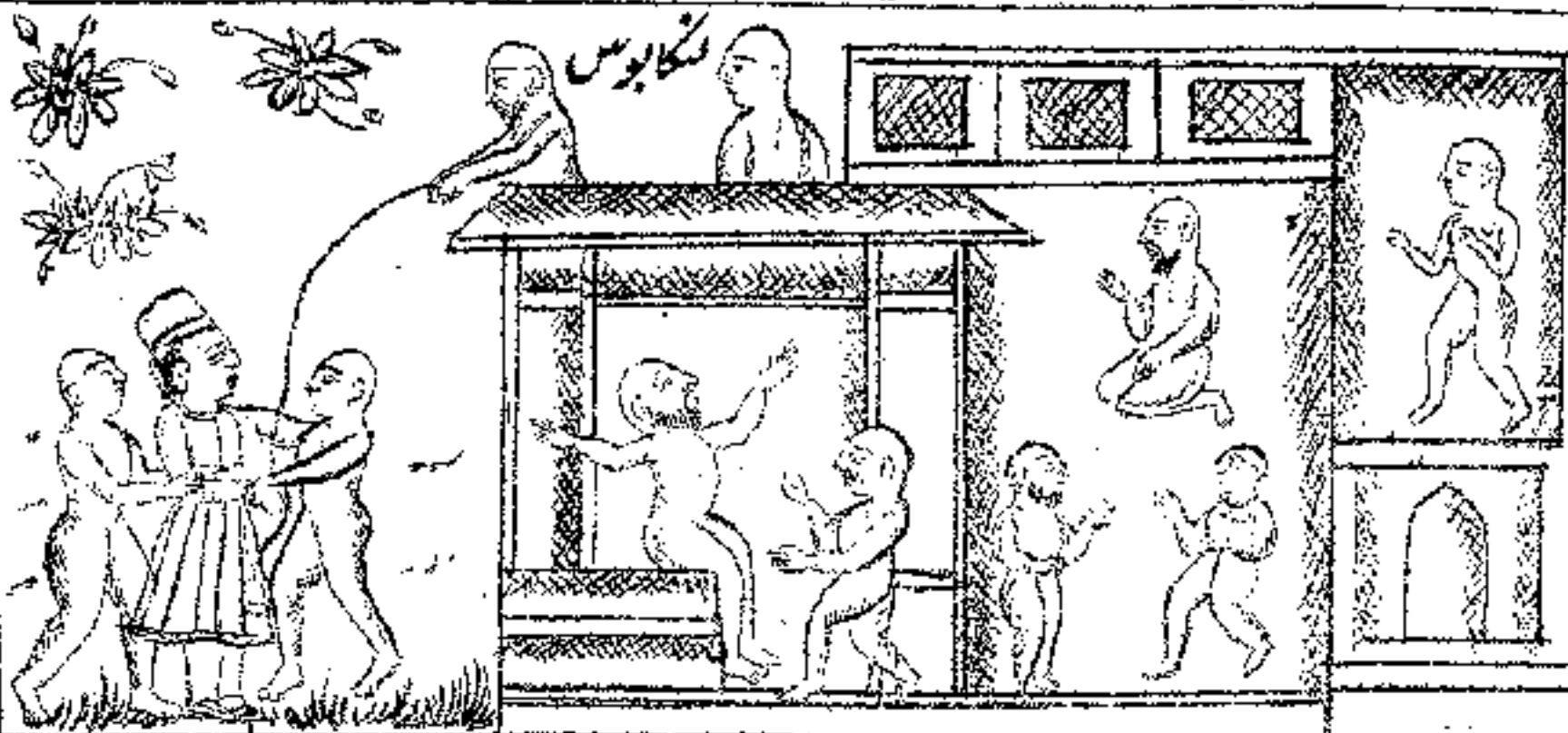


جزیره بیطایل جزیره بزرگست و در وی عمارت نباشد و شبک و از برای او تار و فرامیر از آنجا شنوند همانا بنیان در آن محل ساکن اند جزیره معراج بیان این جزیره غدیری عظیم باشد و هر چه از طلا و جواهر بدست باد شاه این موضع افتد در آن غدیر اندازد و گوید این خزینه منست و در میان این جزیره کوهی باشد که بر قلعه وی آتش فروزان بود همیشه جزیره کله درین جزیره معدن قلعی بسیار بود و ماران باشد که هر یک گاو میش را ابتلاع کند تصویر آن اینست





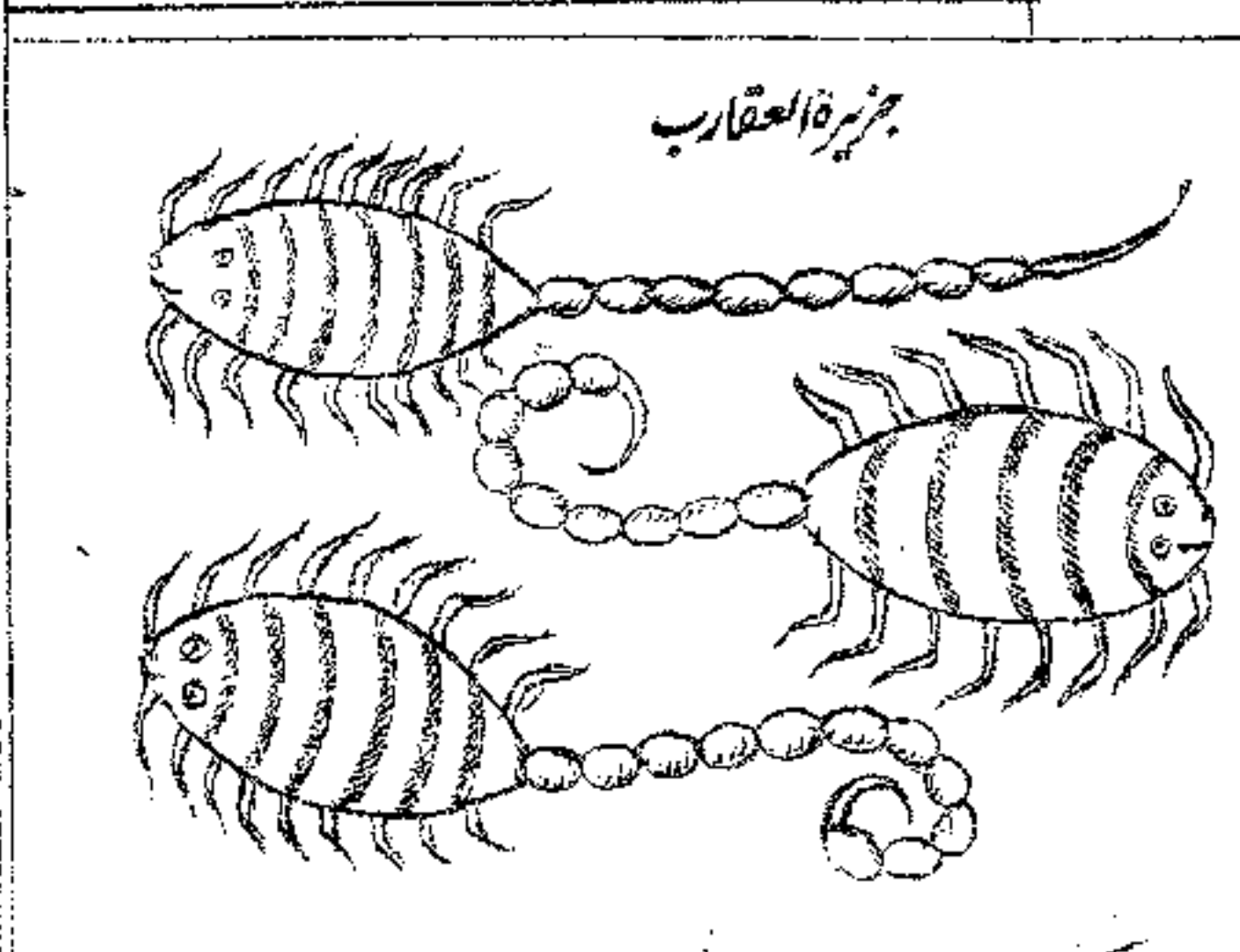
جزیره لنگابوس عمارت دارا ناما آنجا که ساکن اند برینند باشند و گاهی جابه نویسند و اگر سافرس  
بدست ایشان افتد صدیکسند تصویر آن اینست



جزیره الریاح درین جزیره کافور باشد و آدمی کمتر پیدا بخواند رفت و صدونه فراوان در آنجا باشند  
جزیره قمار در نهایت هندوستان است در وی از وقت عود باشد و عود قماری ازین جزیره آرند  
جزیره الکرومی از بحر خضر باشد و در آنجا نوعی از درخت بتم باشد که بیخ آن تریاق زهر افنی و یا زهر ساز



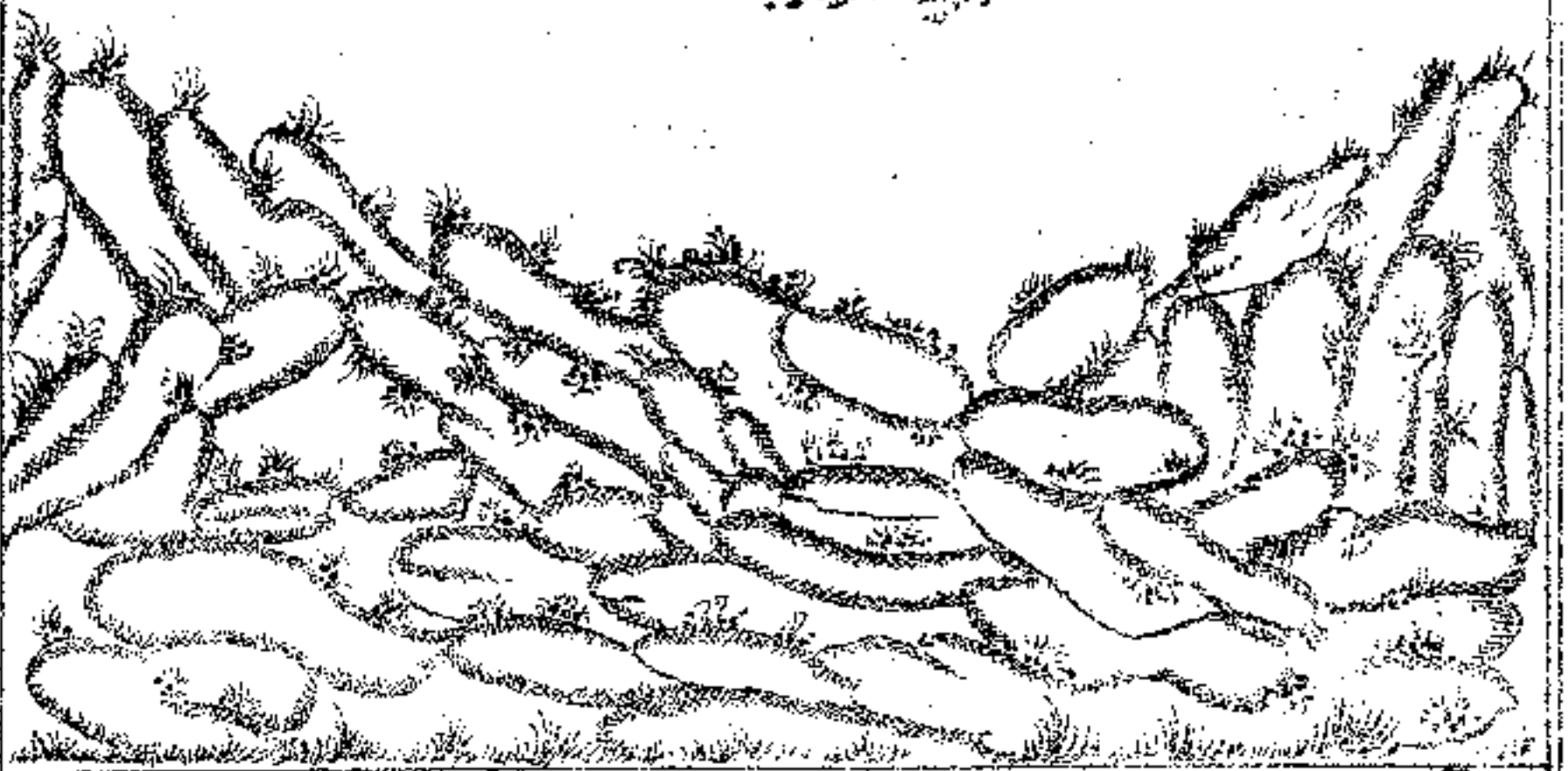
سموم با و درین جزیره گاومیش باشد که  
دنبال ندارد و جنبی دی باشد که قاتل  
ایشان چهارگز باشد و مجوس برینند  
گروه سخن ایشان فهم نتوان کرد تصویر آن اینست



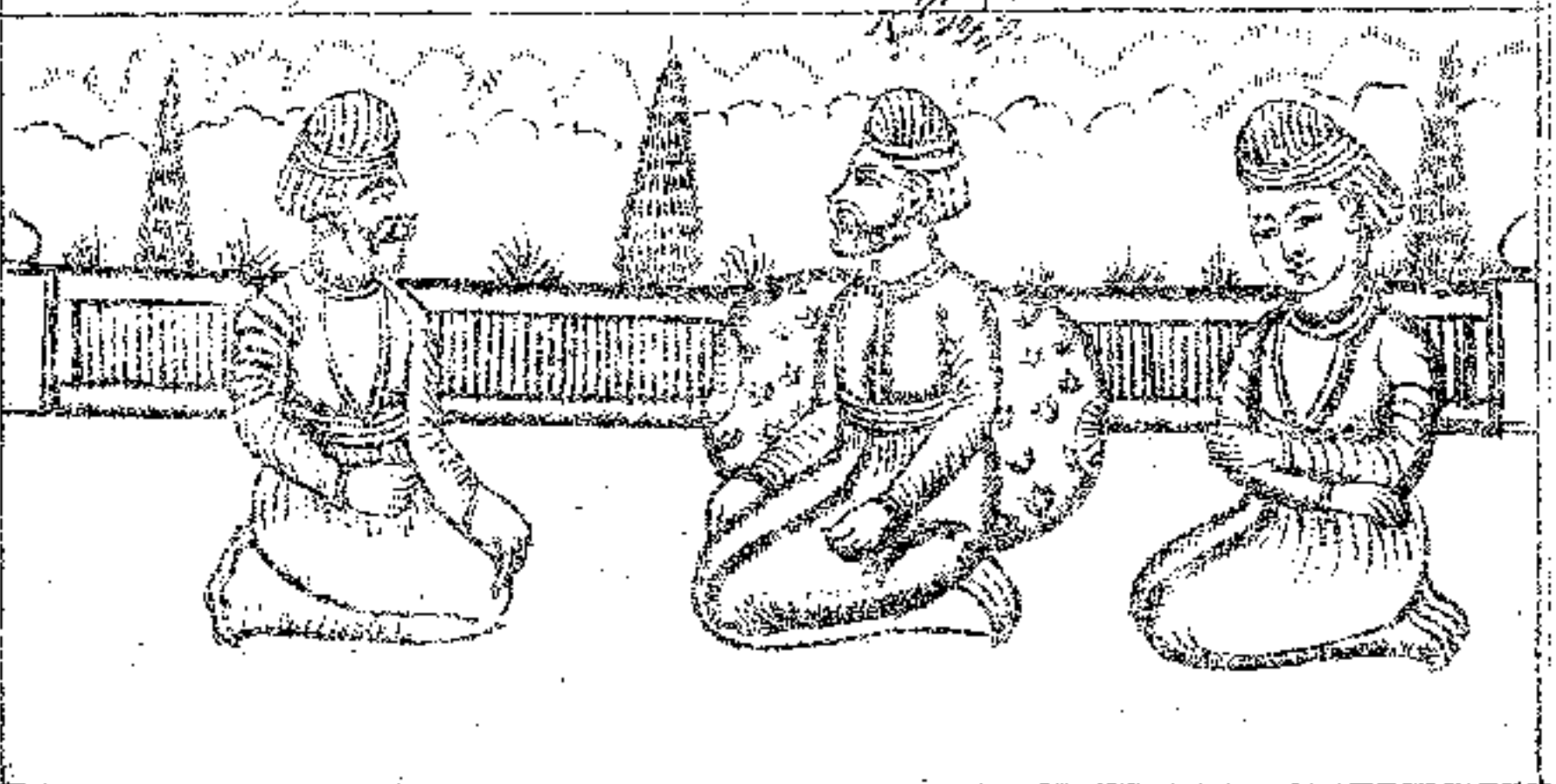
جزیره العقارب  
از بحر خضر است آنجا که  
عظیم با و صا جهان نام  
گوید که از مقتدی شنیده  
که بزرگی چشم آن کژدمان  
چند چشم شتر باشد  
تصویرات آنرا  
بدین صورت است

چیزیه سمراندیب جزیره معظمه است و مساحت آن هفتاد فرسنگ است و در وی کوهیست که بهبوط آدم  
علی نبینا و علیه السلام بر آن واقع شده است و درین کوه الماس یا قوت سرخ و زرد و کبود توان یافت تصویر آن

جزیره سمراندیب



جزیره قیس آن جماعتی باشند که آدمی پیدا کنند و معاش ایشان بدان گذرد جزیره صلی  
در وی درخت فلفل بسیار بود چنین حکایت کنند که بر هر خوشه فلفل برگ بزرگ باشد و چون باران باریدن  
گیرد این برگ نوشته را به پشاند تا بر وی نبارد چون باز آید برگ از وی نوشته بر خیزد پیوسته چنین باشد  
جزیره قازنگسب در دریای زنگ است و در وی عجایب بسیار بود و از آن جمله آنکه در آنجا طایفه زنگیان  
باشند و این عرب ترک شورشیم و بر وی دست و زنب و جواهر بسیار ایشان نیز سفید بود تصویر آنها است



جزیره کوه صلی در دریای فارس است و گاه گاه می بینند دریا مدکندهای علمی بمانند مردم آن نواحی  
چون آن نواحی را بگردند و در آنجا نمانند کنند تمامی سال مردم آن دیدار آن کفایت کند و سعادت آنجا

جنت سونگن و احوال انسان اجبت خود را این دو غنما را در طرفی چوین کنند و الا در هر طرف و هر جا که بود  
 ترشح کند و مجموع صنایع شود جزیره قهر و هوس بزیر معرفت و کشتی از عرصه شام بدو روز بقبرین رود و از  
 قبرین بسه روز به دم رود و کمان و صوف بقبرین از بنمایان براند جزیره احمیات در بحر خرزست و  
 عرصه آن پر بار باشد اما ماران ضرر مردم نمیرسانند جزیره ابحن این جزیره نیز در بحر خرزست و از آنجا است  
 مسیب استماع میشود و بچکس که می بینند بد اجبت آنرا بجن منسوب دارند و گویند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام

بعضی جن را درین جزیره قید فرموده است تصویر اینست



جزیره سوریا و دریای فارس است و مکان آنجا تومی باشند بر ملت خلیل الله علی نبینا و علیه السلام  
 جزیره ابیض از جزایر بحر روم است و در وی معاون نقره بسیار باشد از نخبه آنرا بر میان سبخت کرده اند و



صنایع بسیار ازین  
 جزیره حاصل کرد  
 جزیره النور  
 از جمله جزایر روم است  
 از نخبه آنرا بر میان  
 حیوانات تصویر کرده است  
 این جزیره در بحر  
 فارس است و از آنجا  
 کوشن می کشند

جزیره اسقیه از جزایر دریای شام است و دوری آن از فرنگ است جزیره صورت  
 از جزایر دریای روم است و دوری آن از فرنگ است ساکنان آنجا در علوم غریبه مهارت  
 دارند و ایشان را در وضع طلسمات شافی عالی بود جزیره الطیر که گویند جزیره بزرگ است و در  
 شام دور آن صدوسی فرسنگ است اهل تجارت را از آنجا منافع بسیار بدست آید جزیره بوکساف  
 از جزایر دریای طبرستان است و تمامی این جزیره سنگ غار است جزیره شمشیر که در دریای  
 طبرستان است و عرض آن هزار بود و فقط سفید آنجا حاصل میشود جزیره باکر  
 درین جزیره آب روشن نباشد و تمامی آبش سیاه و بطعم بود و هر سال از آن آب آتش برآید  
 و هوای آنجا سرد بود و سبب آن معلوم نیست جزیره پیل در برابر بندالان واقع شده است  
 و بغایت کوچک است و در دریای عجایب بعضی از ولایت و جبال و احوال  
 و حیوانات بر و طیور و اشجار و ذکر عجایب و بحار و حیوانات بحر و غرائب انوار و جزایر و عیون غیر  
 از عجایب عالم که بقدرت آفرینگار عالم ظهور یافته است در بیان شکر زکوة قاف و غرائب از ولایات آن

### در بیان کوه قاف

در حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم منقولست که گفت خدای تعالی کوه قاف را گرد  
 این جهان آفرید است و جهان در میان کوه قاف چون انگشت است میان انگشتری و کوه قاف  
 از زمرد سبز است و از سبزی چنانست که این کبودی آسمان از شروع و نیست که بر آسمان افتاده است  
 و اطراف و جوانب آسمان با کوه قاف پیوسته است و از آدمی هیچکس آنجا نمیتواند رفت زیرا که  
 چهار راه در تاریکی پذیرفت آنجا رسد و آنجا آفتاب و یاقوت و ستارگان نیستند و روشنائی آنجا از شعاع کوه قافست

### در بیان شارستان جابلقا و جابر ساه

این دو شارستان یکی که در جانب مشرق است آنرا جابلقا خوانند و دیگر که بجانب  
 مغرب است آنرا جابر ساه گویند و این شارستانها از زمرد است سبز و هر دو با کوه قاف  
 پیوسته است و هر شارستانی در دوازده فرسنگ است در دوازده فرسنگ حضرت امیر المومنین  
 علی رضی الله عنه از حضرت پیغمبر علیه السلام پرسیدند که عدد حلالی آن  
 دو شارستان چند است حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم فرموده اند

کہ ہر شارتانے ہزار درہنہ دست و برہر در بندے ہزار مرد فوجت و درست کہ ہر شبے کہ  
 فوجت و از دتا سال و دیگر فوجت بدین فوجت و از ان نیز سرد و این فوجت و اشتق ایشان  
 از براسے آنت کہ در ان ناحیت مردم بسیارند کہ ایشان را نام قیل گویند و آن مردم را  
 باین جنس لائق شارتان تعصب است و شب و روز با ایشان کارزار سے کتند باز  
 حضرت امیر پر سیدند کہ این جنس لائق جا بجا و جا برس از من بردان آدم اندیاز حضرت  
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ ایشان نہ آدم اند نہ جن و نہ فرشتگان اند لیکن  
 طاعت ایشان بر مثال فرشتگان است و روشنائی از شعاع کوہ قاف است و سنگ  
 و سفال ایشان چون فوجت کہ ہی تابد و نورش ایشان از بناتے است کہ از زمین میر وید  
 چیز سے پوشند و ایشان را اولد و ناسل نیست زیرا کہ ایشان ہمہ نرند ما وہ در ایشان  
 نیت و ایشان ہمہ مسلمانند وین و شریعت مسلمانی دارند و از اہل بہشت اند زیرا کہ  
 در شب معراج چون جبرئیل مرآب آسمان سے برد آخرا سو سے ایشان بر دمن اسلام  
 بر ایشان عم بر جن کر دم و ایشان اسلام قبول کر دند العلم عن اللہ المعبود و بعد ازین  
 وقت آنت کہ خامہ مشکبار بزرگ حالات از بلاد کہ از معظمت شہر ہاسے ریح مسکون شد و شمع

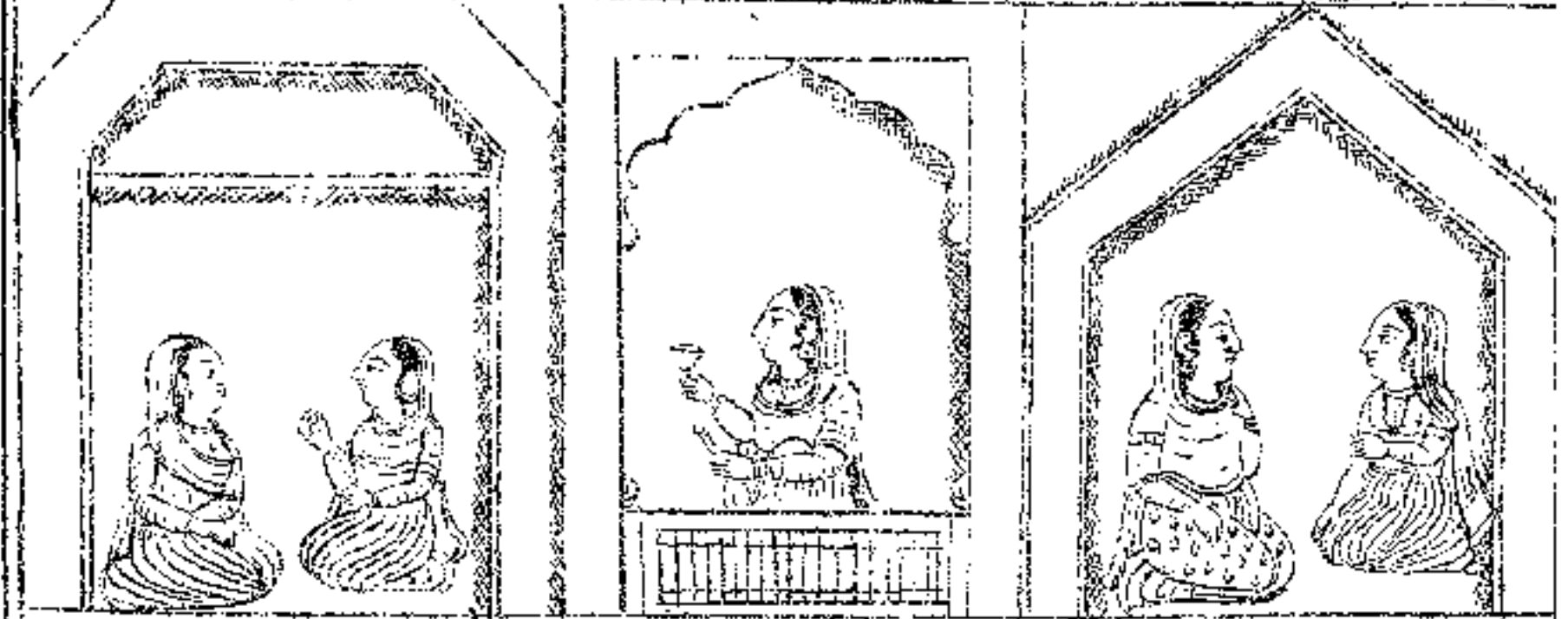
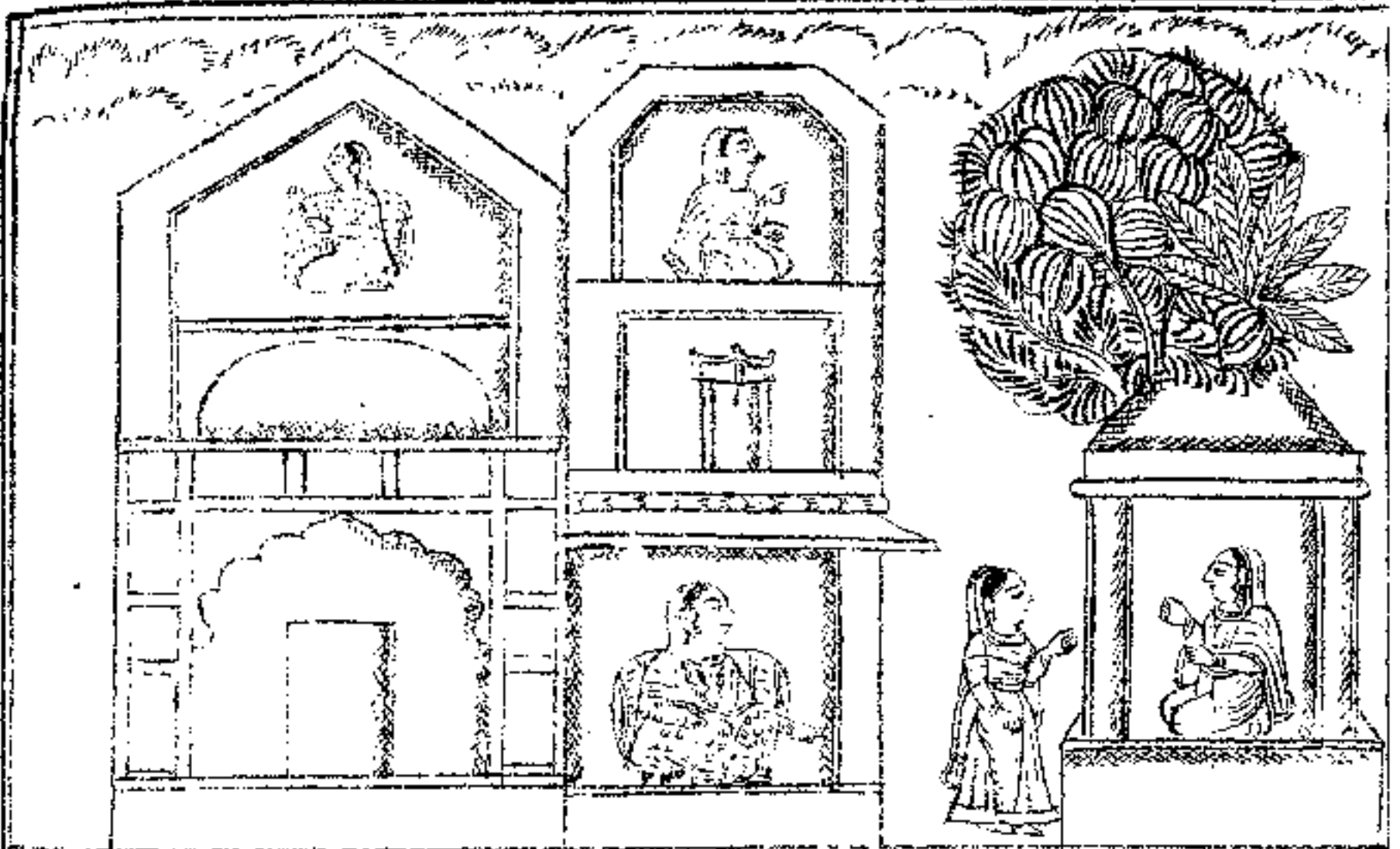
### ذکر شہر از ویار مغرب

ویار مغرب عرصہ ایت کہ چون ساحت سینہ کرمان کشادہ و پہنت اور بود و عجائب  
 و عنرائب و یار مغرب از چیز تقریر بیرون است و تفصیل اسامی بلاد مغرب در صور الاتقام  
 مذکور است و در ان ولایت غریب قریب بسفاة الریح مغارہ ایت بے پایان و از  
 غایت گرما و کثرت ریگ روان ہا وہ عملتے در انجا نتوان یافت و در بعضے شیخ بنظر رسید  
 کہ بر جوانب آن مغارہ ریگ روان است و آن راہ نیز چہند روز گذرند و در میان گریستان  
 شہر سیت کہ در ان ہمہ شہر زنانت و اگر مردے در انجا رود از اقمنا سے آب و ہوا

شہوتش سا قط کر دو بلکہ در اندک شہانے

مرغ روح از نفس قانمش پرواز کند

تصویر آن بدین صورت



و در اینجا چشمه است که چون زنان در آن چشمه نشینند شوقی بذات و نفس ایشان غالب گردد و بچشمه که  
 از غایت ذوق لطفه ازان زمان منبصل گشته در رحم سکر انسانی منعقد گردد چون لطفه مردمان منضم است  
 لاجرم فرزندان همه دختر باشند و سهرزنی که از همین پاک شود اگر روزی در آن چشمه نشیند حیض او معاد است  
 کند و چندان خون از وی برود که بهلاک نزدیک شود و آن زمان رشک جو روی انداز طلب محبت  
 بری اند و اگر فی اشل یکی ازان بولایت یگر افتد از مباشرت آرزوه خاطر گردد اما از چندگاه عادت آن دولت  
 کند و عورات آن شهر شرف اسلام مشرف اند و در عباوت حق تبارک و تعالی و تقدس درجه علیا دارند  
 و هر کار که جهت انتظام امور و نیوی مردان را باید کرد از عمارات و زرعیت و غیر آن زمان کنند و هر چیزی که  
 حاصل شود در میان خود بسویت قسمت نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سود و زیان در میان ایشان  
 نباشد و افزونی مال و تنعم و ذخیره نهان و تعظیم را از مخطورات شمارند و در یک جانب دیگر ازان معاره  
 طائفه بنی اسرائیل توطن دارند و زمانی که حضرت باری سبحانه تعالی فرعون و قبطیان را غرق بحر عظیم  
 خویش گردانید جمعی از بنی اسرائیل دست بدعا برداشته بزبان تشخیر گفتند یارب ما را دیگر میان این قوم مبر  
 و اندر اعلم در عمارت و عجم لایت بیجا نگرید بجا نگر شهرت در نهایت معموری و عظمت کمال  
 وسعت و بسط و فسحت ملکات بیجا نگر از حد سر اندید تا ولایت بنگال بگذرد که بگلبرگه اشتها روار و در  
 ناحیه نامیبار تا حد و بنگال زیاده از هزار فرسنگ باشد اکثر معمور و آبادان و بهفت شهر بند و حصار پیرامون یکدیگر  
 کشیده اند و اگر حصار در عرض پنجاه گز همه جا سنگها بقدا می بضعنی در زمین و نصفی پیرون تشریف بهم  
 محکم کرده اند و میان حصار اول و دوم و سوم سبائین و ذریع و عمارات است و از سوم تا هفتم و کان بازار  
 بیشمار و قصر پادشاه در حصار هفتم است و بر درگاه پادشاه چهار بازار در برابر یکدیگر واقع شده و بر سر هر بازار  
 طاقی رفیع و رواقی بدیع ترتیب داده بود و اسواق آن بلده بغایت طویل و عریض و دوکانان گل فروش  
 فراوان دارد و در آن شهر پوسته گل خوشبو می و تازه روی باشد و خلایق آنجا استشمام ریاحین حسله  
 ضروریات دارند و بی بوی خوش صبر نتوانند کرد و در بارگاه سلطانیه جو بیامی آب صافی روان فراوانست  
 و بر اطراف آن شکامی تراشیده پل انداخته بر جانب یمن ایوان پادشاه دیوانخانه بغایت وسیع  
 ساخته بود و چهل ستون سربل کیوان اثر داشته از سنگ کج و وزیر ایوان کرسی ساخته بود بلند آن  
 کرسی زیاده از قد آدمی بود و شکی کرد طول و شمش کز عرض و در خانه دولسندگان آنجا نشینند

و در میان آن چهل ستون خواجہ سرالی ملقب بہ نایک بردکا پنچہ کمال استقلال در دیوان می نشست  
 و در پایان و کا پنچہ چو بداران صفہا کشیدہ استاودہ بودند و ہر کسے را کہ مہمی داشت بمیان ایشان  
 در آمدہ تھنہ گذرانیدہ روی بر زمین می نهاد و بر خاستہ عرض مدعا مینمود و نایک مذکور بر موجب عدالت  
 حکم میکرد و دیگر کسے را مجال باخت نہشت در میان صفت ولایت کشمیر بدانکہ کشمیر ولایت  
 در میان اقلیم چہارم و عرض زمین آن مکان طولانی واقع شدہ و آن محروسہ محفوظست بگوہہای بلند  
 بی مانند شمالی آن متصلست بولایت بدیشان و جنوبش بمالک ہندوستان و غربش لزینست و  
 بنزدک و مسکن قبائل افغانان و شرقش بسادی صحرا تبت و پنج بگایدہ بران دست تصرف نیست  
 چہ معظم طرف آن مختصست در دوسہ راہ از انجملہ کی بجانب کومستان بدیشان میرود و عبور از ان بغایت  
 صعب و دشوار چنانچہ احوال و افعال از ان جبال بر پشت الایغ و دواب میسر نیست و مردم آنجا بار بار پشت  
 گرفتہ چند روزہ راہ آنجا میسرسانند کہ در ان مکان بر چہار پاہا بار توان کرد و راہی کہ بصوب ہندوستان  
 میروند نیز ہمین نوالست و یک راہ دیگر بجانب صحرا سی تبت یک تہ ازین دوراہ مذکور آسانترست اما  
 گیاہ چند روزہ آنجا زہر دارست و سوار را مرور از ان دشت بغایت دشوار زیرا کہ ہوا ی آن صحرا متعفن و  
 ناخوشست بیکبار پس در انشای زقارشنس گیر شدہ می افتد و شکمش دم گرفتہ میروند و در ان دشت ہوا  
 کہ در میان آن کوہہا واقعست دو ہزار قریہ معمورست با چشمہای آب خوشگوار و انہار بسیار و کثرت اشجار  
 با شمار پنج جا یک وجب زمین غیر معمور نیست و اکثر و اغلب زراعت آن دیار برنجست و رعایت خوب  
 و ہوا ی آن ملک موافق و سازوارست و گویند در ان ولایت دلکشای شہریت معظم و خوش ہوا و زیبا  
 تقریر نامست و نشین پادشاہ و حکام ایشان آنجاست چون وجہ بغداد و نہری در میان آن و اعلم اللہ  
 روانست و عمارات شہر بر دو جانبست و از جملہ غراب آنکہ اینچنین نہری با پاین از یک چشمہ است کہ  
 آنرا دیر میگویند بیرون می آید و سر چشمہ آن ہمدان نزدیک واقعست و بر روی آن آب سی ہزار ایل از  
 کشمیر تا وزیر بستہ اند و از انجملہ مہنت پل در درون شہر واقعست و عمارات بکلف پزیب زمینت و اکثر  
 از چوب ساخته اند بعضی کنندہ کاریست و بعضی غون و نقش و در کوبہ و دشت آن دیار بہت آثار صنایع  
 اشجار میوہ دار پیدا میشود چہرین ہوا شیش مثل بسروست برون عظیم می بارد و میوہ ہای گرم سرد  
 چون خربا و نارنج و لیمو و غیرہ حاصل میشود و اما از مواضع دیگر با پنجاہی بزند و بعضی مورخان گفتہ اند کہ



که ولایت کشمیر از جمله بسا این سبب است که بفرموده حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام جنیان آنرا انشا  
 کرده اند و از غایت لطافت آب و هوای آنجا بسطک و شامل زیبا میباشند و خوشترنگ در میان  
 عجایب و غرائب و لامیت خطا برای عالم آرای ساکنان سالک بدایع و ساکنان ممالک و قبا  
 که پوسته خاطر خیرشان از ایراد حکایات غریبه و روایات عجیبه متمتع است مخفی و مستور نماند که صاحب  
 مطلع السعدین در خلال حوال مرزا شاهرخ بهادر خان بن امیر تیمور صاحبقران قصه حیرت افزای دلگشا  
 خطا که از روایات ثقات نقل کرده چون بقدر مناسبتی بوضع این مختصر داشت تا بر علیه موهبی از آن  
 تسلیم یافت صاحب مطلع السعدین گوید که چون مرزا شاهرخ ایلیچیان بجانب خطا ارسال شده داشت  
 در شانزدهم ذی قعدة سنه ۸۲۲ هجری و شانزدهم از بهرات بیرون آمده توجه نمودند و در شانزدهم شعبان  
 سنه ۸۲۳ هجری و بیست و نهم در خطا رسیدند و آنکه واجی حاکم سرحد بود ایلیچیان را طولی عظیم داده انواع کسکافیات  
 حاضر گردانیده اصناف خدمات بتقدیم رسانید و در آنجا نشانی شکل کنگر ساخته بودند پس بی اندر  
 رفته بطریق آن جا نور بر میداشت و سر می جنبانید و بغایت تقلید شبیه میکرد و پشایخیه نشار حیرت مردم  
 کرد و بعد از چند روز بقرا اول رسیدند و این قراول قلعه محکم است و اطرافش  
 کو بهار رفیع راه در میان قلعه واقع گشته از آنجا یک تپه دیگر نسخه اسمعی ایشان نوشته از آنجا بسو کجا آمدند  
 و تمامی رفوت و سباب ایشان را گرفته در وقت شربت کردند و بخار زمان پادشاهی سپردند و جمیع مایکت اینج  
 ماکول و مشروب و ملبوس و مفروش و مایم خانها مرتبه و مهیا بود و هر شب برای هر کس یک دست جامه  
 خوب بر شمی و یک خدمتکار آماده کرده بودند و از آنجا تا خان بالیق که تنگگاه پادشاه ایشان است  
 نود و نه بام خانه است همه آبادان و میان بام خانها چند قمر گویدی قوس است و قمر غوغا زنت از خانه  
 که بلندی آن شصت گز است و دوازده در چاه کس میباشند اگر قضیه روی دهد در بالای آن آتش افروزند  
 و از آنجا قمر غومی دیگران آتش دیده آنجا نیز آتش بر افروزند و همچنین دیگر سته تا در یک شانزدهم ماه  
 راه خبر دارند که البته قضیه واقع است بعد از آن مکتوبی که مشتمل بر تفصیل آن بود متعاقب رسیده از یک  
 کیدی قوتا بدیگر کیدی قوت دست بدست میرسانند و کیدی قوت خانه داری چند مردم که در آن خانه  
 ساکن اند و بساقت ایشان همین است که مکتوب را کیدی قوت دیگر میرساند و مسافت میان دو کیدی قوت  
 چهار دنگ فرسنگ است و از سو کجا تا چو که شهری بزرگ است نه بام خانه است و در هر بامی چهار صده

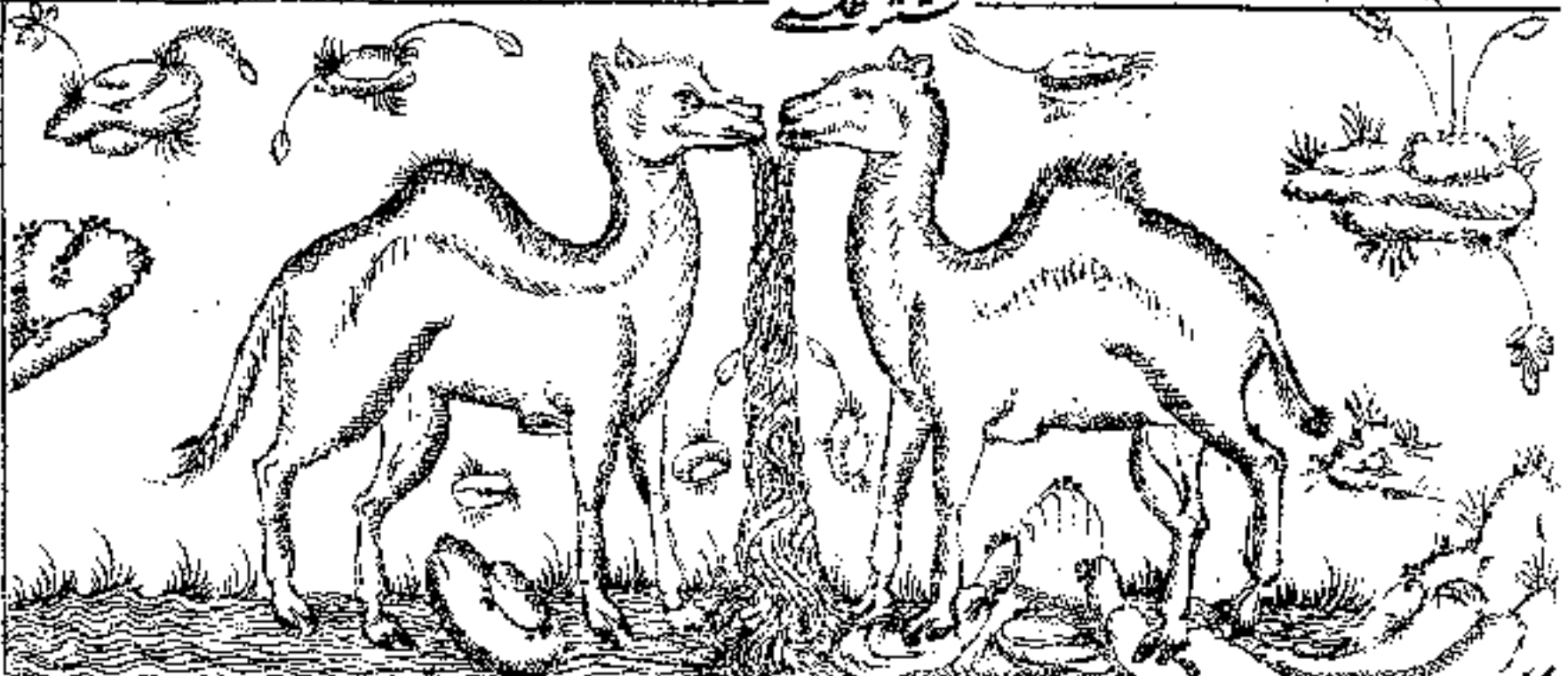
در اسپ و دراز گوش بود جهت آوردن ایلیچیان و در همچو خانه ایست که آنرا چرخ فلک میخوانند و آن مثل  
 کوشکی مشتمل است و از زیر تابالایا نژوه طبقه ساخته اند و در هر طبقه منظرهای مفرس خطا غرناهای شکو و ایوانها  
 و در آن طبقات صورتهای غریب کاشته اند و در آن صورت دیوان ساخته اند که آنرا بروش و از در کوشک  
 بنیست که بلندی و دو آذوه گزیناست همه از چوبها تراشیده و مطلقا کرده اند گونی طلاست و سوراخ بزرگ  
 و در آن کوشک مرتب گردانیده اند و سیلی از آهن از زیر تابالایا در آن تعبیه کرده و دیگر سیلی بر سر کرسی آهنی  
 نهاده و سه دیگر سیلی بر سقف کوشک استوار کرده چنانکه درون سرداب با مذک حرکتی آن کوشک معطلم  
 و گردش حرکت در می آید القصد ایلیچیان به روزیابی و بهر هفته بمقامی میرسیدند تا چهارم ماه شوال  
 بشهری در کنار آب فراموران که آن آب در بزرگی برابر حیونست رسیدند در آن شهر دختران صاحب حسن  
 بسیارند بحسن آید مشهور گشته و از آنجا گذشته از چند شهر دیگر عبور نموده میشت و هفتم شهر شوال بشهر صید  
 رسیدند و این شهر است در کمال عظمت و در آنجا تاختها بسیار است و در یک تاختانه بی جسم از بیسج  
 ریخته اند که بلندش پنجاه گز و بر هر عضوی دستی و بر هر دستی تپی ساخته اند و آن بت بآن بزرگی  
 بر آن کرسی موضوع است و در قدیم بت که هر یک بطول ده گز باشد بر بالای او و طبقه ریخته اند و این  
 خود معنی نماید چنانکه گوی معلق است و در روز هشتم ذیقعده هنوز صبح صادق ندرسیده بود که بدو آذ  
 شهر خان بالیق رسیدند و آن شهر بنجایت بزرگست چهار حصار دارد و از هر حصاری تا حصار دیگر یک  
 فرسنگ است و سواد اعظم ممالک چین است و آنرا خطا نیز گویند و آن طبره در موضع طولانی افتاده است  
 و درش بسیت و چهار فرسنگ است و از ابتدای شهر تا انتهای محل نام بسته اند و طول راهست بازارش  
 سه فرسنگ است و از جمله اهل حرفه سی و سه هزار دکان رنگرزیست و باقی اصناف برین قیاس و آن کرد  
 و از جمله تمغات هر روز هفتصد مابش تغانی نمک سنجاست و از جمله پرکان آن مکان هفتاد تومان شکر یابند  
 که چهارست از هفتصد هزار کس و هر هفتاد هزار تومان دیگر رعیت اند سوای غربا و تجار و آئینده و در  
 و کشیشان و عبده اوئان که داخل دفتر عرض نیستند و هر شب چهل هزار عیش محفوظ و حرارت شهر است  
 و درند و در میان شهر چندین رود بزرگ جاریست و سیصد و شصت بل چوبین و قنطره بر آن بسته اند و  
 بجد و عدد در آن انهار آید و شد نمایند و با وجود شهر بدین عظمت که مذکور گشت فرش کوهها و محلات  
 و اسواق تمامی از خشت سخته و سنگ تراشیده است القصد ایلیچیان را از پهلوی برچی که عمارت میکردند

بدون شهرخان بالیق در آوردند و بر ورگاه باوشاه فرود آوردند و آن فضائی بود و مقصد قدم همه بسنگ تمام  
فرش بسته و در دو جانب دریا پنج میل محمودی ایستاده ایلیچیان از میان گذشته بدون در آمدند  
و قریب به صد هزار آدمی در وقت صبح که هنوز روز روشن نشده بود حاضر بودند و در آن روز نیز فضائی بود بغایت  
وسیع و تختی بلندی آن سی گز و بر بالای آن تخت عمارت عالی که ارتفاع ستونهای آن چاه گز و در آن  
ستونها سه دروازه ساخته و این میان عمر باوشاه است و از چپ رست کورکه و نقیر و نقاره و ناقوس  
و کس منتظر باوشاه اند که کی براید آنها را بنوازش در آوردند قریب به صد هزار آدمی در آنوقت بر ورگاه  
جمع گشته بودند و در هر از معنی و سازنده ایستاده آواز هم وزیر ساز کرده و در هر امر و دیگر سلاحدار شاه  
التقصه چون روز روشن شد آنها که منتظر ایستاده بودند یکبار با ناقوس کورکه و نقیر و نقاره فرود گشتند  
چنانچه زلزله در گنبد گردون افتاده و آن سه دروازه کشاوند و خلایق درون دویدند چون ازین فضا  
بفضائی دیگر رفتند آن نیز بغایت وسیع و دلگشا بود در آنجا نیز کوشکی بود از کوشک اول ب عظمت تر و تختی  
آوردند بلندی آن چهار گز باطلس زر گرفته و نقوش خطائی و شکل سیمرغ و صورت دیگر در آنجا ساخته و بر  
کرسی زر نهاده و چپ رست خطایان صفت زده ایستاده اند اول امرای توپان پیش آمدند بعد از آن  
هزاره و صده و ایشان بغایت بسیار بودند در عقاب ایشان جنبه پوشان و نیزه داران فزون از حد  
و شمار و بعضی از آن شمشیر کشیده و در دست و مجموع آن خلایق چنان خاموش بودند که گویا متعین  
اینها نیست و چون پاوشاه از مردم سرای بیرون آمد نزدیکانی پنج پایه ساخت نقره بر جنب آن تخت  
نهادند و پاوشاه بر تخت آمده بر صندلی زرین نشست و او مردی بود میانه بالا قریب دو دست و سینه  
موی محاسن او چنان دراز که در کنارش سه چهار حلقه و از چپ رست تخت دو دختر ماه پیکر خوش منظر  
مویها بر میان سر کرده زده و گردن و عارضن کشاوه و هر دو در لباسی بزرگ در گوش آویخته و کاغذ و قلم  
در دست گرفته منتظر تا پاوشاه چه فرماید هر چه بر زبان بادشاه گذرد فی الحال قلمی نمایند چون بادشاه بجزم  
درون رود آن نوشته بعضی اورسانند که اگر حکمی را تغییر باید کرد نوشته بیرون فرستند تا اهل دیوان  
بر آن موجب عمل کنند اما حاصل چون شاه بر تخت قرار گرفت و صفها بر آرزوی بادشاه ایستاده  
ایلیچیان را پیش بردند قریب دو الوده گز نزدیک تخت و امیری را نوزده و بجز خطائی احوالی ایلیچیان  
نوشته بر خوانند مضمون آنکه از راه دور در از پیش شاه پادشاه آمدند و بواسطه بادشاه تبرکات

و تنویرات سخنة آوردند و بیایمی بسزده آمده اند بعد از آن حاجی یوسف قاضی نام که یکی از امرای توپان و از  
مقربان پادشاه بود پیش آمد با چند نفر دیگر از مسلمانان زبان آن پیش ایلیچیان آمدند و ایشان را گفتند و تا شود  
بعد از آن سر بر زمین نمیدهند و سبب ایلیچیان سر بر زمین نهادند بعد از آن مکاتیب حضرت خانبه در پارچه طلسم پیچیده  
بود دست گرفتند و مولانا قاضی مذکور پیش رفت و آن مکاتیب اگر فخته بخواجه سرانی که در پیش تخت استیاد بود  
و خواجه سرانی آنرا پیش برده پادشاه اگر فخته بشاد و دیده باز بخواجه سرانی داد بعد از آن هفت تن از اعیان ایلیچیان  
پیش بردند و پادشاه احوال شایع میرزا و فرزندان او پرسید و استفسار نمود پس ایلیچیان ابفضای اولین  
بانه آوردند و خوانا گسترانیدند و ایشان را بر سر خوانها نشاندند و بعد از فراغ طعام ایشان را بر بام خانه  
بردند و جمیع ما محتاج از با کول بلوس و مفروش آماده و مهیا بود و در تخم و کچک حشبی بود اسپان را آورده  
ایلیچیان را سوار ساخته بدر خانه پادشاه بردند هنوز از شب آمدگی مانده بود در آن وقت سمیصه نیز ارادی  
استخارج شده بود و چون روز شد آن سردر وازه را کشادند و ایلیچیان را بیایمی تخت بردند و از برای پادشاه  
پنج بار سر بر زمین نهادند پادشاه از تخت فرود آمد و ایلیچیان را بیرون برده و در آن جشن از نواد امر غریبه  
بسیار بود از آن جمله شخصی بر بهستان خوابیده بود و هر دو پای خود بالا داشت و چند سینه بزرگ بر کتاف او نهادند  
و شخصی دیگر مجموع این نهاد بدست گرفته پسری ده ساله آمد و بر بالای این تپه رفت و بلند می هر نی هفت گز بود  
آن کودک بر سر تپه افراغ بازیها کرد و آخر تپه را یک یک می انداخت تا یکی رسید بعد از آن بر سر آن تپه  
معلقه زده بازیها کرد بعد از حرکات غریبه از سر نی خطاشد چنانکه هر کس پنداشتند که افتاد و آن عمد خود را  
سرداده بود چون از بالای نی جدا شد پس بیکبار آن شخص خفته بکمال سرعت بر جسته او را در پهلو گرفت  
القصه ایلیچیان چهارم جمادی الاول ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه  
بیرون آمدند و باز بستوار اول بلکه بهتر از پیشتر مراعات می یافتند و منازل و مرسل طی کرده می شناسند  
و در ولیم ماه رمضان ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه ۱۰۸۰ سنه  
عراق چمال هر چند بیک نیرزد و هم سبب تصدیق غرائب امور نزد ما چون عقل دور بین که  
ارباب دانش و یقین ست بیدیه امعان نظر کنند و اندک بعد از تعلق اراده قادر مختار بوجود امری ممکن  
لزاته یا آنکه در نهایت استمال باشد هر آنچه از طریق وجوب بر منصفه ظهور جلوه گراید و چون محبر صادق علیه السلام  
از وقوع آن اطلاع نماید باید که بی ریب و شبهه کسب قبول تلقی باشد و اعتقاد و در کمال قدرت مالک الملک

جل زوکره سمت از دیو پذیرد تا برین در نظر اهل بصیرت مناسبت چنان نمود که شمه از واقعاتی که عقل بشاهد  
 آن اعتبارند هشته باشد مذکور و مسطور گردد و امید که از مطالعه این کلمات موجدان را زیادتى عسره فان  
 و ملحقان در اصول بیان پویند من الله التوفیق و هو یهدی الی سوا الطریق بدانکه در حدود کرمان کوه  
 که سنگهای آن چون بشکافند در میان صورت آدمی سخاشته بنیزد بعضی نشسته و بعضی خفته و بعضی ایستاده  
 و پیکر در شرقی بطام کوه هیت در بخا تختیت که چون سخاستی بران واقع شود چندان باران بارود که پاک شود  
 و پیکر کوه هیت در حدود مین بر سر آن کوه آب از هر طرف جاریست اما پیش ازین که زمین با مونس سدنگ  
 میگردد و شب یانی سفید از آنست و پیکر در طبرستان کوه هیت که آنرا هرگز کوه خوانند آبی فرودست آید  
 و هر گاه که یک بانگ بر آب زند بایستد چون دیگر بانگ نذر وان گردد و پیوسته چنین باشد و پیکر در کوه  
 اندیس غار هیت که اگر فئیده بر سر چوبی بنزند و دران غار اندازند از فروخته در سوزان بیرون آید و قطعاً  
 آتش و حرارت دران غار محسوس نمیشود و پیکر در نزدیک کوه اندیس دو چشمه است جاری و میان آن هر دو در  
 نیست از یکی آب بغایت گرم بیرون می آید که هر چه درون آنی سخته گردد و از آن چشمه دیگر آبی چنان سرد  
 بیرون می آید که یک جرعه نتوان خورد و پیکر در بلاد هند کوه هیت که دران دو چشمه بطلم ساخته اند و ازین  
 هر شترس آب جاری شده است و دو جوی روان میشود و در موضع آنجا آب شتران زراعت میکند  
 اهل یک موضع بقصویر آنکه آب زیاده گردد و درین شتر بشکستند آب بکلی منقطع شد و دران شتر را بان پویند کرد  
 فائز نداد تصویر آن بدین صورت

شتر طلایی



و پیکر در حدود غور کوه هیت و آبی بغایت شور و گرم آنان کوه بیرون می آید و روان میگردد و هر چند  
 بیشتر میرود بیشتر میگردد و چنانچه رودی بزرگ میشود و چون از ان حدود متجاوز گشت سردترین میشود

و پیکر در صد و بصره کوه هیت که مردم آنجا گل آن کوه بکنند و بنهند با دسموم بر آن وزو گوگرد شود و از آن بهر  
 و خراسان برند و فرزند و آنرا گوگرد خاسی گویند و نزدیک آن کوه موضعیت معمور و خلق بسیار است  
 ساکن اند و هیچ کار و صنعت ندانند و تجارتی نکنند و معیشت ایشان همه از انست و خانه های ایشان  
 دارند پر پشت و پیکر در کوه ها خراسان کیا هیت و خاصیت غریبی است که هر حرکت که از زمینند  
 آن گیاه در حالت چیدن در وجود آید خورنده آن نیز همان فعل کند از خنده و گریه و پایی کوفتن و غیره  
 و پیکر در صد و بیت المقدس کوه هیت و در آنجا خانه از سنگ ساخته اند و مردم آنجا روز و عبادت و دعا  
 کنند چون شب در آید خانه چنان روشن شود که گویا شمع افزوده اند و پیکر کوه هیت در میان سی و قرون  
 و در آن کوه سنگ ریزه است که اگر کسی آن سنگ ریزه در آتش افکند اگر گوید آتش کبود باید کبود آید و اگر  
 گوید سرخ سرخ آید هر رنگ دلخواه شخصی باشد همان رنگ نماید و پیکر در سرانند پ کوه هیت که نزول آدم  
 علی نبی و علیه السلام بر آن واقع شده و اثر قدم او آنجا بر سنگ فرورفته و چون باران آید اثر قدم او  
 آنجا شسته شود و باز روز دیگر ظاهر میگردد و تصویر آن بدین صورت است \*

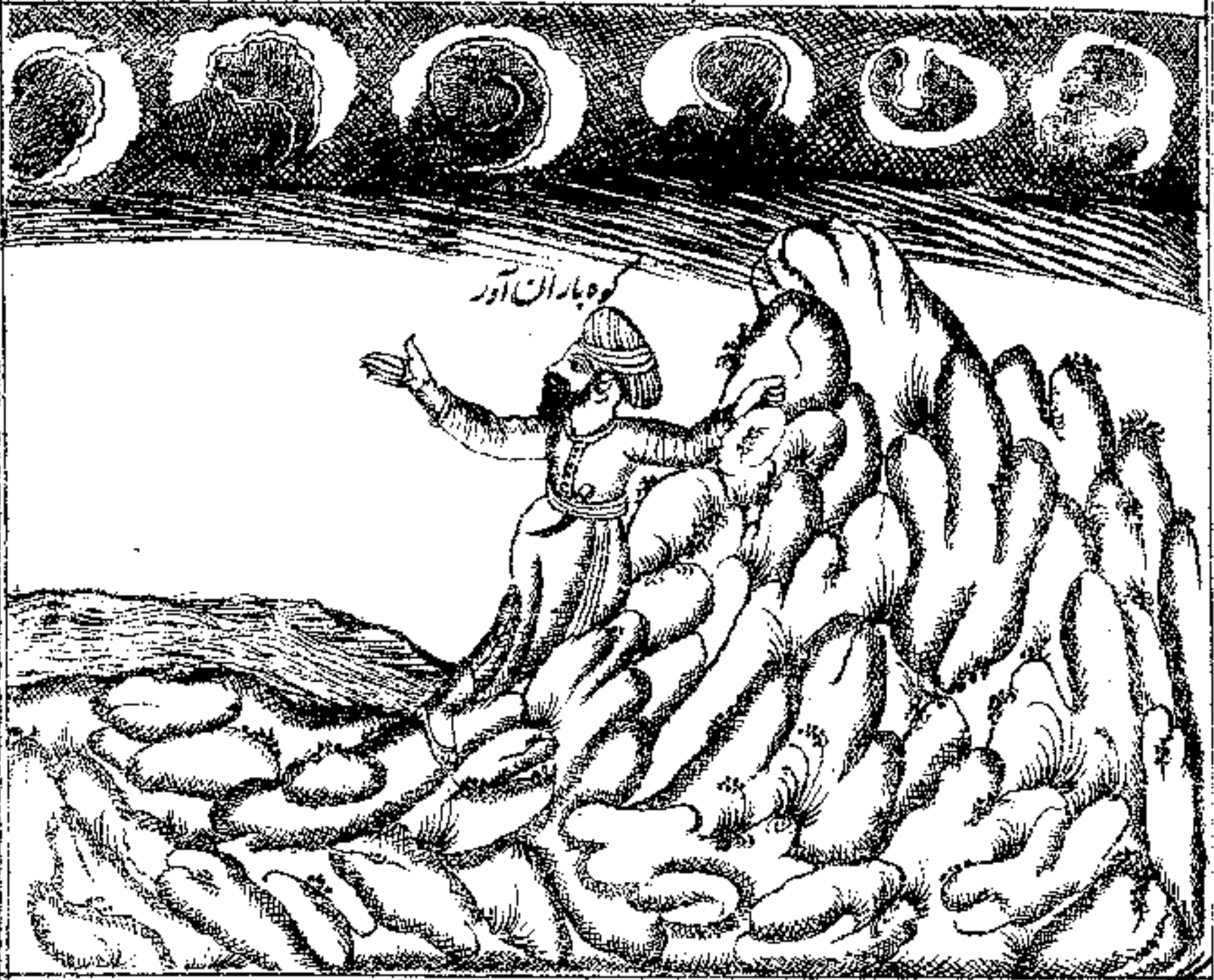
نقش قدم حضرت آدم علیه السلام



جبل و پیکر و ولایت است  
 و آن کوه هیت هر که بر آن کوه بگذرد  
 آنرا صنیق النفس پیدا شود و بعد از آن  
 بمیرد یا گنگ شود و پیکر در شرقی مثل  
 کوه هیت که در آنم از آن کوه  
 آوازی شنیده میشود که شبیه است  
 آواز آدمی و هیچکس حقیقت آن ندانست  
 و پیکر در کوه قنطوسه غاریست و

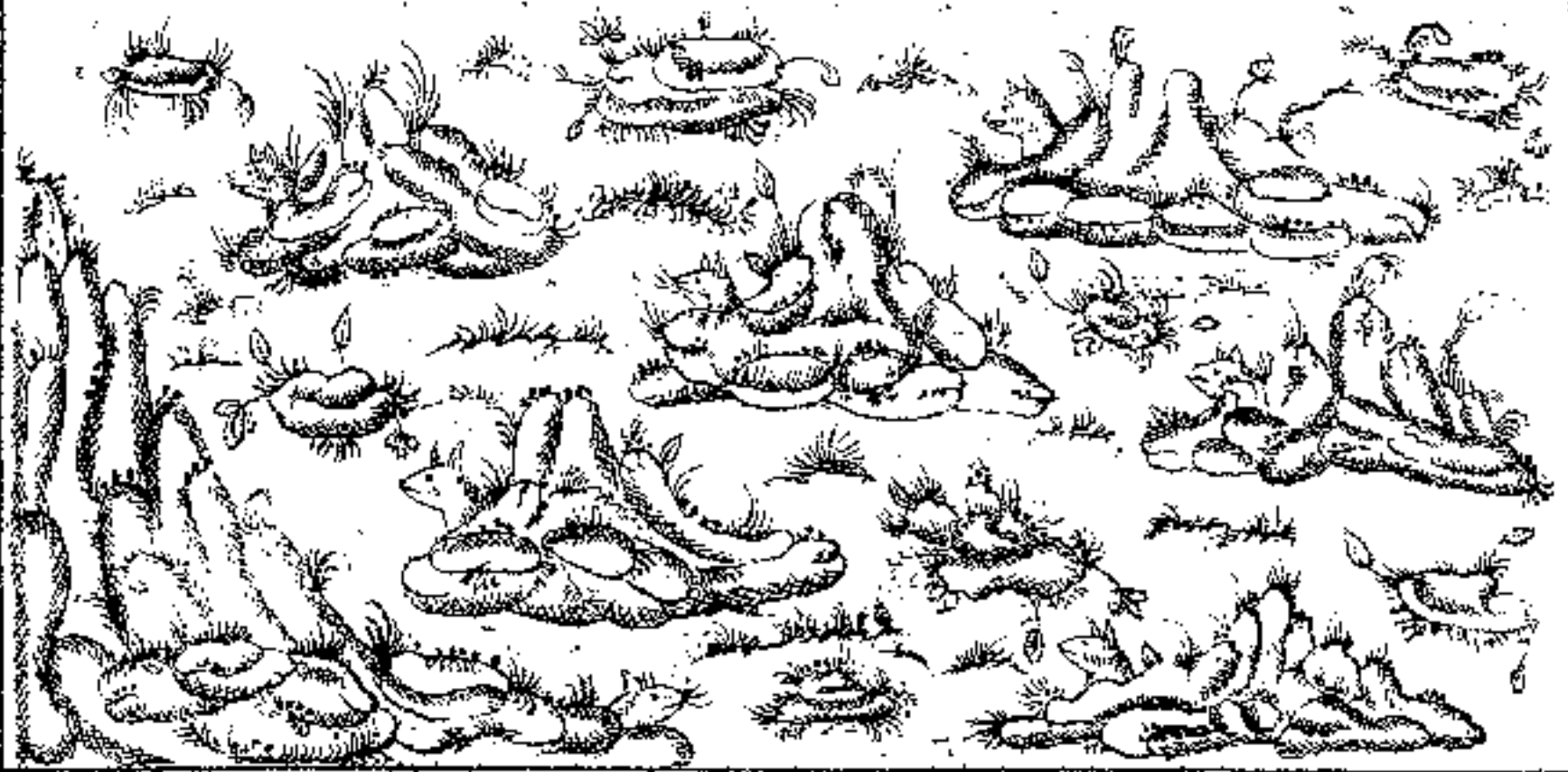
در آن غار مینتی است که هیچ تغییر در آن پیدا نشده است و معلوم نمیت که چه کسی است و پیکر هم در ترکستان  
 کوهی است و در آن کوه غاری هر که در آن غار رود بمیرد و پیکر در آنجا غاریست که از پیش آن کوه پیکر کوهی  
 در ترکستان که از جبل انرگه میگذرد و قطعه از نقره یا بند اگر قطعه خرد بر گیرند فائده یابند و اگر قطعه های بزرگ بر گیرند  
 و بنجانه آرنده موت طاعون پیدا شود و چون باز بکانش آرنند بر طرف شود و اگر غریب بر گیرند ضرری نرسد

و پیکر کوه هست که هر مرتعی که بالای آن کوه طیران نماید فی الحال میزد و پیکر همدران جا کوه هست که چون سنگهای آنرا بهم سایند باران شود تصویر آن نیست



و پیکر در ولایت فرغانه کوه هست که سنگ آنجا چون هیزم میسوزد و ریگی از کوههای بصره غاریست که زبان آتش از آن غار بیرون می آید و مشعله آن آتش استخوانهای آبی بیرون می آید از او چو کوه است چنین است حقیقت آن کس نمیداند و پیکر دیگری از کوهها اندراب دره تنگی است که رنگد مردم آنجا است اگر کسی در وقت گذشتن آوازی کند یا سخنی گوید در ساعت بادی سخت در وزیدن آید چنانچه آن مردم را بیدار و درختش را بر باید بنا برین چون مردم بدان کوه دست نهند هیچ سخن نگویند و دم زدن بعضی از غراب جبال دزد کرد آرد آن مسطور گشته مگر رنگردانید در بیان غراب عجایب جبال در صد و مغرب حقتعالی از سنگ فریده است که مطلقا صورت و هیأت موش دارد و در آن نواحی گریه مینماید آن سنگ بجای گریه بجان می برزند موش گرد آن سنگ جمع میشوند و قطعاً از وی نمیی گریزند و آنجا جماعت موشان را میگیرند و میکشند و گویند آن سنگ جاذب موشانست تصویر آن بدین صورت است

سنگ روشنما



و پیکر در ولایت تبت سنگی است که از غریبان هر که آنرا ببیند بخندد و سجده کند که ملاک شود و مستیمان ازین پند  
 و پیکر موضعیت نامش عین جاره و در آن نزدیکی سنگیست قاعه چون آن سنگ ابیضا از نذابل همان آن موضع  
 روزی یادی شهورت و یواز شوند و از خانها بیرون آیند و از مردم شهرت کنند آن زمان که سنگ قاعه کند و پیکر در  
 سنگیست طولانی اشکل هر گاه که محتاج باران شوند آن سنگ ابیضا از نذابل باران ببارد و چون آنرا باز آید  
 کنند باران بایستد و پیکر در ولایت یکسان صفتی از سنگ است که در آن نذابل باران آید و پیکر در عجایب  
 آورده که سنگیست که نفقه را از سافت دو گز جذب کند مانند سنگ تهنای طیس که آهن را جذب میکند و پیکر گوهر  
 که آنرا شاه گوهران میگویند اگر کسی او را بر سرش بپوشد بدین اندازه و هر کجا که گوهر است دریا جذب میکند  
 و آنکس بعد از ساعتی آن شاه گوهران بیرون میکند گوهران دیگر نیز با و چسبیده باشد تصویر آن اینست

تصویر شاه گوهران





و پیکر در حوالی ترندنگی است که چون مردی بر سر آن سنگ بخوابد و چون بیدار شود احتیاجش آب نیست  
 چون بخورد نامرد شود و پیکر در حوالی مصرنگیت که چون کسی آن سنگ از دست گیرد فی الحال سستی شود  
 تا که آن سنگ از دست بیندازد و پیکر در یکی از فضائی بلخ سنگیت بقدریک سوار چون مردمان بیابان  
 و از دو جانب سنگ نشینند آن سنگ غریب آن آغاز کند چنانچه که مردمان یک فریاد و افغان کنند بلکه  
 نقاره نیز اگر نوازند مردمان جانب دیگر آواز نشنوند و پیکر در هندوستان سنگیت که آواز او چون آواز  
 جرس است آن سنگ اسنگ عقاب گویند خاصیت آن سنگ آنست که اگر کسی او را در دهان گیرد  
 در سخن بروشمن غالب گردد و پیکر در حدو چین هست که گاه از آسمان سنگ می بارند بوقلمن یک من و  
 نیم من مردمان آن دیه خانها در زمین سنگ ترمیب نمودند چون وقت باریدن سنگ شود در آن زمانها  
 پنهان شوند و پیکر در رنماوند سنگیت بزرگ چون کسی زغایبی یا مرضی باشد یا ازو چیزی در دیده شود نزدیک  
 آن سنگ فته بخوابد و احوال هر یک بخواب بیند چنانچه هست تصویر آن بدین صورت است



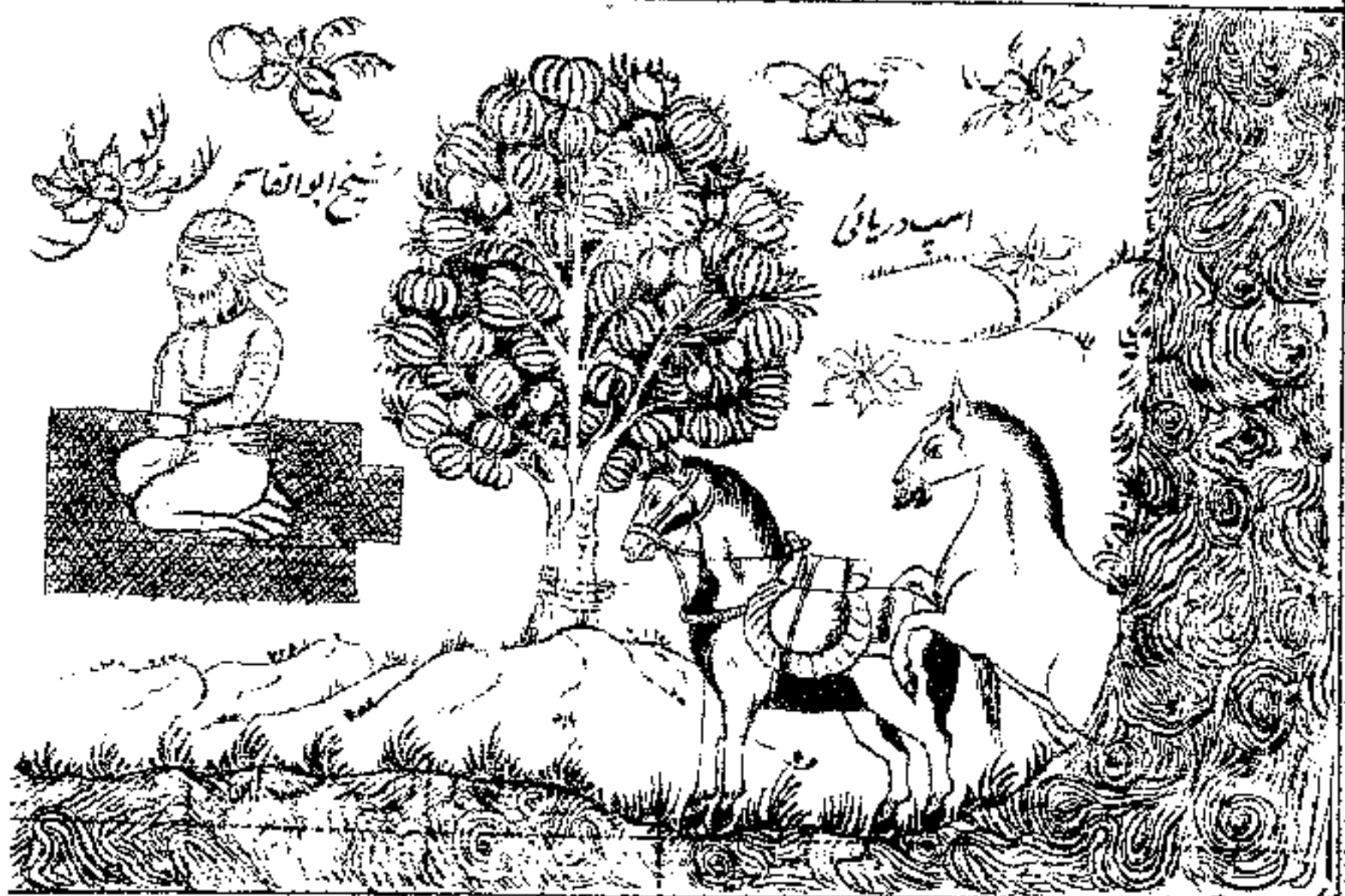
و پیکر در حدو مصرنگیت که چون او را بسره اندازی در منظر آب آید و خورد از سر کمر بیرون اندازد  
 و نام آن منبعض النخل است در میان عجایب و غرائب عیون در نواحی آذربایجان چشمه ایست  
 آب صافی ازان بیرون می آید و چون کسی را خشت سنگی باید تعالی خشت را از آنجا بردد آب در حال میکند  
 خشت سنگی میگردد و پیکر در حدو چین باین کوهی موضعیت هر گاه که آب در آبدان کم شود اسپه  
 در میان آبدان آزند و خود گرد آبدان نشینند و نگذارند که اسپه از آبدان براید فی الحال برپیدا شود  
 و چندان باران بیاید که آبدان پر شود بعد از آن اسپه بر آید و همانجا بکشد و گوشت او در تیره تیره کنند  
 و بر سر کوه نهند مرغان آنجا خورند و هر سال این طریق سجا از چنانچه اگر در سالی اسپه آب آن زمین نماند

آن سال یک قطره باران تبار و دیگر در نواحی دامغان چشمه است که اگر آنان چشمه آب بر وازند و مقدار آن  
از سر چشمه دورتر برسد سنگ شود و دیگر در ولایت حضرت موت چشمه است که آنرا مار الحنوت گویند هر که از آن آب  
بخورد و محنت گردد و دیگر در ولایت مصر حوضیست که در سنگ بریده اند و چشمه است قریب بان حوض که آب  
این چشمه بدان حوض درآید چون حائض و جنب دست بدان آب کنند چشمه با است آب حوض بدبوی شود  
و چون آب حوض را بیرون ریزند و پاک سازند و دیگر بار آب چشمه عود کند و دیگر در حوالی بیت المقدس چشمه است  
که اگر نجاست در آن اندازند آب جوش کند و بسیار شود و در عقب آنکس وان گردد و اگر ماورس در آن بکشد  
و دیگر در نواحی غزنین چشمه است که اگر نجاست در آن افتد باران میبارد تا آن نجاست را بیرون نیارند آید  
و دیگر در نواحی طنجاج دو چشمه است یکی شیرین و دیگر شور و هر دو در یک موضع جمع میشوند و چون از آن  
بیرون آیند باز و جوی شوند یکی شیرین و دیگر شور و حکمت آن معلوم نیست و دیگر در ولایت عندیان چشمه است  
که چون آب در سو بکنند در ساعت سنگ شوک و اگر باز چشمه ریزند آب صافی شود و دیگر در حد و بندیشان چشمه است که  
اگر کسی در چشمه درآید آب چشمه آنکس از نور تمام بیرون اندازد و جهت آزمودن شخصی باروانی که با قصد  
گذرم در آن بود چشمه اندخت چشمه آن باروان از نور تمام بیرون انداخت و دیگر در حد و ترکستان سنگیت بر صورت مرد  
و آنم دست برد بان و یکدول که آسمان باران نبارد خشکالی و مخطر بر خیزد این که ما جمع شده است و آن صورت آینه بی



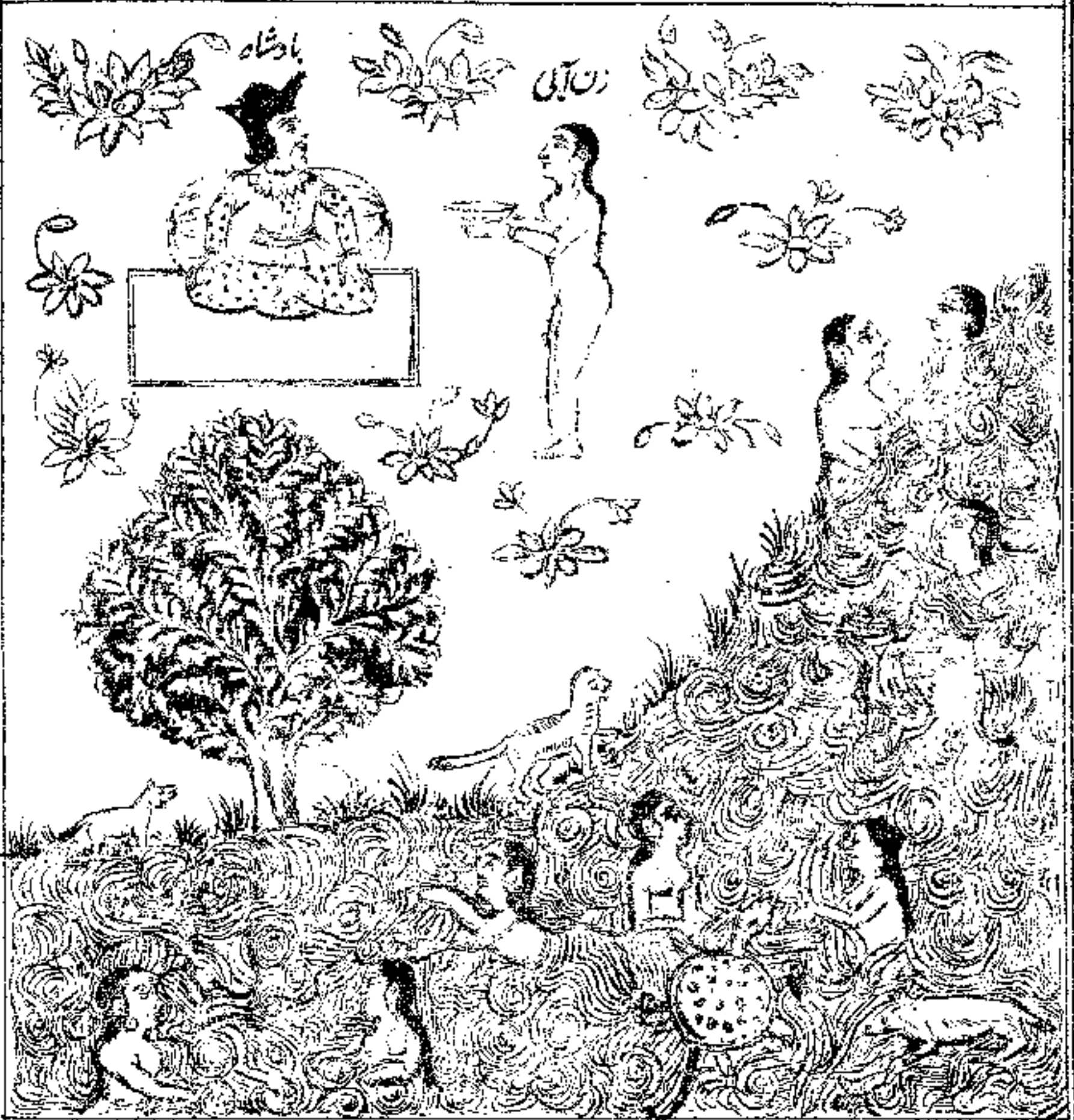
روی نیاز زمین  
و بعضی نماز و مناجات  
کنند دست با هم ترا  
صد خوانی است پیش  
آن صورت بیکنند بگویند  
ای صورت اینکه آورده  
مهر است پیش این  
قریان میگویم از برای آنکه  
بار آب وان بدست  
چون نوع زارها کنند  
آن صورت دست از زمین  
بردارد قدرت کار از  
و بان آن صورت از سر سو  
جونی روان شود در آن

و پیکر درویدار بگر چشمه است و بر سر چشمه سنگی بر صورت مروی استاده تا که آن صورت ایستاده باشد  
 آب چشمه جاریست و چون آن صورت بیندازند آب چشمه منقطع گردد و باز چون آن صورت را بر پای کنند  
 باز آب چشمه جاری شود و پیکر درویدی از کوههای نیشاپور چشمه است که دوران یک فرسنگ آبروه اندک  
 یک روز شیخ ابوالقاسم گره کانی بر بادویانی سوار بر سر آن چشمه رسید و ماویان را برین دختی بسته خود بنیاز  
 و مناجات مشغول شد و برین اثنا اسپ از میان چشمه برآمد و بر ماویان مذکور حسته باز چشمه درآمد و ماویان  
 بعد از انقضای مدت یکسال گره آوردند و در صورت که شبیه و نظیرنداشت چون شیخ مذکور چنین گره  
 طعش سحرکت آمد و پیکر ماویان را بر سر چشمه مذکور آورده هما سنجاست و خود بر سر چشمه مذکور  
 منظر نشسته باز همان اسپ از آن چشمه برآمده گره مذکور او پیش انداخته همراه خویشین چشمه برود چون  
 شیخ آن حال را بید مضطرب شده بر سر چشمه آمد گره را آواز کردن گرفت ازین جهت شیخ  
 مذکور بگره کانی مشهور شد تصویر آن بدین صورت است



و پیکر در حد و طایفه چشمه است که وسعت دوران دو فرسنگ است و مردم آبی در آن چشمه باز  
 در قاصی کنند و چون کسی را ازین مردم ببینید بگریزند و در آب در آیند گویند دختر پری پیکر ماه روی  
 از مردم آبی عاشق پسر گشت که در شهر طایفه مسکن داشت و عشق آن پسر هر شب از آب برآمد  
 و سرود عاشقانه میگفتی و میگرفت تا آخر روزی جهت آن پسر قنطاره از زر پر کرده آورد و بان

و او این سخن آهسته آهسته با پادشاه رسید یعنی ازان زرد از پسر گرفت پسر ازان شهر بیرون رفته بیشتر  
 دیگر توطن خستیا کرد و آن دختر عشق آن پسر همچنان هر شب با آب برآمدی و بجایگاه آن پسر نشستی و گریه  
 جوانان دیگر را بران دختر طمع افتاده خود را بر او عرض کردند دختر ماه پیکر بیچکس ازان جوانان نگاه هم نکرد  
 تصویر آن بدین صورت است



و پیکر در سنه فرنگی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم رخ بندد و روزی که خشک بودیخ کمتر باشد  
 و چون یخ در شهر خاندانها آوردند در صد و با بل نهر سیت که امیر المومنین عمر رضی الله عنه بهر یک از ابالی  
 ایشان چیزی مقرر کرده که در سال بدبخت اگر وجه مقرری را میدهند آب در جو بهای ایشان میرود  
 و الا انقطاع می یابد و پیکر در زمین قوم عاد بطلم سناری از کس و سوار ساخته اند چون ماههای حرم  
 در آید آب ازان روان شود و چون ایام منقطع گردد و باز آید و پیوسته حال بر بنیوال باشد

صوت آن را است



و پیکر در ولایت باطنی بود که هر روز بر کنار آبی چشمه دیدن می شد چنانچه آن شخصان نزد او می آمدند و می فرمودند  
 که پای در آب ننهد آنکس که حق بجانب او بود و پایش در آب نرفت و آن دیگر را حال عکس واقع میشد  
 و پیکر در حقیقت الفرائض مسطور است که در ره بابش چشمه است که در روزی که آسمان بی غیمه باشد در آن چشمه  
 آب نیفتد و در روزی که آب بر او پراکند شود و پیکر در بعضی اعمال انطاکیه چشمه است که چون آب از آرزوی زمین  
 افشانند که گزوم بسیار بود و گزومان از سوراخها بیرون آمده بر آنجا جمع آیند و مردم آنهمه گشته از شر عقارب  
 این شوند در عجائب عیون بر همین قدر خصار افتاد تصویر آنها بدین صورت است



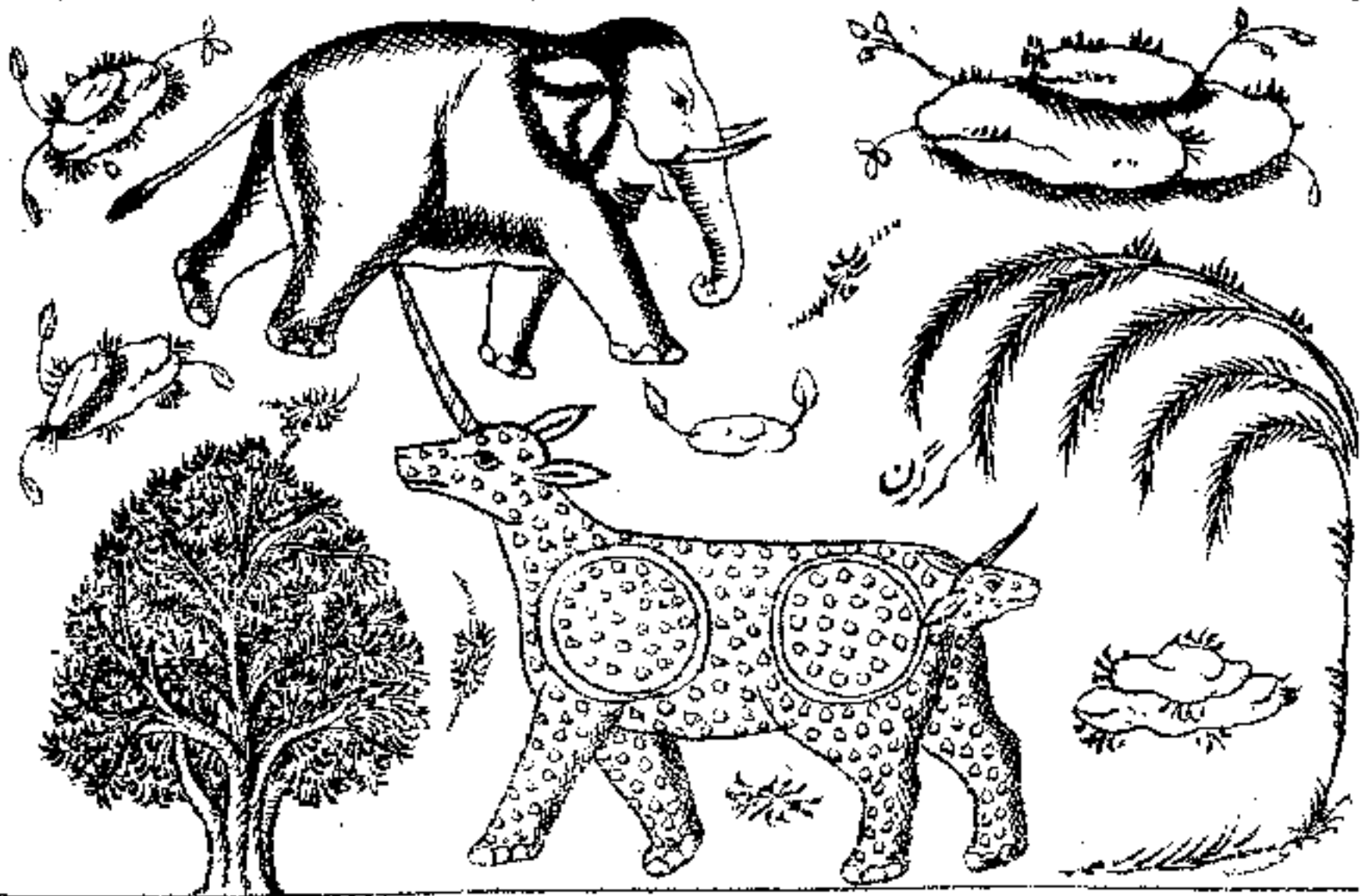
در بیان عجایب و غرائب حیوانات بر ولایت تبت جانور است که او را ازاده گویند  
 عظیم جثه اش بر تبه است که دور کاسه چشم او قریب یک فرسنگ باشد و دیگر اعضا و جثه اش بدین تکیه  
 میتوان کرد درین جهان عظیم تر از وی حیوانی نیست هر حیوانی را که چشم بر آن حیوان جبال مثال نیست  
 فی الحال بمیرد و عجب تر آنکه اگر چشم او بر حیوانات دیگری افتد بر عکس آن خود سیم میرد و حقیقت آن  
 جز علام الغیوب کس نمیداند و بگردید و بلا و همیشه حیوانیست که آنرا زرافه گویند سر او چون شتر است و شاخ او  
 چون شاخ گاو است و پوست او چون پوست پلنگ و سم او چون سم آهو و گردن و دو دست و دراز است  
 و دو پای او کوتاه چنین گویند که گفتار با شتر جمع شود پس حیوانی از آن متولد شود یعنی اعضا مشابه کفتاب  
 و بعضی اعضای او مشابه شتر چون این حیوان نمک و گاو و شتر جمع کرد و حیوانی متولد شد که آنرا زرافه گویند

صورت آن اینست



و بگردید ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طلوع کرد و ولدی از وی تولد نماید تا وقت غروب  
 ماورزنده باشد بعد از آن بمیرد و در روز دیگر بوقت صبح و این نور سپیده ولدی متولد گردد و مادر هنگام  
 غروب بمیرد و پیوسته حیات و ممات آن حیوان بدین دستور باشد و بگردید در بعضی ولایات جانور است  
 که گدن نام قوتش بر تبه است که قبل از شاخ خود بر دار و بلال گزاند و گاهی که حامله گردد و حمل در بطن او  
 چهار سال بماند بعد ازین سلز فرج او بیرون کند و گیاه میچرد و چند گاه بر همان دستور باشد تا قوت گیرد  
 و چون از فرج او بیرون آید با لجام ربانی از مادر خود بگریزد زیرا که مادر نسبت به او در غایت مهربانی باشد  
 اگر گریزد مادرش بزبان درشتی که دارد و له خود را چند آن بلبل که پوست او فروریزد و گویند چون

شاخ او بزرگ صورت حیوانات مثل فرس و بقر و غیر ذلک از آنجا بیرون می رود تصویر آن بدین صورت

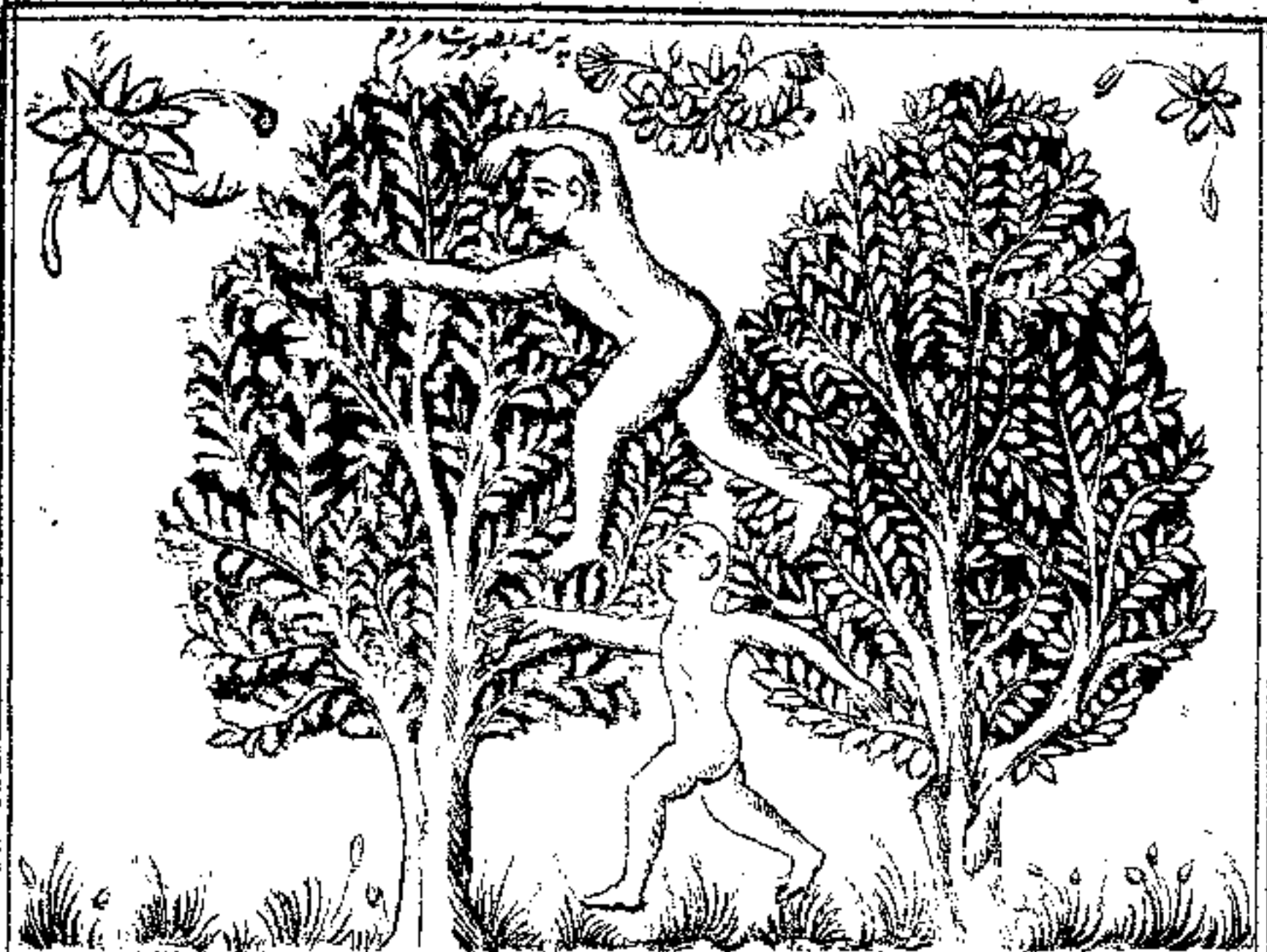


و بیکر در بعضی بیابانها جانور است نام او دوشق لیکن بصورت انسان است و در راهها کمین کرده می نشیند اگر آدمی را در یابد او را بکشد بسیار و بیکر سراج خادم گوید که در عصر همان سبکی که شدم میزبان از جهت مهمی از خانه بیرون رفت ناگاه آواز می شنیدم که کی میگفت من برادر تو ام و سلام مرا از قیدی که دارم خلاصی بخش چون نیک نظر کردم کی را دیدم که پاپی و کوچته بودند مرا بزرگ رحمت آمد و پاره کردم چون صاحب بیت سخانه آمد آن شخص را ندیدم از طبایع پرسید که شکار با کجاست گفت همان او را برد کرد میزبان با من گفت که چرا چنین کردی چه آنکس از جمله شناس بود یا ایشانرا صید میکنیم و میخوریم و آن جماعت در رعایت فصاحت اند هر جا که باشند زبان اهل آن دیار را دانند و فرود آمده با بیابانها شکار ایشان رویم روز دیگر همراه میزبان بیرون رفتم تا آن مقام رسیدیم میزبان دو سگ شکاری را بکشد آوردن شناس گرفتار آمد ایشان را بریان کرده خوردیم گوشت ایشان بغایت لذیذ بود و بیکر در عجایب الدنیا مسطور است که در حدود چین جانور است بصورت آهو

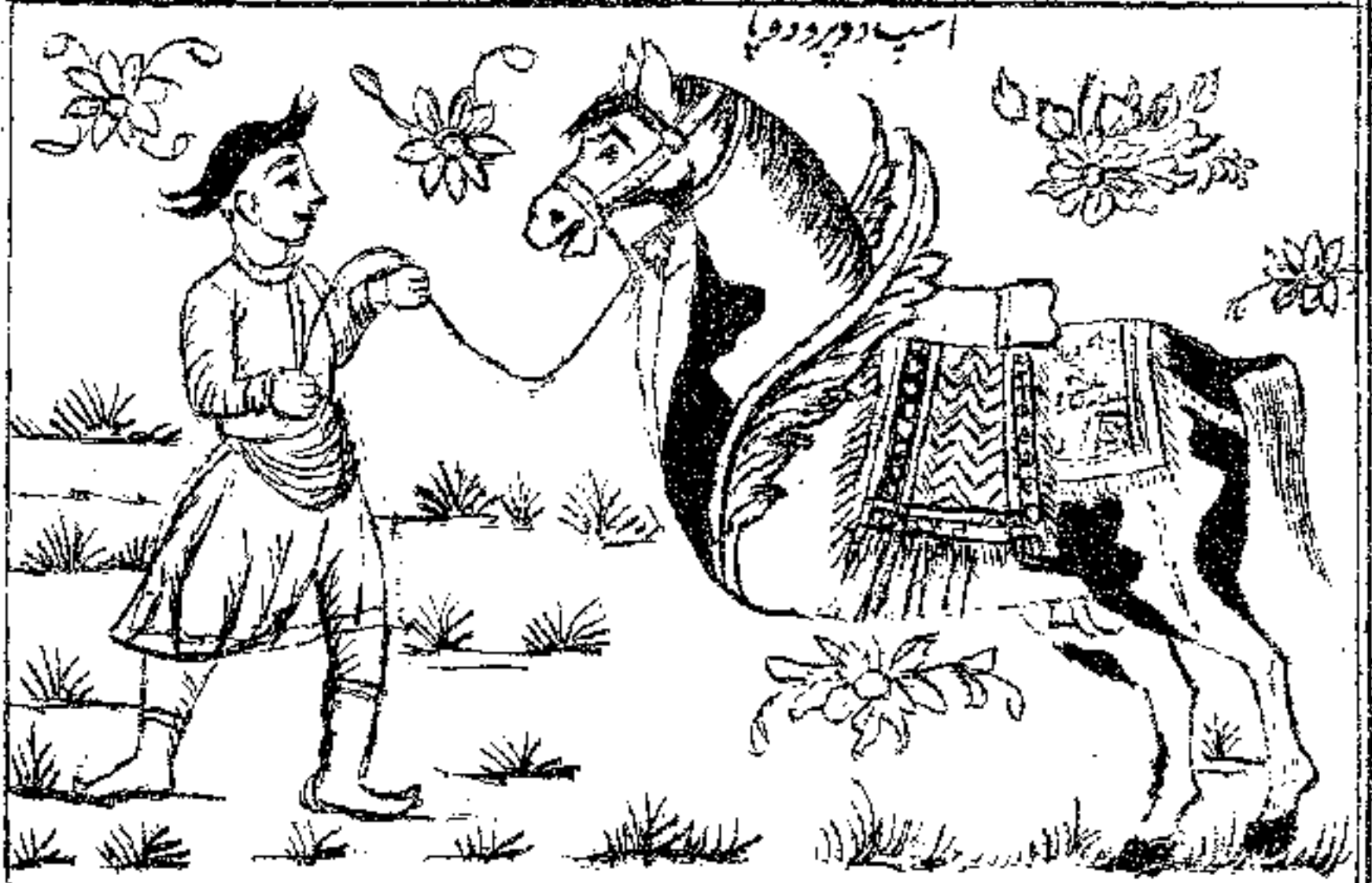
که هیچ تفاوت نیست در پیشها بسر بر بند و از درختی

بدرختی می چسبند و میوه میخورند

تصویر آن بدین صورت



و دیگر از ارسطاطالین حکیم منقولست که در فضای مغرب موضعیت که نسیم در آنجا میروین  
 مثل نباتات و این صورت از قدرت حضرت غر شانه بدیع نیست و دیگر در کتاب طبائع الجواهر  
 مسطورست که باره میباشند که بے واسطه بضمیه تولید و دیگر باد شاه سنجاب  
 از برای نوح سامانی اسپ فرستاده بود که دو پرده پشت و دو پای و بان دو پر طیاران میکرد  
 تصویر اینست



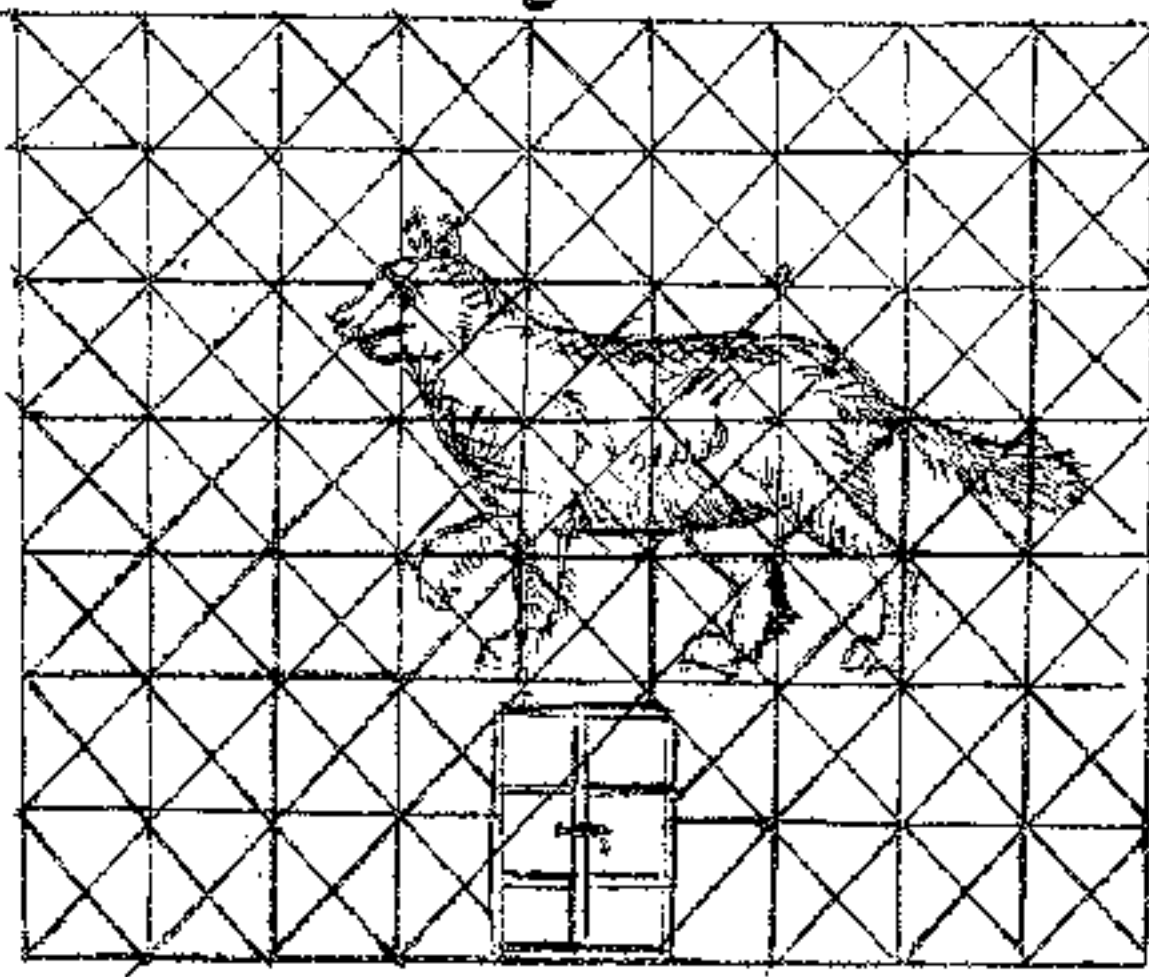


ویگر درخت و بکر رو باهی می باشد که از درختی بد درختی سبزه پرده هر می بیند که از گوشت او تناول کند  
بقدرت کامله باری تعالی ازان بیخ شفا یابد تصویر اینست



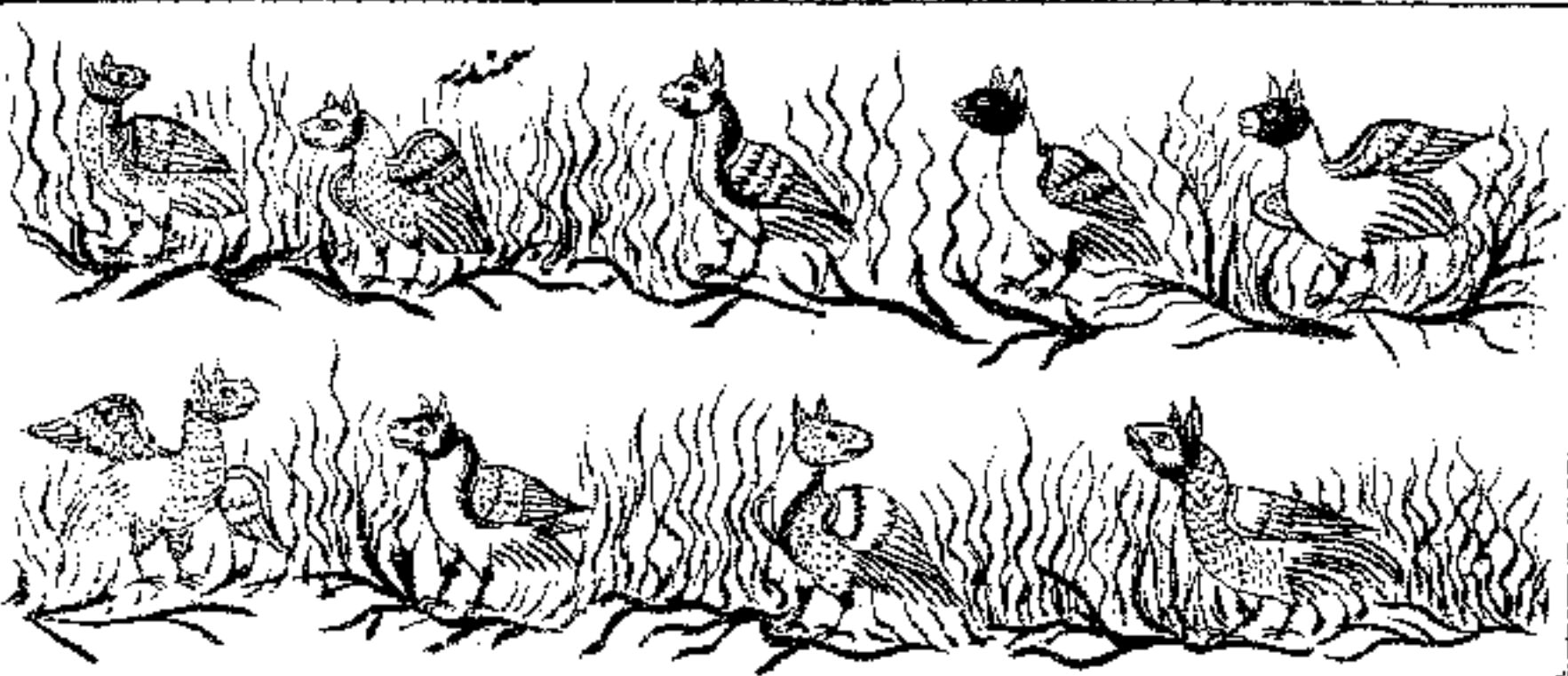
ویگر در صد و مغرب حیوانی است مشابه کرب که از افش مشک شبام می رسد صورت آن بدین صورت است

حیوان گره شکل

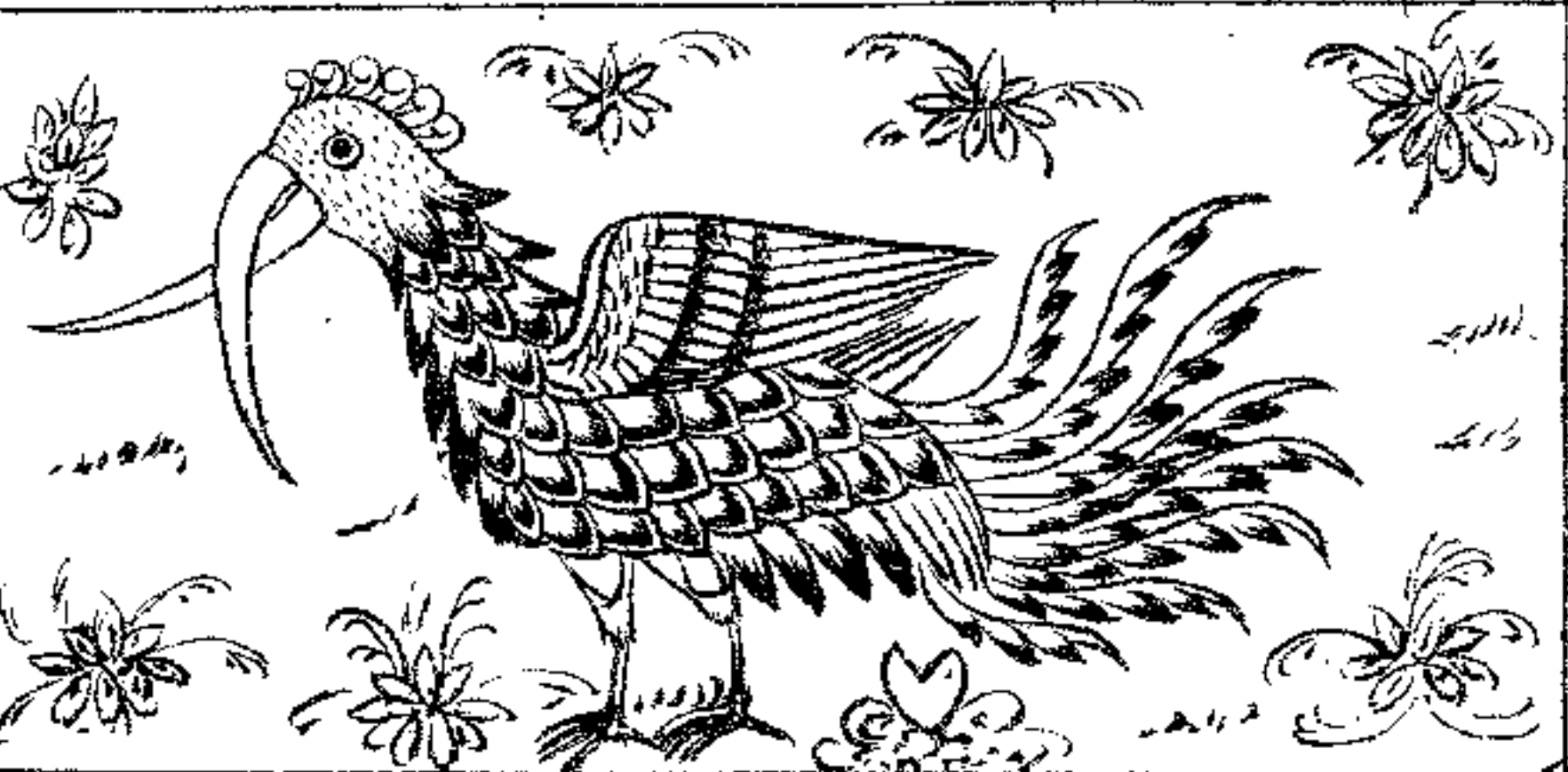


ویگر در بیان عجائب و غرائب طیور در حوالی طایفه که از بلاد هند است صنفی از طیور است  
در هر خانه که آن مرغ باشد اگر طعام مسموم در آنند کنند آب از چشم او روان گردد و آن به بند و سنگ  
شود و اگر آن سنگ را بسایند و بر جراحت ببالند به شود در غیر این موضع مرغ نباشد و دیگر در بعضی  
از مواضع هند که از ابرو قین گویند مرغی باشد چون در جزایر کبیر و نصف منقار او بمنزله کشتی باشد

مردم در آن نشسته دریا آیند و یک در هر آب و صنفی از مرغ اند مثل فاخته و کورست و رایام بسیار ظاهر شود  
 و صنفی از عصافیر تابع او باشد یک عصفور سبب او داند و غذا آورد چون آخر روز شود آن عصفور را بخورد  
 روز دیگر دیگری بیاید باو نیز همان پیش رود و از آن غائب شود تا سال دیگر دیگر در ولایت عصفور صنفی از مرغ  
 لا از اسمند گویند مشابه موش است اگر درش در اید او را نسوزد و چون از آتش بیرون آید پاکیزه تر گردد  
 گویند ستاری از پر سمند بر سبیل تحفه جهت حضرت جهانگیر بادشاه آورده بودند که هرگاه که چرکین شدی  
 و آتش انداختی پاکیزه تر شدی تصویر آن بدین صورت است



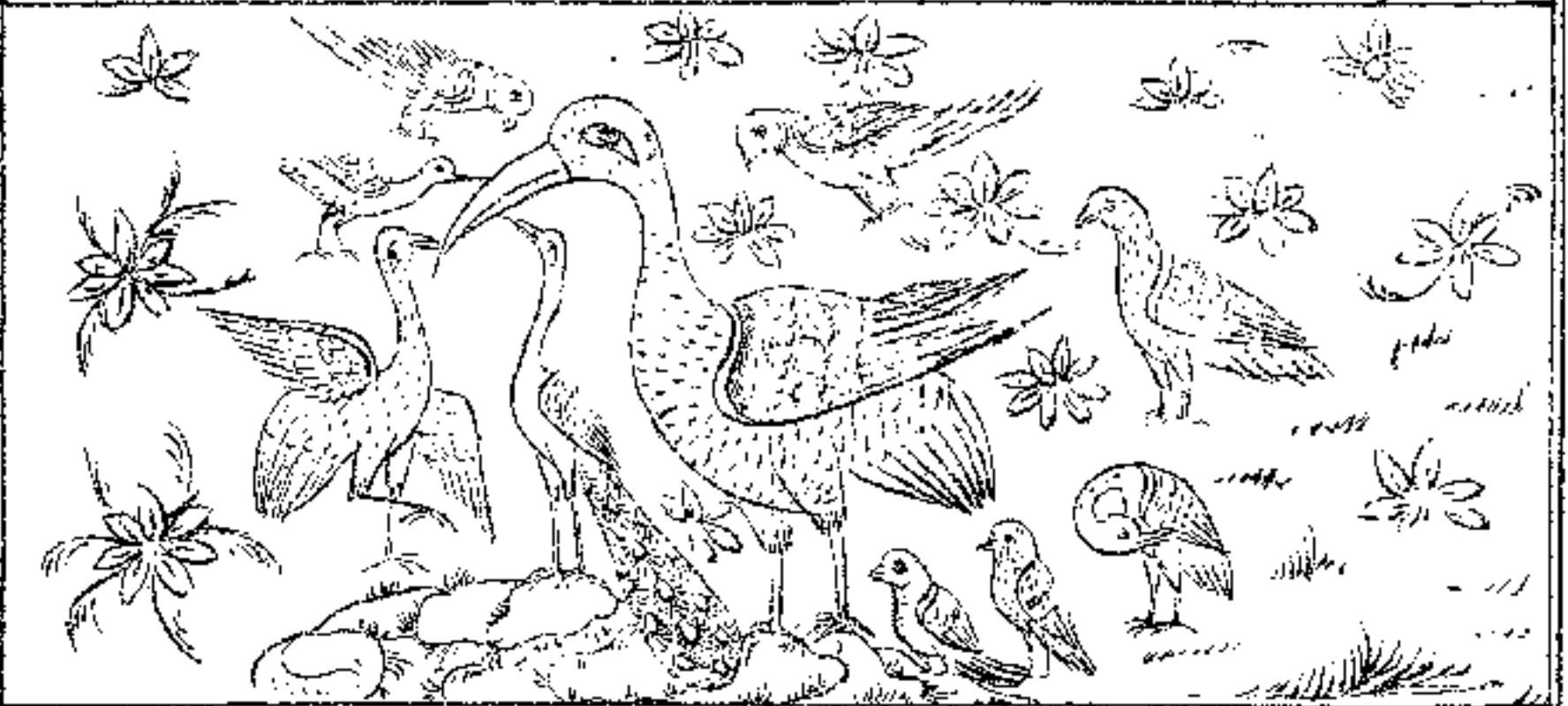
و یک در بلا و بلغار صنفی از مرغ است که نصف منقار او بجانب پایین است و نصف منقار او بجانب بالا  
 مانند لام الف در وقت اکل بر هم منطبق باشد و بیضه او را بر برون نهند بگذارند تصویر آن بدین صورت است



و یک در جزیره سقلاط پیری باشد که هرگاه که راه بر اهل کشتی مشرب شود آن مرغ می آید و پیش  
 کشتی می رود و ملاحان کشتی در عقب او میروند تا بطریق مستقیم رسند تصویر است

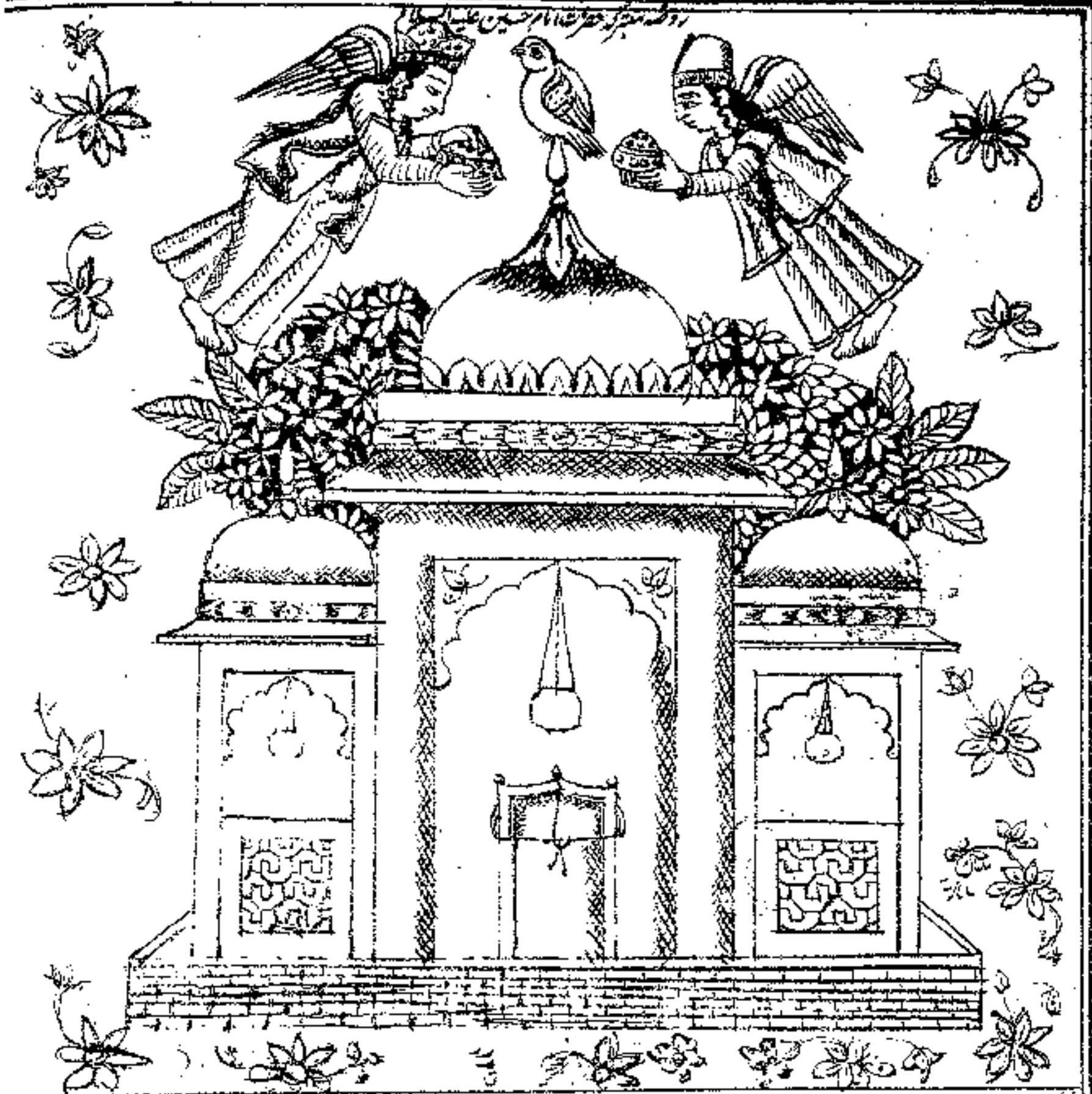


و یکروز در هندوستان مرغیت که درین بزرگ وارد و درین خود پر آب سازد و بر سر کوه آید و دیگر مرغان خود را  
بوی میسرسانند و از و پیشتر آب میخورند و باز بر سر شغل خود میسرود و تصویر آنها بدین صورت است



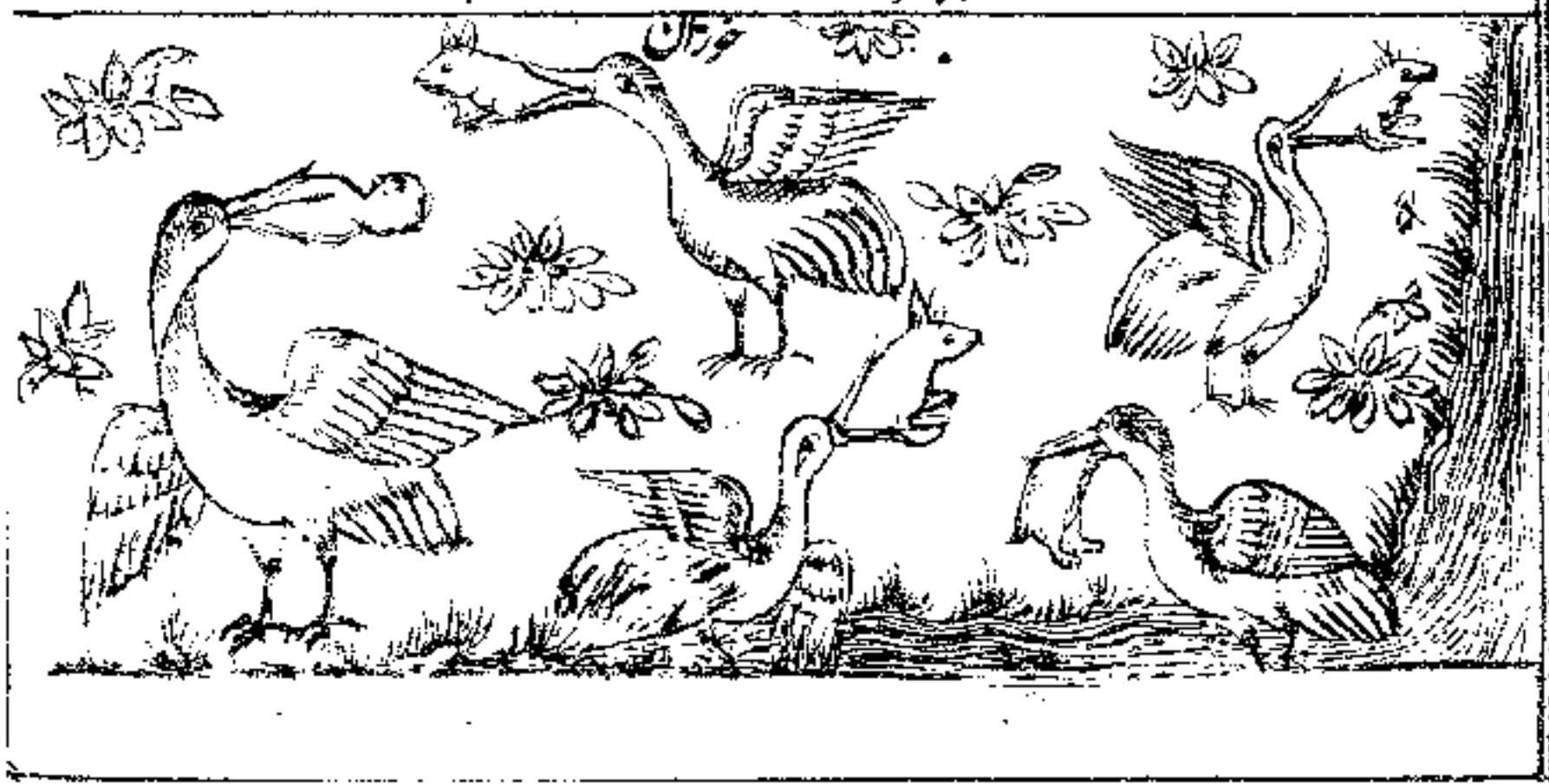
و یکروز در حدود مغرب مرغیت که آنرا قارون گویند همراه کشتی طیران نماید و اگر بمحل خون رسد  
یا بجایی که حیوانی ضربه بدان خواهد رسانید یک نوبت بانگ میکند و ملاحان دانسته لشکر سے اندازند و  
بدفع آن میشوند و یکروز در حدود حرم و منام مرغیت که در روز نوروز با پاهائی آید و مردم آنجا استدلال کنند  
که درین سال قحط واقع می شود و در ولایت بابل نیز از جنس مرغی پیدا میشود و یکروز عجائب المخلوقات  
عربی سطور است که طیری هر سال در روز عاشورا علی الصبح در مشهد مقدس امام حسین رضی الله عنه  
می آید و تا هنگام غروب نوحه میکنند و بعد از آن می روت و سال دیگر تصویر آن بدین صورت است

روحه منور حضرت امام حسین علیه السلام



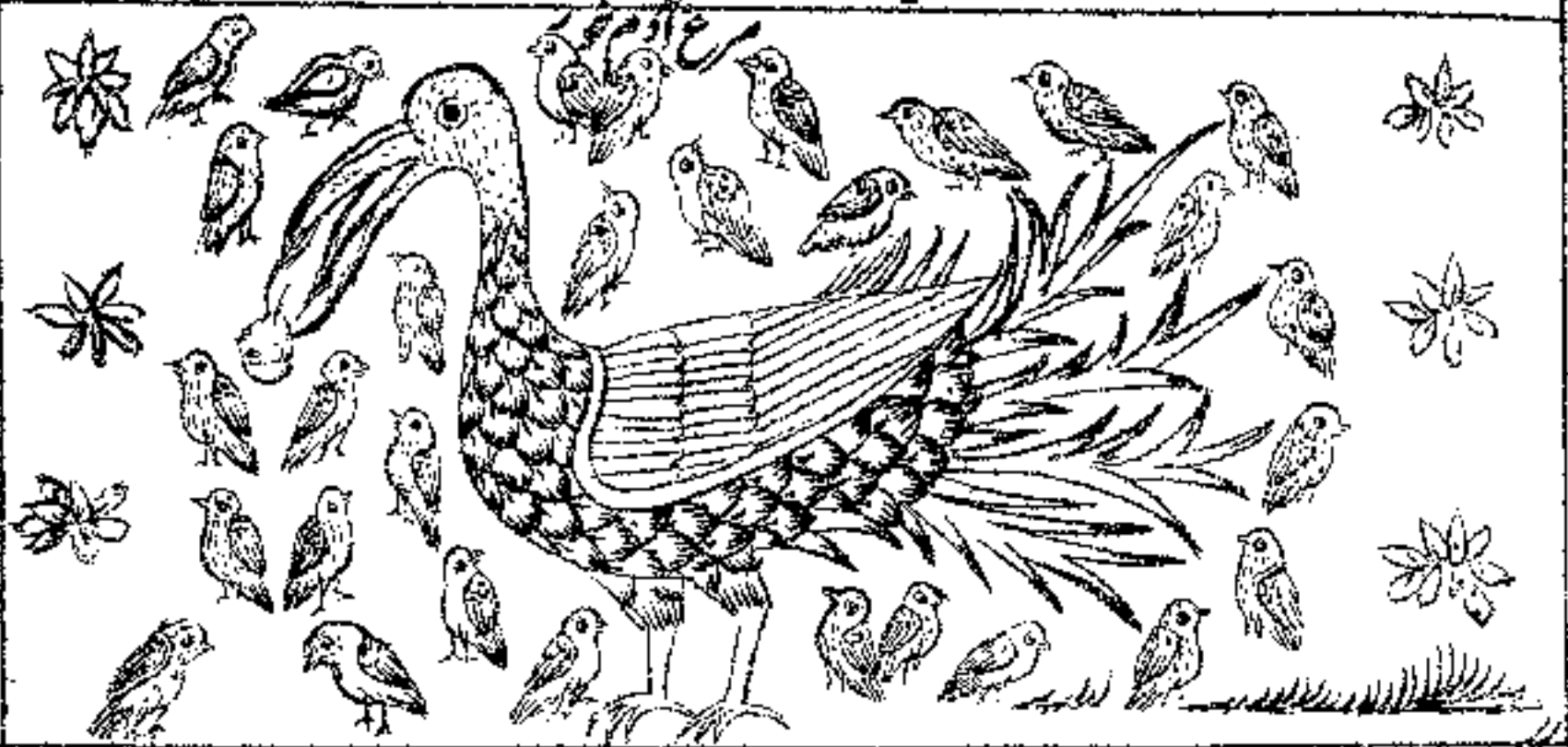
و یک آرد و اند که قمری نر یا ماده اگر بپیرد آن دیگر حفت دیگر نکند تا زنده باشد و یکدیگر بعضی از وی را مرغابی است  
 که ایشان را خوزان گویند و در عظیم چشمه برابر نخل اند و گاه گاه بسواصل آید و آدمی یا غیر آن از حیوانات  
 صفار و کبکها را شکار کنند و سپرد از در آید تصویر آنها بدین صورت است

خوزان

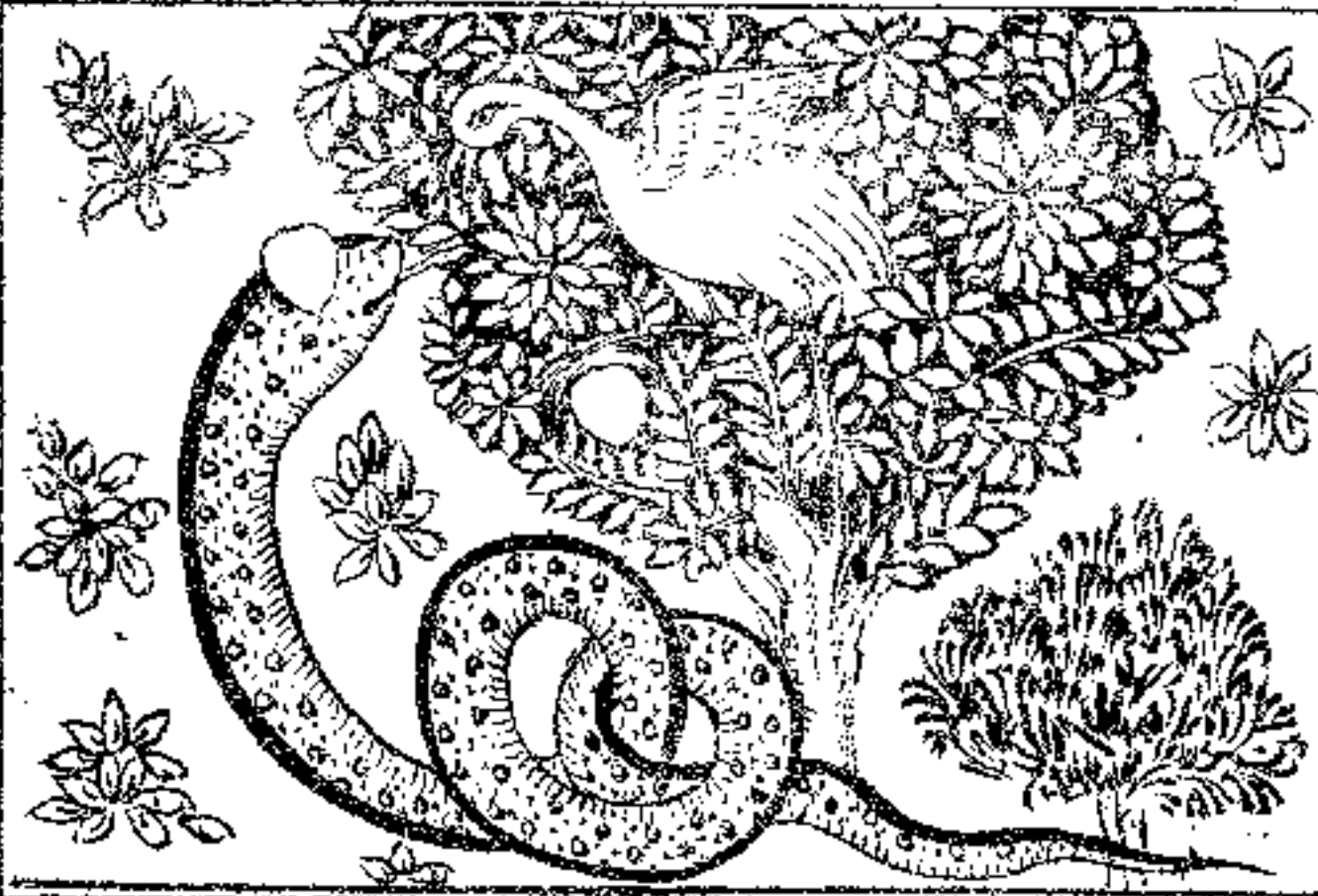


و پیکر در صد و بیست و بیست و نه ای آن مرغیست که آنرا باغیسی گویند و سی و نه سال و در او و هر سال سی و نه آرد  
و پسر و دو کار و آنکه گاه گاه کمین کرده آدمی را یا حیوانی از حیوانات صغار و کبار که در باید شکار کند

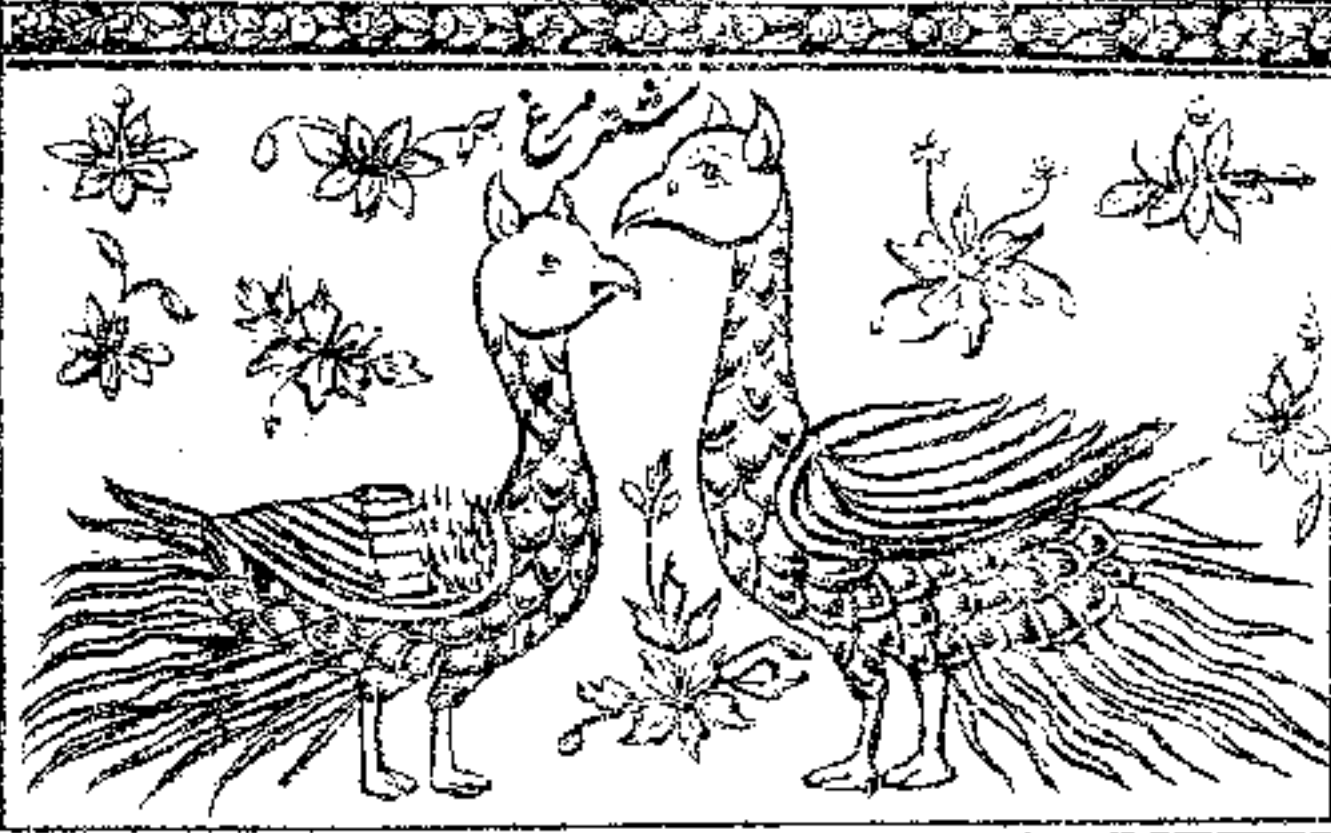
تصویر آن بدین صورت است



و پیکر در ولایت پنج طیر است که برداشت کاغذ برین می نهند و هر گاه که مار قصد بیضه کند بیضه خود را خنان بر شمشیر



مار میزند که هر سه در و دیده اش از صدقه پیر و می افتد و بیضه بشک می شکنند و هر گاه پسر او از بیضه بیرون میکند و مادر پوست بیضه بر لرد و لکه خود می نهد و مار با پوست خوب بیضه قصد میکند نمیتواند که در تصویر این



و پیکر آورده اند که چون شتر مرغ با ماده خود خفتی گیرد ماده منی را از جانب گوش میستاند و در وقت بیضه نهادن بیضه را از جانب همین بر سینه آرد تصویر آن این است

ویکر در کوه نورم غنیت خرم حریص و زرو سیم را بسیار دوست میدارد و بشهر باور آید و هر جا که زرمی باید  
 یا حلیه سیمین و زرین میر باید و با شیان خودی برود و جنس و خاشاک پنهان میکنند و بسیاری از مردم ششیانه  
 او را زیر و بر کرده زرو نقره می یابند و ویکر در ولایت بربر مرغانی اندخرو که ایشان را با وفا گویند و مردم  
 ایشان را نگاهدارند و هر صبحی ایشان را در صحرای باکند و یکی از ایشان در نقش نگاهدارند و آن مرغانی  
 تا شب در صحرای بچیدن دانه مشغول باشند چون شب شود جمله سجان صاحب خویش در آیند ازین جهت  
 ایشان را مرغان با وفا گویند و ویکر در عجب است که چون عقاب سحر را از سینه بیرون آورد  
 او را در صحرای بگذارد و خوب پرواز آید و فانس نام مرغی دیگر است و تعداد و پرورشش بچکان عقاب کت تا که  
 بچکان عقاب پرواز آیند عجب تر آنکه چون مرغ فانس پر شود از پریدن بازماند بچکان مذکور آنچه صید  
 کنند زرو فانس آرنند و او را پرورش دهند تا که از زنده باشد تعداد و نمایند و ویکر در حد و ترکستان غنیت  
 که او را بولارون گویند و در خوش آوازی مشهور است و تمام شب تا روز بچید و نغمه های بس و نواز میکند  
 تا سحر یکد بسیار کس صفت گردان بسته باشند که در وقت شنیدن آواز آن بگریزند چون آواز مرغ  
 بگوش رسد بی اختیار در گریه و نوحه در آیند و جامه بر تن خود میسپارند تصویر آن بر فر و اول است  
 و ویکر در ولایت بربر غنیت که در سالی که غله گران خواهد شد بانگی کند مردم دانند که درین سال  
 غله گران شود و در سالی که غله ارزان شود نوعی دیگر بانگی کند که مردم آگاه شوند که درین سال البته  
 نرخ ارزان خواهد شد و ویکر در بعضی از جزایر هند و چین مرغی است که آنرا رخ گویند عظم حبه اش مشابه است  
 که فیل را بخلب خود بود بر هوا طیران می نماید گویند که کشتی در حد و جزیره از جزایر چین او فتاده اهل کشتی  
 جهت طلب آب از کشتی فرود آمدند در شناسی آن گنبدی بزرگ زد و در بیدند که می درخشید همه بدانجا  
 شتافتند و دیدند که بیضه رخ بود طول و عرض آن بیش از صد گز بود و آنگاه دست بسنگ بردند و بیضه را  
 چندان کوفتند که شکسته شد چو زه بیرون آمد همچو کوهی بر با سون افتاد آنگاه آنرا در آن کشتی در آمدند  
 ناگاه رخ چون بلای عظیم مبدید که کوه پاره در چنگ داشت تا بر سر اهل کشتی زد چون اهل کشتی آنچنان  
 بلاسک دیدند بجای غر و جل نالیدند و مخلص خواستند آن مرغ محاذی اهل کشتی در سید کوه پاره فرود آمد  
 درین اثنا با وی سخت دروزیدن آمد آن کشتی را از جای خود بر بود آن کوه پاره بر روی افتاد و کشته  
 سلامت از آنجا که کپاه طی داشت با نیجا رسیده بود و طلا عظم از افتاد آن کوه پاره درویش بد آنجا رسید

تصویر آن نیست

رخ



و یکدیگر و بعضی گشت مسطور است که در جزایر هند مرغیست ققنوس نام که عمرش هزار سال میرسد بعد از آن قصه است



ققنوس

مذکور و یکی از صفتها  
 میزند بسیار جمع نموده  
 بر فغان عمر آنک  
 حسرت بسیار خورد و  
 بنیاد نوحه و زاری  
 تغریب و سوگواری  
 مینماید و سائر مرغان  
 آن صحرا از کمال تأثیر  
 ناله و نصیحه و مدح و ستایش  
 گشته همچو پرواز بر گرد  
 سر آن یگانگی میکنند  
 و او درین اثناء آنچه  
 کشیده با اضطراب تمام  
 بالهای خود را بر زمین  
 و از بالای او پستی جسته  
 در میزند می افتد و او  
 با میزند تمام صفتها گستر

و پیکر و تاریخ فرغانی منقولست که در حدودیه مطر طائری که همچون آدمی بچید و غنچه داشت و رویش نیز چون  
 روی آدمی بود و در عظم جثه بغایت و پرهایش سبید رنگ ملون بود و آن مرغ را عنقا می گفتند و شبیه  
 اکثر طیور در اعضایش بود و نزد عزیزان بنام عنقا می خوانند و آوروند تصویر آن بدین صورت است



در میان عجایب غرائب اشجار و باویند یک شام و ختی است با لاماند و رخت قورس  
 بزرگ چون شب در اید بر گهای آن درخت از سر شاخهای چون چراغ افروخته شود و در شنائی و  
 در شبهای تاریک روشن نماید اگر دست بر آن بر گها مالند نسوزاند اگر برگ از درخت باز کند و  
 نهد و پیکر و طبرستان چوبی است که از زبان طبری می خوانند و شبهای تاریک را بجای چسب  
 بسوزانند و پیکر و هندوستان گپا هست هر گاه آدمی دست بنزد یک کن بر و خور از زمین چسپاند  
 چون دست بنزد و با بگیرد باز خود با لاکش و گهای هندوستان گپا هر گز نخوانند و پیکر و هندوستان



بیتیت که طوطیان بر سر آن آشیانه گذاذ اگر کسی تیغ بران درخت زند در ساعت خون وان شود



و پیکر بیدان حدود دختیت که اگر کسی برگ آنرا بکند خون از او نمیش روان شود و اگر چوب بر آتش زنند  
سوزد و پیکر در بلاد هند دختیت که آنرا آنار عو کش گویند هر سو به که از طرف مشرقی برآید بغایت شیرین بود  
و هر آناری که از جانب غربی برآید ترش بود و در حدود مصر گیاه است که بطریق تشبیه چون چراغ آنرا کشن  
سازند چون شمع بسوزد و پیکر در ولایت حضرت موت در قدیم الا ایام طرف سفالین یافته بودند در زیر زمین  
خوشه گندم بود بوزن یک من هر دان چند بنجیه مرغی و پیکر در سرانندپ نوعی از گندم است که در یک غلاف  
از آن دو دانه باشد و پیکر در بلاد بین دختیت که در ماههای حرام از آن آب بیرون می آید چند آنکه همه در صفا



از آن آب پر کنند  
چون ماههای حرام  
بگذرد آب منقطع گردد  
و پیکر در بلاد  
خرزبه بغایت شیرین  
بود و بزرگی آن  
بشاید است که یک  
قوی طاقت در وقت  
برندارد تصویر آن

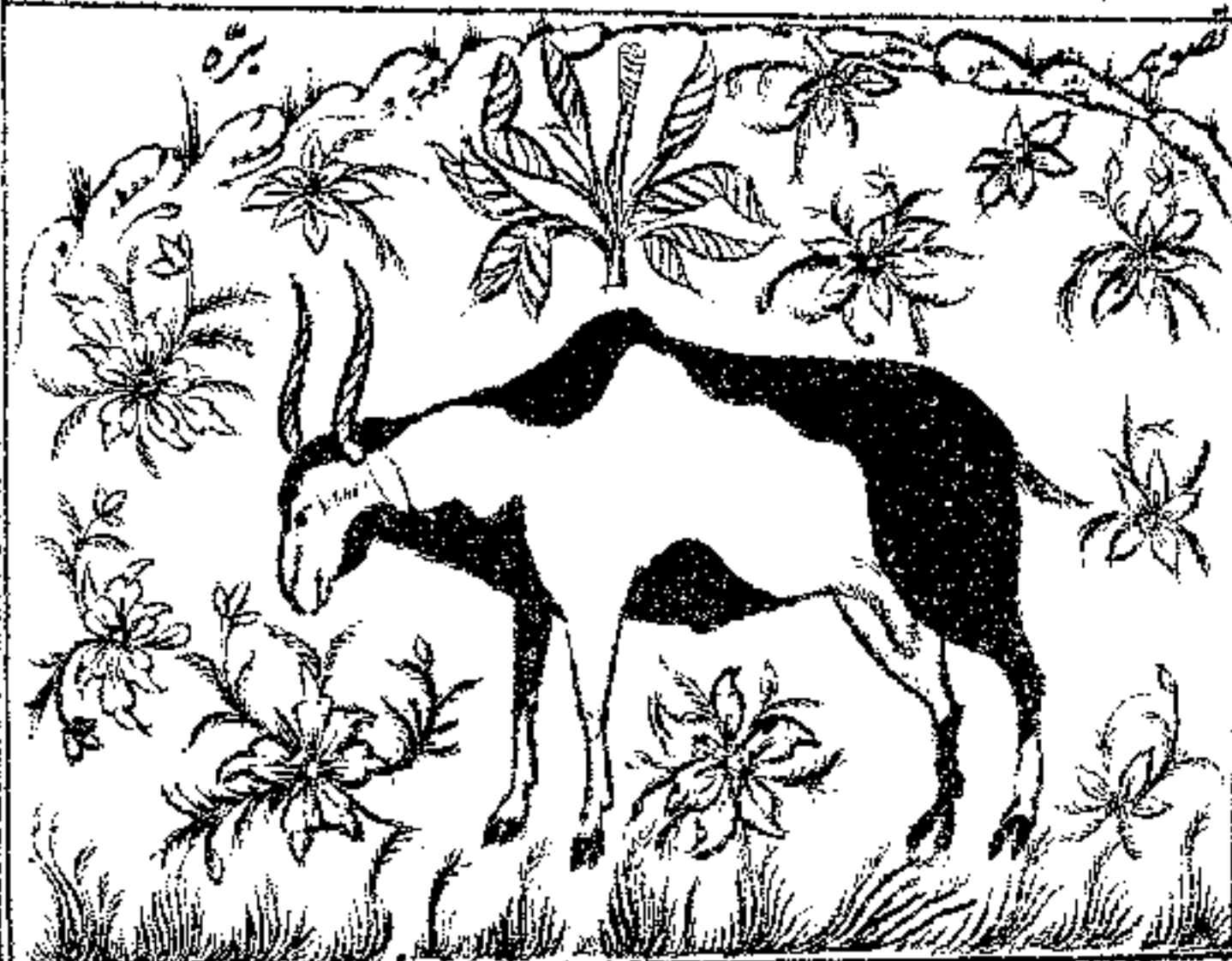
و یک در بلاد اصفهان نوعی از سیب است که یک نصف آن شیرین است و یک نصف ترش و یک در قریه بیضا  
 نوعی از سیب است که دور آن دو شتر است و یک در قریه ناصر درخت ترنجبیت که ثمره آن بصورت زنی باشد  
 که او را دوست و در پستان و دو پای و موضع فرج او منقح باشد تصویر آن بدین صورت است



و یک در هرات که جانب مغرب است بهر سال که درخت عمر گل کند زنان و یار را شوت غالب گردد  
 چنانچه تعرض بگردان رسانند و بهر سال آن حالت پیدا شود و یک در ولایت بصره در وقت خرابی بسیار  
 بر درختان جمع شوند چنانچه سیاه شوند و یک دانمارک نیز می مانند چون خراب بریده شود در پای درخت آن  
 زمین بکاوند و حیثیت که ریخته است پیدا کنند و همه حوزند تصویر آن بدین صورت است  
 خراب در ۱۲



و دیگر در شهر روز فوجی از تاک است که یکسال انگور برود و یکسال میوه دیگر که آنرا دواع گویند و پیر در بلاد آند  
 انگوری حاصل شود که خوشه آن بوزن پنجاه رطل میشود و دیگر هم در ولایت آن درخت از توشت که در هر سال  
 آن درخت گل کند روز دیگر بسته شود و روز دیگر رسیده شود و دیگر در ولایت خوارزم خرپزه بی آب بود  
 چه در اوایل بهار بیخ ترا نکسین اشق کنند و تخم خرپزه در آن شق نمایند و بنجاک بپوشند و آن تخم سبز شود و  
 آب درخت خارالب خورد تا خرپزه پیدا شود در نهایت خلوت بود و دیگر صاحب تخمه الغراب گوید که از  
 بعضی تجار معتد القول شنیدند که در بلاد ترک موصیعت که در آنجا صنفی از صوبت است کنند و در حوالی آن



کیا بهما که نازک است  
 بکارند چون کن میوه  
 برسد پوست از او  
 دور شود پره از آن  
 ظاهر شود و از آن  
 گیاه بچرد چون گیاه  
 تمام شود قوت پیدا  
 کند و از آن موضع  
 بیرون آید و در همه  
 اعضا باشد و آدم  
 که نباشد تصویر است

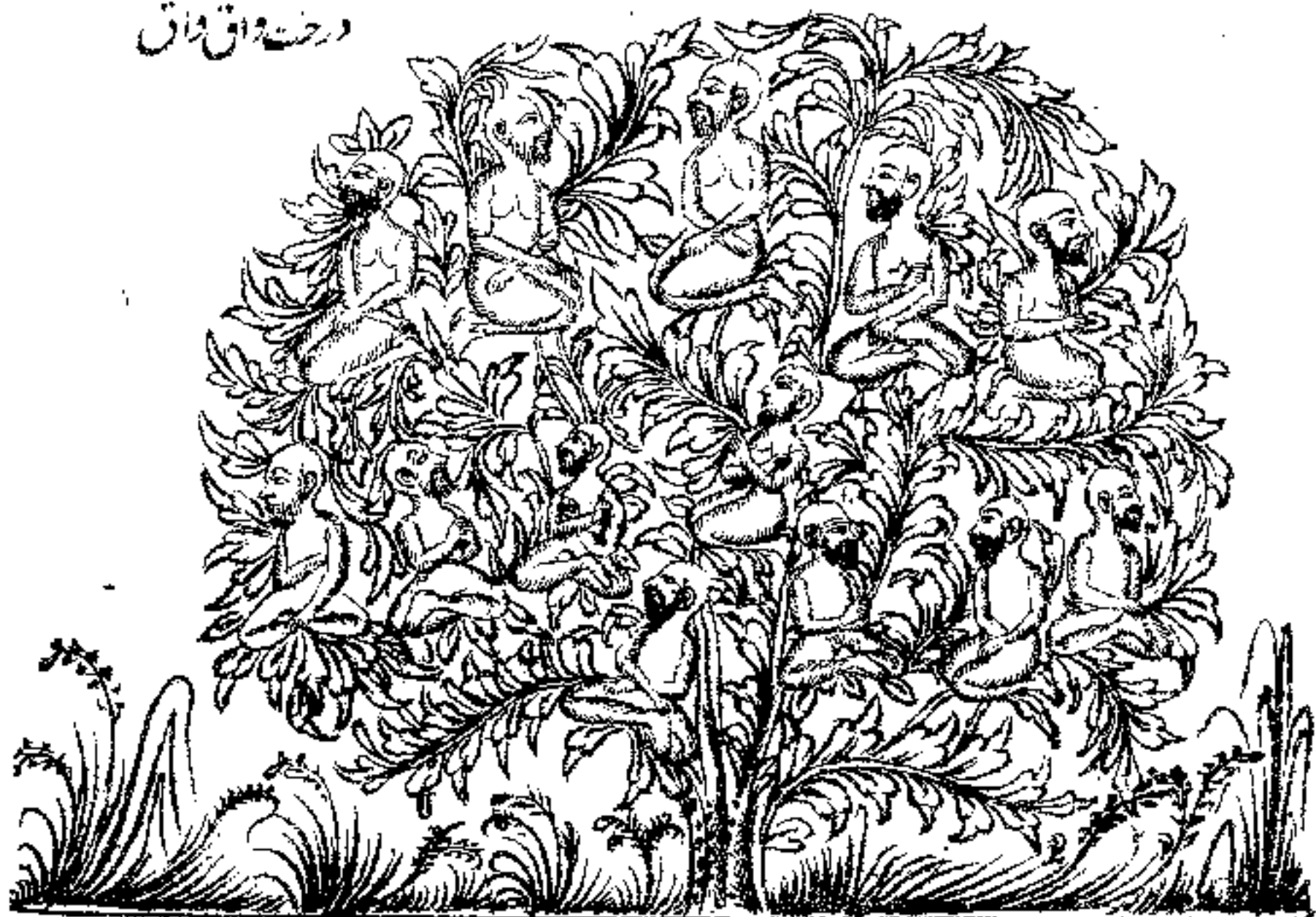
و دیگر در حوالی نخور درختیست که هرگاه آفتاب به بیت الشرف خویش رسیدی یک شخص از مردم آنجا طاسته  
 در دست بیاوردی و بر درخت بیدر آمدی و اهل آن قریه پیش او جمع گشتندی بعد از آن آن شخص دست خود



بطاس روی دگوش  
 بران دشتی از حوالی  
 آن خبر دادی و جمله  
 موافق افتادند  
 و دیگر در تیبی سرای  
 و در درخت است که  
 اوراق آن طبع میشود  
 و این حال تا چهل روز  
 است و باید بعد از آن  
 منقطع میشود تصویر

ویکی در حدود پیر شهرت است که اوراق بشا پنگریزه است که اگر آنرا در طعامی تقبیه کنند و بخورند ششها  
 و بندگشود تا یکماه و در آن یکماه معالجه مفید نیستد چون آن مدت منقضی گردد بی منت طبیعی آن خود بخود  
 ناکل شود و بیکروز بعضی از بلاد دختیست که اگر کدام شخص در زمستان سخت زیر آن بخواب رود از پروت آن  
 متضرر میگردد و اگر در وقت گرمای آن بخوابد و آنرا پروت آن منضم میگردد و اگر آتش در تحت آن خست  
 میفرزند و ساعت باران بیارد و اگر تاوه روز آتش بر حال خود باشد باران منقطع گردد و بیکروز بلاد مغول  
 درختیست بزرگ که آنرا سجا گویند قریب هفتصد شاخ دارد که هر شاخ همانند بهارست و بر آن درخت صید  
 مرغ آشیانه داند چون آن مرغان بچکان خود را پیرانند و بر آن برسند بر شاخهای آن چندان پنجال  
 جمع گردد که آن شجر بی آنکه بادی وزد بخودی خود خویش را جنباند و پنجالها را میریزد و مردم آن نواسته  
 پنجالها را بجای همینم بکار برند و بیکروز در حدود هندوستان درختی است که ثمره آن بعینه صورت انسان  
 دارد و حرکت میکند الا که سخن نگوید مگر از جهت تحرک برگهای آن درخت آواز واق واق با سماع می آید  
 آن درخت اواق واق گویند صورت آن اینست

درخت اواق واق



ویکی در حدود و غرض دختیست که هر سال بعینه کثوم بار می آرد و هر که دست بر آن کثوم می نهد چون  
 کثوم نقش میزند صورت آن اینست

درخت کزوم با میوه

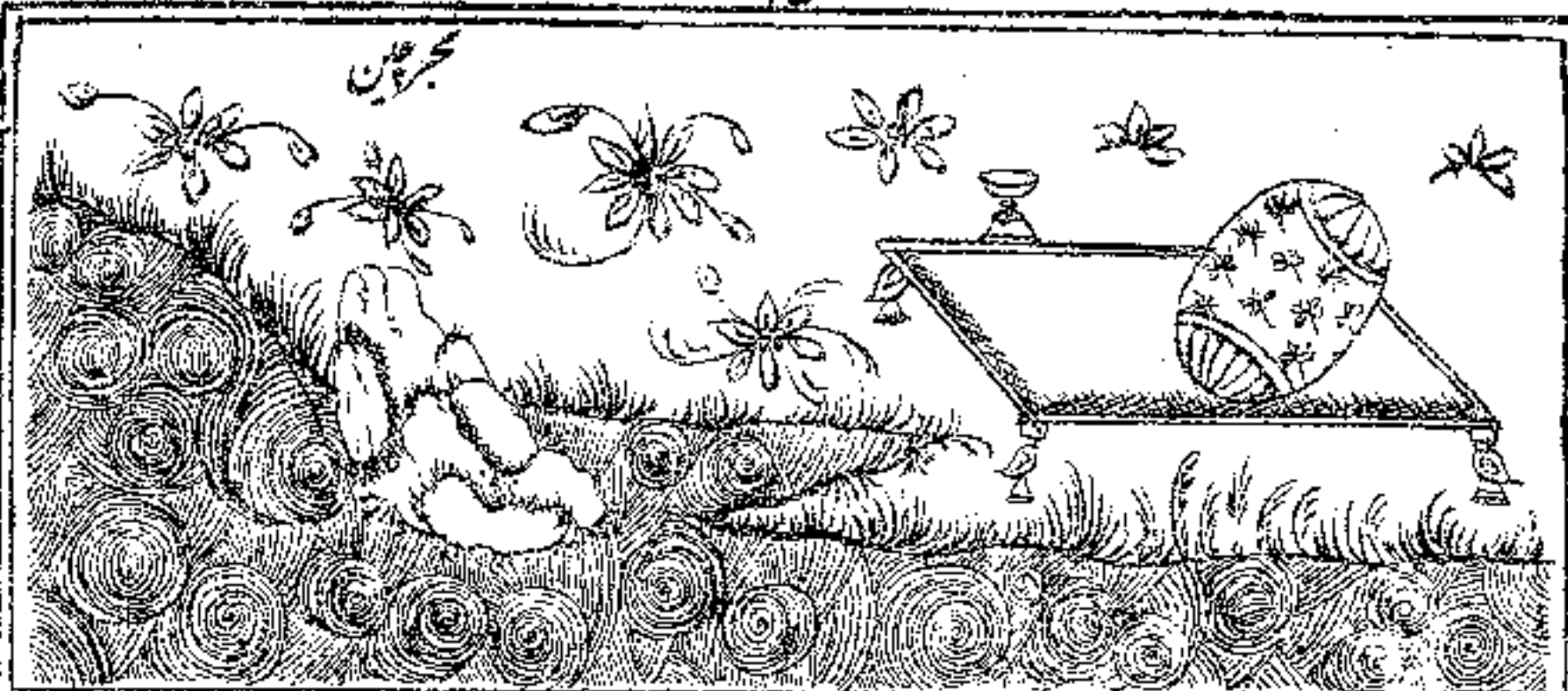


و دیگر پادشاه اندلس ابانمیت که در آن باغ نوعیت از درخت که میوه های آن درخت صورت صورت  
و بعضی بصورت زنمان اگر زن پیر که حیض انقطاع یافته باشد یا مرد پیر از آن میوه بخورد و در ساعت جوانی  
تازه روی گردد و قوت جوانی یابد صورت اینست \*

میوه های آن صورت درخت



در بیان عجایب غرائب چهار کتاب و حیوانات بحر چین که در بحر میگردند نیز گویند عن  
آن میرتیب است که بحر باریتالی که دیگر بقبر آن پی نبرد و میگردند که روزی حضرت شی علی علیه السلام  
خواست تا قدر آن معلوم کند و آن بحر فرود شد در آن اشرف شسته تا وید که با حضرت خواجگشت که کب  
میروی خواجه جواب داد که میر و هم تا قدر این دریا معلوم نمائیم شسته گفتند در آن کوه خان نوع علیهم  
کوهی درین دریا افتاده تا این زمان که مدت چهار هزار سال گذشته است هنوز شلی از قبرین دریا  
نرسیده حضرت خواجه این سخن را معلوم نمود از خواجه سجا با گشت قصه پیر آن اینست

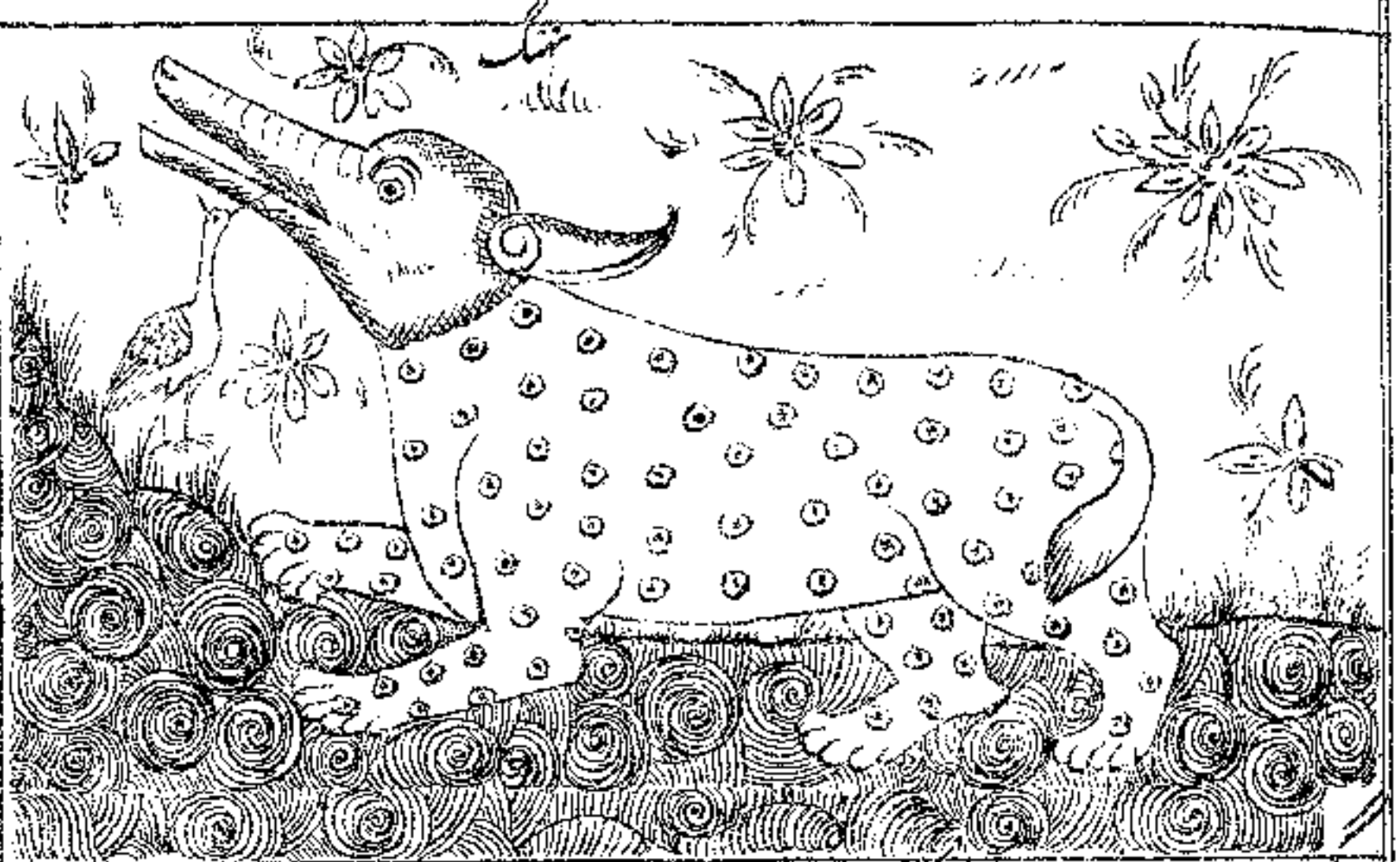


دیگر آورده اند که روزی عوامی دریائی فرود شد یکسب خود مشغول شد درین اثنایکی از مردم آبی یافت  
 او را اسیر ساخته از دریا آورد و خلایق از برای تماشا بر سر او جمع شدند اما زبان کسی نمی فهمید مردم فکر کرده  
 او را که خدا کردند چون از وی پرسی بوجود آمد آن پسر بعد از بلوغ بلغت ابون سخن میگردد آنگاه مردم از او  
 احوال مردم آبی استفسار کردند و از پدر معلوم نموده خلایق گفت که پدرم میگویی که مردم آبی مانند  
 مردم بزمند مردم آبی را درم مانند حیوانات بر عقب میباشد اما عجیب جالتی است که مردم بزمند مردم آبی را درم  
 یعنی رئیس تصویر آن درین صورت است

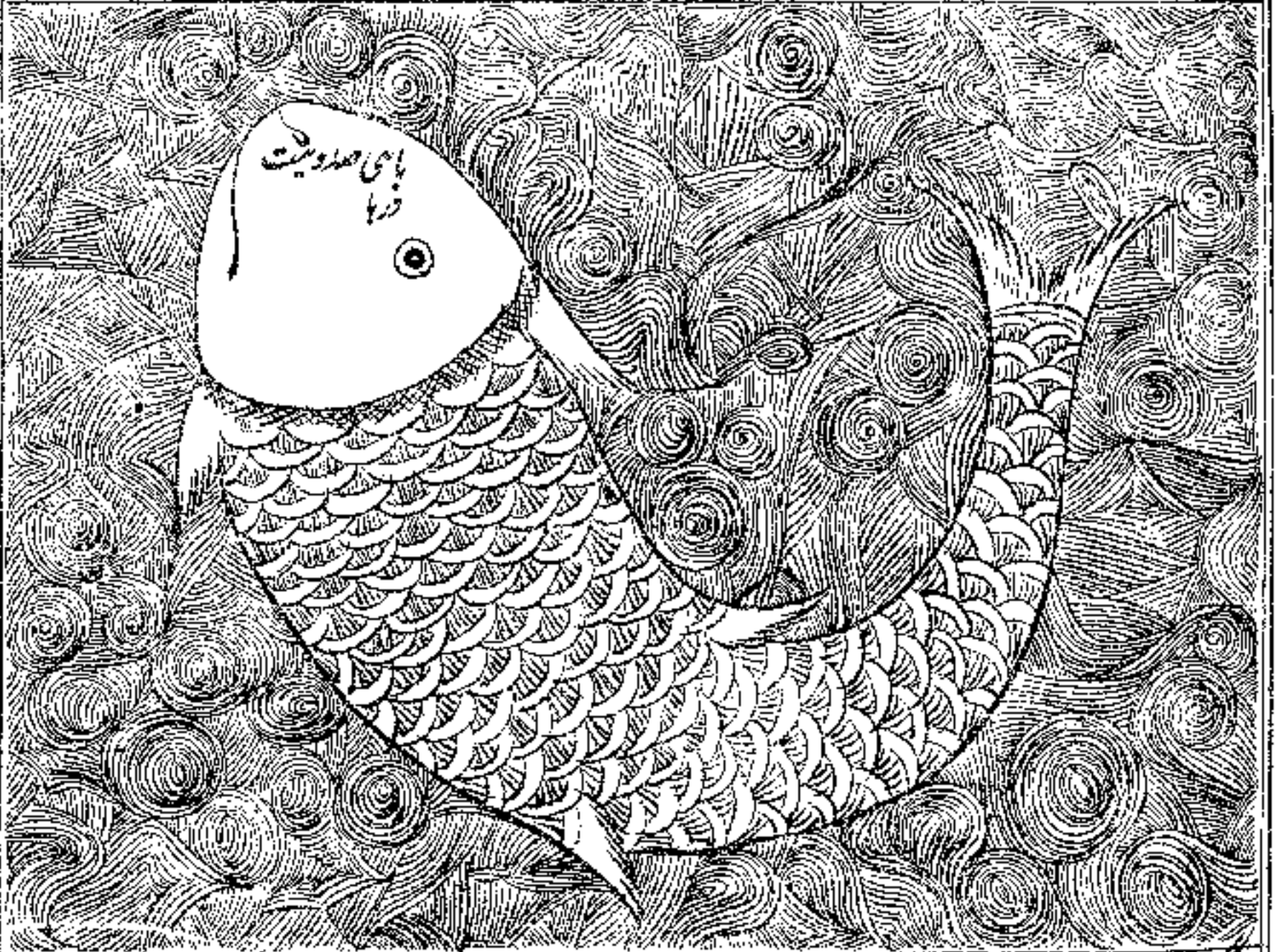


دیگر گویند که متساح جانور است که در دریا با می باشد و در روز نخل و سمنند نیز باشد و بفارسی آریا سنگ گویند  
 هیچ سلاحی بر وی کار نکند و پوسته در کین شکار است چون شکار را بخورد گوشتی که درین دندان بماند  
 در استخاک مردمی افتد آنگاه بر لب دریا آشفته وار بجوابد و درین خود بکشا میرد قدرت الهی مرعی بسیار  
 و در دهن وی در آید و آن کرمها ازین دندان نهنگ بر آید و درین اثنای چون خواهد که دهن بر هم نهد  
 آن مرغ استخوانی را که چون سوزن بر سرش هست چنان بر گام نهنگ زند که از جانب دیگر بر آید نهنگ

دمان بازگشت شاید آن مرغ سلامت از دوران و سبک براید و بسپرد و تصویر آن بدین صورت است

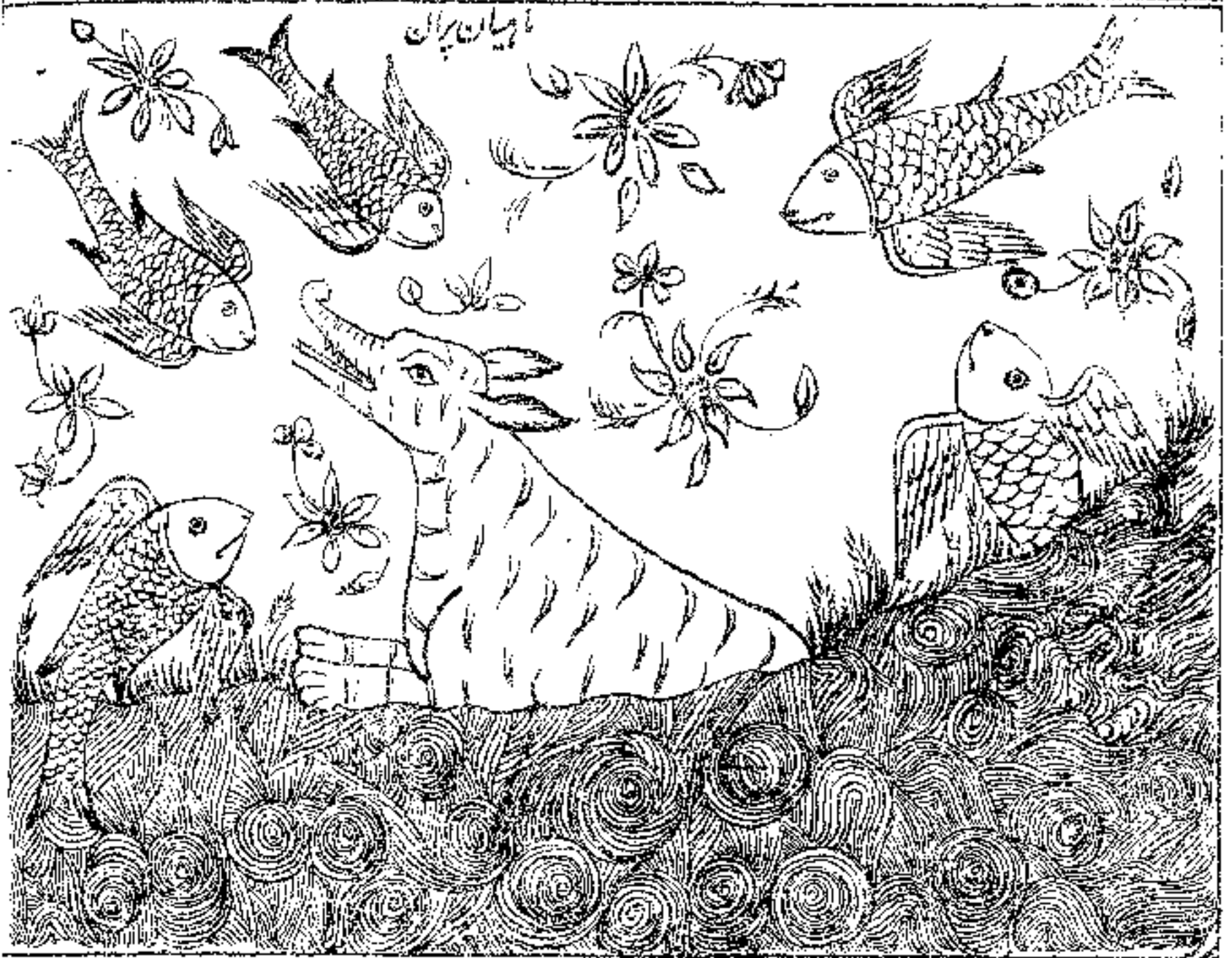


و پیکر در بعضی از بحار ماهی مہیا باشد که طول آن صد و بیست فرسنگ است و عمر من فرم او دوازده ارشد است  
و تصویر آن بدین صورت است



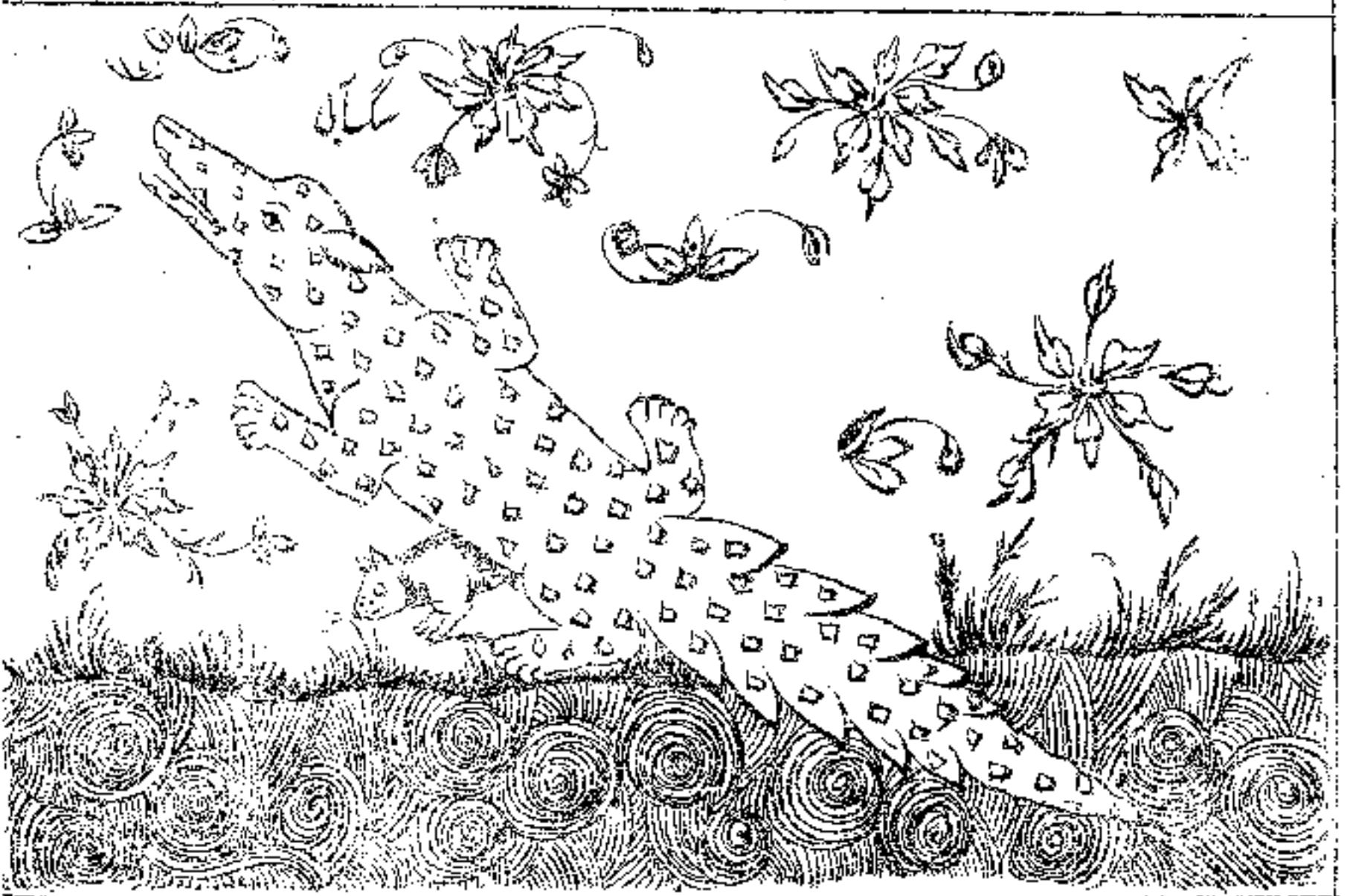
و پیکر در بعضی از بحار ماهی مہیا باشد که می پزد و چون در طیاران می آید خود را در آن حیوان بگری که بر سطح آب  
دمان باز کرده میسر سازد و در و هانش در آید و آن حیوان ماهی را غر و میرو و تصویر آن بدین صورت است

نایمان پران



و پیر آورده اند که سگ بی خود را بگل لوده بکنار دریا جانی که ننگ میخورد می آید و می افند و چون بر ساحل  
 و بدستور معهود بدان خود بکشد و تا آن مزاج دهانش از گرم پاک کند سگ بی فرصت یافته خود را بدان  
 ننگ اندازد و در ساعت اندرونش پاره پاره کند و بخورد و بدر آید و ننگ بمیرد تصویر آن این است

سکابان





و یکدیگر بعضی از دریا با همی است که او را سور گویند و با آدمی دوستی تمام دارد چنانکه با سفینه پهلوانی کند اگر  
حیوانی قصد کشتی کند او را دفع نماید و اگر کشتی غرق شود و مردمان را بر پشت خود را کرده بسو حل میزند تصویر



و یکدیگر بعضی از بحار حیوانی است قوی و بیکل و در عجایب المخلوقات گویند که عظمت جنه او بمرتبه است که گاه گاه



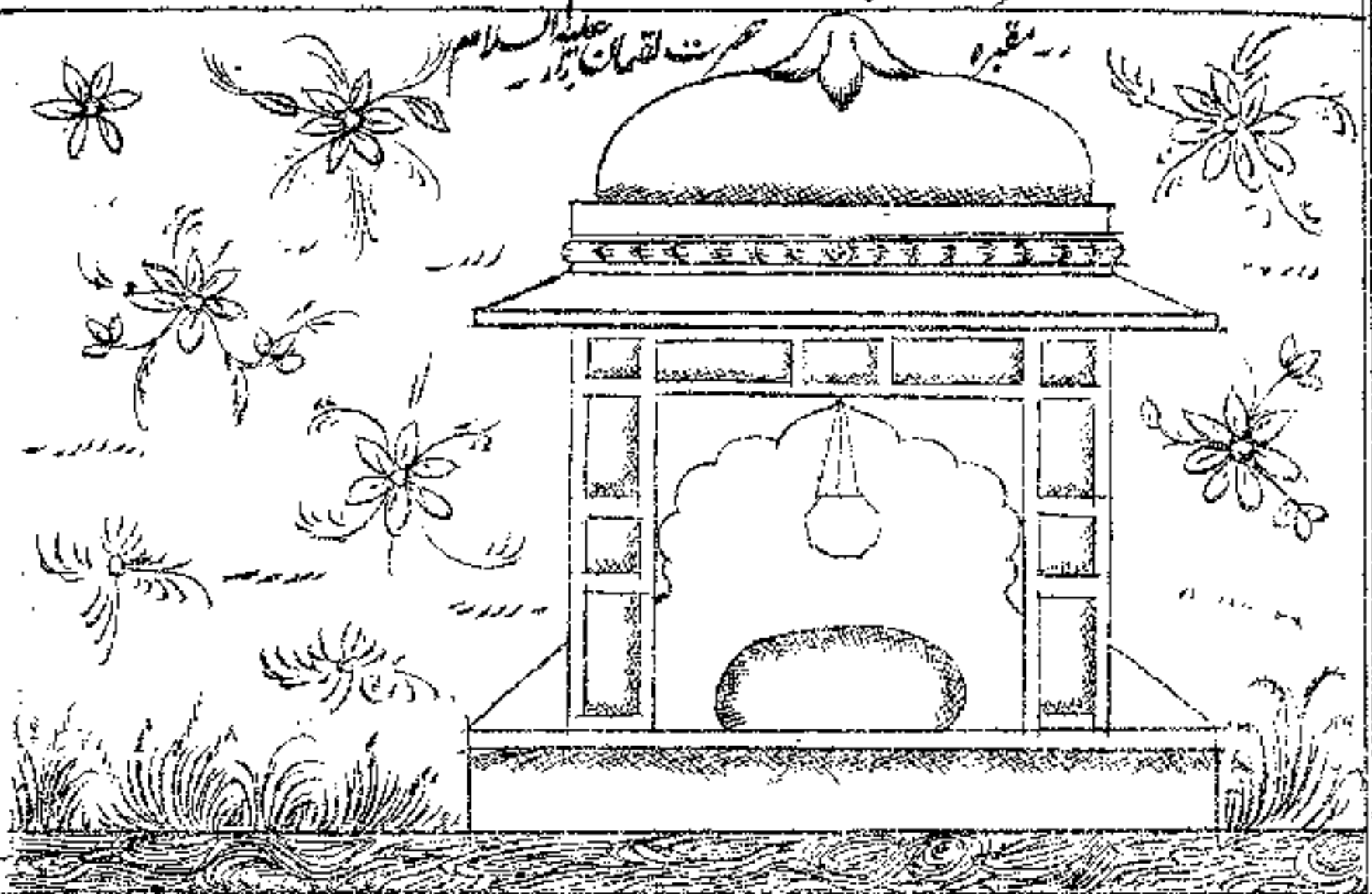
که در بحر بید و در  
سوی قتل طول  
و عرض او تا او  
فرسنگ است  
بکش با بند رنگ  
پنک و در این  
ماهی گوشتش  
لوشهای فیل  
بسرش و چشم  
هر کی مانند کاسه  
دبر گردنش مار  
هر ماری بقدر سار  
نام آن حیوان  
بر گاه که تین  
اید بحر و خط  
باید تصویر آن  
بمفهوم است

و بکیر در عجایب المخلوقات مسطور است که ملک تاب لا ابواب روزی بشکار در یارفت و ماهی در غایت بزرگی  
 صید کرده از اندرون شکمش کثیرکی صفا جمال برآمد تا پیراهن و شلواری تا ناخنوی هم از پوست دووست  
 بر سر میزد و فوّه میکرد و بعد از زمانی که بر صاحب تاریخ مشرب تصدیق این روایت کرده و العمد علی الزاد  
 تصویر آن بدین صورت است



و بر بیان عجایب و غرائب آنها در طبریه رودی بنایت بزرگ و جاریست که بنام آن آب بنایت  
 سرد و نیمه دیگر بنایت گرم و بیکدیگر آمیخته نگردد و چون از حد دوریرون آید سرد شود و بیکدیگر در تخمه القرب  
 مسطور است که در زمین مکران رود است که بر آن قطره ساخته اند هر که بر آن قطره بگذشت دست و کوس  
 و بکیر در میان بصره ابو از رود است بنایت بزرگ که در آنجا مناره بنایت بلند است هر چند گاه آب در آن  
 و باندره مناره بلند آواز با مانند آواز بزل و کوس بر آید و باز روان شود و کسی حکمت آن ندانسته و بکیر صاحب

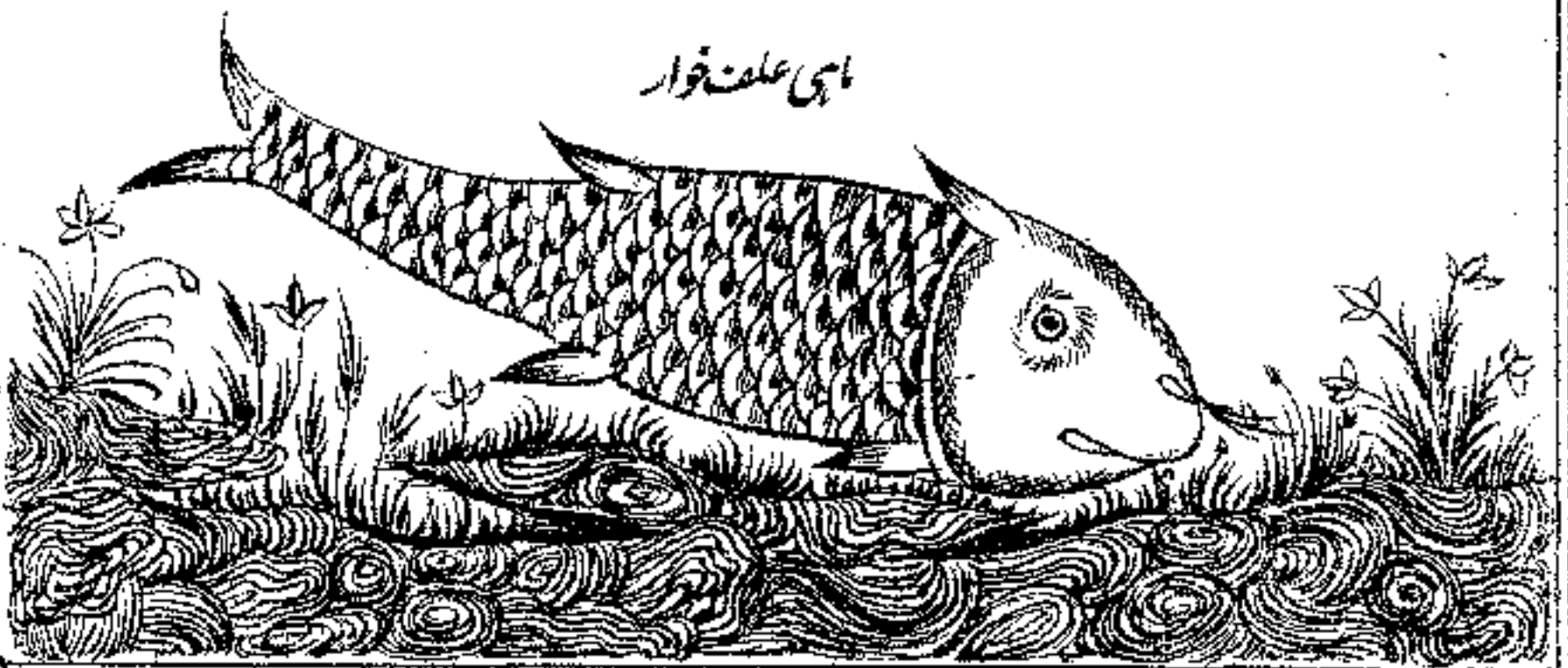
تختة الغرائب گوید که در طبریه نه نیست که بر کنار آن قبر لقمان حکیم علیه الرحمه و الغفران در آنجاست و هر کس که آن قبر را چهل روز پیانی زیارت کند حکیم شود تصویر آن بدین صورت است



و دیگر در نواحی آذربایجان نه نیست که هر کس که پایده بران نه بگذرد و پایانی بر شکم زن باره از حد  
 وضع حمل برود آسان شود و دیگر فرغانه موضع است در همدان و آنجا نه نیست که آنچه از مزروعات حاصل آید  
 نمک شود و اگر مردم را از نمک منع کنند آب بر زمین فرود و نمک شود و دیگر همدان نه نیست به عرض  
 بیست فرسخ و عمق آن هشت فرسخ و در موضعی که آنرا فرید گویند بر زمین فرود که اثری از آن ظاهر نشود  
 چون چهار فرسنگ از آن دور شود باز بروی زمین ظاهر شود و بسیار عجایب و غرائب باره در آنجا  
 راه جان چاه است که پایان آنرا بر سنا امتحان کرده اند و قرآن معلوم شده و از آن چاه آب آید مقدار  
 آب بیرون آید که مزروعات جمیع سیراب میشود و طاحونه آنجاست که مردم زیارت آن میروند و دیگر در  
 تختة المشارق مسطور است که در یکی از کوههای عراق چاه است که از قرآن کسی آگاه نیست اما گاه بگناه مردم  
 بدون و چنگ بر سر آن جمع آید و آغاز سرد کند بعد از آن مردم از آن چاه آوازی رسد و سرد  
 رخوش آوازی بترتیب شوند که از غایت خوش آوازی مردم بهوش شوند و حقیقت آن کسیر معلوم نشد  
 و دیگر در نواحی همدان چاه است که پایان ندارد و پادشاه همدان خواست که بقعر آن چاه وقت یابد از  
 دار و درخت و گاه مالک همدان آنچه بود تمامی در آن چاه انداخت بیچاره اثری از آن پدید گشت

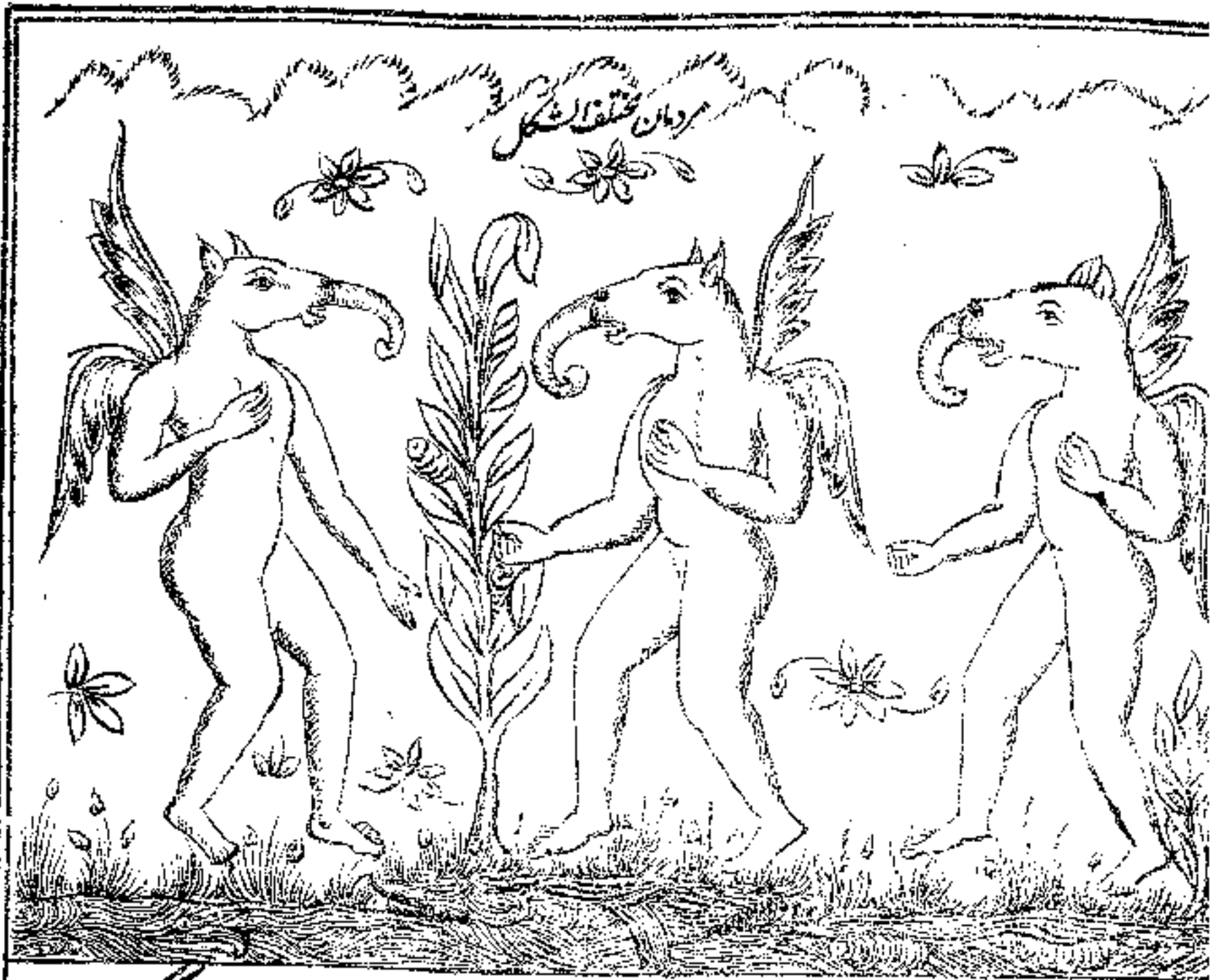
بعد از سالی دیگر کاروانی از ولایت خطا بجان رسید چون نظر شاه بابل کاروان افتاد رنگهای سرسبز  
ایشان زرد و صفرائی دید گفت که مگر آب و هوای ولایت خطا باعث صفر است که رنگ وی شاز و صفر است  
اهل کاروان گفتند که بایسال صورتی عجیب و حالتی غریب در ولایت خطا حادث گشته که جمیع آبهای آن  
با گاه مخلوط شده بود چون آبها غریب تمامی می بکاه می شد و صفت آن برعکس ظاهر شد شاه چون  
این سخن از ایشان استماع نمود او را یقین شد که تخریب این چاه در ولایت خطا خواهد بود و دیگر در بعضی از نواح  
مراغه چاهی است که کبوتران در آن چاه می باشند و مردم دام بر سر آن چاه می اندازند و کبوتران آن را می بینند  
و عمق آن چاه زیاده از پانصد گز باشد و پر و شنای منقوش میشود و در آنجا چاههای دیگر است که کمتر از پنجاه گز آب  
نرسند و در بیان عجایب غرائب جزایر جزیره است که ساکنان آنجا همه زنان باشند و مرد در میان  
نبود و در آنجا درختی است که چون آن زنان میوه او بخورند بدختر آلسن میشوند و دیگر در آن نواحی جزیره است  
که در آنجا نوعی از تاک است که در سه سال یک نوبت انگور بار آرد و دیگر در آن نواحی جزیره است که از دریای آن  
ماهی در شب بیرون آید و آفتشی از بینی او بر فرزند که چراگاه آنجا روشن شود و در آن ماهی عاقل می خورد و تصویر آن

ماهی علف خوار

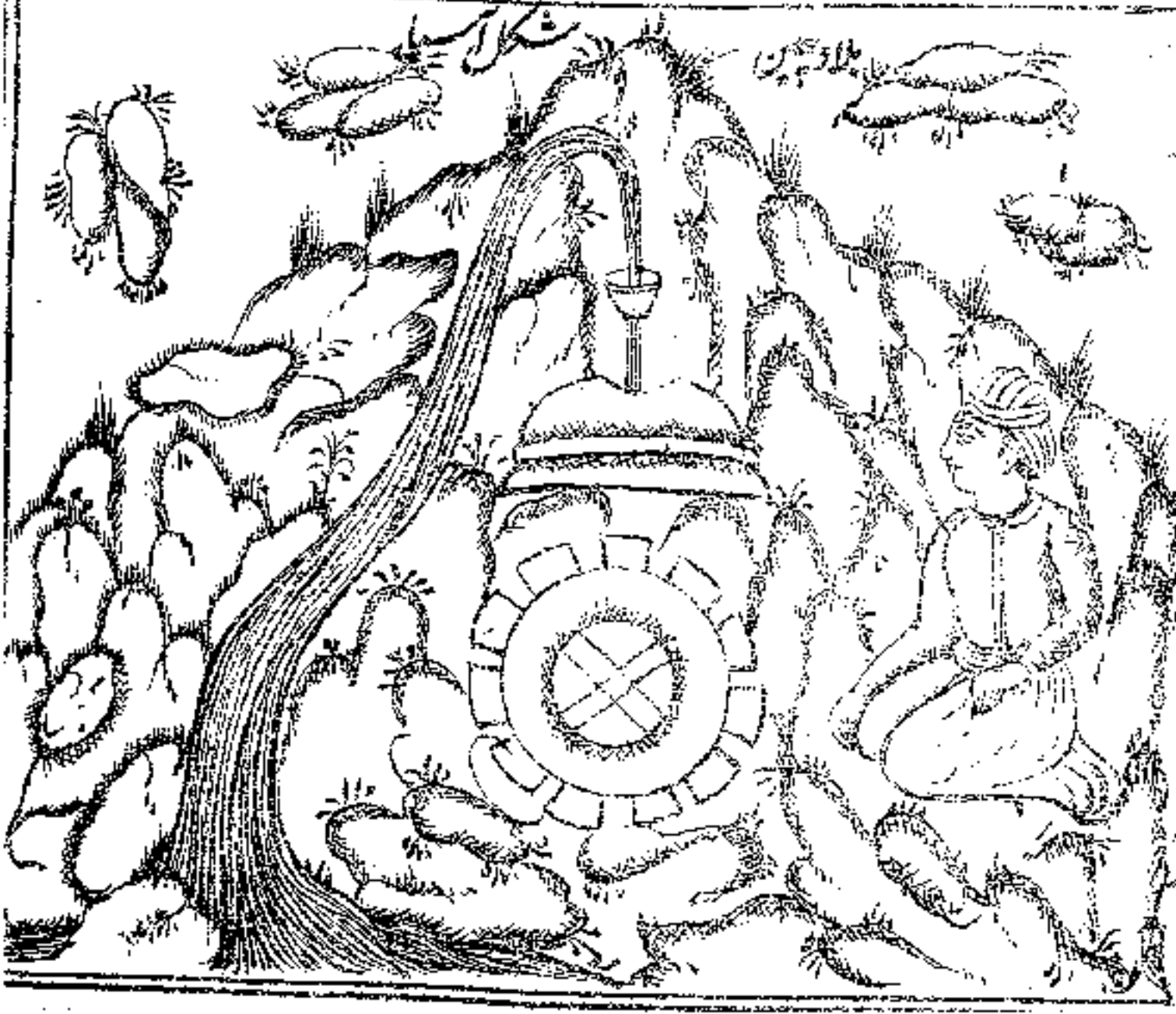


و دیگر جزیره است که آنرا سطانیل گویند ساکنان آنجا همه پسرانند و سخن نمگویند و قنصل سپید رنگ بسیار  
بود و خاصیت آن قنصل آنست که هر که در جوانی آن قنصل را بخورد موی او سفید نشود و هرگز پیر نشود و تجار  
بد آنجا روند بی آنکه ملاقات میان ایشان واقع شود خرید و فروخت کنند با بی نظری که تجار رغبت خود را بر لب دریا  
نهند و بروند باز تجار بیایند اگر بیدعای ایشان باشد فوالم او و الا با باز روند و پسران قنصل دیگر اضافه  
کنند تا آنگاه که تجار رهنی شوند و دیگر در یکی از جزایر قوسی اند که بشکل انسان اند مگر آنکه بال دارند که بان طیاران  
کنند و سر ایشان بمانند سر پاپ و پنهانی ایشان بمانند خرطوم فیل تصویر آن بدین صورت است

مردمان مختلف الشکل

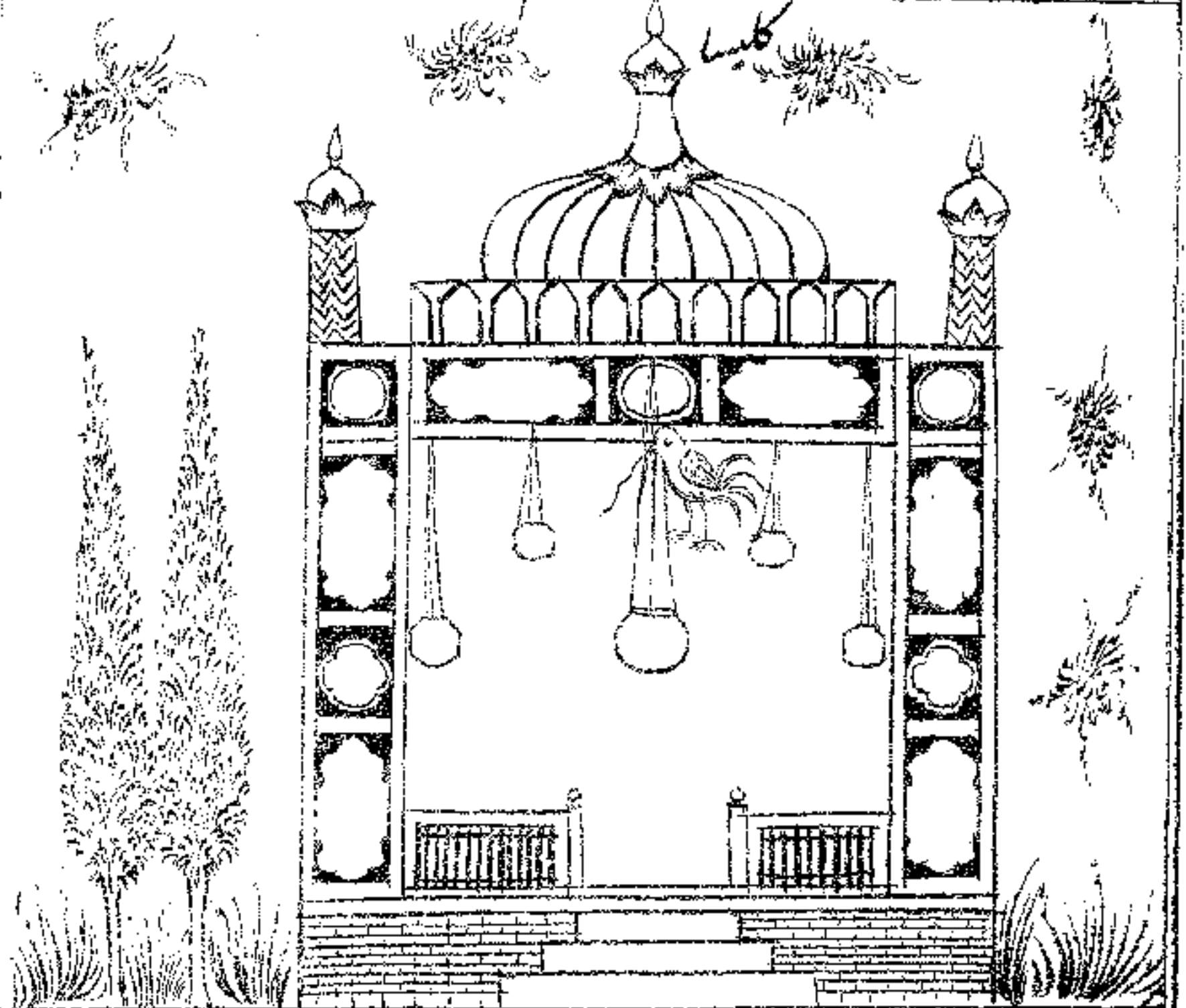


و بگره میدان فرامی بجزیره ایست که اکنون از آنجا که پادشاهان زمان به پادشاهان کبیرین شوند و بگره جزیره ایست  
 که در بالای آن جزیره چنان بنامی است که از سبزی و غنچه کشتی در آب نمیتوان رفت اگر چه باد طوفان  
 وزد و از غنچه آن آب به روان سحری نیز می باشد در پیمان عجائب و غرائب مشرق و مغرب بسیارند اما آنچه



تاریخی بیشتر در این  
 سطر مشهورند و بگره  
 در بلاد چین است  
 و سنگی بزرگ  
 و سنگی از آن  
 استاده باشد  
 آنکه از آن آب  
 برون می آید  
 و بوسیله آن  
 در بلاد چین  
 بکار می آید  
 و تصویر آن

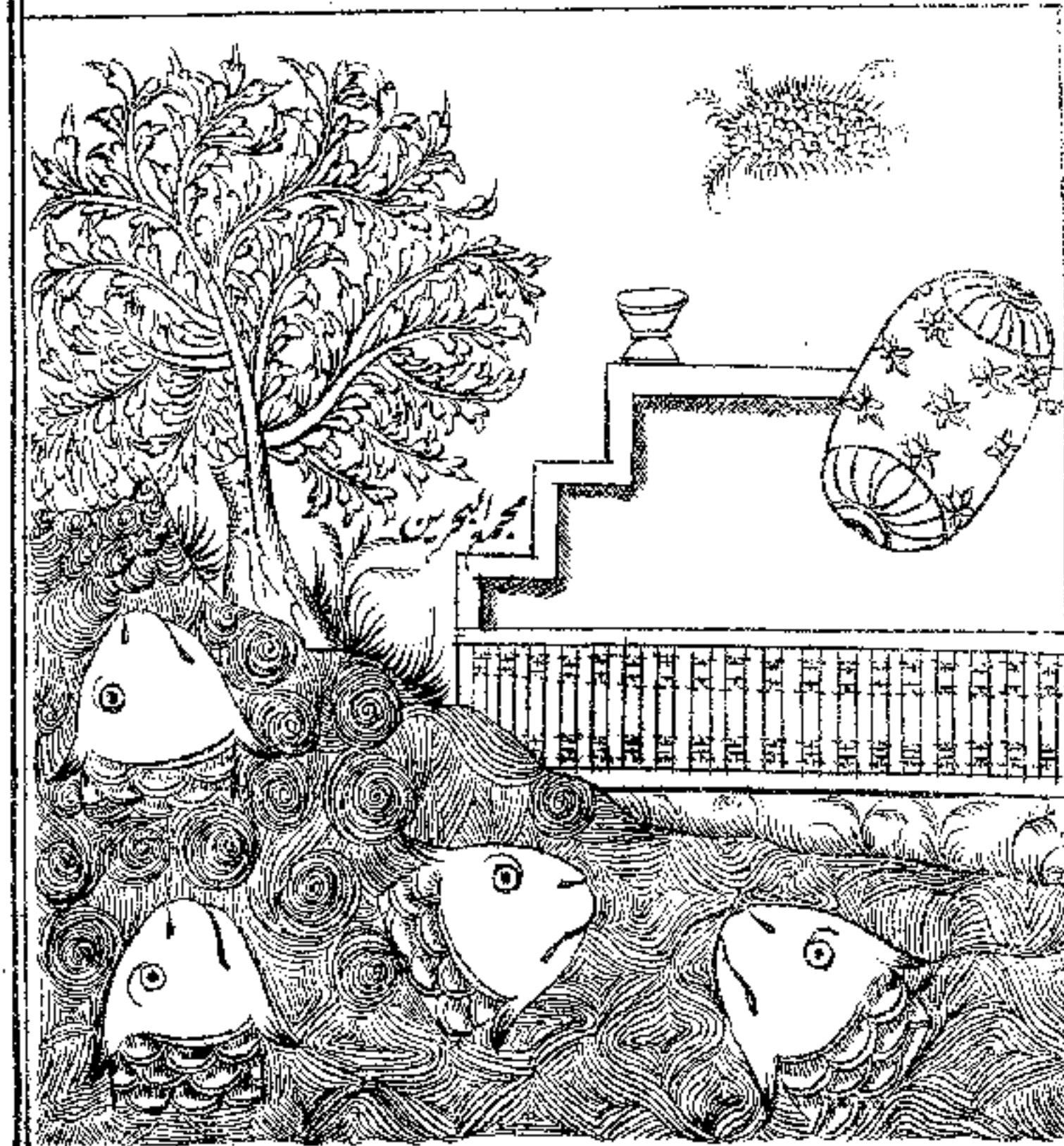
و یک در صد و مگر سیاحتی است در آنجا قندلیها آویخته و خروسی زین بر بالای قندلیهای آویخته و فستق در منقار او نهاده و چون آن خروس پر از روغن است و هر گاه که یکی از آن قنادیل بمیرد خروس از بالا فرود آید آن را قندل برافروزد و باز سر برارد و حکمت آن معلوم نیست تصویر آن نیست



و یک در بلادین تمثالی است بر صورت سواری هر سال چون ماههای حرام در آیند ازین تمثالی شب شیرین بیرون آید و جو صنهای خود را اذان آب پر سازند تا سال دیگر کفایت کند و یک در ریاست میان حضرت عثمان چون تاجران از آنجا بگذرند آوازی بشنوند که فلان بن فلان تمنای که داری قیامت چندین در هم است و چون بجان در آیند کسی آن تناع را اذان قیمت بیشتر یا کمتر بخزند و یک در بلاد هند قریه است و در آنجا عمودیت از مس و بر سر آن عمود غنیت هم از مس و در پیش آن عمود چشمه است چون روز عاشورا آید آن مزج با مری تعالی ما لها کبشاید و منتقا خود در آن چشمه در آورده آب افرو بود بعد از آن عمود چنان آب بیرون آید که کیساک کفایت کند و یک در بعضی بلاد هندوستان موضعیست که نوعی گوسپند باشد که آتشش زنی باشد یکی موضع محمود و یکی در سینه و دو بر کتف و دو بر ران تصویر آن بدین صورت است



دیگر در بعضی از مواضع آن صفتی از ناست که چون کسی را بگزواند بجزکت و پختن گردد و او را بر تخته چون  
 منده در آب اندازند آب آن کس اجمالی بود که در الشفاست او را معالجت کند و بعد از مدت بوطن باران  
 دیگر در آن دریا کجاست مخلوط بر پای از سرخ و در آنجا نوشی از مورچه است مثل سگ چون هوا گرم شود  
 بسیار خوار و ایندرا کجاوه مرزومه پایند و از آن ریگها آن مقدار که خواهند تحمیل تمام از فوف این مورچهها بر گیرند



و دیگر در بعضی مواضع  
 ریگها در آنجا که  
 موسی و هارون علیهما السلام  
 ماهی بریان را که  
 نصف خورده بود  
 و نصف گذاشته  
 آن نصفی زنده شده  
 در دریا آمد بود  
 الحال از نسل آن  
 ماهی بسیار است  
 در آن دریا که نصف  
 اعضا او بر حال  
 خودست معلوم آنست  
 از یک نوع بیشتر  
 است تصویر آن

و دیگر شریست قدیم از بلاد مصر بر شرقی نیل بسبب عمالی بد برای آن از حضرت حقتعالی پنداشک ساخته و حالا مشا بهره توان کرد که صورت زن با نیوج خود خفته و قصاب گوشت پاره میکند و گوشت در گهواره زنان در

تغوز و غیر ذلک همه سنگ شده تصور آن اینست



خلقت سنگ شده شرقی نیل

و دیگر در براق قریب است از حلب و در آنجا مهربانیت که چون بیماری در شب زنان مهربان باشد در خواب پند که کسی او را میگوید که شقایق تو در چه چیز است ای قیلان چیز است و دیگر در محصل آیدیت که در گرم استجایکس ضرر نمیرسانند و اگر جائمه از آن آب بشویند گرم گردد آنس نگرود و برود بعد آن صورتیست که نصی اعلی آن صورت آیدیت و نصف است آن بصورت گرم چون پاره گل بران صورت نمند و آنرا در آب اندازند اگر گرم گزیده از آن آب بخورد شقایق بد تصور است

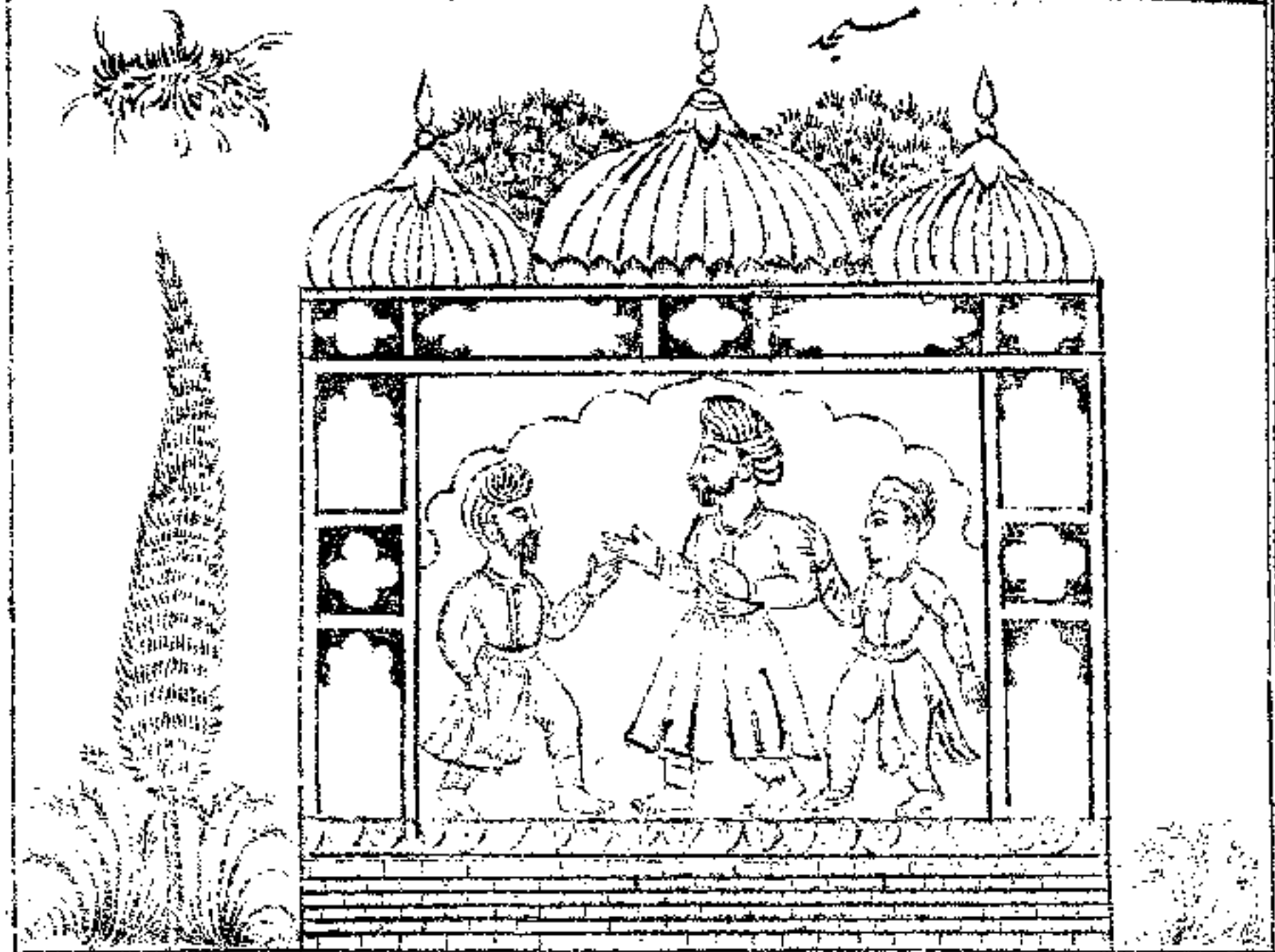


صورت نصف آدم و نصف کبوتر

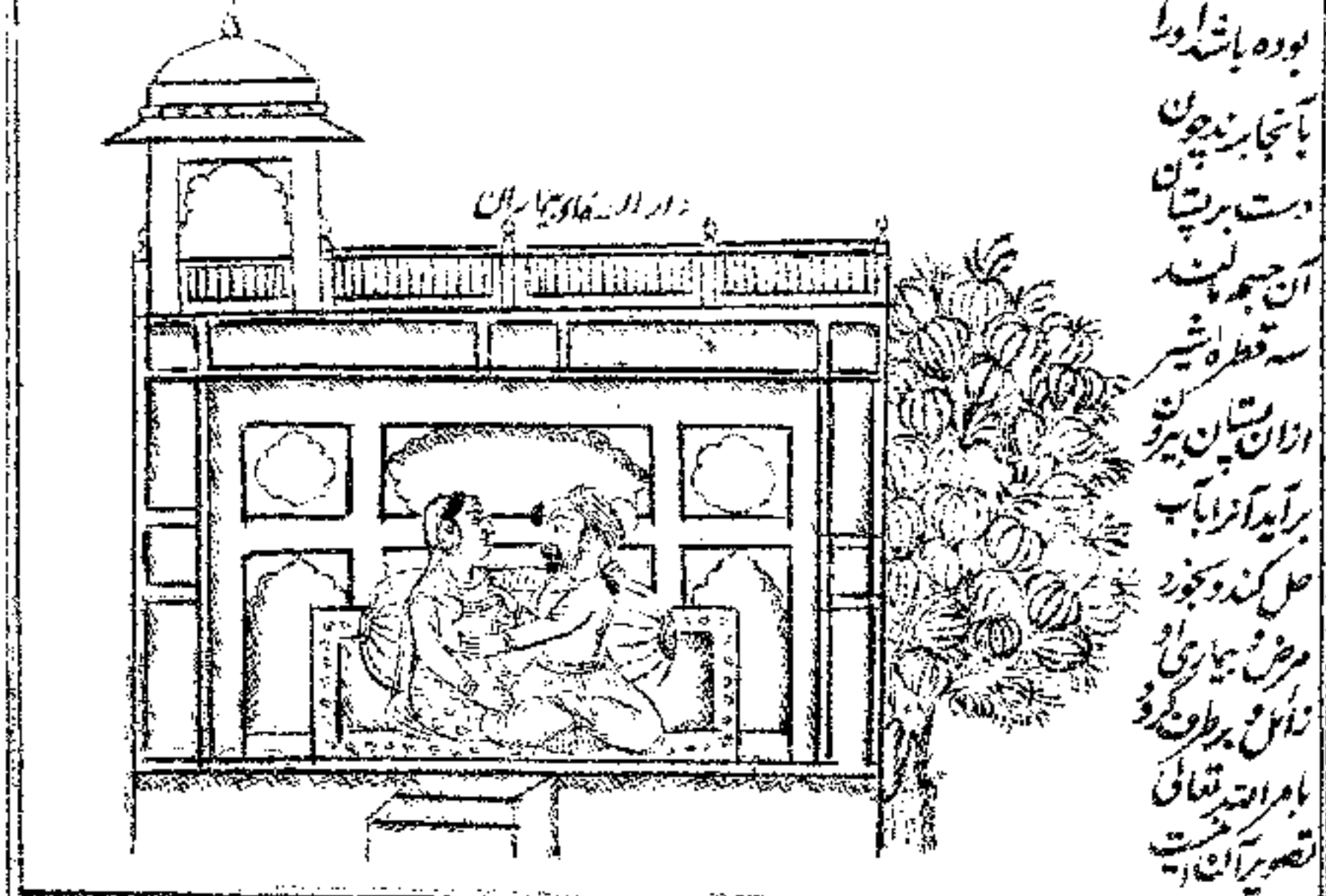
مسجد محص



و دیگر ناصیه قرطبه ایست بقرب تبریه اهل آن قریه مریم رضی الله تعالی عندها اتمت گردند بشومی آن متحرکه  
 آنجا متولد گرد و تا روز دیگر نباشد و دیگر ولایت اصفهان مسجدیست که هر کس آن مسجد سوگند خورد بدین  
 عضو بی از اعضای او سائل باید تصویر است

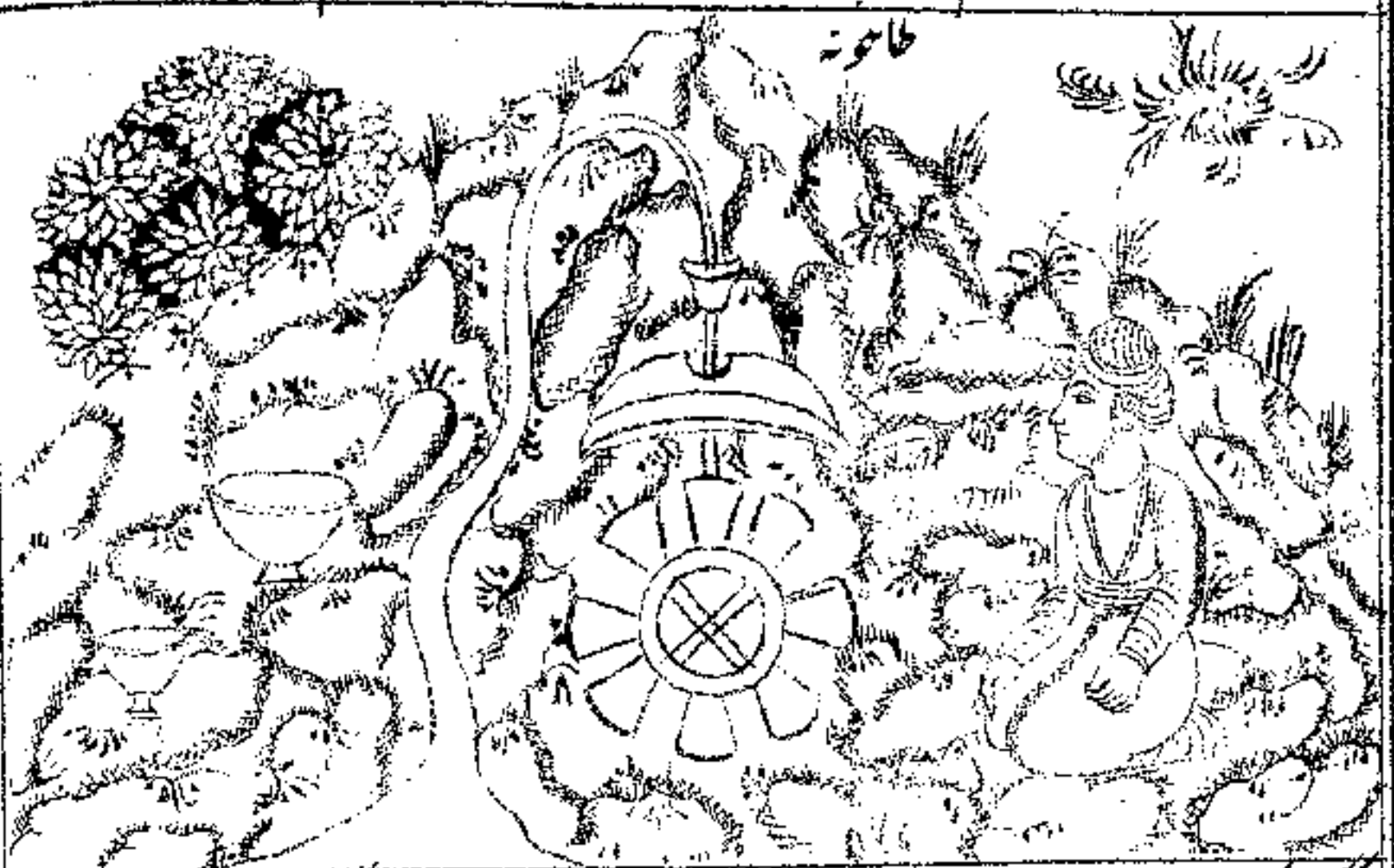


و دیگر در بکو که یکی از مواضع کشمیر است و در آنجا خانه ایست و در آن خانه عورتیست بمهر کسی که او را بیماری

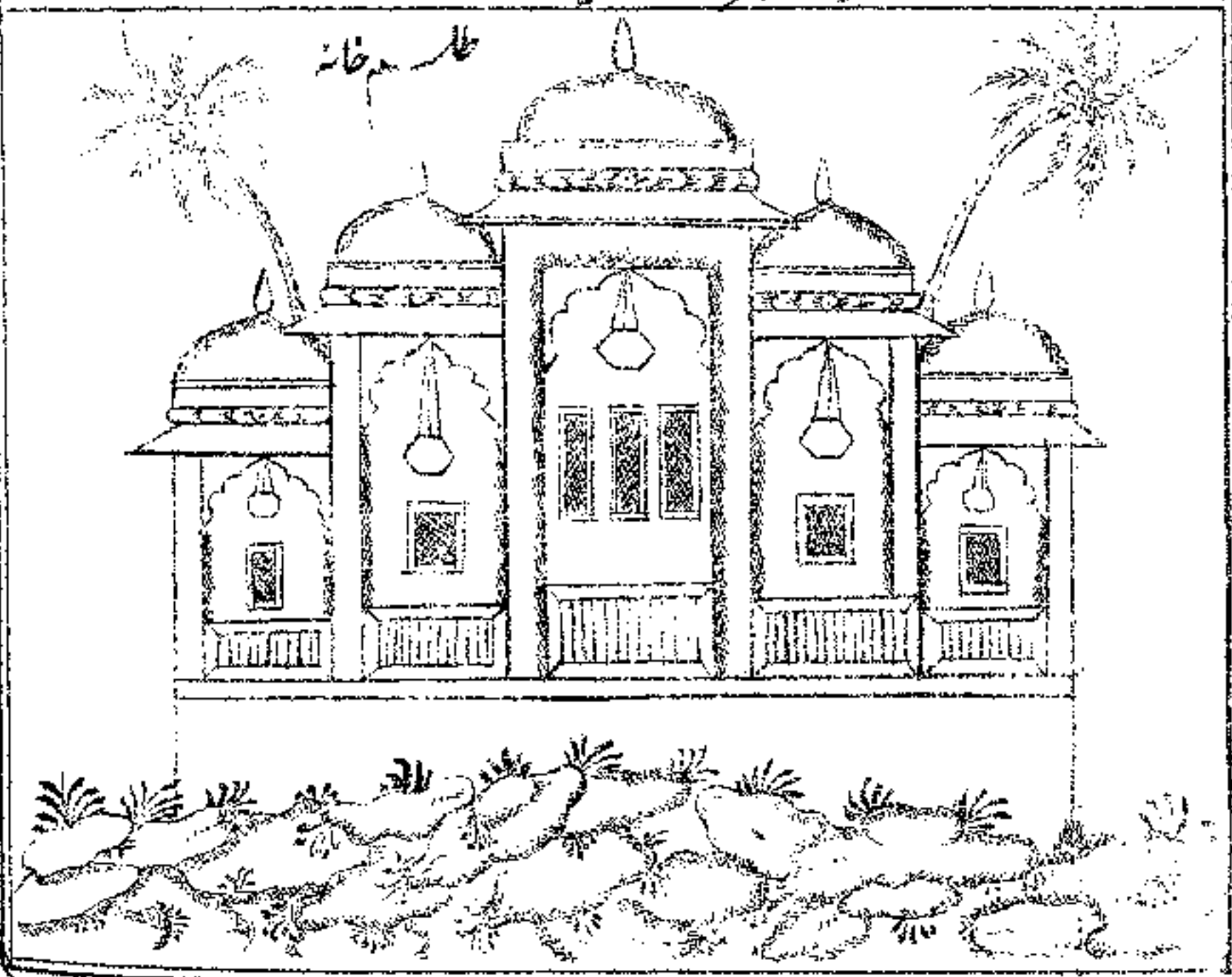


بوده باشد او را  
 با آنجا برسد چون  
 دست بر پستان  
 آن جسم بزند  
 سه قطره شیر  
 از آن پستان بیرون  
 بر آید آنرا با آب  
 حل کند و بخورد  
 مرض بیماری او  
 زایل بر طرف گردد  
 بامر الله تعالی  
 تصویر آن است

دیگر صاحب تخت الفرائب گوید که در غنیمتی طاحونه است بس بزرگ چون صاحب طاحونه خواهد که طاحونه ساکن  
گوید این سخن یونس علیه السلام ساکن گردد و چون گوید که حرکت یونس علیه السلام متحرک گردد تصویر این است



دیگر در یکی داشته و غریبان در اینجا خواب میفتند و بهر غریبی که در اینجا از دیگری چیزی می دزدید راه  
بیرون مسدود میگشت و راه را راه بدر نمی برده و چون آن چیز را بجای خود میگذاشته البواب بر او  
مفتوح و ظاهر میگشته تصویر آن اینست



و دیگر در جامع الحکایات مسطور است که حکما در مهنت شهر از مملکت فرود سفت طلسم ساخته اند در یک صورت  
 بطی بود که چون غریبی در آن شهر درآمد سینه آسنا ببط بانگ کردی مردم از حال او متعجب گشتند و در دو روز  
 طلسم بود هر که از چیزی کم شدی دست در آن طبل زد می آواز آمدی و در زور نشان دادی در سوم آینه بود  
 هر که از غریبی بسفر رفتی و مدت غیبت او متماوی گشتی و از حال او خبر نداشتی در سه سال در زمین آن آینه نگریستی حیات  
 و مآ و نوشی و ناخوشی عزیز خود معلوم کردی در چهارم صحنه بود که سه سال بر فرزند خود بر کناره آینه نشستی و هر آن که در آن صحنه  
 و بکتاب کسری شاهی که بر ازان جوش جام پر کرده و ادوی جهان خوردی که در آن رنجیده بودی و در پنجم غدیری بر آب  
 بود که حاکم در وقت داوری بر کنارش نشسته و مدعی و مدعا علیه افرمودی که پاری در آن غدیر نهند صدوق  
 ازان آبی از سید و کازب غریق شدی و در ششم نیز غدیری بود و صور بلادی که فرود در تحت تصرف  
 داشت در آن نگاهشده اهل شهری که با فرود مخالفت کردند معلوم شدی فرود جوئی ازان غدیر بد نصیب  
 روان ساختی در آن سال آن شهر غرق شدی و در هفتم که در الملک فرود بود درختی بر در بارگاه پادشاه  
 نشانده بودند که هر چند خلق بر حوالی آن ایستادند می آون درخت سایه پراشان افکندی و با وجود این نشانیها  
 فرود فرود گشت امثال این عجایب بسیار است که اگر مجموع آن رقم زد و کلاک کرد خوانندگان از اذات  
 روی نماید اجرم همین قدر کفایت و بر بیان بعضی از نوادر و شواهد در نگارستان احمد غفار  
 آورده که حبیب المیر از جامع التواریخ جلای نصل میکند که چون جعفر برکی بنا بر تصاریف ایام  
 از بلخ جلا منوره متوجه شام که در آن حین دار السلطنت بنی امیه بود گردید روزی مجلس سلیمان ابن عبدالملک  
 را در دوران اثنا عشری فاحش در سلیمان پیداشده و حکم با خراج جعفر نمود روی با اهل محاسن آورده گفت  
 این شخص هر همراه دارد هکلمان پرسیدند که از چه معلوم کردی گفت بواسطه آنکه در بازوی من دو مهره  
 جنج بسته است که چون زهر حاضر شود حرکت کنند امتحان را از جعفر سوال اتعنی کردی گفت آری زهر در  
 لاین دارم تا در هنگام شداید برکم لا جرم او و اولادش ملتب بربک شدند چون در مجلس مهر بر آوردند

زهر حاضر نمودند هر دو خود را چنان  
 بر یکدیگر زدند که بهم آن بود که بشکنند  
 اهل مجلس متعجب گشتند  
 تصویر نیست

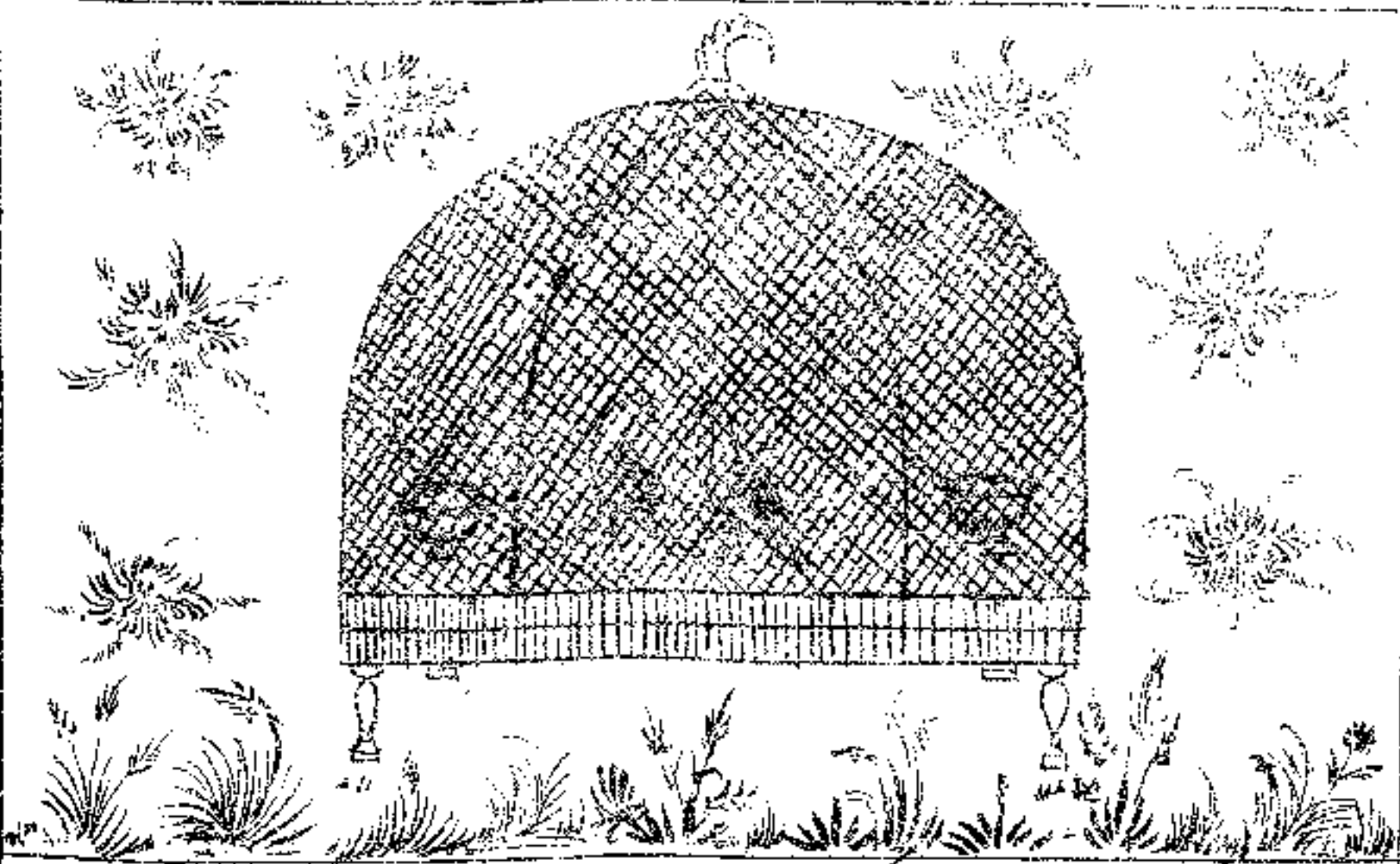
## مجلس سلیمان ابن عمیر الملک



حکایت غریبه در تاریخ اتم ششم کوفی مسطورست که هشام بن عبد الملک وزی بشکار رفته در آن شهر  
 نظرش بر غباری افتاد که شایع طریق تمام ظاهر گشت ملازمان را توقیف نمود و خود با یک غلام و منبع نام  
 بدان صوب توجه نمود آن خود قافله بود که از ولایت شام بکوفه میرفت هشام را در آن میان نظری بر پیر  
 افتاد روی بدو آورده پرسید که از کجائی و از کدام قبیله پیر گفت که از کوفه ام و اما از دستن حسب و نسب من  
 ترا چه فایده هشام گفت سبب آنرا معلوم شود چه شمرست می آید که از نسب پند خود ما را خبر دهی پیر گفت من  
 مروی ام از قبایلم با قبیله عک قرابتی نسبی نیز دارم هشام گفت اندک اندک چه شکر با و حسب است که بنوعی  
 نسبتی ندار و پیر گفت نسب اگر چه خوبست و تو به معلوم کردی باری شما از نسب عالی خود بیان فرمایید هشام  
 گفت نسب ما از قریش است پیر گفت قریش طوائف بسیارند و بمقتضای دجلنا شعوبا و قبائل لتعارفوا  
 قبائل بسیار و شعب بیشتر عالی و اسافل عالم و جاهل در ایشان هست تو از کدام شعبه هشام گفت از معابر  
 بنی امیه پیر خندان شد و گفت پیرت شراب عشق عجب شورشی بجان آورد و بد که آنچه در دل من بود بزبان آورد  
 و گفت مر حبا بنی امیه نیک منی که مرا از حال خود آگاه گردانیدی و بر جلالت نسب طراوت حسب و ظاهر  
 ساختی ترا با وجود این چشم شهلا و لطافت لسان و فصاحت بیان چه شود که مردم را طعنه زنی ای جوان  
 و از آن خلایق شما اید و شجر ملعونه که در کلام ملک علام و ارد شده افمن کان میونا کمین کان فاسقا عبارت  
 از شماست و در شما مردان را خال نکال و وبال بر رخساره عارست و زمان شما را از غایت خست طلینت  
 و غلبه شحوت سستی در بر دانا را و از جمله عفان از صنادید شماست آشکارا دست از خوشترین باز داشت

ولوامی خلافت خاتم الانبیاء علیہ السلام وانشاء فرشتی و صحران حرم که در افتخار یکسند در حیات  
 هم نماز بود و هم بطیار و چون نظام اسلام آوردن شاهی بود بغایت هزار روز کار و عقبه بن ابی مقیط که  
 صادق شریف از فرشتش نفی فرمود و شاه او را از فرشتش دستگیر نمود و عیب گردانید و ولد او ولد پدیده که در  
 مستی فریضه با داورا چهار رکعت گذار و گوشت چون مرا شاطی و ابن علی بست اگر خواهد رکعتی چند  
 دیگر نیز بگذارد او را در کوفه بر نفوس مسلمانان حاکم ساختند و حکم بن العاص پسرش مروان که مطرود و مرد  
 حضرت رسول صلعم بودند شاه ایشان را مطبوع و مقبول داشتند بنواختند سحران الله از معاویه و بچه اش  
 چه گویم صحرا ای سرپا بهر خوبی ز کرمت گویم من انوار صاحب السیر گوید که در بعضی تواریخ  
 مسطور شده یکی از سلاطین بزمه مخی بصورت قمری جهت سلطان محمود غزنوی فرستاد و خواهر آن جان  
 آن بود که هرگاه سوسن در پیش شاه شدی اشک از چشم آن مرغ رفتی و از غرابی که نظرش بر آن شک  
 نه بود گشتی و شادانست سنگ که کوران بود که چون آنرا کشیده بر جاده مانده ای الی شام پست

تصویر آن درین صورت است



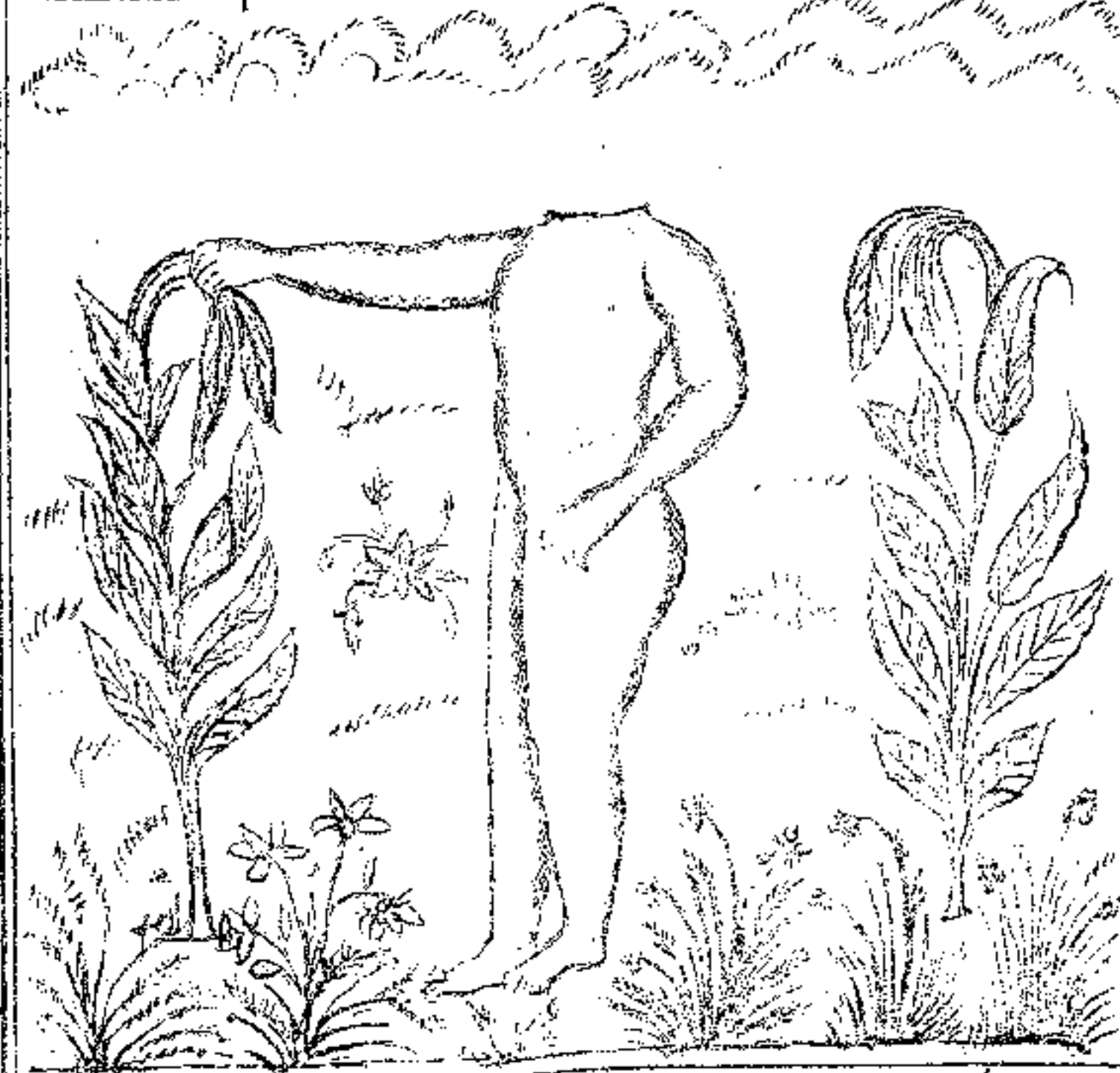
من البیداع و طبری مسطور است که در عهد مهدی و راه دی حرم سوزایح و شین پایه صبا  
 بی آنکه بره غباری باشد چنان تاریک شد که یک فرد پر تو کتاب خواند یک شب بچوبی که ابر  
 داشته باشد نماید و این حالت تا ظهور کشید و این آیه در بزرگی بود که هیچ آفریده ندیده بود بلکه  
 من البیداع آورده اند که در سال دوم از سلطنت برطانیس که او را فیض نالیش گفتند بر سره مؤلف

سال سیلا و کثیر الاسعا و پیغمبر مصلی الله علیه و آله وسلم آتش مشتعلی بر خاک در حوالی قطب شمالی ظاهر  
 شده تا آخر سال باقی ماند و در آن ایام چون یک ساعت از روز مانده تا شب چنان ظلمت و تیرگی و سیاه  
 که هیچ چیز نمی شد و از جوت هوا چیزهای ریزه ریزه و خاکستر می بارید و این حکایت را بعضی حکما  
 در کتب حکمت در سخت ذکر کائنات ذکر کرده اند بدین معنی سلیمان از جعفر پرسید که هیچ چیز ازین طرفه تر  
 دیده جعفر گفت آری روزی والی نخب در کتبخانه نشسته انگشترش که در آن یاقوتی بود آبدار از دست  
 در آب افتاد حاضران بر فویش اظهارنداشتند که در آن وقت گفت باکی نیست و در ساعت حاضران را طلبیده گفت  
 فلان صندوقچه را بیا رضازن چون صندوقچه را حاضر کرد وی از آنجا ماهی بیرون آورد و در آب انداخت  
 و بعد از لحظه ماهی آن دانه نفیس را بدین کرده بیرون آورد سلیمان از استماع این حکایت تعجب نمود و قاصد  
 نزد حاکم نخب ارسال داشته آنرا استماع نمود چون قاصد عود نمود ماهی را همراه آورد و صدق کلام  
 بوضوح پیوست تصویر آن نیست



نقلست که خسرو پرویز را انگشتری یاقوتی در وجبه افتاده وی بدین تدبیر وی را بیرون آورد و اعلم  
 در بیان بعضی از بدائع و قایم که در عهد اعلی حضرت حضرت خلدیر کانی و قوی  
 یافته بدین معنی در سنه هزار و شصت و دوم جلوس لعلی حضرت رسیده که در مومع بلا کون  
 ریگه گوایار در عمره شخصی اطلولن جسمی کشته افتاده و سرش را بریده برده اند آن پادشاه سعیدی نرسا

آن لاش را بنظر احتیاط دیده باید فرستاده آمد بعرض رسانید که شش نیم ذراع پاوشاشی دراز



و یک نیم ذراع  
عرض در یکی از فرار  
شته اند و سرش  
پیدا نیست و زینی  
که آن لاش اقطاع  
نریب یک یک  
شیب فراز شده  
نویا و و فیصل  
بنگ کرده اند  
صویر آن بدن  
صورت است

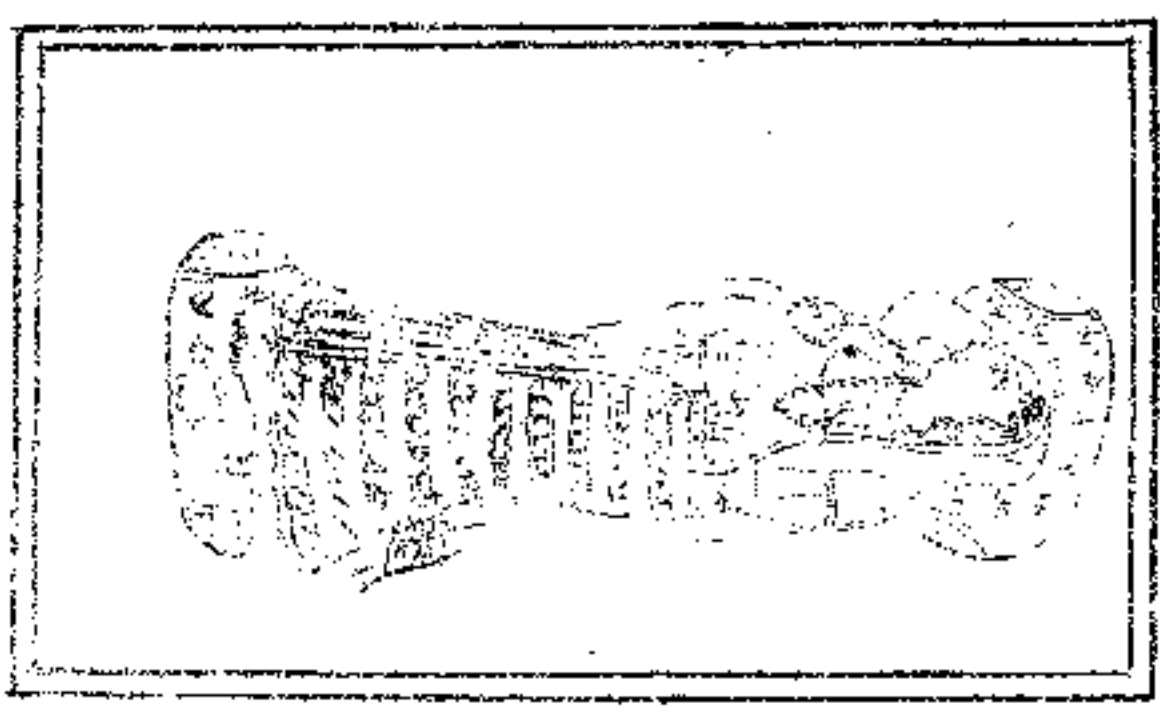
پدیده در نواحی کشمیر زمانی که حسین بیگ خان خویش علی مردان خان حکومت استخا و پشت قطعه  
برفت که طول و عرضش سبب ذراع و ارتفاع آن چهار گز بود از هوا اقطاع پدیده در ریگنه اما و ه  
رخت نیم خشک شده بود مردم هر چند قصد بریدن آن کردند بپیر و دیگر آلات قطع میسر نیاید و مردم بسیار  
برای تماشا می آمدند و هر روز هجوم طرفه میشد جمعی از غایت جهالت و ضلالت کمر بستش بسته اند چون بعرض



قدس علی رسید  
رزد و از تعیین فرودند  
بر استخار فته درخت  
ذکور را آتش در آ  
تصویر آن بدن  
صورت است

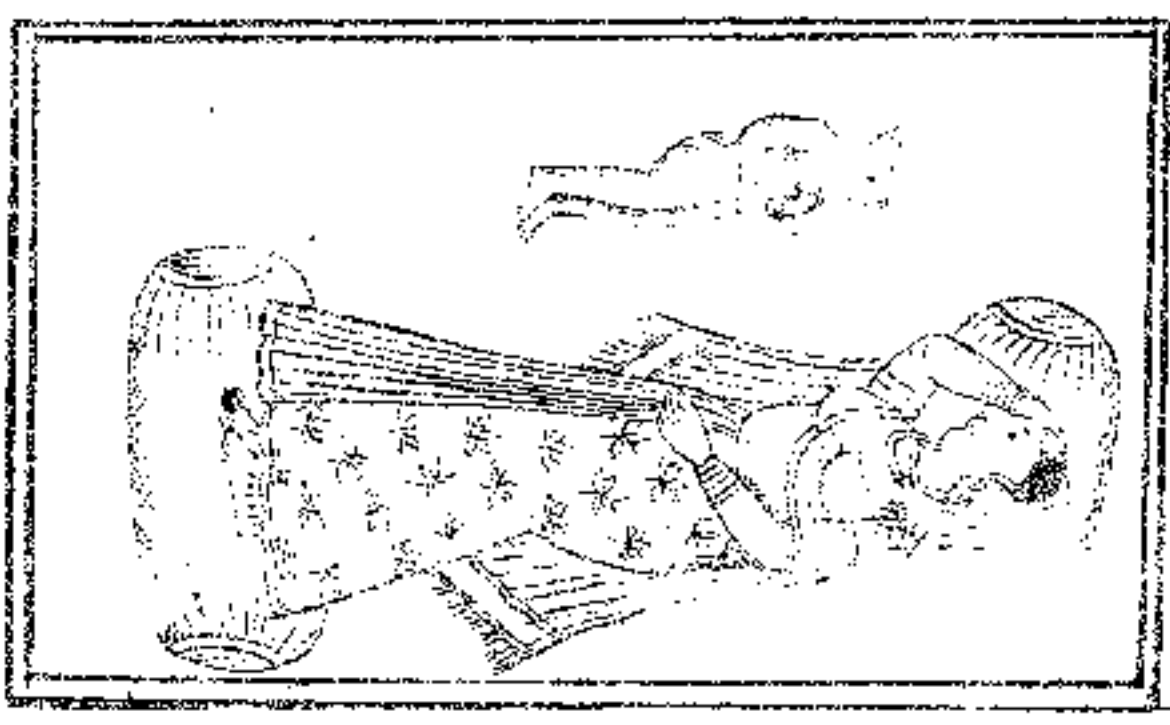
بدلیجه در سینه نم جلوس وقتی که فرووس اشیا فی از دولت آبا و اجداد الخانات می آمدند مستخدم خان مولف  
 اقبال نامه جهانگیر می که در عهد آن پادشاه خدمت بخشگیری در هشت نه ساله و حقزیا منتظر با سپهر عجیب  
 از نظر گذرانیده بعرض رسانید که این اعجوبه در دو نیم سالگی پستان آورده و در هفت سالگی بی آنکه با برود  
 مقارنت هسته باشد حامله گردید و در هشت سالگی پسر زائید حاضران را ازین خبر تعجب بکمال قدرت انزوی  
 ایمان تازه گردانید آمد تصویر آن نیت

بدلیجه در سینه  
 بیت و چهارم  
 جلوس اعلی حضرت  
 در یکی از مواضع  
 بهار چهار روز مانده  
 باوند وزیرین کرد  
 و در سبجان گرد  
 چهار مہوار پره طلما



برو کشید روز روشن شبت یک گردید از آن عدد و نموش آمد و باران شدت تمام باریدن گرفت در وقت  
 که طول مقدار هشت یکد و عرض دو یکد هشت یار چندی گوشت بوزن دو و احم و یک نیم و احم بارید و بعضی از

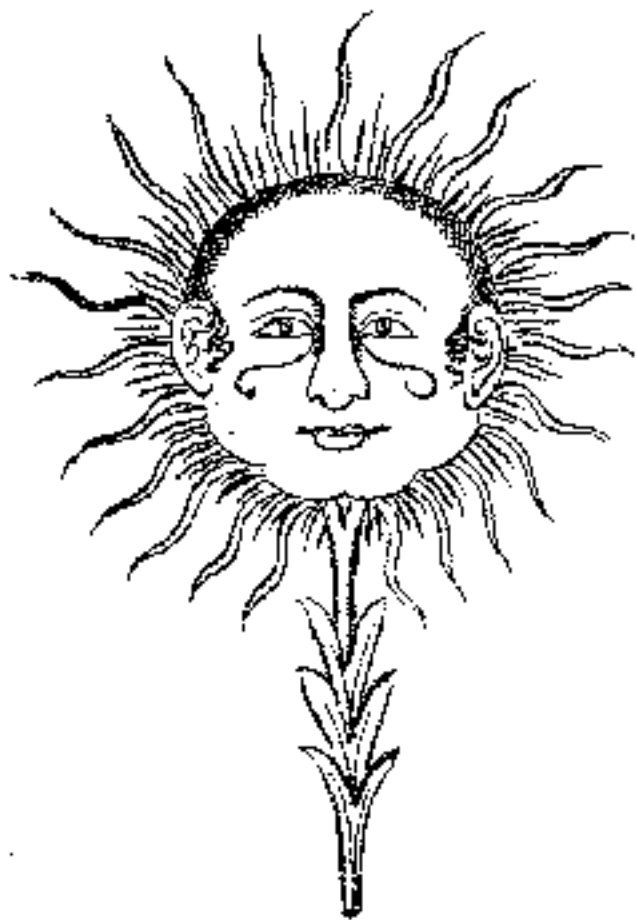
سکنه آنجا از آن  
 گوشت قدری  
 بچشیدند و خوردند  
 بدلیجه در عهد  
 فرووس اشیا فی  
 در و از انچه اجیرنی  
 از اقوام یافتند  
 و قهر می زانید که بود  
 و سر و چشم و بینی  
 شمر و هشت و  
 باقی اعضا بصورت  
 آدمی تصور آن نیت





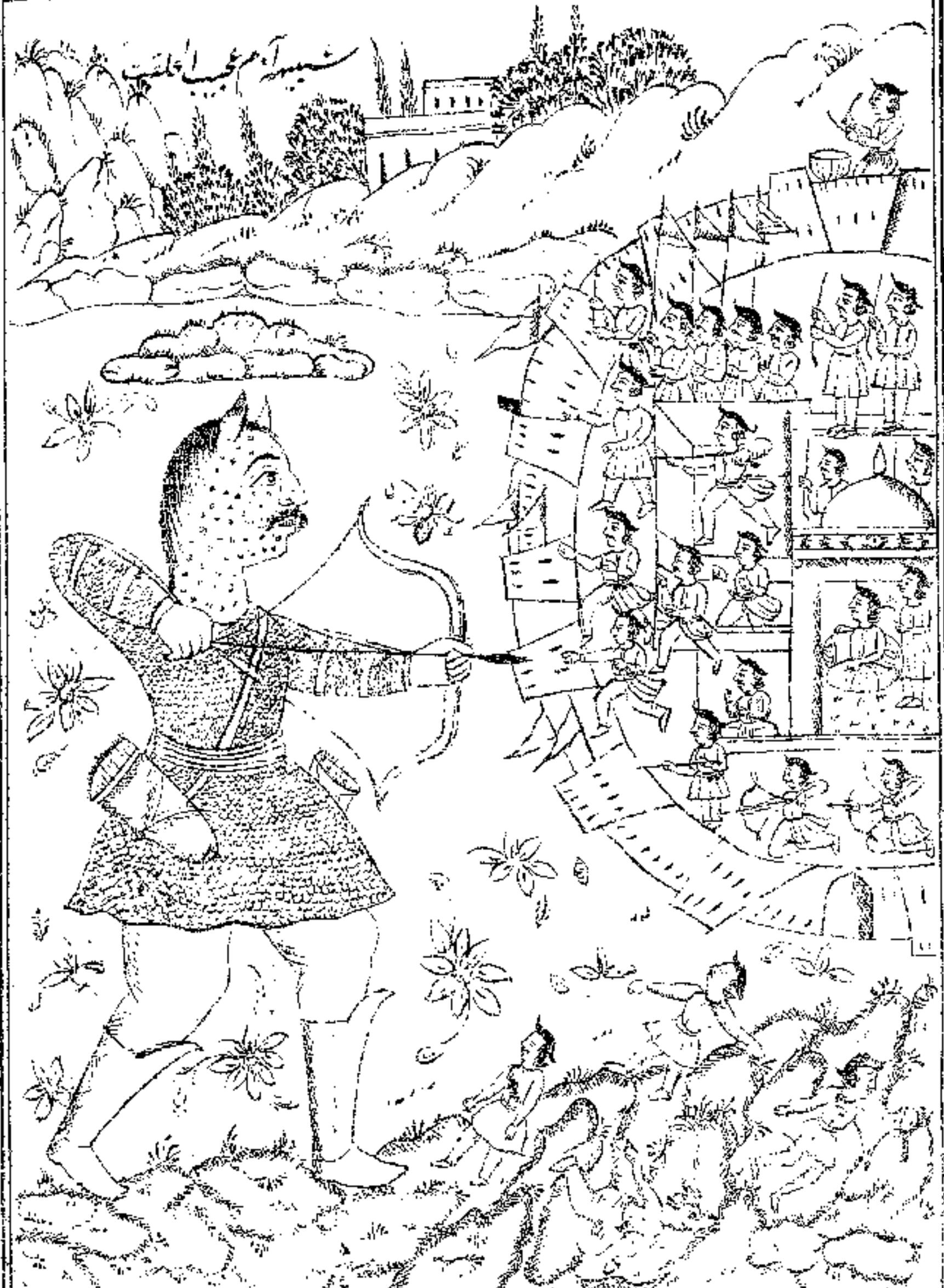
پدیده در فوای اوزنگ آباوزنی از قوم برین مسلمان شده در سلک زودواج سبک نظام یافت پس از  
 پندی حاصله شد وقت وضع حمل در عرض یک پسر و چهار دختر زائید و یک دختر از آن زن زنده ماند  
 پدیده در فوای کشمیر مقامی است شکرین و جانیست حیرت افزا که در کوه دالانی کنده اند و صنف مطبوع ساخته  
 در ایام تموز و شدت حرارت از سقف سنگین آن صنف طلسم آمین قطره قطره آب در رنگ عرق میچکد و مجرود  
 رسیدن آن قطره سخ می بندد و صورت عضوی اعضای انسان از آن مرتب میشود و در عرض مهتده روز  
 زان قطرات سخ بسته شکل انسان مرتب میشود و تمام و کمال موجودیها میگردود دست و پا و رو و چشم و  
 بینی و گوش و سر و موی و انگشت ناخن در آن صورت آبی نمودار میشود آن شکل بعد از تمامی اندک اندک  
 آب میشود و در عرض هفده و هزده روز اثری از آن مثال نمیند و دیگر از غرائب در شهر مبارک رمضان  
 سنه هشتم حضرت خاقانی ظل سبحانی خلد مکانی در تالابی که متصل قلعه کلیانی واقع صوبه کلان جو  
 ستاره کلان در رنگ شعله آتش در افتاد و مجرود افتادش آب تالاب بیرون رفت و آب آن تا دو پاره  
 در جوشش بود و خروش میزد و دیگر از غرائب بعضی حضرت خلد مکانی رسید که در ملک فرنگ و یک  
 برتکال چند روز متصل و مثالی ستاره دم دار هوا نمودار شده بزیرین افتاد و آن ناحیه بسبب سقوط  
 ستاره تاریک گشت و هوا را ظلمت فرو گرفت و در شب و در فرق محسوس نمیشد و تا سه روز حال بنمیرد

ستاره و نیازه دار



بود غریب از نهاد خلایق بر آمد و مردم در ظلمت حیرت فرو  
 شدند پس از سه روز که آفتاب طلوع نموده پاره ظلمانی  
 از میان رفت تصویر آن ستاره بدین صورت  
 پدیده شخصی غریب خلقت عجیب است که دست و پا  
 و روی مانند آدمی و گردن و ایال و گوش همچو پشه است  
 ظاهر شد طول قامتش شش ذرع و عرض سه ذرع بود  
 هزار چینی در بر و ترکش یکی برکتف و دیگر بر روی سینه  
 و کمان در دست داشت و هر تیر که از پشت او جسته از  
 سه چهار آدمی پیران گذشتی روز قبض مردم پر دختی و شب  
 در کوه رفته ناپیداشدی تیر و تفنگ و سایر اسلحه بر کار نشدی و در یازده روز سه هزار و هفتاد و دو نفر

فرنگی را کشته شهر باو پیران ساخته چون عاجز شدند از جا و گری چاره جو گشتند و خندقی ترتیب داده بزور نهون آن فرنگی  
 در آن خندقی انداخته و او را مقید ساخته بچیلها بسیار اسبهایش را در آن خندقد و حاکم فرنگ شبدیه آن یو صورت بجنور و نرستان  
 و مردم آن دیار در حق او چیزها گفته بعضی عفریت از نوع را کس گمان برود که بلنگا و پلنگاه سکونت دارند و بعضی این دیونهار  
 از قوم مشحین شلمبرین شکل تصور کردند و جمعی نقل کرده اند که در یکی از جزایر آرمیسان باین معیت ترکیب از می قلمت و تونند  
 سکونی دارند و صفات حیوانی بر آنها نهایت عجایب است این سباع شیر از آنها بوده است تصویر است



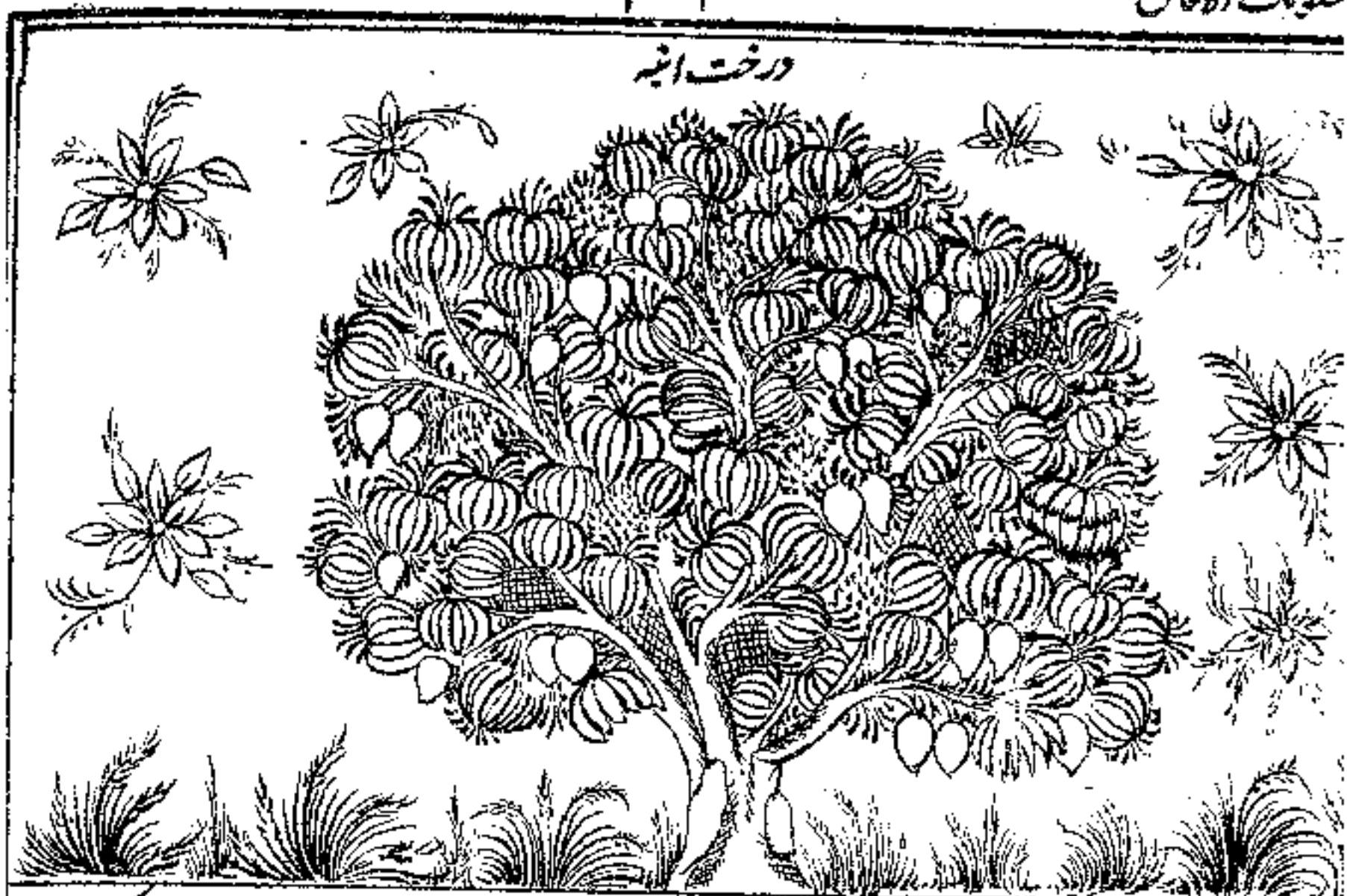
شبدیه ام عجیب اعلمت

پدریچہ سنہ نہم جلوس حضرت خلد مکانی در پرگنہ ملکی تعلقہ صوبہ بہار شعلہ آتش کہ طول و عرض شش گز  
 پاوشاہی بود ظاہر شدہ مانند گردباد باہتر از آمدہ شش گز و در حرکت کرد و درین مسافت اسنچہ درخت  
 وغیرہ بود ہمہ سوخت و محترق گردید پدریچہ در بیان سنج شدت زلزله و شگافتن زمین  
 چاروہم محرم سنہ دوازوہم جلوس حضرت خلد مکان در نواحی مندران بشدت زلزله در قطعہ زمین شگافتی  
 کہ چناہ فرع طول و عرض پیدا آمد و ہر چند سکنہ آنجا را سیان ہا در از پانصد گز اسنگ بستہ در آن انداختند  
 سنگ بزمین نشست و عمق آن معلوم نشد پس از چہار روز بی سبب آن شگافت فراہم آمدہ زمین  
 یک سخت برابر گردید پدریچہ سنہ ہزار و ہشتاد و ہجری در موضع اولی پور تعلقہ سرکار جوہر مہنگام شام بی آنکہ  
 ابر و سحاب ظاہر شود صدای رعد پیدا شد تا دو صاعقہ پیدا آمد و از جوف ہوا شور می و غرغری بگوش  
 سکنہ آنجا رسیدن گرفت پس از ساعتی گلاب را بہیل با آنکہ موسم آن نبود در موضع مذکور در رنگ باران بارید  
 و تودہ گلاب بزمین ریخت و روز دیگر اعیان و حاکم آن نواحی کہ آن گلاب مشاہدہ کردند بسیار خوشبو بودند  
 و از گل اہل رنگ و مشاہبت بیچ تفاوت نہشت تصویر است



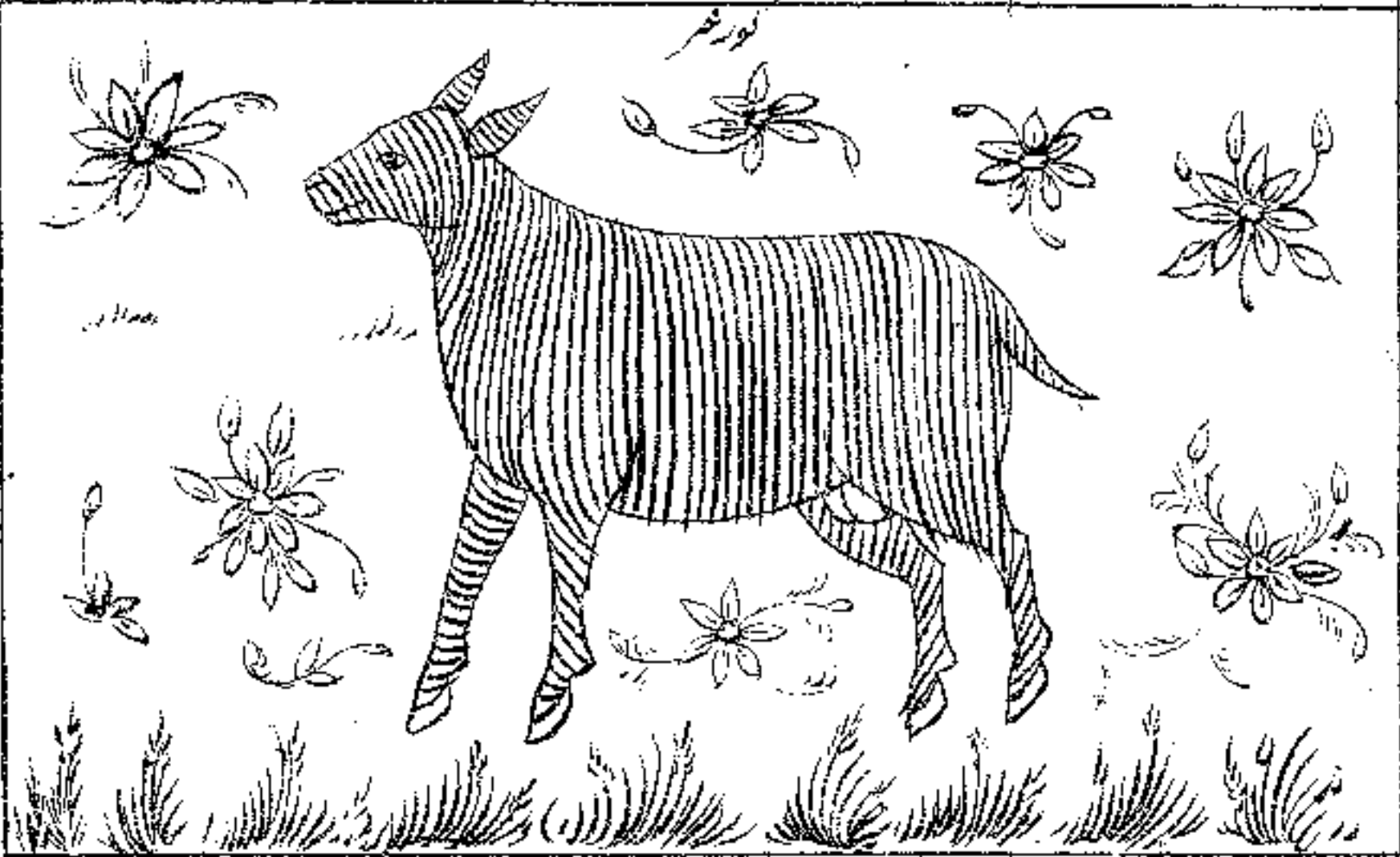
پدریچہ از واقعہ و اسطانت لاہور بعض حضرت خلد مکانی رسید کہ یار محمد کوکب پسر محمد شفیق ساکن  
 موضع شفیق پور بہار عمالہ پرگنہ تپالہ کبریم اللہ تعالیٰ جہین کہ از ما در تولد شد کلمہ طیبہ را بہ زبان راہزہ تا چہا  
 ما بعد از آن حق اللہ تعالیٰ و روزبان و ہشت و الحال کہ عمرش از شش ماہ میکند و اسم اللہ ذکر کرد و ہست  
 پدریچہ بعض حضرت خلد مکانی رسید ہفتم جلوس الا کہ ذوالایت چین فی تاج العالم حکومت اردو شش  
 کمال نفاذ و دوران ملک تمام سال با زبان می بارد و ہمیشہ درخت انہ بار میدہد و بہرہ درخت انہ یک شاخ  
 پنختہ و شاخ میوہ خام و شاخ می کل کردہ و شاخ  
 شمع سیار نمودہ تصویر آن درخت انہ بہ تصویر است

درخت انبه



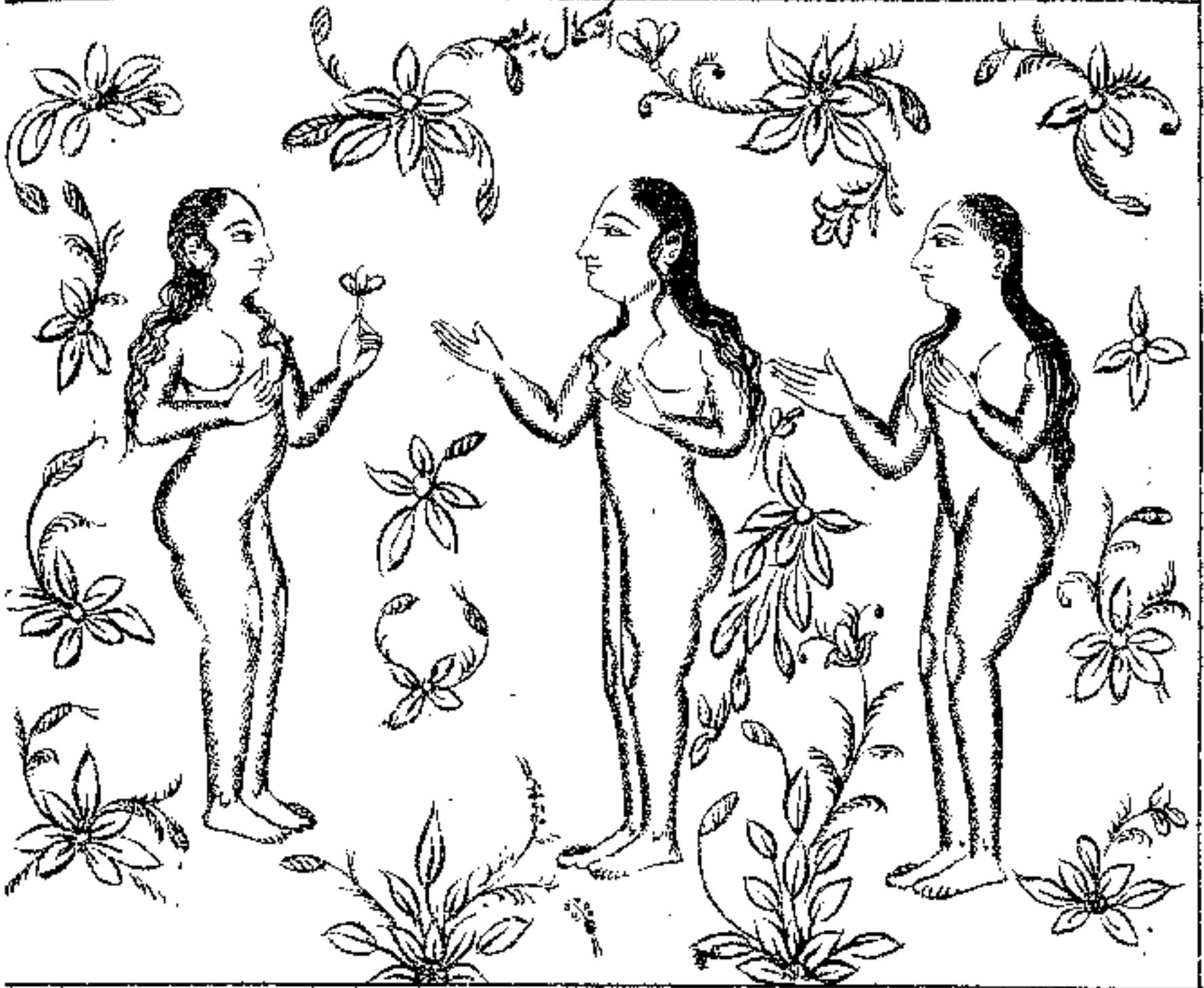
نزدیک بندر چین کوهسیت چون جهاز میرسد آواز میبازان مانند صدای توپ بر میخیزد و سکنه  
 آن دیار بسبب اعتدال هوا بیمار میشوند و محتاج به جالبطیب استعمال و وانیکردند و اگر احوال احدی  
 از قمار آزار شود در حوالی شهر نهرسیت ازان غسل میکنند و همه آزار میرود و هر سال طلای بسیار ازان آب  
 بر می آید و عملاً اسخامکس و سگ و نراغ و زرعین و کجشک نیست بدلیجه سید پریشان حال که کثیر العیال  
 در یکی از مواضع پانی پت توفیق انزوایافت و راه ترود و سخی بر خود مسدود ساخته اهل و عیال در کج تنای  
 بسر می برد و اوائل محرم سنه هشتم جلوس حضرت خلد مکافی سه چهار روز از قسم ماکولات در خانه سید  
 موجود نشد با عیال از اطفال بقاوه گذرانید سید مذکور از آتش جوع مضطرب شده بقبرات مصحف محجب  
 مشغول بود و قشرش بابل بریان و چشم گریان از دست بقاوه بی پاشده پیش پد آمد ناگاه دید که از زیر  
 طلیسان که سید بردوش داشت دو بر می آید و بوی طعام مشام امید میرسد یعنی را بیدر ظاهر کردید  
 متعجب شده ملاحظه نموده دید که چهار رکابی پلاگرمست و بطناخ قدرت برای تسکین جوع گرسنگان آماده  
 نموده سید بدرگاه کار ساز سجدات نیاز بمقتد میرسانیده طعام غنی را با عیال تناول فرمود و از همان روز  
 پنج و نیم آثار برنج و پنج آثار گندم از جوت هواد خانه اومی بارید چون بحلیه الملکی جعفر خان این حقیقت را  
 بعضی پادشاه رسانید حکم شد که محمد اسحق چلیه در انجا رفته بارش گندم و برنج را برای العین مستأجره نموده  
 بعضی والا رساند و چلیه مذکور بمقتصد شافیه و حقیقت را در یافته آنچه دیده بود معروض داشت خود را که

تعجب نوده و بر حال سینه کور رحم فرموده بهام سبغی روزانه اورا خوشوقت خستند و غریب تر آنکه  
 روزی که روزانه مقرر شد و وظیفه غیبی انقطاع پذیرفت بدلیجه والی عدن تحفه آن سزای  
 بطریق پیشکش بدرگاه حضرت خلد مکانی فرستاد و از آنجمله گورخری بود که نقاشی از آن رسم  
 تا دم او بے تفاوت کم و بیش خطهای سیاه و سفید بطرز لهریه بوپست آن کشیده گونی است  
 بستم بر کار هر خطی را بر کاره درست کرده صنعت دستی بر آن حیرت نظر گیان و انور  
 از غایت غرابت و ندرت او بادی الحال میچکد ام را اعماد آن نبود که خطوطش صلیب است همه  
 گمان داشتند که عملی خواهد بود آخر ما که دستهای صفا نمودند نقش و رنگش همه را بر صنعت  
 قدیم یافته جدید حاصل آمد تصویر آن اینست

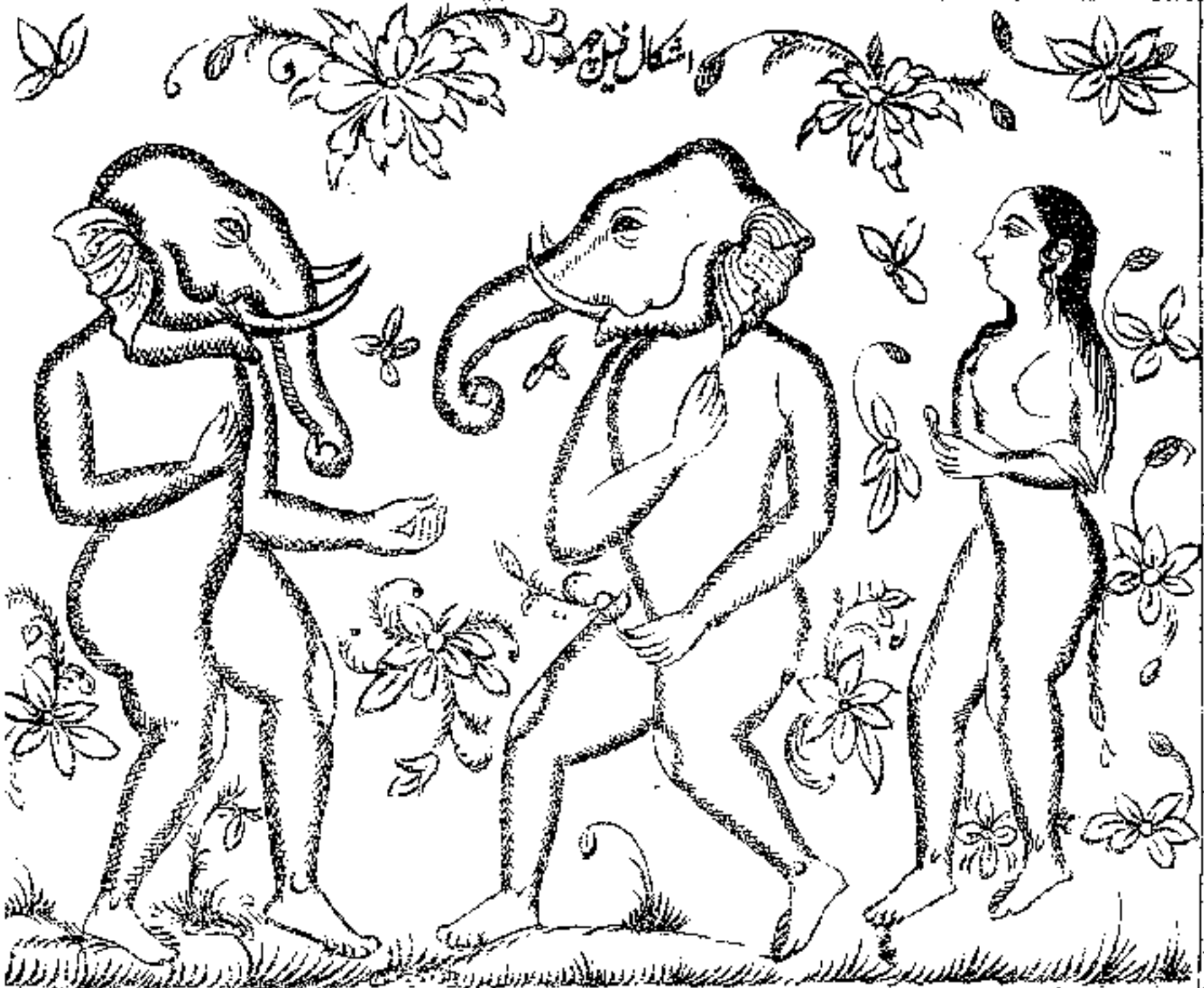


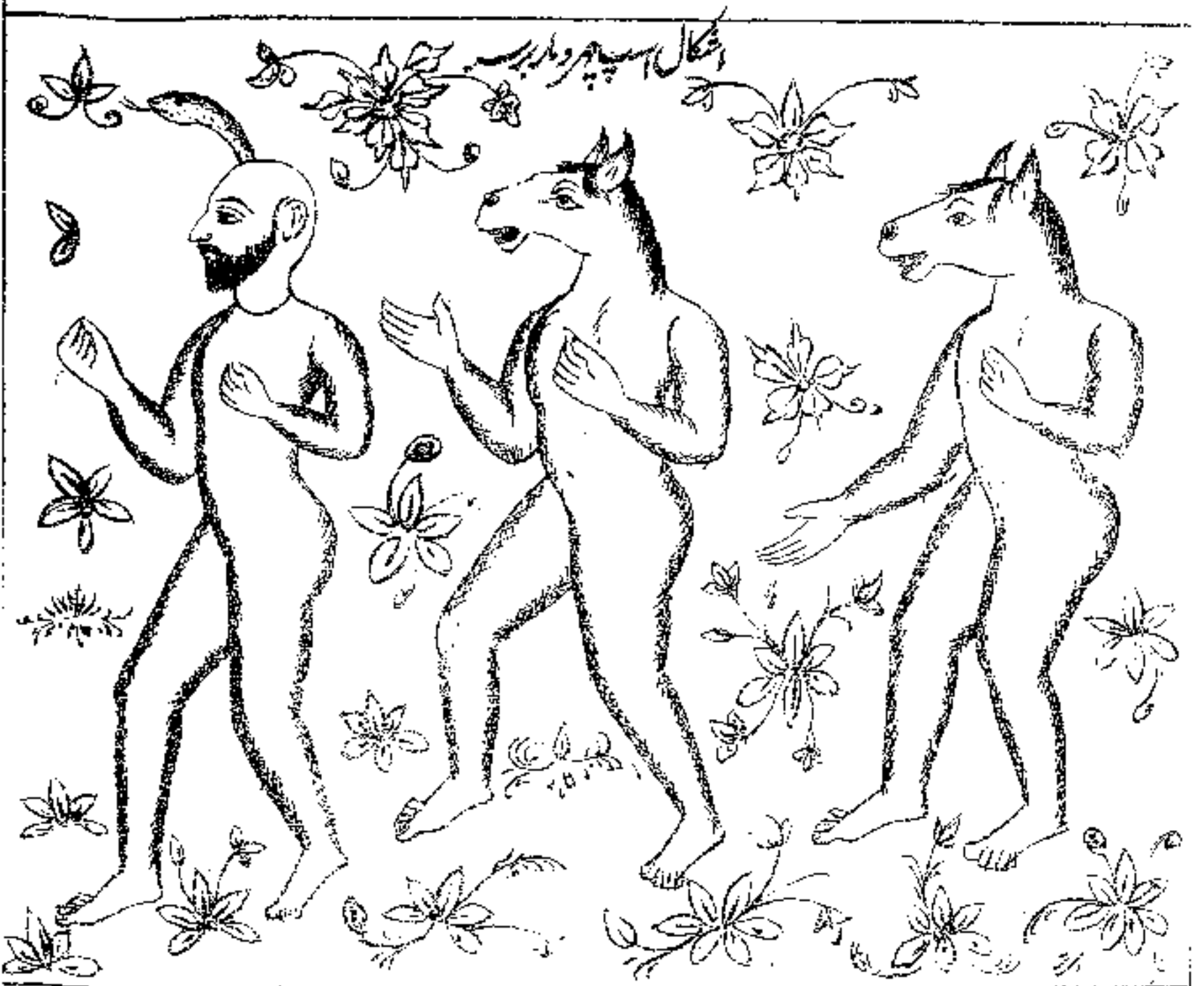
پایه سینه نم جلوس والاد و از ده شش که هر یک چپارده گز و پانزده گز است  
 داشت و بعضی بصورت انسان بودند و برهنه مانند شیل و چند سوسه و گردن  
 مثال اسپ داشتند و بر پیشانی یک از آنها مار که کلان چپیده بود از قلعه کاخ  
 بر آمد بودند راه صحرا گرفتند و رعایا که  
 متوجه رانی میکردند آنها را  
 مشاهده نمودند راه حیرت  
 پیوند تصویر آنهاست

اشكال بيبي



اشكال نينج





پدر عیسی چهاردهم حادی الثانی سنه ۱۲۰۰ و او زوتم جلوس حضرت خلدو کالی در موضع میکلون سرکار بانگپور  
 صوبه الہ آباد ہادی بہم رسیدہ سر بفلک کشید و بھکت و رآمدہ بانگ زما سے بشکل جاہ پوشش کھان  
 متمثل گشت و پس از ساعتی بشبیبہ فیل ظاہر شدہ قصد تالاب کھانی کہ دران جوار بود کرد و بیکدم  
 ہمہ آب تالاب در کشید بصورت منار بود و خودار گشتہ قطع باغ چودہ ہریان کہ در انجا واقع شد و بود خراب  
 ساختہ و از رخ وین بر کشیدہ باز ہمیت گرد و باو شدہ از نظر لا غائب گردید تصویر آن بدین صورت



پدر عیسی در عہد عدالت عہد حضرت خلدو کالی انانہ سرکار بانگ زما سے کھالی ملتان در زمین نورم ناہران  
 کہ عہد زمینداران سر زمین انہ چاہے عمیق حضرت سیکر و ندا نقدا تا در زمین چاہہ نظر بہت قدر سے گل  
 خون آلود بنظر سپیدار آمد حیرت زدہ شخص آن حال گردید غلطیہ و بیخ از میان گویا بہ ظاہر شد و خون  
 از زخم ترشح نمود ہر چند و انشوران و شجرہ اسنج عمیق دورین را بد ریافت ماہیت و حالت او کار فرمود  
 در یافتند و نامی حقیقی جل شاہ کہ دنامی ہر زمان و آشکار ہست کہ از ان وقت کہ عیسی خلیفہ کورک را  
 از چاہ بر آوردند و کتار ترجمہ بر خلع واپہ سپردش و او نہ چون سیر فلما سپر رسید کتار شبیبہ قران عجمیہ  
 گویا شد و بجاوت اسلام زیارت حریم الشریعین زاد ہما اللہ شرفا و قنطرا سعادت شکر گردید موافقت ایچو  
 از مردم شفقہ شمیمہ سر شکر سجرات حمد در تعالی و تقدس بر خاک نیاز نماوہ بسپاس ستایش پرداخت  
 تا اولیوم کہ در قید حیات است پدر عیسی در عہد او داخل حضرت خلدو مکان نورم قدرہ در رمضان صوبہ شوشہ  
 ہر وقت ہست بر کویاب نیلوفری از پرگتہ سنہوائی در ان موضع اکثر جنود بہارت و ہر ہمان جا جکان



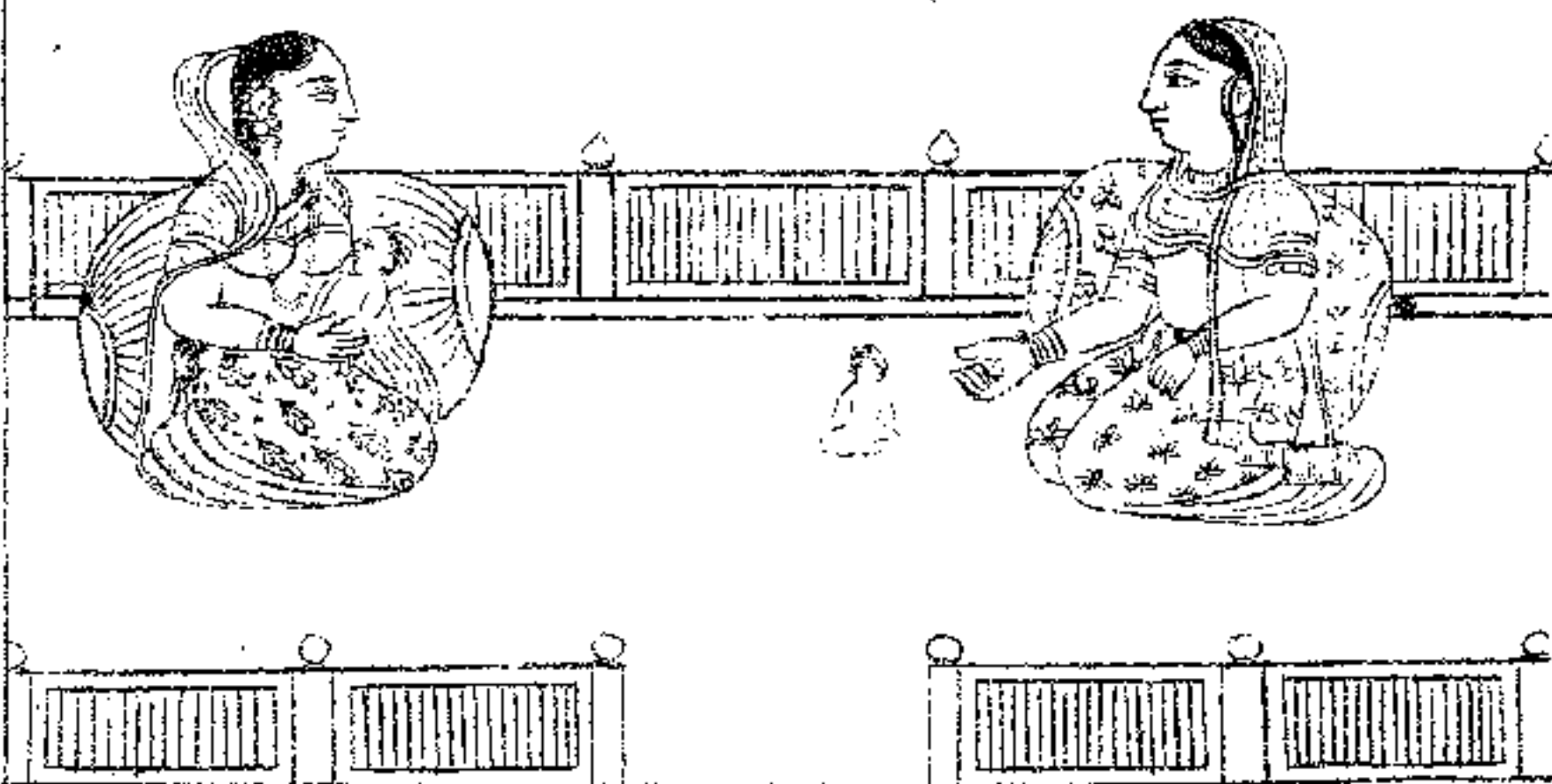
مپاشند از زن چاکلی شش ماه گوشت پاره که هیچ عضوی از اعضای آدمی در آن ظاهر نمیشود و متولد  
 مضعه متحرک بود و بر تافت و بدفن آن گوشت مضعه پدیده شفقست رخصت نداد و چهرت زاوه الر  
 توره خاکسترست و سر چشم پدر و مادرست و کار بجانظت و نگاهبانی او نموند چون چندمی گوشت  
 از آن گوشت پاره علامات اعضای انسانی و حیات جسمانی باهر شد چنانچه نشانه سر و چشم و بینی و زبان  
 و بنان دست و پای هر روزه روی در نمودار شد تا مدت دو ماهه که کودک سالم الا اعضا شد حرکت او از  
 رضاع نمود شیر از پستان مادر بکیدن گرفت این معنی بر حاضران موضع و غیر ذلک ابواب تعجب مستخرج  
 گردانید مادر و پدر آن کودک را با مرقوت پی برده پرورش کردند گویا و انامی پرورش شده و بعد



پانزده سالگی بدار البوار جنم رفت تصویر آن بدینصورت



تصویر زن و طفل چاکلی



پدریجه در اواخر عمر سعادت مهد حضرت خلدکافی انار الله بر بانه در بلده شمشه زنی حامله را در زوره ظاهر  
 باشدش روز بدین حالت گذشت هر چند وایه بعلج سقط حمل آن موده بی قطع رحم فایده ندید رخصت  
 قطع رحم خواست مادر و پدر او بیم بکاز زندگانی مشاهده کرده حواله سجذای غراسمه نمودند قابله را جواب  
 دادند بعد چندین بصفت صانع حقیقی جل شانزه از بن ران آبله نما ظاهر شده شکافت و دختر پیدا  
 گردید و آن زن از زوره فارغ شده بمرهم پرداخت و آن جرح عنقریب التیام یافت عالم و عالیان  
 از مشاهده این معنی حیرت افرا شده تجدید ایمان بقدرت الهی در آن دختر بد سالگی رسیده سفر آخرت

انتخاب نمود تصویر آن بر صورت

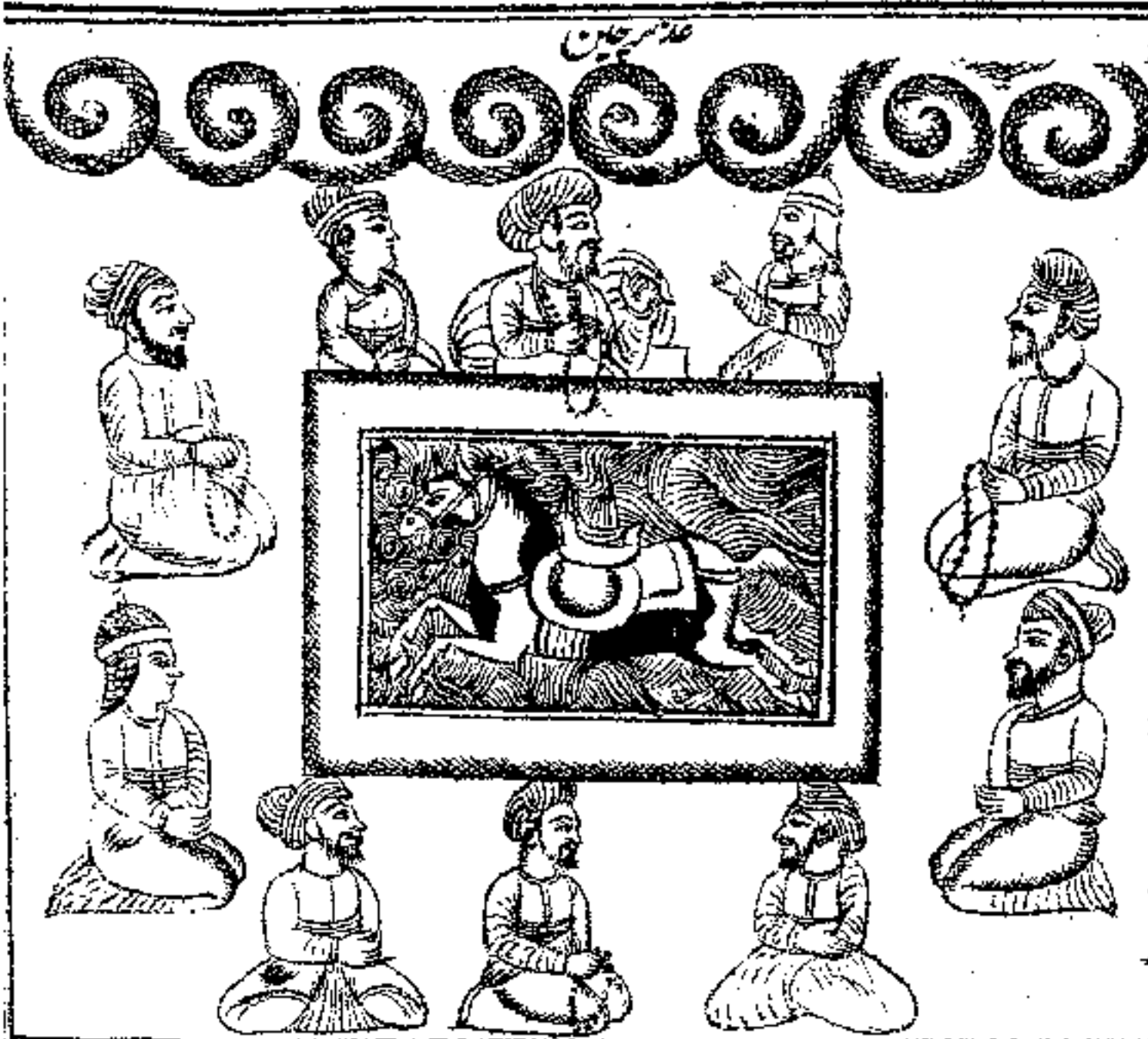
و بر بیان بعضی از غرایب که از  
عجایب البلدان و غیره منقولست  
ابروق موضوعیت از بلاد روم و آنجا جمعی از  
مشقولان که جراحات سیف و رمح در اعضا  
ایشان ظاهرست و جامهای ایشان بهیچ چیز  
تغییر نیافته هر یک ایشان بر پایی ایستاده پشت  
به دیوارست گویند جمعی از صحابه و تابعین بودند که



و زمان حسدافت ثانی یعنی حضرت عمر رضی الله تعالی عنه شهید شدند تصویر آنها بدین صورتست



آنچه متصلست با علی عیذاب معدن زمره در کوههای آنست و زمره سبزه اعلی از آنجا بواضع دیگر  
آنرا بمسوم و مهند خلاصی شود و آنی چون در آن نظر کند حدقه چشم او از سر بیرون آید چنین ولایت  
وسیعست یکی از آن بلاد مدیریت هر سال بر آن یک نوبت جمع شوند و کسی در آن غدیر انداز  
و گذارند که بیرون آید مادام که سپ آن غدیر باشد باران آید و چون باران بقدر کفایت رسد  
نور اسپ را بیرون آورند و هر سالی که این عمل کنند باران نیاید تصویر آن بدین صورتست



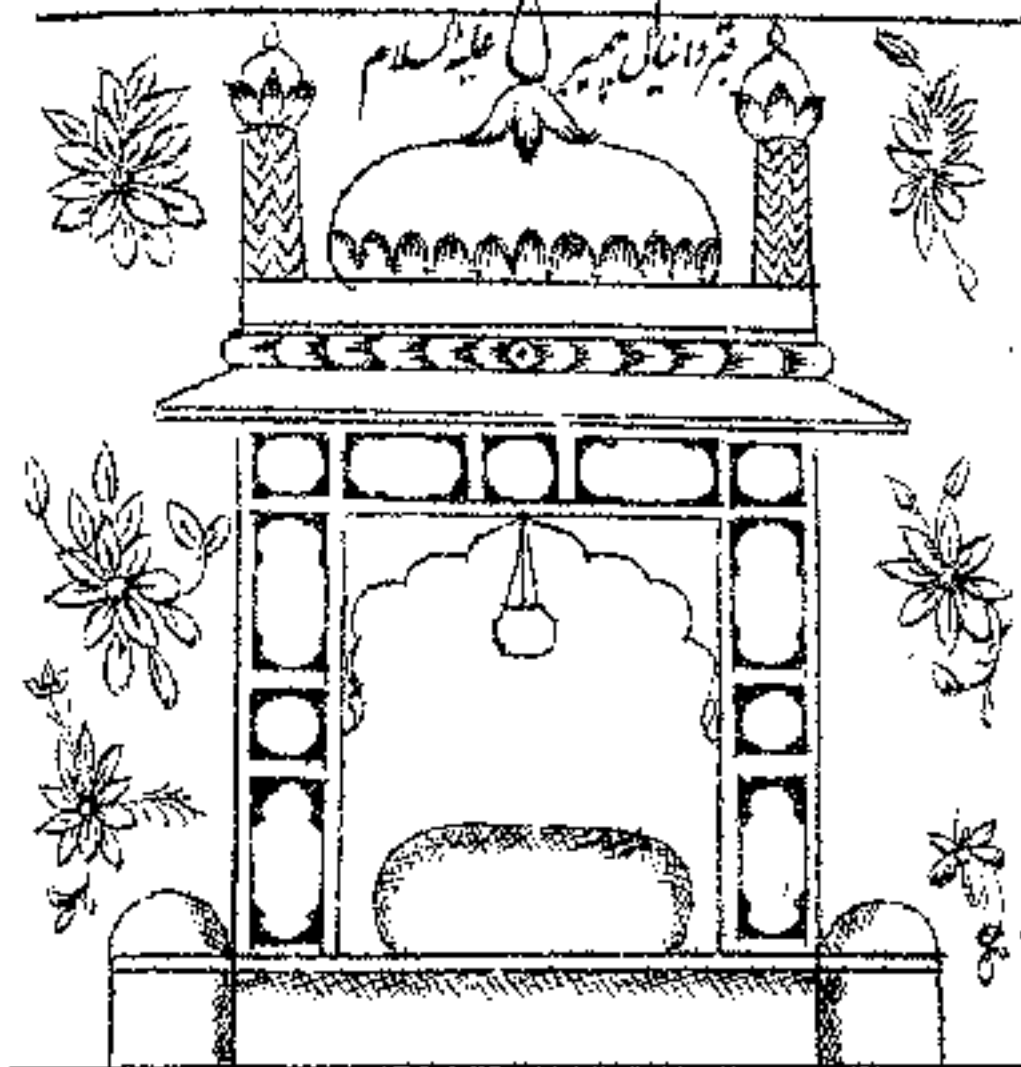
عدنان از بلاد  
 مین است بر ساحل  
 بحر هندو آن  
 در فضائست  
 که از جمیع جوانب  
 کوه بان محیط  
 بوده است در یکی  
 از کوهها راهی  
 برین اندو بان  
 راه دران موضع

و جبیل نارا آنجا است و چنین گویند که آنچه شرايط قیامت است از آنجا ظاهر خواهد شد و میر معطل



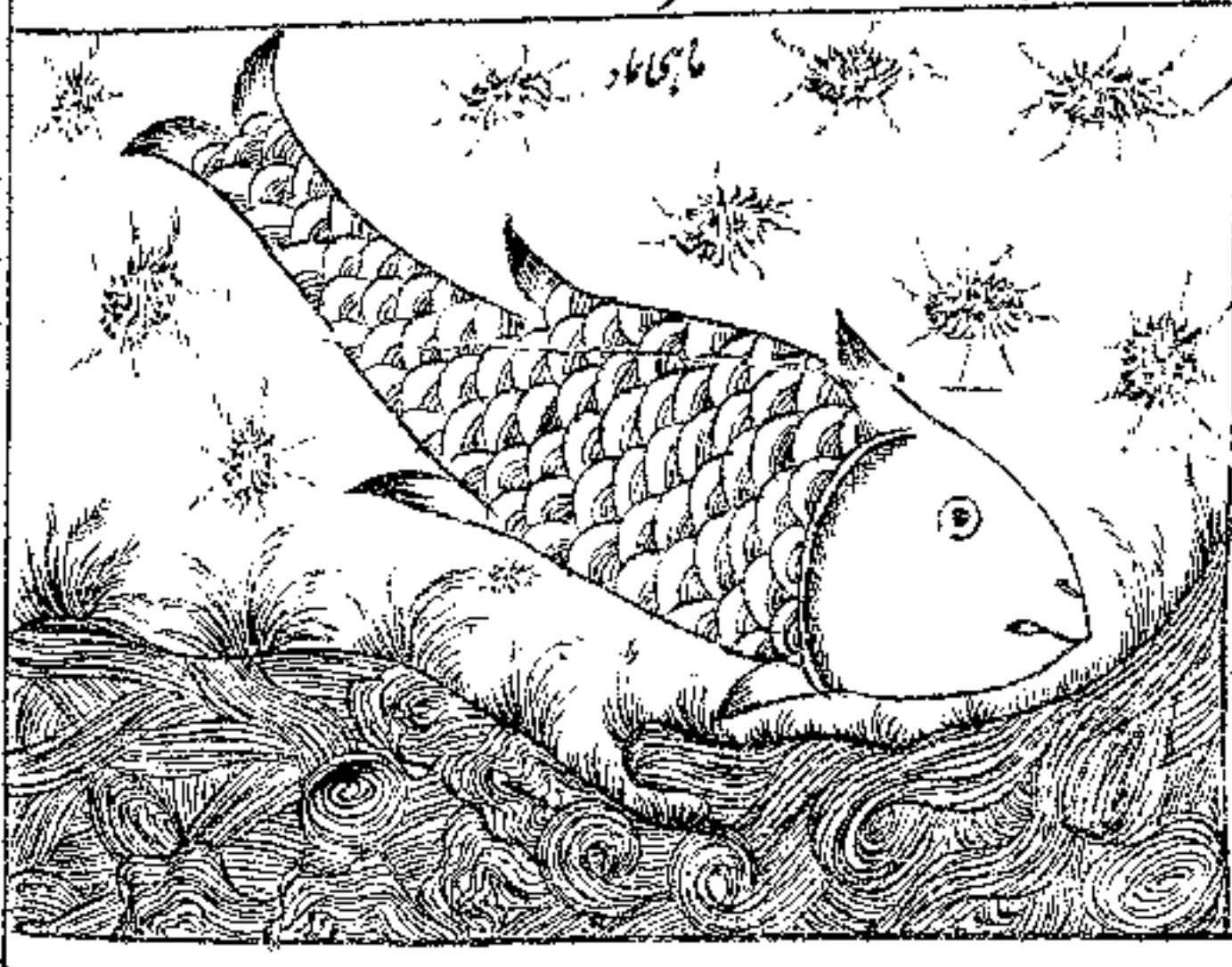
که در قرآن مذکور است  
 دران موضع است  
 و آن چاه است بود  
 که سلیمان علی نبینا  
 و علی علیه السلام  
 شیاطین اودن  
 مجوس ساختند  
 تصویر آن بدین  
 صورت  
 ترکیب  
 است

تسبیح و انیسال پیغمبر علی نبی و علی و سلام است تصویر آن بدین صورت است



در عزرائیل شنیدند آنها اگر زن در هنگام  
وضع حمل بدستواری زاید و قتری بکر که منما  
او باشد باگت و شی نذر گوید که ای فلان من  
ذخیرم بر زایده ام تو هنوز زاییده فی الحال  
آن بچه آواز بشنود بفرمان خدای عزوجل چه  
از وی جدا شود و پیکر اگر گشتی که درم زاید  
فی الحال بر خورشود زانی تحمل کند اگر در گوش  
بانگ کرد و ساکن شود و اگر در گوش بانگ

نکرد و گوش او بگوید که ترا کردم گزیده است همان عفت به شود و پیکر در انشای آنکد باران بار و سگان آواز کنند  
باران ساکن شود و پیکر شیر هر گاه آواز خروس بشود تهور آن نداشته باشد که توقف کند و بسته بگردد و در عزرائیل  
و دیده هاشم است که آنرا حجره بخین گویند اگر نظر زن بستان بران سنگ افتد فی الحال بچه از وی جدا شود و بچه  
شیر با وجود شجاعت تهوریکه دارد از خروس سپید گریزان شود امکان نباشد که چون نظر شیر بر خروس افتد تو  
تواند کرد و پیکر اگر بانگ کاسه سردی می بیند گریزان شود و پیکر اگر تگرگ ببارد و غلالت از میان بوزن  
برهنه گردد و موسی خود باز کند و خسپد آن ابر که بالای سر وی بود از تگرگ افشانند باز آمد و تگرگ نبارد



و پیکر در ریاضی مثل مصر  
نوعی از ماهی است که آنرا  
ماهی گویند که آن ماهی  
با خود دارد بهر کس که نماید  
چندانکه نظر بران اندازد  
مهربان و شفقت وی گردد  
خواه زن خواه مرد باشد  
تصویر آن ماهی است

دیگر اگر چشم او را بپوشانند بزرگ افتد اگر گرسنت و بی قوت گردد و اگر چشم گرگ اول بادی افتد بانگ  
 برگرگ نتواند زد و اگر هر دو یکدیگر را ببینند این خاصیت نهد و دیگر اگر در روز مصافک کعب گرگ بر نیزه  
 او نرزد هر اسپ که نظر بر آن نیزه افکند گریزان شود هر چند سوار خواهد که اسپ باز گرداند بجای نرسد  
 دیگر اگر کسی پاره از موی شیر برود و در حجره آویزد پیشه در آن حجره نتواند رفت چون ببینند گریزان شوند  
 دیگر اگر ببینند که مورچه دانه های غله گندم پاره پاره از سوراخ بدر آورده است و با قناب کرده بتجیل باز بسوزد  
 می برود معلوم باید کرد که بارانی سخت خواهد بود از برای آنکه مورچه هر دانه که جهت ذخیره بسوراخ برود هر دانه  
 به وسه پاره کند اگر نیم باید نرود و هر گاه که نم گیرد با قناب کرد و خشک کند و چنان خسی کند که وقت باران  
 باران باریدن معلوم کند بدو ساعت پیش از آن بسوراخ کشیدن گیرد و دیگر اگر چشم زن عالمن بر چیز  
 عقول افتد مثل آئینه بگردیده شود در عرائب بومید نهوا هر گاه که خربق بکوبند و در آب آغازند  
 و از آن آب در خانه اندازند موشان از بوی آن بگریزند و دیگر کژدم از فندق تر بگریزند و اگر پیرامون  
 کژدم از فندق تر دانه سازند کژدم بر جای نماند و هیچ سومی نتواند رفت تا ببرد و دیگر از شاخ کوزین  
 در خانه دو کنند از جنس گزیده هر چه بنجام است بدینند تا بگریزند و بگریزند و کژدم از بوی چشم شتر که  
 دو کند چله گریزان شوند و دیگر اگر پوست کفتار در خانه نهند هر سنگ که بدر آن خانه رسد از بوی آن  
 دخترازند البته درون خانه نرود و دیگر اگر کسی اول ترب خورد بعد از آن سیر خورد باز ترب خورد و بوی  
 سیر از وی نیاید و دیگر اگر سداب در زیر زن حامله دو دو کند فی الحال بچه در شکم وی ببرد و دیگر که بنفشه  
 بوی خواب برود غلبه کند و دیگر هر جا که پیه شیر نهند موش و مگس گردان نتواند گردید و دیگر اگر خواهند که یک  
 از خانه کم شوند خون گوسفند آب آمیخته و رجالی نهند تمام یک خانه در آنجا جمع شوند و دیگر اگر کسی  
 پیه شیر در خود مالید و در دوام نزدیک وی نتواند رفت از بوی آن و دیگر اگر پیش بزردا من کسی که  
 تب بیع وارو دو دو کند تب از وی برود و در سایر اناج بود و دیگر اگر در درخت انار نتواند گردید اگر چوب  
 بیخ درخت انار دو دو کند همین خاصیت دارد و دیگر اگر کژدم بگریزد در درخت انار نماند از بوی آن هر چند  
 کژدم که در آن نواحی باشد بگریزد و دیگر بلخ از دو سر گن گاو بگریزد و همین بپزند و دیگر گرگ از بوی  
 پیاز و شنبلیله بگریزد و دیگر تراشه سم اسپ که نعل بندی کرده باشند در زیر زنی که شیشه از وی جدا نشد  
 دو دو کند شیشه از وی جدا گردد و در بیان خواص خور و نهوا و غیره مردار سنگ اگر موش را بپوشد

و پیکر اگر زنی دانه سیاه با بوط بگوید و با شراب عقیق عجمین کند و شافو سازد و هرگز حاضر نشود و پیکر اگر کسی را  
 چرک گوش میل بخوردش و هفت شبانه روز در خواب نرود و پیکر اگر با دام تلخ بخورد سنگ در هفت  
 آواز نتواند کرد و پیکر اگر پوست کفتار غریابی سازند هر تخی که نزع میکنند بدان بینند و بکارند بلخ زبان  
 بان زراعت نتواند کرد و پیکر اگر دندان و باه بر کوک خردند شب در خواب نرسد و پیکر اگر نیلوفر  
 بسایند و خشک کنند و آبش افکنند نسوزد اگر بر خود اندازدش بروی کار نکند و پیکر در هر شتی که رود  
 زیت باشد معج دریا چون نزدیک سد باز گردد و پیکر اگر یکدانه فندق در دست بی عیب در سربند  
 تا آن فندق با وی باشد گرم و پیرانگزد و پیکر اگر کسی خاکستر در آب باران بخوشاند و نرم بساید  
 و بر پارچه طلا کند بر سینه و خمران بندد و دوسه روز بگذارد بعد از آن بر دوازده پستان شان بزرگ نشوند  
 و پیکر اگر زنی بر کتک بول کند هرگز نرید و در میان و استساق قیمت جواهر اینست با نفاق مقبول  
 و مبران روزگار دانه که نیم دانگ باشد چون بی علت بود قیمت او چهار و نیار بود چون سه طسوج بود  
 قیمت او هشت دینار و هر جوهر سنگ که بنفراید سهای آن دو باره باشد تا دو دانگ محسن باشد  
 چون دو دانگ بود سهای او دویت دینار بود و اگر قیمت یاده و کم باشد بارادت باع و مشتری باشد  
 و اگر دانه مر و اید پاکیزه و بی علت باشد و تمام اوصاف درو باشد از گرمی و دوستی اگر مثقال باشد  
 هزار ارز و بیشتر نیز و اگر بدین صفت نبود با نصد دینار مر و اید از شکل و لئون و بیات قیمت گسرد  
 حضرت مر و اید چندین بدین تفصیل خوشاب و تیزاب و شکر گون و آسمان گون و شاهوارنجی  
 و شلمنی و عذبی و بیضی و شعری و سبزی و عمانی و زجاجی و حصی و بهترین همه نجی باشد زیرا که او در کمال  
 عزت بود و مر و اید از گرمی تن مردم خراب شود و طرادت وی برود و بوی مشک و کافور و جاسی نمناک  
 آساید بر او را با جوهر دیگر نباید آمیخت و از سر گین گاو و نوشاد زنگاه باید داشت خاصیت مر و اید  
 آنست که در مفرحات و معاجین فل را قوت دهد و غم از دل برود و آمدن خون از گلو منع کند و در او  
 چشم بکار و از درد و شنائی بنفراید چشم را از بخوری باز دارد و خون ل صاف کند و بالیخولیا را زائل کند  
 و استساق قیمت یا قوت بدانکه با قوت منج برنگ معضف باشد و دیگر بهرانی و رمانی و قیمت آن  
 مساوی باشد بعد از آن عشمس که در وی سبزی باشد بر شمال بر طاموس و آسمان گون و نیلگون و نرود  
 با نواع باشد و بهترین او شمسی است و بعد از آن تاریخی است و بعد از آن تاریخی بهرانی بی عیب بقول مقبول

و جوهر شناسان معتبر در روزگار ما اگر بوزن طلسمی باشد بی عیب و لب و نیار بود اگر مجموع باشد  
شش و نیار از روز و دو دانگ صد و نیار و نیم مثقال هزار و نیار باشد و دو سیت و نیار و چهار دانگ  
شش و نیار و پنج دانگ نصد و نیار و یک مثقال هزار و نیار باشد و نزد بطلیموس و ابوریحان اگر یک مثقال  
سرخ مجموع بی عیب مربع یا مستطیل باشد قیمت آن پنج هزار و نیار باشد و هر چه ازین زیاد شود بدین ترتیب  
بغبت بائع و مشتری تعلق دارد رنگهای دیگر بحسب عقومان و وقت خاصیت آنهاست که همه سنگها را  
گیرد اما الماس و الماس و را بگیرد و دیگر شعاع که او را بود هیچ جوهر را نبود و از همه جوهر گران تر بود و درش  
پایدار تر بود هر که با خود دارد از طاعون این شکر و اگر در دهن گیرند دل اذیت دهد و فرج انگیزد و از زرد  
و غم ببرد و تشنگی بشتاند و چشم خلاق بشکوه بود و در معاجین مضر است سمومات باز دارد و خون اصفا  
قیمت زهر و بدانکه انواع زرد بسیار است و از همه بهتر است سبزی او سبز تر باشد و آبدار و شفاف  
و موج باشد و زرد شکسته شود و بسویان سوده شود و طاقت آتش ندارد و آنچه غیر رانی باشد سهل بود  
در قیمت زرد که زمانی باشد گفته اند که یکدام سچاه و نیار و دو سه درم و سیت و نیار و پنج درم هزار و نیار  
و زرد با آبی تیره و مخلط نباشد بهای او درین مرتبه نبود خاصیت او آنست که هر که زرد با خود دارد از صرع  
این باشد و در معاجین دل را فرحت دهد هر که زرد بخورد زهر بروی کار نکند و موی روی او بر خیزد  
و در موضع محل زمان بغایت خوب باشد و نوعی از زرد که اگر پیش و پندار معنی بدانند چشم او برتر است  
قیمت الماس بدانکه نوع الماس سفید و شفاف باشد آنگونه فرنگی باشد و نوعی دیگر زردی سیل  
دارد و از قیمتی خوانند و نوعی بسبزی سیل دارد و گفته اند که بسبزی سیل دارد و پاره بزرگ ناور است  
الماس را پهلواست و او را جز در سرب نتوان شکست و الماس چون گرم کند در آب چپندان برود  
ریزند اگر سفید بیرون آید نیکو باشد و بزرگ خاصیت الماس آنست که هر که با خود دارد از صاعقه این  
باشد و چشم زخم زرد و در چشم مردم غریز و کرم باشد و از آتش این شکر هر که الماس با خود دارد زخم سنگها  
کند بخاصیت قیمت لعل بدانکه لعل در روزگار پیشین نبوده است و معدن او در کوه بدیشان است  
نگاه در آن نواحی زلزله سخت شده بود پارچه کوه بزرگ از جای خود رفت لعل پیدا شد اگر رانی  
یا آتشی باشد و آبدار و صاف و شفاف و موج قیمت آن چون زرد رانی است و او را انواع است  
قری و عنابی و زرد جمیری خاصیت لعل آنست که هر که با خود دارد خوشخونی گردد و تمام کیفیت

و خوابهای شوریده نه بیند و در مفرحات بیا میزند روی را بنهایت سرخ نور با صبر زیادت کسب  
 قیمت فیروزه بدانکه فیروزه در چند موضع میباشد نیشاپور و کرمان و خجند و یزد و بهترین هم  
 نیشاپور است و آن مشهور است با پواسحاقی زیرا که پیدا کننده آن کان اوست و رنگ و بهترین نگار  
 دیگر رنگ و متغیر نشود و بعد از سیلانی بعد از ازهری این هر سه از دیگر با قیمت برتر است اگر  
 نیشاپوری صاف سرخ نیم مثقالی باشد و دینار از یک مثقالی سی و نیا سه مثقالی صد و پنجاه دینار <sup>صفت</sup>  
 او است که دین او چشم را سود دهد و در او یکبار در اندر و شنائی زیاده کند و در آنده او را در خصم  
 منظر باشد هر که از خواب برخیزد و فیروزه بیند آن روز برنگش نیشاپور بگذرد قیمت بسیار اگر  
 یا قوت باشد قیمت لعل رز و بسیار بود که بجاوه را با قوت مشابهت باشد آنرا با تش فرق توان کرد  
 و بعضی باشد که با تش نیز متغیر قیمت هر چنان بدانکه معدن هر چنان در دریا می رود مست در میان  
 دریا که قیمت هر چنان در آن کوه همچنان نبات رسیده است چون او را بگیرند و از آب بیرون آورند  
 هوا بید سخت شود و در مفرحات کند خون دل صاف کند و روح حیوانی را بید و اگر کسی را بگردد  
 بدانکه ببالند بگری و زردی دندان بیرونخ دندان محکم کند و مسموم را و جانور کزیده را نیندم سوخته  
 زهر را بکوت عرق بیرون برود و پیش نشانه و عسل البول اسود دارد و بهترین او سرخ بود که در روی در  
 بود سفید و زرد و سرخ و خاک رنگ میباشد و معدن او در کوه نراسانت است اگر او را بپزد کسی که هم  
 خورده باشد بدیند بجا صیت دفع کند بسوزند و بر جرات نهند سو دارد و سنگ مقناطیس  
 بدانکه مقناطیس سنگیست که آهن را را باید و هر چند که بزرگ تر باشد آهن بزرگتر گیرد و معدن او در  
 قلم است بجهت آن دیان دریا کشتی را آهن ترینند و بهترین مقناطیس محروح را باید و او تا آهن را جمع  
 کند بیرون آورد و اگر زن حامله بر پای بندد زود بار نهد و اگر کسی که نفس داشته باشد بندد در  
 برو و اگر صاحب مفاصل با خود دارد سو دارد و اگر سوراخ مورب سنگ مقناطیس بگیرد همه بگریزند اگر  
 در زیر و ختری دود کنند و در آن گریبان بر رود و و شیر باشد و اگر از آهن بیرون آید و شیر با  
 و آنرا حجر الجودیز گویند قیمت و هر چه بدانکه دهنه دو نوع است ترش و شیرین و تولد دهنه شیرین  
 در معدن زرد باشد و تولد دهنه ترش در معدن مس باشد و هر دو برنگ فولاد باشد و رنگ بعضی طلا  
 باشد از جانب مغرب و معدن دهنه ترش در ترکستان و در شهری که اکثر سیاه بنا کرده است <sup>صفت</sup>



آینست که اگر کسی را در چشم بگشاید یا غباری که بدار و یا بر نخیزد و دهن شیرین را بر سنگ  
 بناگذرد و در چشم کشد سو آرد دهنه ترش زیج پرست اگر در دهان گیرند زبان دارد و اگر کسی را اگر در دهان باشد  
 دهنه ترش را بسازد و باید و مال شفا یابد **حقیقت حقیق** بر انواع است از همه بهتر زدنک صافی  
 و شفاف بود و از بیاری که هست کسی التفات بوی نمیکند و در شستن حقیق بغایت مبارکست نفعال  
 و حکما را مقدم او را غرزدیشته اند و در بیان علم طب علم بر دو قسم است نظری و عملی بدانکه طب  
 عملی آنست که بدان حوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا بدین علم حفظ صحت کنند  
 حال الحصول و استرواد آن در حال نوال و این علم بر دو قسم است از برای آنکه اگر مفید اعتقاد است  
 با موری مجز و از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه علم با رکان که چهارست و امری که نه است  
 اگر مفید اعتقاد است با موری چند چنانکه تصرف در او را مطلقا با اعتبار زبان و وقت از جهت <sup>تخلیل</sup> و  
 چون حاصل عمل با علم است و معلوم همچون لا عمل است و مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت حاصل و  
 زانکه است و حفظ شی بعد از علم آن شی میسر بود بدانکه معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن  
 شی است پس بدانکه سبب عرق عام آن چیز را گویند که بدان توسل کنند برای حصول امری دیگر در  
 عرق خاص که اصطلاح حکماست مایه توقف علیه شی بودا عم از آنکه توقف برای مایه است بودا الزام  
 وجود و این سبب چهار قسم است زیرا که سبب در سبب یا داخل بود یا خارج اگر داخل بود با نفوذ است و اگر  
 سبب مادی گویند مانند چوب نسبت با سریر و اگر داخل بود با فعل آنرا موری گویند چون صورت  
 سریر که مریع باشد یا سبب و اگر خارج بود از سبب که موجود است آنرا سبب فاعلی گویند چون تخته  
 و اگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر بدانکه اسباب مادی صحت است  
 که صحت در آن مقرر میشود و این مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان بود و اگر مرکب است یا مختلط  
 و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح است یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب موری صحت است  
 علاج بود و در بیان ارکان و آنرا اصول در عناصر و سطات گویند و آن شیمی بسیط است که اجزای آن  
 بدن انسان و غیر آن از آن مرکب شود و آن چهارست <sup>سودا</sup> <sup>بلغم</sup> <sup>صفرا</sup> <sup>سودا</sup> و اگر مرکب و خشک است و گرم  
 و طبع او گرم ترست سو هم آب و طبع او سرد ترست چهار هم خال و طبع آن سرد و خشک است  
 و در بیان ارواح در عرف اطباء روح جمعی است لطیف بخاری که از لطافت اخلاط درون سبب علاج



اول سن بود آنرا حد است گویند ابتدا آن سن طفولیت است و آن نانی است که مولود را استعدادت  
 باشد بعد از آن سن صبی آن بوزن و نوزاد و قبل بعد از شش ماه بعد از آن سن عروج و بعد از آن سن <sup>غلامی</sup> و آنرا باره  
 گویند و این وقت بلوغ باشد و بعد از آن سن <sup>بلوغ</sup> تا قریب سی سال که سن <sup>بلوغ</sup> شباب است و در سن <sup>بلوغ</sup> و در سن <sup>بلوغ</sup>  
 و آنرا سن شباب نیز گویند بعد از آنقضای سن می شود باشد تا قریب چهل سال سووم سن که اولت بود  
 و آن از انقضای سن و قوت تا قریب شصت سال بود چهارم شصت است و آن از انقضای  
 سن که اولت بود تا آخر عمر در میان سن ضروریه و او را از آنجست ضروری گویند که مادام که انسان  
 در حیات باشد از آن گریز نبود و سباب آن ششست یکی اعراض نفسانیست و وهم بود سووم <sup>مالول</sup>  
 و مشروب چهارم استفراغ و احتباس چیم خواب و بیداری ششم حرکت و سکون و در میان حرکات  
 نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح و این حرکت یا بجهت خارج بود یا  
 داخل اگر بجهت خارج و فتنه حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح بود و اگر بجهت داخل  
 بود اگر دفعه بود خوف و قرع بود و اگر بتدریج بود غم و حزن بود و آنچه بر وجهت بود اگر اول داخل حرکت  
 کند پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم در میان منقض و آن حرکتی است از او عبود روح که عبارت  
 از قلب و شراکت باشد و هر بنفند مرکب است از انفساطی سکونی و انقباض و سکون و قبض و بسط  
 اوجبت جذب نسیم و دفع و خان است تنبیه در معالجه کلیه یونان سووم المراج و قسمت یکی  
 مادی و تدبیر یکی <sup>استفراغ</sup> ماده و است از اخلاط اربعه و وهم سازج و تدبیر آن تبدیل فرجست و عسلج  
 پسند چنانچه برودت برای حرارت و حرارت برای برودت و رطوبت بجهت یوست و یوست بجهت  
 رطوبت و در میان بحران بدانکه بحران عبارتست از تغیر عظیم که دفعه واقع شود از مقاومت طبیعت  
 با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را سلطان و مرض را دشمن باغی و بدن را مملکت و روز بحران را  
 بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت دشمن را که مرض است بشکند و بر غالب پذیرد مملکت  
 بر اندازد بحران تمام جدید گیند و این بحران موجب صحت شود و برودی و اگر سلطان غالب شود درین  
 نه چنانکه دشمن ابکی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر از آن بحران ناقص جدید خوانند و دلیل  
 طول مرض باشد اگر دشمن غالب شود لیکن نعوذ با قدرتها و سلطان بشکند و ممالک بدست  
 فراگیرد آنرا بحران تمام رومی گویند بغایت بد بود و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که سلیمان

و دیگر مقاومت کند تا مملکت را سخر کند آری بحر ان ناقص و گنجی نیند و کرد و پریان سموه و انواع  
 زهر معنیات و زهر تیامات و زهر حیوانات و گزیدن حشرات و هرواوم و گزیدن آدمی و چسار با بیان  
**ور بیان** اوویه و اغذیه و اشربه و غیره لا مسهلات صفا و مسهلات سودا و مقویات و مقدمات  
 و ملطفات و مدرات و مقدمات و ملطفات و بدورات و قابضات و مخلات و لاینات و منجنبات و منشآت  
 و مفرحات و ادویه که تسکین و جع کند و ادویه که سرگران کنند و ادویه که گرم شکم و گوش بکشد و ادویه که منع  
 رعاف کند و نفث دم و اسهال دم کند و ادویه که قرح را منحل گرداند و ادویه که فرج و مسخه پاک کند  
 و ادویه که فرج را خشک کند و ادویه قلبیه و ادویه که مقوی معدو باشد و مقویات کبد و ادویه با شیره پریان  
 حبوب و لحوم و البان و فواکه و حلویات و بقول و توایل و ریاضن و طیوب و پریان مهتجان پریان  
 و تریاقات و مفرحات و معاجین و اطرافیات و اشربه و لعوقات و مرہیات و ربوب و سنجینیات و  
 جوارشات و قرصهای مسهل و غیره و حبوبات و ایارجات و سفوفات و مطبوعات و عطوسات و غراغ  
 و سنونات و اظلیه و ضادات و قطولات و ادویه چشم و مرہم و درورات و مسنات و حالیات اللهم  
 صل علی محمد و علی آله بعد کل دار و در و از و شفا دیارک رسل و پریان ضوابط القاب مستطاب  
 پادشاهی و پادشاهی او با و بیگان و مستصدیان عظام ممالک ان نظام و حقین  
 ذوی الاحترام هر یک از امرای بلند مکان و راجها صاحب اقتدار و مملکت خطابی لائق فائق بقدر  
 قدرت هر یک دارند حضرت پادشاهی او ملقب با لقب خدیو خدایگان و ظل سبحان  
 و خلیفه الرحمان و جهان پناه و عالم پناه و گیتی پناه و پادشاه جهان و جهانیان و پیر و مرشد حقیقی در محاور  
 می آورند و در بار پادشاهی را درگاه خلایق پناه و بارگاه ملک جایگاه و بارگاه فلک درگاه و درگاه  
 فلک سبزه و بارگاه سلیمان مرتبت درگاه آسمان جاه و درگاه عرش شهباه و بارگاه خلایق سجده گاه  
 گویند القاب پادشاهی او صاحب ساله از ان جمله ولی عهد را که صاحب ساله بود در این  
 مطاعه بر ساله نواب قدسی القاب پادشاه زاده کامکار نامدار گرامی نسب عالی تبار نور حد و خلافت  
 و ابهت نور حدیقه سلطنت و دولت فروغ و دوام عز و اقبال چراغ خاندان جاه و جلال و الاگو  
 بلند مکان رفیع القدر رفیع الشان سموده خصال خسته شیم پادشاهی او عالم و عالمیان سے نویسنده  
 بیگان هر یک لقبی است که سر آمد آنها پادشاهی و نواب قدسی القاب و نواب ملکه خوانند

و از خدمت محفل سرای حرم حریم را خواص برده گویند در آن هر یک از اهل طرب و نغمه سازان  
 و ترانه کاران و گانان و کلانوت بچها و خواصان خاصه هر یک پیشخان علییه دارند و هنگام نوبت چون  
 هر یک سعادت اندوز در خدمت حضور مقدس معلی میشوند که هر یک از خطابی و نامی است چنانکه در گرای  
 نرت رای سوگهرای تریل ترنگ روپ رنگ برم رنگ نرت کوند با سوهرس برم ترنگ نرت ساجی  
 راگ سنگار سوگیان چند کارنها اربسی کام کند لا کوند ه چونده چارم روپ اتم روپ سرس روپ  
 در سن روپ سوهرسن در سن سرسن در سی سری کام سرس حجل چون او قم در سن گیان مئی روپ  
 ناسند و یک طوائف اهل طرب سر و و که هنرمندان نین مویز با شمد از فقرات و نعمات متناوب  
 در ایقاع مهر و گوکب آهنگ و مقامات آنها و باهران علم سنگت و کیت از تالیج و او و آنها و نامهای  
 اهل هند که آن شش اند اول پیر و دوم مالکوس سوم هندول چهارم سری رار محب سنگ ششم و یک  
 در هر وقتی از اوقات متناسب نام طربان و قوالان و گویندها و کلانوتان و نامگان و ترانه کاران  
 و توهار و رقاصان و سازندها و نوازندها از موسیقار و آرخنون و عود و پیچک و ریاب و بلنبور و کچا و و مرد  
 و بین و سرمدل و کیز و سانگی و تال و ووهولک و غیره و ترانه کاران از گنجینان و گولیان و در کبان  
 و غیره با حسن و جمال صاحب کمال در عهد عرش آیشانی و حضرت جنت مکانی و اعلی حضرت فردوس مکانی  
 چه در دیوان عالم و دخل چون حاضر خدمت بوده از اداهای لائق خود کمی و بخت غافل و زایل نمیبودند و سر آمد  
 آنها را بنصب لائق سرفراز داشته ناظر کلانوتان میگفتند و در عهد دولت حضرت خلد مکان بازار کلانوتان  
 این جمیع طوائف غیر شرعیه احمد شاد علی ذک معطل و محل ماند مگر بعضی از آنها را منصب و رزینه بود که اکثر  
 خواصان میفرموده اند و محل نمیداشتند مقصد بیان کرام و نگاه والا که نظام الملک دیوان اعلی  
 و نجیبان عظام و خانسان و صدر الصدور و امرای و الامرتت هر یک صاحب ساله لقب بدین القاب  
 چنانچه نظام الملک بر ساله اعتقاد خلافت و فرمانروایی اعتماد سلطنت و کشور کشانی مبدء قوای معدلت  
 منظم امور سلطنت عقده کشای معاقدین و دولت سپه آرای معارک فتح و نصرت گنجور سردار پادشاهی  
 و نامی صغیر ظل الهی انجمن پیرای خلیفه سبحانی منتخب منجی و نش و بینایی صاحب رای و سنور و زرای مالک  
 برابر برهان و کلامی ذوی الاقدار صاحب الشوکه و العظمه و الاحشام و واجب العز و الشرف و الاحترام قدر  
 خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم الشان کین سلطنته العالیه نظام الملک اصفت الدوله من نویسد

دیوان اعلیٰ که مخصوص به نجابت و وفور و با عزت و راستی و دوش و پیش و تجربه کار صاحب قوت و کجاست  
 صفات حسنہ متعلق باطلاق کرمه و کامیاب فضائل حکمت و عدالت و شجاعت و عفت و کامرانی جهان  
 و جهانان موجود است با شایسته و راجله الملک و مدار الملک و دیوان اعلیٰ و وزیر اعظم گویند چنانچه جمله الملک  
 بر ساله موتمن که در اوله اعلیه معتمد سلطنته البسیه عمده امری رفیع الشان زبده خوانین بلند مکان ناظم منظم  
 ملک مال نایب مناجح دوله و اقبال صاحب السیف و اعظم رافع اللوامی و اعظم وزیر صاحب تدبیر بزرگ  
 و فادار نویسند و چون و را بمنصب وزارت سرفراز سازند تمام کارها با اختیار او دارند و جهت امتیاز مسند و  
 قلند ان عطا نمایند و برگرد کچهری دیوان کهنه نقره و سایه بان و شامیانہ بر سر دیوان جهت آنکه از سائر  
 بندگان درگاه ممتاز باشد ترتیب دهند و او را پیش هر دو دست یکی را که دیوان خالصه شریفه گویند باشد  
 و بروست رتبه حمله الملک می نشینند و دوم دیوان متین که او جانب چپ می نشیند اهل دفاتر هر یک  
 بنوع علیحده دارند و برگرد کچهری دیوان جمعی از مستوفیان هر یک اکاری و خدمتی است چنانچه مستوفی البی  
 مستوفی نقد و مستوفی وام و مستوفی تقسیم مع ضمیمه خدمت مهر و رنگ و غیر هم هر یک اکاری رجوعی است  
 و اهل خدمات خالصه شریفه را ارباب التجار طیس گویند و او رتبه کچهری دیوان و واقع نگار کچهری هر یک  
 مرتبه و کاریت بخشیان عظام که بخشی اول و می بخش و بخشی الملک گویند بقلب بدین القاب  
 بر ساله که امارت و ایالت پناه بسالت و شہامت و سگاہ عمده فدویان عقیدت نهاد و زبده مخلصان  
 با اعتقاد و منظور نظر پادشاهی مورد الطاف نامتناهی مہبط اعطاف بیکر ان خان و ایشان شجاعت نشان  
 مصداق الدوله با فرسنگ بخشی الملک لیسند و دیگر ادوم بخشی و تن بخشی و بخشی الملک نامند و گاهی بخشی سوم و بخشی چهارم  
 می نامند و بخشی دار و احداث شاگرد و پیشه دار و واضح و بصره مع این و مشرف بخشی تعلق دارد و او را  
 که سیرت سزا و الی مردم تبلیغ یرینغ و فرایین اطاعه و احکام قضای شیم میفرستند نیز صاحب ساله نشسته  
 سپه سالار این صاحب که بدین عنوان بر ساله عظام و خلافت فرماز و الی عظام و سلطنت کشته گشتانی که سلطنته القاقر عضد الدوله  
 تشاد و الی خانانہ متون الحشمه الرفیعہ اسطانیہ عقدہ گشا معادین دولت سپاہ آرا معرکه فتح و نصرت سیف سلون با زو شامستان  
 مع مصقون مکر که شیم کجا اختیار پرولان جانب پار خلاصه میهنان و فادار گنجور سردار شاهی و انامی ضمیمه خلیفه الہی  
 زبده پیش متدوان بزم بیکانی صاحب الشوک و الاصرام شامستان شاهی رموز سلطنته گشا میان این معیت  
 قدوه خوانین بلند مکان عالیقدر عمده امری سعادت نشان فیروزی آثار بار و فادار مبارز الہی

خانسانان اديوان خانسانان گویند و بدین القاب برساله ذرات پناه مولی و معالی و مستگاه  
سزاوار عواطف و احسان مورد مرحمت بکیران موصوف سازند بیوتات اديوان بیوتات هم گویند  
جمع کارخانجات از فرشتخانه که مشرف صاحب اعتبار و دروغ کنج مع امین مشرف و مستعدان شترخان  
و گاوخانه و غیر با عمله و فعله کارخانجات که آنها را ارباب التماویل گویند و خزاین پادشاهی بهر یک یاد و غم  
و خزاینی و تحویلدار و مشرف دار و خزانه عامه خزانه کل خزانه خرج خزانه جمع خزانه بهیله خزانه حبیب خزانه خرید  
خزانه بیت المال خزانه پایبانی خزانه اموال خزانه راس المال خزانه شاگرد پیشه خزانه توپخانه تدریس شیکش  
خزانه محل ندرون با خانسانان تعلق دارد و صدر الصدور که او را اديوان صدارت علیه العالمیه میگویند  
و او صاحب ساله است بدین القاب برساله سیادت و تقابیت پناه شجاعت و شجاعت و شجاعت و شجاعت  
عنایات پادشاهی قابل محبت ظل سبحانی صدر رفیع القدر می نویسند و بلوازم سورخالی و آنت داران  
و اهل مدد معاش تصدق خواران و روزینه داران و خدمه مساجد و طلبه اهل علمی پردازد و خدمات شرفیه  
ارباب شریعت بدو تعلق دارد و بنحله منصب حلیل القدر و قضاست که او را قاضی القضاات  
میگویند هر گاه قاضی نافذ الامر باشد در تمامی مهات شرعی با و دیگر اشرک و سیم سازند و لوازم امر  
خطیر قضا که قطع خصوصیات و رفع و عاوی و کتابت سجلات عقود و کتبه مع الولی و بلاولی و منع و زجر مناسبت  
و سکرات و ضبط و ربط اموال غیب و ایام و مجامین منوفض برای صواب نامی او باشد منصب  
نیز تعلق بقضا و ارفاز لوازم آن محارت علم و فووض مناسبت استخراج روایا منصب است که نام رتق و فووض و ضبط  
و صل عقد امر معروض و منکر در کفایت قبضه درایت و فووض بشما از فووض امانت و دینداری و کمال دیانت پرین کار  
شعار شریع اسلام بین الامم شایع سازد و دست اهل معاصی را از وواعی شہوت نفسانی کوتاه گرداند  
و خلافت را با قامت صلوة خمس و صلوة جمع و جماعت ترغیب و تحریم نماید و در اجرای حدود و تعزیرات  
و راقمه خور و سکرات و تعدیل نزاع و کیماں و اوزان و منع و زجر فسقه و فجوه و تنقیق اوامر معروضه و نواهی  
منکره و قیقہ از دقایق محل نامری نگذارد و اروضه مکرر خدمت عمده است که یکی از مقربان درگاه و الا  
تفویض می یابد آخته یکی دار و خدمه صطبل است و مشرف و امین باو متعلق است و اروضه توپخانه  
که او را امیر آتش گویند و صاحب ساله است و توپخانه نقدی و حبشی تعلق با ددار و از معتقدان فدیوان درگاه  
فلک رتبه همیشه اندرون قلعه مبارک می باشد صحبت بسیار و لالان و سیا و لان طرفین رتبه و سپ

والا بارگاه در دیوان خاص و عام ایستاده باشند هنگام سواری پیش پای تخت روان اهتمام نمایند  
 و در وقت عدالت که در دیوان عدالت مشایخ مستغنیان میگذارند و انتخاب القاس آنهار و بر بعضی  
 میسازند و در وقت عدالت و در هر که لفاف حقیقت پانشینان بجنورا علی می فرستند و در وقت واک  
 که میور با مالک محروسه که پوکی بچوکی تلوه واک میسازند و وقایع و سوانح نگار با و تعلق دارد و آنچه خوان  
 از امرای و الاشیان مفوض بخدمت جلیل القدر مغز میشود و هر وقتی که از مسووبات میرسد بجنورا قدس ارفع علی  
 میخواند و در وقت هر کار با هر چیزی و هر سخنی که از اطراف و جوانب واقع شود بر کارهای جبردار و  
 میسازند و او فی الفوی بعضی مقدس سازند و در وقت چوپو تره گو توالی که توالی میگویند که بند و بست و حل و عقد  
 و اصلاحات و بازار بگاد و فوجداری کردن با و متعلق است و مشرف و امین همراه دارد و در وقت غمها  
 در وقت دو اب در وقت جرمانه و در وقت کوشه پارچه و در وقت دارا الشفاره و در وقت خالصه و در وقت خلعت خان  
 و در وقت جواهر خانه و در وقت کتابخانه و در وقت عرائض خانه و در وقت کراخانه و در وقت سیوه خانه و در وقت  
 سوکج خانه و در وقت خوشبو خانه و در وقت گلابخانه و غیره اهل خدمات هر یک اخذ می و کار است که مشرف  
 و امین و تحویلها نیز در هر یک مشغول کاری عمده کار خود میباشند نسجه آگسیر که شانزده دام حاصل است  
 دارد اگر دو نیم دام صندل و دو نیم دام سبار نارنج و دو نیم دام پوست نارنج سواد دام پنج نفشته سواد دام غنبر لادن  
 و دو نیم دام بنبل و دو نیم دام مشک و دو نیم توله گلاب و دو نیم شیشه نسجه کشته اگر غرقتی یک سیر صندل بوره  
 پا و سیر کسیر شش دام لبان شمش دام نبات سه سیر غنبر لادن چهار دام گلاب بزوی شیشه گلاب شش سیر  
 چو و پیری و پیل ادر بند و شان نصی نشان چو و پیری نامند و در ولایت دکن و سیر که گویند از سر کار  
 و پرگنات مدینه جات و چکل جات او را کاری و رجوع است قان و تلوی که در مالک بند قان و تلوی  
 و در مالک دکن و سیر پانزهی گویند که از قوانین دیوانی واقف و از دستور سوم و جمع بندی ضوابط  
 نسیم باشند و که خطا بها که متصدیان عمده و سپهسالاران جانسپار فیوزی شعار و امرای عظام بدان  
 اختصاص یافته اند آصف جاہی آصف خان آصف الدوله معتد الدوله اعتماد الدوله نظام الملک  
 خانشانان امیر الامری ذوالفقار خان خان جهان خان دوران میر حمله میر میران مهابت خان امیر خان  
 خان زمان علی مردان خان غازی الدین خان ظفر جنگ فتح جنگ نصرت جنگ فیروز جنگ دیگر خوانین  
 بلند مکان همچنین صاحب اعتبار و خطا بها می خواجده رایان اکثر خدمت نظارت را



مقرر میشد و گاهی وارونه خواصان هم شد و بارخان سجاد و رخا خدیوکارخان محرم خان عماد خان  
مسعود خان یا قوت خان معتبر خان اعتبارخان و کرم و هم درباری که بوفور اعتماد و دربار خلاق پناه  
اعتبار تمام داشتند از جمله فرقه کلال که سرآمد آنها الدمان و پیشکش خالق مان و غیرهم و فرقه دیگر خدمتیه  
که سرآمد آنها لعل چند و پیر چند و پیشکش اخطاب خدیوکارخان و خدمت دارونگی و اباب شترخانه  
و گاه خانه سر بلند داشت و کرم کیفیت مساحت ممالک محروسه و بیان حال حاصل  
و جمع دومی و شرح صوبجات و بایمعلق به با طول مملکت و زرافزون از لاهوری بندر  
متعلقه صوبه پخته تا تخته بند سال متعلقه بزنگاله است که نصد و نود و چهار کرده پادشاهی  
و یکزار و هفتصد و چهل کرده رسمی که در اکثر ولایت هندوستان مشهور و معروف میشود و هر کرده پادشاهی  
پنجزار ذراع و هر ذراع چهل و دو انگشت مقرر شد و دو کرده پادشاهی مطابق سه و نیم کرده رسمی است  
و از دار الخلافت شاه جهان آباد تا لاهوری بندر چهار صد و سی و هفت کرده پادشاهی  
و نصد و شصت و چهار کرده رسمی پیوده باشد و از دار الخلافت تا تخته بند سال پانصد و پنجاه  
و هفت کرده پادشاهی و نصد و هفتاد و پنج کرده رسمی است بدین طریق از لاهوری بندر تا بلده پخته  
بیست و پنج کرده پادشاهی و از پخته تا بیکر یکصد و سی کرده و از بیکر تا ملتان نود و نه کرده و کس  
و از ملتان تا دار السلطنه لاهور هفتاد و پنج کرده و عرض ممالک محروسه از سرحد  
ولایت تبت اقصای صوبه و لپیز کشمیر تا قلعه شالاپور است که در عهد دولت  
وزرافزون و زمان سعادت مقرون از عادل خانیه تصرف اولیای دولت قاهره در آمده است شصت  
و هفتاد و دو کرده پادشاهی و یکزار و یکصد و هفتاد و شش کرده رسمی میشود و از دار الخلافت شاه جهان  
تا سرحد تبت سیصد و سی کرده پادشاهی و پانصد و هفتاد و هفت کرده رسمی است از دار الخلافت  
مسطوره تا شالاپور سیصد و چهل و دو کرده پادشاهی و پانصد و نود و هشت کرده رسمی و از سرحد  
تبت تا خور و تبت شصت کرده پادشاهی و از تبت خور تا کشمیر شصت و چهار کرده پادشاهی  
و از کشمیر تا لاهور یکصد و یک کرده و از لاهور تا شاه جهان آباد یک صد و پنج کرده  
و از شاه جهان آباد تا اکبر آباد و تا دارالسرور مرهون پور یکصد و هفتاد و هشت کرده  
و از مرهون پور تا اورنگ آباد و نجسته بنیا و چهل و دو کرده و از اورنگ آباد تا شوالاپور

هفتاد و هشت گروه بجایی که منزل دوازده گروه باشد و نود و هشت منزل بود که سه ماه و دوازده روز  
 راه باشد و از میان تو جهات خدیو خدا آگاه که معمار هفتاد و هشت خرابهای جهان را تکفل است چهار  
 هندوستان همه معمور و تمام آباد است و نوزده صوبه و چهار هزار و چهار صد و چهل برگنه است که مجموع  
 آن نوزده و بیست و چهار گروه و هفتاد و یک و شانزده هزار و هشتاد و دو دایم است از آن جمله خاندان  
 شریفیه یک ارب و هفتاد و دو گروه و هفتاد و نه تک و هشتاد و یک هزار و دو صد و پنجاه و یک دایم  
 و تنخواه جاگیر داران پایانی هفت ارب و پنجاه و یک گروه و هفتاد و هفتاد و یک دایم است چهار  
 هزار و هفتاد و سی و یک دایم بدین تفصیل صوبه شاه جهان اربعه هشتاد و دو صد و هشتاد و پنج  
 برگنه دارد و جمع دایمی او یک ارب و شانزده گروه و هشتاد و نه تک و نود و هشتاد و دو صد و شصت  
 و سه دایم صوبه اکبر ابا و چهارده سرکار صد و چهل و سه برگنه دارد و جمع دایمی او یک ارب و پنج گروه  
 و هفتاد و یک و نه هزار و دو صد و هشتاد و سه دایم صوبه لاهور پنج سرکار و سیصد و سی و پنج برگنه دایم  
 و جمع دایمی شصت و سه گروه و شصت و هشتاد و یک و نود و چهار هزار و هشتاد و سه دایم صوبه پنجاب  
 نه سرکار و دو صد و یک برگنه دارد و جمع دایمی او چهل و چهار گروه و هشتاد و سه تک و نه هزار و هشتاد  
 و دایم صوبه الہ آباد و بیست و شش سرکار و صد و شصت و هشتاد و یک برگنه دارد و جمع دایمی او چهل و سه  
 و شصت تک و هشتاد و هشتاد و یک هزار و هشتاد و دو دایم صوبه اودھ پنج سرکار یکصد و چهل و نه برگنه  
 و دو صد و جمع دایمی او سی و دو گروه و هفتاد و دو هزار و یکصد و نود و سه دایم صوبه بنگال بیست و هفت  
 یک هزار و دو صد و نوزده برگنه دارد و جمع دایمی او پنجاه و دو گروه و سی و هفت تک و نه هزار و یکصد  
 دایم صوبه کشمیر پنجاه و یک برگنه دارد و جمع دایمی او بیست و یک گروه و سی تک و هفتاد و چهار هزار و  
 و بیست و شش دایم صوبه مالوہ دو صد و پنجاه و هفت برگنه دارد و جمع دایمی او چهل و دو گروه و پنجاه  
 و چهار تک و هفتاد و شش هزار و ششصد و هفتاد و دایم صوبه ملتان هفت سرکار و نود و هشتاد و یک  
 و دو صد و جمع دایمی او بیست و چهار گروه و پنجاه و سه تک و نه هزار و پانصد و هفتاد و پنجاه و یک  
 چهل برگنه دارد و جمع دایمی او پانزده گروه و هفتاد و شش تک و بیست و پنج هزار و سیصد و هشتاد و دو  
 صوبه تختہ چهار سرکار پنجاه و هفت برگنه دارد و نه گروه و چهل و نه تک و هشتاد و شش هزار و هفتصد و  
 جمع دایمی اوست صد و سیات و من پانصد و پنجاه و دو برگنه دارد و دوازده و نود و شش گروه

و منتهای یک لک جمع هر چهار صوبه سوای دو صوبه دارد صوبه اوزنگ با دو صوبه خاندیس  
و صوبه برار و صوبه محمد آباد و عرف بدر سوای صوبجات قدیم غیر دایمی دو صوبه اند صوبه  
و از نظر عرفین بیجا پور غیر دایمی که شش کرور روپیه نقد تنخواه جاگیر داران میشود صوب و از اجناس  
عرف حیدرآباد غیر دایمی بود که چهار کرور روپیه نقد تنخواه جاگیر داران میشود و ستور العمل تنخواه منصب  
ذات و غیره از بیست هزار می تا شش هزار می اول اعتبار نمایند و در سوم  
سواران هر قدر که باشد خواه برابر ذات خواه کم و زیاد بیست هزار می چهار کرور تنخواه دارد  
و پانزده هزار می سه کرور و دوازده هزار می دو کرور و چهل لک نام و ده هزار می دو کرور  
نه هزار می یک کرور و ششاد لک هشت هزار می یک کرور و شصت لک و هفت هزار می  
یک کرور و چهل لک و شش هزار می یک کرور و بیست لک و پنج هزار می تا یک و بیست  
اول ذات و سوار برابر و در هر نصف سواران سوم از نصف کم از پنج هزار می تا چهار  
پانصد می از اول و دوم و سوم سه لک و در تفاوت اعتبار است پنج هزار می اول یک کرور  
و در تنخواه و در هفت و بیست لک بیستم بود و چهار لک و چهار هزار می تا پانصد  
اول از لک و در هفت و بیست لک و در چهار لک و چهار هزار می اول  
ششاد لک و در هفت و بیست لک سوم بیستاد و چهار لک سه هزار می یا پانصد  
اول بیستاد لک و در شصت و بیست لک سوم شصت و چهار لک و در هزار می اول چهار لک  
و در پنج و بیست لک سوم پنج و چهار لک بیستاد و چهار لک و در بیست  
بیست لک سوم بیست و چهار لک هزار می اول بیست لک و در نوزده سی و بیست لک  
سوم نوزده لک در هزار می تفاوت اول و دوم و سوم یک لک نام است و از نهم صد می تا  
پانصد می تفاوت اول و دوم و سوم پنج و چهار دامت نهم صد می اول پانزده لک  
و در چهارده لک و پنج و چهار دامت سوم چهارده لک بیست صد می اول از ده لک و پنج و چهار دامت  
و در دوازده لک سوم پانزده لک و پنج و چهار دامت نهم صد می اول پانزده لک و در  
و در لک و پنج و چهار دامت سوم ده لک شش صد می اول نیک و پنج و چهار دامت  
و در نیک سوم بیست لک و پنج و چهار دامت پانصد می اول بیست لک و در بیست

پنجاه هزار سوم هفت یک چهار صدی اول پنج لک و م چهار لک و هشتاد هزار دام  
 سوم چهار لک و شصت هزار دام سه صدی اول چهار لک و م سه لک و هشتاد هزار دام  
 سوم سه لک و شصت هزار دام و م صد پنجاهی اول سه لک و پنجاه هزار دام و م سه لک  
 و م نوبت ام سوم سه لک و دو هزار دام و م صدی اول سه لک و م دو لک و هشتاد هزار  
 دام سه لک و شصت هزار دام یک صد و پنجاهی اول دو لک و پنجاه هزار دام و م  
 دو لک سی هزار دام سوم دو لک و دو هزار دام صدی اول دو لک و م یک لک و هشتاد  
 هزار دام سوم یک لک و شصت هزار دام چهار بیستی اول یک لک و چهل هزار دام و م  
 یک لک و سی هزار دام سوم یک لک و بیست هزار دام سه بیستی اول یک لک و م  
 نود و پنج هزار دام سوم نود هزار دام پنجاهی اول هشتاد و پنجاه هزار دام و م هشتاد هزار دام  
 سوم هشتاد و پنجاه هزار دام و بیستی اول هشتاد هزار دام و م شصت و پنجاه هزار دام سوم  
 شصت هزار یک نیم بیستی اول پنجاه و پنجاه هزار دام و م پنجاه هزار دام سوم چهل و پنجاه هزار دام  
 یک بیستی اول چهل هزار دام و م سی و پنجاه هزار دام سوم سی هزار دام و م سی و پنجاه هزار دام  
 کرده سوار او را ماهه هشت هزار دام که فی سوارده ماهه هشت هزار دام تنخواه میدهند که ده سوار  
 را هشتاد هزار دام تنخواه است و یکصد سوار را هشت لک دام و یک هزار سوار را هشتاد لک دام تنخواه است  
 ضابطه سه اسپه و دو اسپه و یک اسپه سه اسپه فی نفر بیت و چهار هزار دام  
 سه نفر را هشتاد و دو هزار دام تنخواه دوازده ماهه و دو نفر را یک لک و شصت هزار دام فی هزار سوار  
 یک کرور و شصت هزار دام و دو اسپه فی نفر شانزده هزار دام مقرر است که هر چهار نفر را شصت و چهار  
 هزار دام یک اسپه فی نفر هشت هزار دام که سه نفر را بیت و چهار دام که بر آورد هزار سوار هشتاد لک دام  
 و اضافی و دو اسپه و سه اسپه هشتاد هزار دام و ضابطه واضح سه اسپه و دو اسپه  
 و یک اسپه چنین است که سوار دو اسپه و سه اسپه ده بیت کرور موافق صوبه سوم حصه بلاغ رساند  
 تا آخر سه اسپه و دو اسپه و دو صد نفر سوم حصه چنین ضابطه پانصدی و هزاری و پنجاهی بلاغ رساند  
 حساب سوار از دوازده ماهه تا یک و دوازده ماهه فی لک و هزار و پانصد و بیست تنخواه  
 پانزده ماهه فی لک و دو هزار و دو صد و نود و یک و بیست و ده ماهه فی لک و دو هزار و هشتاد و بیست و پنجاه

پنج آنه و پاوانه نه ماه فی لک یکتر چهارصد و هفتاد و پنجره پیه هشت ماه فی لک یک هزار و ششصد  
 و شصت و شش روپیه هشت ماه فی لک یکتر و چهارصد و پنجاه و هشت روپیه پنج آنه شش  
 فی لک یکتر و دویصد و پنجاه روپیه پنج ماه فی لک یکتر و چهل و یک روپیه چهار ماه فی لک ششصد  
 و بیست و پنجره پیه سکه ماه فی لک چهارصد و شانزده روپیه دوه آنه و دو ماه فی لک دویصد و هشتاد  
 و پنج آنه و پاوانه دستور نوشک خانه جامه ثوب با سیاه زوجه ستار و کمر بند و پیچی تھان  
 زربفت و غسل طاق دستور و اشخانه قنات و سدا پرده در پرده شقه شامیه آنه  
 بسک ساریان ظیل لاغوری قبول منزل تکیه گاه و تکیه حد و قالین و شطرنجی اگر کی باشد  
 فر و اگر جوره باشد زوج سوزنی و چاندنی چادر تھان پوش و نموه و چرن زوج دستور سلو خانه  
 شیشیر و پنجر و کنار و خوب قبضه کمان حلقه سپر و نیزه و کار و ترکش عدد ۵۵ و دستور آهوانه  
 و غیره آه و وور چیتہ و سگ غیر با قلاوه و دستور خوشخانه باز و بجرمی و جره و شاهین و شکار  
 جره و غیره دست و دستور فیلیخانه و غیره فیلی زنجیر سپ و گا و راس شتر و استر نقره و دستور  
 بالکی خانه بالکی و نالکی و دولی و رتبه و بیل سواری و بر بیان اعداد و از احاد و عثمات و  
 مات و الوف ایکن دهن سین سمن دهن سمن کھن دهن کھن کرون دهن کرون ارین دهن ارین کھن  
 دهن کھن ناین دهن نین بدین دهن بدین کھن دهن کھن نهان کھن و او زبان چهار رانی را ایک پنج و  
 را ایک پنج و هشت پنج را ایک باشد و دوازده باشد را ایک تو کیم و چهار باشد را ایک مانگ و پنج مانگ  
 یک دام و چیل دام را ایک سیر چیل سیر را ایک من و بر بیان گزگت کفره از پارچه و عیش  
 شانزده بجرن را ایک بجر و شانزده بجر را ایک گره و شانزده گره را ایک و رعه که آن گز شا بهمانی  
 باشد و بر بیان گروه آنکه هشت جو را ایک نگشت و بیست و چهار انگشت را ایک دست و چهار  
 دست را ایک و ندر و دهنار و ندر را ایک گروه و چهار گروه را ایک جو حن  
 محمد اکرم و الصلوات و اسلام علی محمد خاتم الانبیاء و المرسلین و آله خیر الانام حسب اللہ شاد  
 واجب الانسب و النسب و نیکان شریکان عالی مرتبت رفیع قدر شامیر الامراء اعظام سوره الکبیر الفخام  
 حاجی امیر شریفین مقبول رسول تقالین نواب سقاب حاجی محمد مؤلف خان ادام اللہ تعالی دولت  
 حکم و تبار سالی یوم الاویان

کتاب الطبع مطبوع هر طبع ریشه خامه بلاغت شماره خاتم الناصرین نامی کرمان  
متاخرین با عجاز طرازی فص خاتم سلیمان بنی منشی محمد انوار حسین سلیم سوسا سنه

سنت مرخداي را که خالق بهیچره هزار عالم است هر چند زیاده از زیاده بحدش گویم کم از کم است درین معنی  
وزمانه و لکش که دل را با سخن سرو کار است و سخن را در هر کوه گرم بازار آیس شب انتظار می جلیس روز  
بیتاری رافع نم و هم واقع رنج و الم آرزو شده باشد کان صحرائی باز بگناه جانوران دریائی یعنی کتاب  
افاوت انتساب متمنع اجواب مقبول طبائع برنا و پیر معلومات الافاق نام مع تصاویر اگر عطر مجموعه خوان  
بجاست و اگر گلدسته بهار دانش بیاست بلکه جام جمشید یا آینه اسکندر است یا عینک تماشای عالم بحسب روبر  
فجائی هر درخشش مرقع صفت خدایه و هر صفحه او نمونہ قدرت خدا تصنیف علامه روزگار نعتربیان فصیح کفشان  
ایمن الدین خان بن سید ابوالکلام امیر خان حسنی الهروی در مطبع فیض مطلع و الاجناب معالی القاب  
در یاول ابروست و نامی رمز بلند و پست سائر عیب کاشف صواب و دشمن عذاب دوست ثواب  
حاتم گرم معن توان سخی شیم المختصر یاد کار را باب هم عقل و فیم و فرزانه مدوح اصاغرو اکابر زمانه رتبه رنج  
مردان بلاد و مصارف منشی نول کشور صاحب مطلع او ده اخبار با اهتمام کار پردازان توضیح محی مراسم  
توضیح و تفسیر که هر واحد سر آمد علمای متقدمین است و سرخیل کلمات متاخرین طبع پوشیده  
کتابت شده مطابق جمادی الاول سنه هجری در محن مطبع خراسان

قطع تاریخ



مجموعت معلومات افاق  
۱۳۵۶ هـ

قطع تاریخ از منشی گویند پیر شاد و فضیلا

تاریخ منشی نول کشور سنه	قدرا فرمای اول فرنگت	طبع فرموده منشی محمد عریب	باعث تفریح دل بصدرا
چهار کتاب نگارخانه چین	شهره شمس صدره از فرنگت	حالی افاق شد از ان معلوم	جام کهنه و ظاهرا فرنگت

سال هجرت منشی نوشتن وضا  
نقش نهایی چین از فرنگت